# کتاب همایش بین‌المللی ارزگان

## (تاریخ، فرهنگ، اجتماع و سیاست)

**مقالات حقوقی و سیاسی**

**جلد (۲)**

**جمعی از نویسندگان**

# همایش بین المللی ارزگان

**(تاریخ، فرهنگ، اجتماع وسیاست)**

**جلد ۲**

■ **مؤلف: جمعی از نویسندگان**

■ **ناشر: انتشارات صبح امید دانش**

■ **صاحب امتیاز: دبیرخانه همایش بین‌المللی ارزگان؛ تاریخ، فرهنگ، اجتماع و سیاست**

■ **ویراستار: روحا... کاظمی** ■ **امور فنی چاپ: محمدحسین قنبری**

■ **نوبت چاپ : اول | ۱۴۰۱ش/ ۲۰۲۲ م** ■ **شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه**

■ **شابک:** ///

■ **قیمت: ۰۰۰ تومان**

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

**مرکز پخش**: قم - بلوار معلم - مجتمع ناشران -

طبقه دوم - واحد ۲۱۷ - همراه: ۰۹۳۹۴۱۳۱۲۶۶-۰۹۱۹۰۱۸۳۸۶۶

بسم الله الرحمن الرحيم

**کتاب همایش بین‌المللی ارزگان**

جلد دوم: مقالات حقوقی و سیاسی


- **مولف:** جمعی از نویسندگان
- **دبیرعلمی:** دکتر امان‌الله شفایی
- **دبیراجرایی:** دکتر عبدالمومن حکیمی
- **مسئول دبیرخانه:** دکتر محمدتقی فاضلی
- **همکاران اجرایی:** قنبرعلی حسینی، نیک‌محمد خلیلی، عبدالخالق عارفی، محمدکاظم هزاره
- **ویراستار:** روح‌الله کاظمی

## عوامل همایش

**الف) هیأت علمی**

- محمدامین احمدی/ دکترای فلسفه و حکمت اسلامی/ رئیس سابق دانشگاه ابن سینا و عضو هیأت مذاکره‌کننده با طالبان
- نعمت‌الله ابراهیمی/ استاد روابط بین‌الملل دانشگاه لاتروب ملبورن/ نویسنده و پژوهشگر حوزه افغانستان و جنوب آسیا
- سلمان انصاری/ شخصیت اجتماعی و کنشگر سیاسی/ دانش‌آموخته حوزه علمیه قم
- محمدعلی جویا/ دکترای فقه و حقوق اسلامی/ نویسنده و پژوهشگر
- قنبرعلی حسینی/ دانش‌پژوه دکترای اقتصاد اسلامی/ دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه
- عبدالمومن حکیمی/ دکترای قرآن و مدیریت/ دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه
- نیک‌محمد خلیلی/ دانش پژوه دکترای قرآن و علوم تربیتی/ دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه
- محمدعلی رحیمی عبدلی/ نویسنده و پژوهشگر/ استاد سابق دانشگاه المصطفی
- حمیدالله رفیعی/ محقق و نویسنده حوزه کلام اسلامی/ دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه
- عبدالله شفایی/ دکترای حقوق خصوصی/ عضو سابق کمسیون تطبیق قانون اساسی ج.ا.ا
- امان‌الله شفایی/ دکترای علوم سیاسی/ معاون علمی سابق دانشگاه‌های ابن‌سینا (شعبه مزارشریف) و رهنورد
- قنبرعلی صمدی/ پژوهشگر پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی/ دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه
- عبدالخالق عارفی/ دکترای قرآن و مدیریت/ دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه
- محمد عرفانی/ نویسنده و پژوهشگر/ عضو هیات مدیره بنیاد بابه مزاری
- عباس فراسو/ دکترای روابط بین‌الملل/ دستیار تدریس در دانشگاه ملبورن/ معاون سابق سفارت افغانستان در استرالیا
- محمدتقی فاضلی/ دکترای قرآن و مستشرقان / سطح چهار تاریخ تمدن معاصر
- محمد گلزاری/ نویسنده و پژوهشگر تاریخ هزاره‌ها در لندن
- محمدجواد محسنی/ دکترای جامعه‌شناسی/ محقق و پژوهشگر
- ابوطالب مظفری/ نویسنده و شاعر/ دبیر علمی دانشنامه هزاره
- نجیب‌الله نوری/ دکترای روانشناسی/ استاد جامعة‌المصطفی العالمیه/ دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه
- رضا یونس پور/ استاد دانشگاه در استرالیا

**ب) دبیرعلمی: امان‌الله شفایی**

**ج) دبیرمجموعه مقالات انگلیسی: نعمت‌الله ابراهیمی**

**د) کادر اجرایی**

- نویان بیگزاد ارزگانی/ بانی و حامی همایش
- عبدالمؤمن حکیمی/ دبیر اجرایی
- محمدتقی فاضلی/ مسئول دبیرخانه
- قنبرعلی حسینی/ مسئول امور مالی
- نیک‌محمد خلیلی/ مسئول ارتباطات
- عبدالخالق عارفی/ مسئول رسانه‌ای و تبلیغات
- محمدکاظم هزاره/ ناظر مالی (بنیاد بابه مزاری)

**ه) نهادهای برگزارکننده**

- بنیاد بابه مزاری (استرالیا)
- مجمع علما و طلاب ارزگان
- انجمن فرهنگی یاسین

**و) نهادهای همکار**

- دانشگاه غرجستان
- دانشگاه رهنورد
- مجمع علما و طلاب جاغوری
- انجمن طلاب افغانستان
- بنیاد نخبگان افغانستان
- بنیاد علمی فرهنگی صبا
- کامپنی چهل دختران در جنوب استرالیا

**ز) حامیان مالی**

- غلام محمدی از قریه سیابغل
- حاج صالحی از قریه حاج محمد اربستو
- عارف برهانی از قریه پهلوان
- عبدالعلی نجفی از قریه حسینی
- داود کریمی از قریه پهلوان
- نجیب فیاضی از قریه سیابغل
- مهدی زاهدی از قریه باغ‌چار
- عبدل نجفی از قریه پاتوی جاغوری
- محمد یوسفی از قریه حاج محمد اربستو
- اسد قاسمی از قریه حاج محمد اربستو
- حسین ناصری از قریه حاج محمد اربستو
- علیرضا حقجو از قریه سیابغل
- انور زاهدی از قریه سیابغل
- نصرالله محمدی از قریه پالان

# فهرست


پیشگفتار همایش.....۹
بررسی و نقدِ تطبیقِ حکم بغی بر قیام هزاره‌های اُرزگان... /محمد علی جویا.....۱۵
اهمیت دادخواهی هزاره‌ها، در دیوان بین‌المللی... /محمدعلی ابراهیمی .....٤٥
بررسی تطبیقی راهکارهای حقوقی استرداد اموال هزاره‌ها... /عبدالحسین رسولی.....۷۱
نسل‌زدایی هزاره‌های اُرزگان از دیدگاه حقوق بین‌الملل کیفری... /عبدالوهاب کریمی..۱۰۳
بررسی حقوقی کوچ اجباری هزاره‌ها در افغانستان/قربانعلی هادی.....۱۳۹
ارزیابی و نقدِ عمل‌کردِ عبدالرحمان در جنگ اُرزگان... /عبدالخالق کریمی.....۱۷۵
تحلیل نقش رهبرانِ سیاسیِ هزاره در جنگ اُرزگان با عبدالرحمان خان از منظر جامعه‌شناسیِ جنگ/محمدتقی فاضلی .....۲۰۳
نقش میرهای هزاره در شکست و تسخیر اُرزگان... /نورعلی حسنی .....۲۳۵
عوامل قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان‌خان/قنبرعلی حسینی.....۲٦۳
بررسی انگیزه‌ها و پیامدهای تهاجم عبدالرحمان به اُرزگان/قنبرعلی صمدی.....۲۹۵
بررسی نقش انگلیس در سرکوب قیام هزاره‌های اُرزگان... /رحمت‌الله حمیدی.....۳۲۷
تحلیل تحولاتِ سیاسیِ دوره‌ی جهاد در اُرزگان... /امان‌الله شفایی و صالحه شریفی..۳۵۱
جنگ سال ۱۳٦۹ ارزگان؛ زمینه‌ها، عوامل و پیامدها/سلمانعلی ذکی.....۳۸۵

## پیشگفتار همایش

«ارزگان» نامی آشنا در میان آنانی است که رویدادهای مربوط به تصفیه نژادی و نسل‌زدایی را در تاریخ معاصر افغانستان و فراتر از آن مطالعه می‌کنند. چه‌آن‌که تاریخ این خطه با جنگ، خشونت، شکنجه، قتل‌عام، کوچ اجباری، تجاوز، برده‌سازی، مصادره اموال و جایدادها گره خورده است. در سال ۱۳۹۵ دکتر محمدامین احمدی در کنگره کاتب هزاره(کابل)، و در حضور رئیس‌جمهور وقت خود را «بازمانده ارزگان» خواند. او با کلیدواژه «بازمانده»، در نظرداشت آنچه در ارزگان از دوره عبدالرحمن‌خان بدین‌سو بر هزاره‌ها رفته است را از پستوی روایت‌های مبهم و غبارگرفته، به صحنه آورد. احمدی تنها ارزگانی است که موفق شده است پس از گذشت بیش از یک قرن، صدای خاموش و بایکوت‌شده هزاره‌های ارزگان را در قلب دستگاه قدرت، فریاد بزند. یک‌صدو سی‌سال از جنایت عبدالرحمن‌خان علیه هزاره‌های ارزگان و مناطق پیرامونی آن می‌گذرد، اما حکمرانان پسین افغانستان چیزی از آن‌چه بر این ملت رفته است، نمی‌دانند و یا نخواسته‌اند که بدانند. چهار–پنج نسل از فاجعه دهه ۱۸۹۰ می‌گذرد، اما نسل امروز نسبت به آنچه بر اجدادشان در ارزگان گذشته است، بی‌اطلاع و البته بی‌پروایند. در

یک جمله؛ ابعاد و زوایای هلوکاستی که بر هزاره‌های ارزگان رفته است، ناگفته مانده، مورد جعل و دستبرد واقع شده و یا به بوته نسیان سپرده شده است.

در رابطه با ارزگان گفته‌ها و ناگفته‌های بسیاری وجود دارد و البته ناگفته‌های آن خروارها بار بیشتر است از گفته‌های آن. سوگنامه ارزگان به آن‌چه از سوی عبدالرحمن‌خان بر این خطه رفته است، محدود نمی‌شود. تاریخ پسین و کنونی ارزگان نیز آکنده از تنگناها و ناروایی‌هایی است که بر مردم ارزگان بویژه ساکنان بومی آن یعنی هزاره‌ها رواداشته شده است. این‌که هزاره‌ها در ارزگان اکنون در اقلیتند و ناگزیرند بر زمین‌هایی دهقانی کنند که از آنِ پدرانشان بوده است؛ این‌که بخش بزرگی از جمعیت آن در دوره‌های مختلفَ ناگزیر به ترک موطن شده‌اند؛ این‌که امروز رد پای هزاره‌های ارزگان را در چهارگوشه جهان می‌توان گرفت؛ این‌که در چند دهه اخیر مناطقی در ارزگان از وجود هزاره‌ها تخلیه شده و این گروه قومی تکرارا مورد تعدی و تصفیه سیستماتیک وطنداران پشتون‌تبارشان قرار گرفته‌اند، تنها شمه‌ای از ناگفته‌های ارزگان است. چه می‌توان کرد که در بسی شرایط «آن-چه به جایی نرسد، فریاد است».

اما اکنون زمان گفتن، نگاشتن و ثبت کردن است. زمانه تغییر کرده و به‌لطف توسعه ارتباطات و گسترش تحصیلات، می‌توان تاریخ را از سر نوشت و ماحصل آن را در منظر وجدان بیدار افغانان و جهانیان قرار داد. هرچند هر اقدامی در این راستا نیک است و شایسته تقدیر؛ اما در دنیایی که گفته‌ها و نوشته‌ها جز با ادبیات عالمانه و روش‌های آکادمیک خریداری ندارد، راهی جز پناه‌بردن به تحقیقات و پژوهش‌های روشمند و علمی وجود ندارد. برکسی پوشیده نیست که در رابطه با ارزگان و مسائل بی‌شمار آن-و البته دیگر مناطق هزارستان-، گام‌های جدی تحقیقی و مبتنی بر اسلوب‌های نوین پژوهش برداشته نشده و این مهمترین قسمت تلخِ داستانِ راستانِ ارزگان است.

«همایش بین‌المللی ارزگان؛ تاریخ، فرهنگ، اجتماع و سیاست»، آمده است تا از دیوار بلند نشدن‌ها و غیرممکن‌ها عبور کند. به‌هم‌پیوستن نهادهای بین‌المللی که هر یک تعلق خاطری به ارزگان و ارزگانی‌ها دارند، و هم‌دلی فرهیختگان و فرزانگان ارزگانی و غیرارزگانی در تحت لوای این همایش، اقدامی بی‌پیشینه و مبارکی است که اکنون به ثمر نشسته است. اقبال ارزگان در سال ۱۴۰۰ بسیار بلند بوده است که مهمترین رویداد علمی سال افغانستان را به‌خود اختصاص داده و این همه محقق و اندیشمند را توأم با آثار ارزشمندشان در قالب‌های کتاب، مقاله و مصاحبه گرد آورده است.

اثری که در دست دارید، محصول هم‌کاری خالصانه و وظیفه‌شناسانه نخبگان علمی، مدیران اجرایی، حامیان مالی و نهادهای علمی و فرهنگی است. مجموعه مقالات همایش حاصل‌جمع یک‌سال زحمت و تلاش تیمی منسجم و همدل از ارزگانی‌ها و غیرارزگانی‌ها است. مدیریت همایش سعی بلیغی به‌خرج داده است به‌دور از هیاهوها و پروپاگانداهای معمول، کار همایش را به‌سامان رساند. هم‌افزایی و هم‌فکری نیروهای علمی از استرالیا، انگلستان، نروژ، ایران، پاکستان و افغانستان در قامت هیات علمی، تشکیل تیمی از مدیران و مجریان به‌عنوان کادر اجرایی، و مساعدت‌های سخاوتمندانه حامیان مالی، مثلث قابل‌اطمینانی پدید آورد و کار را به‌سرانجام رسانید. کادر اجرایی همایش برپایه فراخوان هیات علمی، موجبات واگذاری ۳۰ مقاله را به بهترین و توانمندترین محققین و پژوهشگران حوزه تاریخ، فرهنگ، جامعه، حقوق و سیاست در چارچوب محورهای فراخوان همایش فراهم آورد. ضمن‌آن‌که سعی بلیغی به‌خرج داد تا توجه پژوهشگران علاقمند برای تدوین و ارسال مقالات به‌صورت آزاد به دبیرخانه را جلب نماید. در نتیجه کادر اجرایی از میان بیش از ۵۰ اثری که به دبیرخانه واصل شده بود با رویکرد حداکثری ۴۰ مقاله و مصاحبه را در لیست انتشار قرار داد. کتابی که در دست شماست به‌عنوان جلد دوم این مجموعه حاوی مقالات حقوقی-سیاسی است.

در این جلد مقالات ارزشمندی از برجسته‌ترین پژوهشگران پیرامون مسائل حقوقی و سیاسی گذشته و اکنون ارزگان گنجانده شده است. کمااین‌که در جلد اول که دربردارنده مقالات تاریخی و مصاحبه‌ها است، بهترین نویسندگانی که جامعه ما در اختیار دارد، قلم زده‌اند. این ادعا در رابطه با جلد سوم که مقالات ذی‌قیمت فرهنگی-اجتماعی را در آغوش گرفته است نیز صدق می‌کند.

هرچند که «ارزگان» محور اصلی کار بوده است، اما همایش بین‌المللی ارزگان به افق‌های دورتری نیز نظر افکنده و در سطحی کلان به هزارستان و هزاره‌ها نیز پرداخته است؛ چه‌آن‌که ارزگان «قلب هزارستان» است و نمی‌توان مسایل آن را به‌صورت جزیره‌ای و مجزا از تن‌وجان بررسید. مطالعه مجموعه مقالات سه‌گانه همایش و دو کتاب دیگر را به خوانندگان گرامی به‌ویژه جوانان و نسل‌های پسین توصیه می‌نماییم. چه‌آن‌که این نخستین تلاش و اقدام هدفمند علمی در رابطه با تحلیل و ثبت تاریخ، فرهنگ، جامعه و سیاستِ ارزگان است. تاکنون گام مهمی بدین‌شکل نه نسبت به ارزگان و نه در سطح کلان‌تر برداشته نشده است. امیدواریم این همایش زمینه تصمیم‌گیری‌ها و تلاش‌های محققانه بیشتر در رابطه با ارزگان و فراارزگان و انتشار آثار این‌چنینی را تدارک ببیند. در شرایطی که تحولات شتابان دهه‌های اخیر تاریخ و سرنوشت ارزگانی‌ها و هزاره‌ها را در معرض تندباد نسیان و عدم‌قطعیت قرار داده است، تالیف و انتشار هر اثر علمی و تحقیقی می‌تواند در آینده دور و نزدیک به‌مثابه «سراج‌التواریخ» دیگری برای آیندگان ارزشمند تلقی گردد. انتشار مجموعه مقالات و کتاب‌ها به‌زبان فارسی تنها فاز نخست همایش است. قرار است فاز دوم آن که مهمترین آورده آن مجموعه مقالات انگلیسی خواهد بود، در دانشگاه ملبورن استرالیا برگزار گردد تا قدری از آن‌چه بر ارزگانی‌ها و هزاره‌ها رفته است و می‌رود را در پهنه بین‌الملل منعکس کند.

بی‌گمان اکنون که آثار همایش اقبال طبع پیدا نموده است، نمی‌توان مراتب سپاس‌گزاری را به طاق نسیان سپرد. بدین‌وسیله در ابتدا لازم است از هیات علمی همایش، نهادهای برگزارکننده بویژه بنیاد بابه مزاری(استرالیا)، مجمع طلاب و علمای ارزگان، و انجمن فرهنگی یاسین قدردانی نمود که علم و عمل را به‌هم آمیختند و از آن محصولاتی ارزشمند به‌دست آوردند. ضمن‌آن‌که به‌جا است از کادر اجرایی و دبیرخانه همایش که اهداف و برنامه‌های آن را از قوه به فعل درآوردند و بر بن‌بست‌های بی‌حدوحصر فایق آمدند، سپاس‌گزاری نمود. آقای نویان بیگزاد ارزگانی(بانی و حامی همایش)، دکتر عبدالمومن حکیمی(دبیر اجرایی)، دکتر محمدتقی فاضلی(مسئول دبیرخانه)، دکتر قنبرعلی حسینی(مسئول امور مالی)، دکتر نیک‌محمد خلیلی(مسئول ارتباطات) و دکتر عبدالخالق عارفی(مسئول رسانه‌ای و تبلیغات) خالصانه و صادقانه برای همایش کوشیدند، رنج‌بردند و از سد موانع گذشتند. به همه آنان دست‌مریزاد باید گفت. باشد که انتشار مجموعه مقالات و کتاب‌های همایش، ذره‌ای از رسالتی که بانیان و مجریان همایش نسبت به ارزگان، ارزگانی‌ها و هزاره‌ها برعهده گرفته‌اند را ادا کند.

امان‌الله شفایی
دبیر علمی «همایش بین‌المللی ارزگان؛
تاریخ، فرهنگ، اجتماع و سیاست»

# بررسی و نقدِ تطبیقِ حکم بغی بر قیام هزاره‌های اُرزگان در حکومت عبدالرحمان

محمد علی جویا*

## چکیده

«بغی» اصطلاح فقهی است که به شورش‌گری مسلحانه علیه حکومتِ مشروع اطلاق می‌شود و به‌اتفاق فقها باید ناشی از یک شبهه یا "تأویل" باشد. فارغ از مشروعیّت و عدم مشروعیت یک حکومت و فارغ از حقّانیّت و عدم حقّانیّت بغیْ، این حکمْ در سیاست اسلامی همواره مستمسک حاکمان علیه مخالفان سیاسی‌شان بوده است. عبدالرحمان از این حربه، در کنار سایر حربه‌های مذهبی بر علیه بسیاری از قیام‌های عدالت‌خواهانه در افغانستان استفاده کرده است و با همین حربه به قتل‌عام و نسل‌کُشیِ هزاره‌های اُرزگان شتافت. در این نوشته سعی شده است این اصطلاح فقهی به‌نحو منطقی تعریف شود و شرایط تحققِ مضمونِ آن بررسی گردد و در نهایت شرایط قیام هزاره‌ها در جنگ با عبدالرحمان مورد کنکاش قرار گرفته است. کوشش حاضر بدین نتیجه دست یافته است که هیچ‌یک از شرایط بغی بر قیام رهایی بخش هزاره‌های ارزگان واطراف مصداق پیدا نمی‌کند و بر فرضِ صدقِ برخی جزئیات مضمون آن، عبدالرحمان هیچ‌یک از الزامات و شروطِ انسانی و شرعی را با اهل بغی در خصوص هزاره‌ها رعایت نکرده است. او به‌واقع اغراض مخوف و دهشت‌ناک نژادباورنه‌اش را به مدد نقاب مذهب و دین پنهان و محقق کرده است.

**کلیدواژه:** بغی، کفر، هزاره، اُرزگان، عبدالرحمان

---

* دکتری فقه و حقوق قضایی و استاد همکار جامعۀ المصطفی العالمیه Majooya@gmail.com

## ۱. طرح مسئله

عبدالرحمان در لشکرکشی بر هزارستان و نسل‌کُشیِ هزاره‌ها از دو حربه‌ی مذهبی استفاده نمود: نخست حکم مذهبی «باغی» بود که البته اختصاص به قیام هزاره‌ها نداشت و بسیاری از قیام‌های مردمی عدالت‌خواهانه یا منازعات اقتدارجویانه در سراسر کشور را با همین حربه سرکوب نمود. دوم حکم فقهی «کفر» بود که البته تنها نسبت به هزاره‌ها پس از قیام دوم اُرزگان استفاده شد و بسیار هم مؤثر واقع گردید. البته پیش از این نسبت به منطقه کافرستان که اکنون نورستان نامیده می‌شود نیز این حربه به کار رفته بود. قطع‌نظر از نیات ستم‌گرانه‌ی عبدالرحمان، بررسی صحت و سقم حربه‌ی باغی نیازمند تحقیق در سه محور است: ۱. مشروعیت حکومت عبدالرحمان، ۲. شرایط و اقتضائات حکم فقهیِ بغی و مقایسه آن با قیام هزاره‌های اُرزگان، ۳. رفتار عبدالرحمان با هزاره‌ها با فرض باغی بودن.

محور اول بدان دلیل لازم است که بغی ـ چنان‌که خواهد آمد ـ اصولاً در بستر استقرار حکومت مشروع دینی شکل می‌گیرد و در نتیجه لازم است بررسی شود که آیا حکومت عبدالرحمان به لحاظ دینی توجیه داشت یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا حکومت عبدالرحمان حکومتی بر پایه شریعت بود یا از اساس یک حکومت عرفی به حساب می‌آمد که تنها به منظور اقناع عوام از لفظ «امیر» استفاده می‌کرد وبه ابزار دینی متوسل می‌شد؟ در محور دوم باید بررسی شود که حکم فقهی بغی بر چه نوع شورش و قیامی صادق است و شرایط آن چیست و آیا قیام هزاره‌ها آن ویژگی‌ها را دارد یا خیر؟ در محور سوم چنین فرض می‌شود که شورش هزاره‌ها مصداق بغی است، در نتیجه پرسش دیگری مطرح می‌شود که آیا عبدالرحمان شرایط برخورد با باغیان را در برخورد با شورش هزاره‌ها رعایت کرد یا خیر؟ این سه محور در حد اقتضای این نوشته تبیین می‌شود. تذکر این نکته نیز لازم است که در این نوشته موضوع تنها از منظر فقه مذاهب اربعه اهل سنّت مورد بررسی قرار

می‌گیرد و لذا احکام بغی از دیدگاه فقه شیعه را مورد بررسی قرار نخواهیم داد. زیرا بنیاد توجیه عبدالرحمان بر مبانی فقه اهل سنّت استوار است و افزودن فقه شیعه در اثبات یا ردّ مدعا نقشی ندارد.

## ۲. مشروعیت حکومت عبدالرحمان خان

مشروعیت حکومت عبدالرحمان را هم بر مبنای دیدگاه‌های فقهی سنّتی می‌توان مورد بررسی قرار داد و هم بر مبنای دیدگاه‌های جدید و الزامات معاصر. امّا در این نوشته تنها مبانی سنّتی مورد بحث قرار می‌گیرد، چرا که عبدالرحمان مشروعیت حکومت خود را به دیدگاه‌ها و الزامات جدید نسبت نمی‌داد؛ پس منطقاً در بررسی مبنای مشروعیت باید به همان دیدگاه‌های سنّتی اکتفا نمود. پرسشی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا از منظر مبانی فقهی ـ به همان معنای سنّتی ـ می‌توان حکومت عبدالرحمان را شرعی، یا دست‌کم مورد تأیید شریعت دانست یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است ابتدا خود اصول و مبانیِ سنّتی مشروعیت توضیح داده شود. باری، بدین نکته عمیقاً باید التفات نمود که در این وهله پرسش از مشروعیّت حکومتی را فراروی خویش نهاده‌ایم که اولاً مشروعیّت خود را سراپا به سنّت و مذهب مستند می‌سازد و ثانیاً از آغاز قرن بیستم تا کنون به یگانه الگوی حاکمیّت مبدّل شد. فروپاشیِ این مشروعیت به‌معنای فروپاشیِ پایه‌های سنّتی و دینیِ حکومت عبدالرحمان از اساس خواهد بود و این امرِ راز و دشواره‌ی سیاسی سده‌ی معاصر را به‌خوبی افشا خواهد کرد.

### ۲-۱. دیدگاه‌های سنّتیِ مشروعیت حکومت

حکومت در فقه اهل سنّت ـ بر خلاف قرائت غالب در فقه شیعه ـ منشأ الهی ندارد و از این جهت اصولاً و از حیث مبنا از نوع حکومت‌های عرفی به حساب می‌آید. با این وجود، برای مشروعیت حکومت به‌صورت عمده سه راه در فقه سیاسی اهل سنّت قابل ردیابی است. این سه راه عبارتند از: ۱. استخلاف، ۲. مشورت و تصمیمِ اهل حل و عقد، ۳. تغلّب.

عبدالرحمان صراحتاً و تلویحاً مدّعی خلافت بود[۱] اما برخلاف آن هرگز نه ضوابط استخلاف در حکومتش وجود داشت، همان‌گونه که هیچ مجلسِ اهل حل و عقدی برای انتخاب امیر عبدالرحمان برای سلطنت بر افغانستان انتخاب نشد و تصمیم نگرفت. بنابراین، دو گزینه‌ی اول در مورد حکومت وی فرض ندارد و اصولاً قابل طرح نیست. آن‌چه در عمل اتفاق افتاد قبضه قدرت به وسیله تغلّب و کشتار بی‌رحمانه و لجام‌گسیخته بود. به‌معنای واقعی کلمه می‌توان گفت او براساس اصول نژادباورنه اش جنونِ کشتن داشت. بنابراین، مسئله‌ای که باید مطرح گردد این است که تغلّب تا چه میزان راهی برای مشروعیت حکومت به حساب می‌آید؟

پرسش فوق را اجمالاً به این صورت می‌توان پاسخ داد که همه مذاهب اهل سنّت تغلّب را شیوه‌ی نکوهیده برای حکومت می‌دانند که حتی الامکان نباید حاکم از آن طریق قدرت را به دست گیرد- توجّه کنیم که تغلّب بدون قتل و کشتار و بی‌عدالتی تقریباً ناممکن است و لذا با آن ملازمه‌ی عمَلی دارد- امّا اگر چنین رویدادی به وقوع پیوست، در ادامه، حکومت مشروع دانسته شده شورش بر علیه آن جایز نیست. جایز نبودن شورش نیز بیشتر به دلیل تعارض آن با مصلحت اهم است. مقصود از مصحلت اهمّ عدمِ برهم خوردن امنیت جامعه اسلامی، تضعیف اسلام و از بین رفتن سرمایه‌های مادی و معنوی است و لذا تن‌دادن به حکومت متغلّب ضرر کمتری دارد تا شورش. البته این حکم کلّیت ندارد و برخی از فقها- به ویژه در میان احناف قیام بر علیه حکومت متغلّب را جایز می‌دانند. این امر یا به‌معنای تناقض در خود این باور خواهد بود و یا نفی تغلّب به‌عنوان مبنای مشروعیت از بنیاد و اساس. برای اثبات تغلّب به‌عنوان مبنای مشروعیت به نمونه‌های زیر از مذاهب اربعه اشاره می‌شود:

---

[۱]. عبدالرحمان مدّعی بود: از طرف خداوند زمام مهام امارتِ جمع کثیری از ملّت اسلام را در کف اقتدار خویش دارد (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، بخش۱: ۸۱۶). این مضمون به‌کرّات در فرامین حکومتی او تبلور یافته است.

۲-۱-۱. مالکیه: مالک ابن انس پیشوای مذهب مالکی با تمسّک به سیره عبدالله بن عمر معتقد بود که اطاعت از والی، حتی اگر فاجر باشد واجب است، چون ضرر اطاعت نکردن والی جوری که در برابر دشمن اسلام دست به شمشیر برده است بیشتر از اعانت بر ظلم است (ابن ازرق، ۱۳۹۷، ج۲: ۵۱). دسوقی نیز می‌نویسد: «اطاعت امام متغلّب واجب و تحقق شروط امامت در او لازم نیست؛ زیرا ملاک در پذیرش امامت امام غالب، دفع فاسد و پذیرش ضرر کمتر است» (دسوقی، بی‌تا، ج۴: ۲۹۸). از تحلیل مالک و دسوقی به خوبی روشن می‌شود که مبنای پذیرش تغلّب به‌عنوان شیوه انتخاب حاکم دفع افسد به فاسد و ترجیح ضرر کم‌تر است و این بدان معناست که تنها در شرایط اضطرار می‌توان از این راه استفاده کرد و در شرایط عادی این شیوه مبنای درستی برای انتخاب حاکم نیست.

۲-۱-۲. شافعیه: محمد بن ادریس شافعی براین باور است که امام باید قرشی باشد و از راه بیعت آزاد امّت با او انتخاب شود، امّا در صورتی که چنین نشود، بلکه از طریق زور قدرت را به دست گیرد، امامت برای او منعقد می‌شود و مردم وظیفه دارند از وی اطاعت کنند (علی احمد، ۱۹۸۵: ۳۲۸). از دیدگاه او قیام بر علیه چنین خلیفه‌ای جایز نیست و قتل شورش‌کننده واجب است، اما اگر شورش‌کننده شورش کرد و بر حاکم قبلی پیروز شد و حاکمیت را بدست آورد حاکمیت او مشروع و مصداق اولوالامر محسوب می‌شود (ابو زهره، بی‌تا: ۵۹). از ذکر این ملاحظه ناگزیر می‌شویم که اگر تغلّب مبنای مشروعیّت باشد، یقیناً خود تغلّب باید همواره مشروع و درست باشد. لازمه‌ی این سخن ابدی‌شدن تغلّب و ابدی‌شدن ناعقلانیّت در عرصه‌ی سیاستِ شرعی است. زیرا هر حاکمی که قادر به تغلّب باشد، بدان توسل خواهد جست؛ حاکم بعدی علیه حاکم کنونی و حاکم بعدی علیه بعدی و هلمّ جرّا. اگر به لوازمات منطقیِ تغلّب دقّت کنیم، تغلّب رفته رفته ریشه‌ی مصلحت اهمّ را برباد می‌دهد. ابوالحسن ماوردی نیز با استناد به روایتی از

پیامبر(ص) وظیفه‌ی مسلمانان را اطاعت از امام مسلمین می‌داند، چه نیک باشد یا فاجر (ماوردی، بی‌تا: ۱۶). امام الحرمین جوینی نیز معتقد است که امامت هیچ‌گاه برای فاسق منعقد نمی‌شود، هرچند با قهر و غلبه بر منصب امامت دست یابد، مگر آن‌که ضرورت و اضطرار اقتضا کند (جوینی، بی‌تا: ۲۳۱ـ ۲۳۸). عبارت جوینی کاملاً گویا است که امامت با قهر و غلبه یک استثنا است و تنها در شرایط اضطرار مجاز است و در شرایط عادی شیوه انتخاب حاکم محسوب نمی‌شود.

ابوحامد غزالی با توجّه به واقعیت‌های زمان خودش و پس از تأکید بر رعایت شرایط حاکم اسلامی، معتقد است که در شرایط حاضر با توجّه به این‌که اکثر حکومت‌ها متعلق به سلاطین ذی الشوکهٔ می‌باشد، در صورتی که مردم با چنین شخصی بیعت کند امامت متغلّب هم منعقد می‌شود (غزالی، بی‌تا: ۱۲۴). فضل بن روز بهان خنجی نیز در این زمینه می‌نویسد: «طریق چهارم از اسباب انعقاد پادشاهی و امامت استیلا است. علما گفته‌اند که چون امام وفات کند و شخصی متصدی امامت گردد، بدون بیعت و بی‌آن‌که کسی او را خلیفه ساخته باشد و مردمان را قهر کند به شوکت و لشکر، امامت او منعقد گردد. آن شخص خواه قریشی باشد خواه نه، خواه عرب باشد یا عجم یا ترک، خواه مستجمع شرایط باشد و خواه فاسق و جاهل و اگر چه آن مستولی بدین فعل عاصی می‌گردد و چون به واسطه سطوت و استیلا جای امام گرفته، او را سلطان می‌گویند و امام و خلیفه بر او اطلاق توان کرد» (خنجی، ۱۳۶۲: ۸۲).

۲-۱-۳. حنابله: حنابله که موافق‌ترین دیدگاه را با مشروعیت حکومت از راه تغلّب دارند در توجیه آن آشکارا به این نکته تصریح می‌کنند که خروج بر چنین سلطانی موجب شقّ عصای مسلمین و بروز ضعف و سستی در میان مسلمانان می‌شود. به همین دلیل واجب است از چنین امامی اطاعت شود تا از مفاسد اختلاف و پراکندگی در جامعه اسلامی جلوگیری شود. لذا از وی نقل

شده است که اگر کسی با شمشیر خلیفه و امیر المؤمنین نامیده شد، بر کسی که ایمان به خدا و آخرت دارد جایز نیست بخوابد و او را امام نداند (ابو یعلی، ۱۳۶۲: ۲۳). عبدالله ابن قدّامه می‌نویسد: «اگر شخصی بر امام خروج کرد و به وسیله‌ی زور و شمشیر بر مردم غالب شد تا این‌که همه به او اقرار کردند و اطاعتش را اذعان نمودند و از او پیروی کردند، او امام خواهد شد و جنگ با وی و خروج علیه او حرام می‌شود، زیرا عبدالملک بن مروان بر ابن زبیر خروج کرد و او را کشت و بر بلاد و اهل آن مستولی شد تا جایی که آن‌ها از روی میل یا به زور مجبور به بیعت با او شدند و امام شد که خروج و جنگ با او حرام است» (ابن قدامه، ۱۹۲۹، ج ۱۰: ۵۲).

۲-۱-۴. احناف: از ابوحنیفه نقل است که نه تنها تغلّب را شیوه مشروعیت حکومت نمی‌دانست بلکه معتقد بود باید با ستمگران و پیشوایان ظالم مبارزه کرده، چون امر به معروف و نهی از منکر با زبان واجب است و اگر از راه خود بازنگشت باید با شمشیر با او جنگید (جصاص، ۱۴۱۵، ج ۱: ۸۸). شاید به همین دلیل وی از قیام زید بن علی حمایت نمود و حتی کمک مالی نمود و به صورت سرّی فتوی داد که یاری او واجب است (قرطبی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۸۱). با وجود این دیدگاه، فقیهان تابع مکتب او به مصلحت‌گرایی رایج در میان سایر فقیهان تن در داده بسیاری از آن‌ها تغلّب را مسیر مشروع برای حکومت دانسته‌اند. به‌عنوان نمونه تفتازانی می‌نویسد: «اگر امام بمیرد و کسی که جامع شرایط امامت است بدون بیعت و جانشینی متصدّی مقام امامت گردد و با زور و شوکت بر مردم غلبه یابد خلافت برای او منعقد می‌شود و اظهر این است که اگر فاسق و جاهل باشد نیز چنین خواهد بود و او فقط در عمل خود گناهکار است و تا زمانی که با حکم شرع مخالفت نکند اطاعت امام چه عادل باشد و چه جائر واجب است» (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج۵، ۲۳۳). البته وی نیز معتقد است که تن در دادن به امامت متغلّب تنها در شرایط اضطرار و ناچاری جایز است (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج۵: ۲۴۵).

نکته‌ی مهم در مسئله‌ی مشروعیّت حکومت، تعیین موضوع آن است. بدین معنا که باید روشن شود فقها در چه شرایطی حکومت متغلّب را ولو با کراهت می‌پذیرند؟ غالب فقها با این پیش فرض حکومت متغلّب را مشروع می‌دانند که جامعه اسلامی از وحدت سرزمینی و حاکمیتی برخوردار باشد و بدین دلیل تغلّب را راهی برای احراز مقام «امامت عظمی» می‌دانند؛ امامی که همه جامعه‌ی اسلامی را به مثابه یک پیکر به وحدت رساند و در برابر دنیای کفر (دار الکفر) یک قطب تشکیل دهد. مصلحت مهم حفظ این سرزمین و یکپارچگی است که به آن‌ها اجازه می‌دهد حاکمیت متغلّب را نیز مشروع بدانند. امّا اگر فرض بر این باشد که شخصی اصولاً داعیه تشکیل چنین حکومتی را ندارد، بلکه صرفاً قصدش تشکیل حکومت در یک ناحیه است، نه چنین مصلحت مهمی وجود دارد و نه موضوع گفتگوی فقها می‌باشد. شواهد این مدّعا در آینده و هنگام بحث از شرایط بغی بیان خواهد شد.

**۲ـ۲. شیوه‌ی به قدرت رسیدن عبدالرحمان**

عبدالرحمان خان فرزند محمد افضل خان و نواسه امیر دوست محمد خان است که در زمان زمامداری پدرش حاکم قطغن و بدخشان بود و در نبرد با عمویش شیرعلی خان شکست خورده به بخارا پناه برد. در سال ۱۸۶۶م به افغانستان بازگشت و شیرعلی خان را شکست داده پدرش محمد افضل خان را بر کرسی نشاند. بار دیگر امیر شیرعلی خان قدرت را تصاحب کرد و عبدالرحمان فراری شد امّا با مرگ امیر شیرعلی خان شرایط انگلیس را قبول کرد و با کمک و همکاری آن کشور ابتدا قندهار و هرات را از یعقوب خان فرزند امیر شیرعلی خان به چنگ آورد و سپس ترکستان و سایر نواحی را با خون‌ریزی‌های فراوان به دست آورد (کاتب، ۱۳۹۳، ج۲: ۵۱۲ تا ۹۲۸).

در به‌قدرت رسیدن عبدالرحمان خان سه نکته حایز اهمیت است: نخست این‌که وی ابتدا خود جزء بغات بود، چون بر علیه سلطان ذی الشوکهٔ زمان خودش یعنی امیر شیرعلی خان شورش نمود. دوم این‌که در رسیدن به قدرت

بر اجتماع و جماعت مسلمین تکیه نکرد، بلکه با کمک یک کشور مسیحی قدرت را به دست آورد؛ اگر نبود پشتیبانی‌های سیاسی و نظامیِ بریتانیا- همانند اغلب حاکمان افغانستان که با حمایت قدرت‌های خارجی بر اریکه‌ی قدرت تکیه زدند- هرگز نمی‌توانست قدرت را تصاحب نماید. سوم این‌که سلطنت افغانستان را از طریق تغلّب و زور به دست آورد. در خصوص تغلّب ذکر این نکته نیز لازم است که اصولاً تئوری‌پردزان مشروعیّت تغلّب (چنان‌که گذشت) این شیوه را با کراهت و در شرایط اضطرار و با هدف وحدت سرزمینی و حفظ شوکت مسلمین پذیرفته‌اند. به عبارت دیگر، تغلّب شیوه‌ای برای سلطنت بر «امّت مسلمه» و حفظ «اساس اسلام» است. این در حالی است که عبدالرحمان نه تنها طبق هدف مورد نظر (حفظ امت مسلمه) حرکت ننموده؛ بلکه قدرت را توسط بریتانیا در اِزای امضای چندین پیمان استعمار گرایانه تصاحب نموده و در واقع قدرت بیرونی را بر افغانستان تداوم بخشید. افزون برآن، امت مسلمه در دوره ای عبدالرحمان خان در عمل از هم پاشیده بود و وحدت سرزمینی وجود نداشت و او یک گوشه از سرزمین‌های اسلامی را تصاحب نمود. هم چنین، او در بطن جامعه‌ی افغانستان تخم نفاق و نفرت کاشت و وحدت جامعه‌ی اسلامی و هویت واحد آن را از بنیاد بر باد داد، به‌گونه‌ای که تا اکنون این خلأ جبران نشده است.

با توجّه به واقعیت‌های فوق به نظر می‌رسد بر مبنای تغلّب نیز حکومت عبدالرحمان را به سختی می‌توان یک حکومت مشروع دانست. با این وجود وی در موارد مختلف برای مشروعیتش به دلایل مذهبی تمسک کرده و خود را سلطان ذی الشوکت مسلمانان نامیده است.

### ۳. شرایط و اقتضائات فقهی بغاوت

روشن‌شدن شرایط و اقتضائات فقهی بغاوت وابسته به آن است که مسائل زیر در آن توضیح داده شود: ۱. تعریف بغاوت، ۲. شرایط بغاوت و ۳. اقتضائات فقهی بغاوت.

### ۳-۱. تعریف بغاوت و شرایط تحقق آن

واژه‌ی «بغی» در لغت به معنای ظلم و تجاوز (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج۴: ۴۵۳) و طلب (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۶: ۲۲۸۳) به کار رفته است. برخی معتقد است بغات را به این دلیل باغی می‌نامند که امر باطلی را از راه ظلم و جور طلب می‌کنند (ابن عابدین، ۱۹۶۶، ج۴: ۲۶۱). فقهای اسلامی در تعریف بغاوت از تعابیر متفاوتی استفاده کرده‌اند که نشان‌دهنده تلقی و برداشت‌شان از این اصطلاح می‌باشد. لذا تلاش می‌شود تعریف هریک از مذاهب چهارگانه اهل سنّت به صورت جداگانه گزارش و مورد بررسی قرار گیرد.

۳-۱-۱. احناف: فقهای حنفی بغات را با خوارج یکسان می‌دانند و لذا در تعریف آن گفته‌اند: «بغات همان خوارج‌اند و خوارج گروهی هستند که معتقدند هرگناهی موجب کفر می‌شود؛ کوچک باشد یا بزرگ، با این تأویل بر امام اهل عدل خروج می‌کنند و جنگ، خونریزی و غارت اموال را جایز می‌شمارند و دارای قدرت و توانایی هستند (کاسانی، ۱۹۸۶، ج۷: ۱۴۰) از تعریف فوق استفاده می‌شود که بغات برای این‌که مشمول حکم بغاوت قرار گیرند، باید واجد اوصاف زیر باشند:

الف) خروج بر علیه امام اهل عدل: اهل عدل‌بودن در این تعریف وصف امام نیست و لذا نمی‌توان از این تعبیر استفاده کرده که خروج بر علیه امام جائر مصداق بغی نیست، بلکه وصف مردم است و در برابر اهل البغی به کار می‌رود. بدین لحاظ مردم به دو گروه اهل البغی و اهل العدل تقسیم می‌شوند؛ سر دسته‌ی هرگروه امام همان گروه است. از برخی تعابیر استفاده می‌شود که میزان در شناخت گروه عدل، اجتماع مسلمانان است. بنابراین، اگر مسلمانان بر شخصی اجتماع کردند و او را به‌عنوان امام برگزیدند، گروهی که بر او خروج کند، اهل البغی نامیده می‌شود (ابن عابدین، ۱۹۶۶، ج۴: ۲۶۱). البته وصف عدالت در امام را نیز بسیاری از فقها شرط دانسته‌اند. به‌عنوان مثال ماوردی اولین شرط امام را عدالت می‌داند و آن را به استواری در منش و

دوری از فسق و فجور معنا کرده، شخص ظالم و اهل غدر را مستحق خلافت نمی‌داند. بسیاری از فقها معتقدند که امامت ظالم در ابتدا منعقد نمی‌شود و اگر در ادامه ظالم شود می‌توان او را عزل نمود، بلکه اصولاً منعزل می‌شود (ماوردی، : ۱۹). البته اگر از راه تغلّب سلطنت او استقرار پیدا کرد خروج بر او جایز نیست، زیرا وصف عدالت و طلب حق اصولاً مربوط به عصر خلفای راشیدین بود و بعد از آن‌ها همه سلاطینْ طالب دنیا بوده جز با تغلّب به قدرت نمی‌رسند (ابن عابدین، ۱۹۶۶، ج۴: ۲۶۱).

ب) وجود تأویل: بغات گروهی نیستند که صرفاً به منظور کسب قدرت اقدام به خروج کنند، بلکه برای خروج‌شان توجیه شرعی دارند و معتقدند که خروجشان مشروع است. خارج از گروه باغیان یا افرادی قراردارند که به خاطر طلب مال خروج می‌کنند که راه‌زن به حساب می‌آیند، یا به خاطر ظلم و ستم حاکم خروج می‌کنند که این دسته نیز باغی به حساب نمی‌آیند، بلکه به تصریح برخی فقها مسلمانان حق ندارند امام را برای جنگ با چنین گروهی یاری کنند، چون این کار مصداق اعانت بر ظلم است. البته حق یاری آن‌ها بر علیه امام را هم ندارند (ابن عابدین، ۱۹۶۶، ج۴: ۲۶۱).

ج) وجود قدرت و توانایی: بغات در اصطلاح شرع وصف گروه است و از این جهت لازم است که دارای قدرت و "منعة" باشد. بنابراین، تا زمانی که حرکت‌های صرفاً اعتراض بر امام باشد و اعتراضات تبدیل به گروه دارای قدرت و منعه نشده باشد باغی محسوب نمی‌شوند (کاسانی، ۱۹۸۶، ج۷: ۱۴۰). مراد از «منعه» کثرت است، به‌گونه‌ای که از اجتماع آن‌ها قدرتی تشکیل گردد و لذا بر گروه اندک بغات گفته نمی‌شود (اللاحم، ۲۰۰۸، ج۴: ۲۱۰).

نکته مهم در تعریف احناف از بغات تفکیک بین بغی و فتنه است. احناف بر این عقیده‌اند که در شرایط فتنه بهترین کار کناره‌گیری و گوشه‌گیری است، در حالی‌که در فرض بغی بر مسلمین واجب است که امام را یاری کنند

و بر علیه بغات دست به شمشیر ببرند. سرخسی از ابوحنیفه نقل می‌کند که گفت: در شرایط فتنه بر هر مسلمانی واجب است از فتنه کناره گیری کند و در خانه‌اش بنشیند. از پیامبر(ص) روایتی با این مضمون نقل شده است که در ایام فتنه اگر عبدالله مقتول باشی بهتر است تا عبد الله قاتل (سرخسی، ۱۹۹۳، ج۱۰: ۱۲۴). منظور از شرایط فتنه شرایط آشوب است که در آن هرکس داعیه رهبری و امامت دارد و مسلمانان بر هیچ شخصی اجتماع نکرده‌اند. وضعیتی که عبدالرحمان به حکومت رسید یقیناً با فتنه مطابقت دارد تا امامت متغلّب؛ چرا که بسیاری از گوشه و کنار افغانستان البته از درون یک قوم خاص داعیه‌ی حکومت و رهبری داشتند و کشور مدام در آشوب بود.

۳-۱-۲. مالکیه: مالکیه نیز در تعریف بغی از تعابیر مشابه احناف استفاده کرده‌اند. به‌عنوان مثال ابن عرفه می‌نویسد: «بغی عبارت است از خودداری از اطاعت کسی که امامتش ثابت گردیده است در غیر معصیت، حتی با تأویل» (ابن عرفه، ۲۰۱۴، ج۱۰: ۱۷۲). امّا دو نکته در توضیح دیدگاه مالکیه مهم است: نخست این‌که به‌تصریح برخی از فقهای مالکی مراد از امام، امام اعظم یا نائب او می‌باشد. بنابراین، سلاطینی که در نواحی و بدون ارتباط با امام اعظم دست به تشکیل حکومت می‌زنند حتی اگر مشروع هم باشند مادام که نائب امام اعظم نباشند، خروج بر علیه آن‌ها مصداق بغی به حساب نمی‌آید. ثانیاً بغی در صورتی محقق می‌شود که دلیل خروج، منع از حقوق واجبه (مثل ذکات) یا اطاعت از امام باشد، امّا اگر دلیل خروج منع ظلم امام یا کارپردازان امام باشد، بغی محسوب نمی‌شود (الرعینی، ۱۹۹۲، ج۶: ۲۷۸).

۳ـ۱ـ۳. شافعیه: بغوی از فقهای شافعی بغی را به این صورت تعریف کرده است: «بغی عبارت است از خروج بر امام عادل با تأویل» (بغوی، ۱۹۹۷، ج۷: ۲۶۳). البته فقیهان شافعی بغی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: بغی بر امام و بغی گروهی از مؤمنین بر گروه دیگر. خطیب شربینی در این زمینه می‌نویسد: موضوع آیه مبارکه « وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا...(حجرات/ ۹)

قتال گروهی از مؤمنین با گروه دیگر است و در اصل شامل خروج بر امام نمی‌شود، امّا به مفهوم اولویت شامل بغی بر امام هم می‌شود. چون گروهی که بر امام خروج می‌کنند مرتکب جرم بزرگ‌تر شده‌اند (شربینی، ۱۹۹۴، ج۵: ۳۹۹). بر اساس گزارش خطیب شربینی در این‌که آیا خروج بر هر امامی حرام است یا خیر دو دیدگاه وجود دارد: برخی معتقدند که خروج حتی بر امام فاسق نیز حرام است و مراد از امام عادل در تعریف، امام متصف به وصف عدالت نیست، بلکه مراد امام اهل عدل است. امّا گروه دیگر عقیده دارد که خروج بر امام متغلّب حرام نیست، بلکه آن‌چه حرام است خروج بر امامی است که امامت او از طریق مشروع منعقد شده است (شربینی، ۱۹۹۴، ج۵: ۳۹۹).

شافعیه نیز وجود تأویل را برای صدق بغی لازم می‌داند و لذا کسانی را که بدون تأویل خروج کنند، قطاع الطریق یا محارب می‌نامند. البته در تأویل شرط می‌کنند که تأویل و توجیه‌شان فاسد باشد و البته فساد آن به قدری روشن نباشد که قطع به فساد داشته باشیم (شربینی، ۱۹۹۴، ج۵: ۴۰۰)

۳-۱-۴. حنابله: فقهای حنبلی نیز تعریف مشابه احناف ارائه کرده‌اند. به‌عنوان مثال حجاوی می‌نویسد: اگر گروه دارای قدرت و اقتدار با تأویل قابل قبول بر امام خروج کند باغی محسوب می‌شوند (حجاوی، بی‌تا: ۲۲۴).

**۳-۲. اقتضائاتِ فقهیِ تعامل با بغات**

رفتار امام اهل عدل با بغات را در سه مرحله می‌توان مورد بررسی قرار داد:۱. مرحله‌ی پیش از آغاز بغاوت، ۲. مرحله‌ی شروع به بغاوت، ۳. صلح با بغات.

۳-۲-۱. پیش از آغاز بغاوت: شبهاتی که در خصوص مشروعیت امام یا شیوه رفتار امام شکل می‌گیرد ممکن است در گروهی از مردم اوج گیرد و آن‌ها باور کنند که قیام بر علیه امام جایز و ریختن خون در این مسیر مشروع و جایز است. امّا این مسئله ممکن است به‌تدریج رخ دهد و آغاز آن به‌صورت

اعتراضاتی باشد که در برابر امام شکل می‌گیرد. در این مرحله امام حق برخورد خشن و شدید با آن‌ها را ندارد و نمی‌تواند اقدام به حصر، حبس یا قتل آن‌ها نماید. همین‌طور نمی‌تواند حقوق مشروعه‌ی آن‌ها از جامعه اسلامی، از جمله سهم‌شان از بیت المال را قطع کند. تنها اقدامی که باید صورت گیرد روشنگری و اقدام به هدایت آن‌ها از طریق مباحثه و گفتگو است.

کاسانی از فقیهان احناف در این زمینه می‌نویسد: اگر امام آگاه شود که خوارج (بغات) سلاح برداشته و برای جنگ آمادگی می‌گیرند می‌تواند آن را دستگیر و زندانی کند تا از این کار بازگشته توبه نمایند. چون اگر به حال خود رها شوند در زمین فساد می‌کنند، امّا امام حق ندارد آغازگر جنگ باشد، چون جنگ با آن‌ها تنها برای دفع شرشان می‌باشد و تا زمانی که شرّی از جانب آن‌ها متوجّه نشده باشد، امام حق ندارد با آنان بجنگد. حتی اگر آماده‌ی جنگ شدند بازهم بر امام است که با آن‌ها گفتگو کند و به سوی اهل عدل دعوت نماید و از آن‌ها بخواهد که با رأی جماعت همراه شوند. این شیوه‌ای است که ما از سرور ما علی(رض) در برخورد با اهل حرورا و نهروان یاد گرفتیم (کاسانی، ۱۹۸۶، ج۷: ۱۴۰). مرغینانی نیز ضمن تأکید بر مطلب فوق اضافه می‌کند که امام باید تلاش کند شبهه‌های آن‌ها را دفع کند (مرغینانی، بی‌تا، ج۲: ۴۱۱). سرخسی ضمن نقل روایت حضرمی به سیره امام علی (ع) اشاره می‌کند که مردی را که آشکارا به دشنام و تهدید حضرت به قتل پرداخته بود بدون هیچ مجازاتی رها ساخت و در ضمن داستان دیگر به گروهی از خوارج اشاره می‌کند که در مسجد و هنگام خطبه نماز جمعه آشکارا اقدام به برهم‌زدن خطبه نموده جمله «لا حکم الا لله» را سر می‌دادند امّا امام در برابرشان می فرمود: کلمه حقی است که از آن باطل اراده می‌شود، شما را از ورود به مساجد منع نمی‌کنیم، حقوق شما را از بیت المال قطع نمی‌کنیم و با شما به جنگ نمی‌پردازیم. وی سپس چنین نتیجه می‌گیرد: این

برخورد امام دلیل آن است که اگر بغات قصد خروج مسلحانه نداشته باشند امام حق ندارد آن‌ها را زندانی کند یا به قتل برساند (سرخسی، ۱۹۹۳، ج ۱۰: ۱۲۵).

حجاوی از فقهای حنابله می‌نویسد: بر امام لازم است که پیش از جنگ افرادی را به سوی بغات بفرستد و از دلیل آن‌ها بپرسد، اگر شبهه‌ای دارند رفع کند و اگر در تاریکی به سر می‌برند روشن‌شان کند (حجاوی، بی‌تا، ۲۲۴). ابوحامد غزالی از فقیهان شافعی نیز می‌نویسد: یورش ناگهانی بر بغات جایز نیست، بلکه ابتدا باید با آن‌ها گفتگو کرد و هشدار داد، اگر امیدی به اطاعت ایشان نبود با آن‌ها به جنگ برمی‌خیزیم (غزالی، ۱۴۱۷، ۶: ۴۲۱). اجمالاً مسئله در میان مذاهب فقهی اهل سنّت روشن است که امام پیش از قتال مراتبی را رعایت کند و تا زمانی که آن‌ها آغازگر جنگ نباشند امام حق آغاز جنگ با بغات را ندارد.

۳-۲-۲. پس از آغاز بغاوت: چنان‌چه نصایح امام و استدلال‌های وی برای رفع شبهه و بازگشت بغات به همراهی با جماعت تأثیر گذار نباشد و عملاً جنگ با آن‌ها آغاز گردد لازم است در حین جنگ احکامی رعایت گردد که با جنگهای مسلمین با مشرکین کاملاً متفاوت است. در واقع جنگ با اهل بغاوت بیشتر به منظور دفع شر آن‌ها می‌باشد و به همین دلیل نباید آن را با جنگ با کفار اشتباه گرفت. این احکام را به صورت خلاصه می‌توان در موار زیر بر شمرد:

الف) جواز جنگ با بغات: در این نکته اشکالی نیست که اگر شرایط بغی ثابت باشد بر امام مسلمین لازم است که با آن‌ها بجنگد و بر تمامی مسلمین که قدرت دارند نیز لازم است که در این امر به امام کمک کنند. دلیل این مطلب آیه ۹ سوره حجرات است که فرمان به جنگ می‌دهد و می‌فرماید: اگر دو گروه از مؤمنین با هم به جنگ برخواستند آنان را به صلح دعوت کنید، اگر یکی از آن دو بر دیگری بغی کرد با گروه باغی بجنگید تا به حکم خدا

بازگردد. این آیه امر است و امر دلالت بر وجوب می‌کند. علاوه براین، گروه باغی مرتکب اذیت مسلمین می‌شوند و از بین بردن عوامل اذیت مسلمین واجب است و نیز خروج آن‌ها بر امام معصیت است و جنگ با آن‌ها مصداق امر به معروف و نهی از منکر محسوب می‌شود و آن‌ها کسانی هستند که موجب فتنه می‌شوند و ایجاد کننده فتنه را پیامبر (ص) لعنت کرده است (سرخسی، ۱۹۹۳، ۱۰: ۱۲۴).

در جنگ با بغات، اگر آن‌ها شکست خوردند چنانچه پایگاه و جمعیتی داشته باشند که با ملحق‌شدن به آن بار دیگر آماده نبرد شوند لازم است که امام آن‌ها را تعقیب نموده هرجا به‌دست آورد می‌تواند آن‌ها را به قتل برساند و در این زمینه حتی می‌تواند مجروحین را نیز به قتل برساند تا پس از بهبودی به گروه مذکور ملحق نشوند. امّا اگر پایگاه و تجمعی نداشته باشند حق ندارد آن‌ها را تعقیب یا مجروحین‌شان را به قتل برساند، چون هدف از جنگ با بغات تنها دفع خطر آن‌ها است و با پراکنده‌شدن‌شان دیگر خطری از ناحیه‌ی آن‌ها متوجّه جامعه‌ی اسلامی نیست. البته برخی از فقها با تمسّک به سیره‌ی امام علی (ع) معتقدند پس از شکست بغات، امام حق ندارد آن‌ها را تعقیب کند، اسیر یا مجروحی را به قتل برساند. سرخسی پس از نقل این سیره‌ی امام علی (ع) می‌نویسد: چنانچه اهل عدل اهل بغی را شکست دادند نمی‌توانند شکست خوردگان را تعقیب کنند، چون جنگ ما با آن‌ها صرفاً به دلیل بغی آن‌ها بود که دفع شده و به جنگ پشت کرده‌اند، البته این در صورتی است که جمعیتی نداشته باشند که در این صورت خطر دفع نشده و امکان حمله مجدد وجود دارد. به‌همین صورت اسیر را نمی‌کشند، و امام علی (ع) هرکس را اسیر می‌گرفت از او تعهد می‌گرفت که بار دیگر شورش نکند و آزاد می‌کرد (سرخسی، ۱۰: ۱۲۶). امام در جنگ حق ندارد زنان، اطفال، پیران، افراد نابینا و زمین‌گیر را به قتل برساند (کاسانی، ۷: ۱۴۱).

ب) رفتار با اسیران: در خصوص اسیرانِ بغات امام حق اسیر گرفتن ندارد،

بلکه اگر از ناحیه‌ی اسرا تهدیدی وجود داشته باشد، حق دارد اسیران را به قتل برساند، امّا اگر تهدیدی وجود نداشته باشد باید آزاد شوند. اهل عدل حق ندارند زنان و اطفال اهل بغی را به اسارت ببرند، چون آن‌ها مسلمان‌اند و هیچ‌کس حق ندارد مسلمان آزاد را به اسیری بگیرد یا اموال آن‌ها را به‌عنوان غنیمت بردارد. چون اموال آن‌ها در پناه شریعت و محفوظ است. (عالمگیر، ۱۳۱۰، ج۲: ۲۸۴). تنها استثنا از اموال اهل بغی آن دسته اموالی است که در میدان نبرد بدست آید، مثل شمشیر، زره، نیزه و امثال آن‌ها از ابزارهای جنگی که می‌توانند آن‌ها را تا زمان برقراری امنیت نزد خود نگهدارند، امّا پس از برقراری امنیت باید به خود آن‌ها برگردانده شوند.

**۳ـ۲ـ۳.** ترک مخاصمه با بغات: اگر بغات حتی پس از جنگ درخواست ترک مخاصمه کردند، امام می‌تواند به درخواست آن‌ها پاسخ مثبت دهد، البته این امر مشروط به آن است که درخواست‌شان در راستای خدعه و نیرنگ و به‌منظور تجدید قوا نباشد. در صورت ترک مخاصمه حق ندارد از آن‌ها جزیه بگیرد، چون آن‌ها مسلمان‌اند و گرفتن جزیه از مسلمان جایز نیست (عالمگیر، ۱۳۱۰، ج۲: ۲۸۵).

## ٤. تطبیق بغی بر جنگ عبدالرحمان با هزاره‌های اُرزگان

شیوه‌های برخورد عبدالرحمان با هزاره‌ها، به ویژه هزاره‌های اُرزگان که از آن به یاغستان تعبیر می‌شود در سه مرحله قابل ردّیابی است: ۱. مرحله‌ی بی‌طرفی حکومت نسبت به مذاهب ساکنین مملکت، ۲. مرحله‌ی باغی نامیدن هزاره‌ها و ۳. مرحله‌ی تکفیر و نابودسازی. مرحله‌ی اخیر از موضوع این نوشته خارج است و لذا مورد بحث قرار نخواهد گرفت، امّا دو مرحله‌ی قبلی بررسی خواهد شد.

### ٤-۱. مرحله‌ی بی‌طرفی

چنان می‌نماید که عبدالرحمان در ابتدا تلاش داشت خودش را از نزاع‌های مذهبی دور نگهدارد و اصولاً شهروندان افغانستان را فارغ از دین و دیانت

اتباع کشور بداند. به‌همین دلیل کاتب ضمن حوادث سال ۱۳۰۰ق. حادثه‌ای را از قندهار نقل می‌کند که گویا در مجلس سردار نور محمد خان حکمران قندهار مذاکره مذاهب و نحل اتفاق افتاده، از جمله مذهب شیعه را تشنیع کرده اهل محفل این فرقه را شنیعه و کفره گفته این واقعه کم کم بر سر زبان‌ها افتاده است. واقعه نگاران این مطلب را برای عبدالرحمان می‌رسانند و وی حکمی به این مضمون برای حکمران قندهار می‌نویسد:

«از شما می‌پرسم که به کدام دین و مذهب و کتاب کفر مردم شیعه ثابت می‌شود؟ زیرا که آن‌ها اقرار به وحدانیت الهی و نبوت رسالت پناهی و غیره اوامر و نواهی دارند و تصدیق ما أنزل الله را نموده حلال خدا را حلال و حرام را حرام می‌دانند. پس چگونه کفر ایشان ثابت می‌شود؟ بالفرض اگر به زعم شما و یا گمان دیگری کافر باشند، آیا در طریقه سلطنت هرگز این راه و رسم بوده که پادشاه و حاکم در کیش و آیین امم مطیعه خویش کار داشته باشد؟! پس آیا بر شما که به مقام عم خود یادت می‌کنیم لایق است سخنانی که خلاف مصلحت امور و مایه‌ی فساد جمهور باشد از شما به ظهور برسد و باز فتنه خوابیده بیدار گشته آتش افسرده در کانون ضمیر صغار و کبار افروخته شود؟ ندانسته‌اید که چقدر زحمت کشیدیم تا این سلسله را از دست اندازی و پایمالی مردم متعصب نجات دادیم و فسادها که در میان بود اصلاح نمودیم و هرکه را درباب این قوم حرف ناملایم می‌زد و اراده‌ی ناصواب داشت به جایش نشاندیم که احدی نتوانست از حد خود تجاوز کند. پس شما را چه ضرور که به این سخن‌ها خود را دخل دهید و حرفی که بر شما فایده‌ی دنیا و آخرت نداشته باشد اظهار کنید. آن‌چه دانسته بودیم شما را خبردار فرمودیم که من بعد چنین اظهارت را می باید از شما نشنویم. دیگر این‌که مادر جد و مادر پدر جد شما از کدام قوم است؟ اگر این طایفه مسلمان نمی‌بودند، چگونه نکاح کافر بر مسلمان روا می‌شد؟» (کاتب، ۱۳۷۳، ج۳: ۹۰).

فرازهای فوق که بیانگر اوضاع آغازین حکومت عبدالرحمان است، نشان

می‌دهد وی نسبت به کیش و آیین رعایای خود دست‌کم در ظاهر طریقه‌ی بی‌طرفی را در پیش گرفته و اصولاً بنا دارد سلطنت نماید و خود را در نزاع‌های مذهب و دین و آیین وارد نسازد. امّا این رویه پس از استواری نسبی ارکان حکومت او تغییر یافته از مذهب و اختلافات مذهبی در جهت استحکام پایه‌های سلطنت خود حد اکثر استفاده را نموده است. این تغییر نشان می‌دهد، او به بی‌طرفی و مدارا با مردم و سایر اقوام به‌خصوص هزاره‌ها عقیده‌ای نداشته و صرفاً می‌خواسته پایه‌های حکومت استبدادی‌اش را استحکام بخشد.

**٤-٢. مرحله‌ی باغی‌خواندن هزاره‌ها**

پس از استقرار نسبی حکومت عبدالرحمان شورش‌های مختلفی در گوشه و کنار کشور شکل گرفت که تقریباً همه‌ی آن‌ها با حربه بغاوت سرکوب شده‌اند. در خصوص هزاره‌ها اولین‌بار نسبت به هزاره‌های ترکمن، پارسا و شیخ‌علی از این تعبیر استفاده شده است. کاتب در این خصوص می‌نویسد: ذکر بغی هزاره ترکمان و پارسا و شیخ علی و قتل چند تن از خدام دولت: «در خلال وقایع مذکوره طوایف هزاره ترکمان و پارسا و منصور و بچه‌شادی به اغوای هزاره‌ی شیخ علی سر برداشته از راه شرارت و طغیان میر غلام قادر خان حاکم خود را محصور ساختند و چند روز او را به تنگنای محاصره انداخته بعد چند تن از آق سقالان ایشان به توسط و میانه روی سید رضا نام سادات متوطنه هزاره‌ی شیخ علی از طریق کید و مکر، طالب صلح شده به حاکم پیام دادند که چندی از قلعه بیرون گشته قراری در مالیات دیوانی با ما نهاده پس از آن از راه اطاعت پیش گرفته به سلام آییم... .»(کاتب، ۱۳۷۳، ج۳: ۲۶). وی از شورش‌ها و قیام‌های مردم اچک‌زی (همان: ۷۵)، مردم شگیلالی و دره نور و طوائف لغمان و فراجغان (کاتب، ۱۳۷۳، ج۳: ۱۲۱)، مردم کلمان و ساو (کاتب، ۱۳۷۳، ج۳: ۱۹۳) مردم هزاره پشه‌یی و شیر داغ (کاتب، ۱۳۷۳، ج۳: ۲۳۱)، مردم جاجی و جدران (کاتب، ۱۳۷۳، ج۳: ۲۳۴)، مردم باغران (کاتب، ۱۳۷۳، ۳: ۲۵۰)، مردم ناصری کوچی(کاتب، ۱۳۷۳،

ج۳، ۲۵۹)، طایفه اندر (کاتب، ۱۳۷۳، ج۳: ۲۵۹) مردم قلندر جاغوری (کاتب، ۱۳۷۳، ج۳: ۲۸۴) و شورش‌های متعدد دیگر به‌عنوان بغی یاد کرده است. البته در بسیاری از موارد روشن نیست که تعبیر بغی از افاضات مرحوم کاتب است یا خود عبدالرحمان، امّا در موارد نامه‌های عبدالرحمان نشان می‌دهد که او نیز این شورش‌ها را با عنوان بغی می‌شناخته و با همین عنوان اقدام به سرکوب نموده است. به‌عنوان مثال در نامه‌ای که عبدالرحمان عنوانی سران هزاره یاغیستان و اُرزگان می‌نویسد، روی دو مطلب تأکید می‌کند: نخست این‌که شما را مسلمان می‌دانیم و از این جهت مانند سایر مسلمانان باید تحت اطاعت امیر اسلام باشید، چون اطاعت اولوالامر واجب است، دوم این‌که هرنوع تمرّد از حکومت امیر اسلام بغی به حساب می‌آید. متن این نامه به شرح زیر است:

«چون شما مردم را مسلمان و پیرو قرآن و امت پیغمبر آخرالزمان می‌دانیم از راه اندرز و نصیحت می‌آگاهانیم که میر فیض بیک و اقبال بیک و محمد رضا بیکِ سه پای متوطنین جانب غرب شمالی و شرق جنوبی نهر هیرمند به توفیق لطف پروردگار و به تأیید بخت بیدار رشته اطاعت دولت را به گردن نهاده قرین سعادت شده‌اند و از شما تا کنون هیچ امری که مشعر به اطاعت و انقیاد باشد روی روز نیفتاده است، لهذا می‌نگاریم و غرض از نوشتن ما آن است که شما نیز به مثابه آن سه تن ربقه متابعت را به رقبه قبول نهاده مشمول امن و امان شوید. پس در این وقت میران دایزنگی را محض انتظام مهام شما مردم طلب حضور فرموده کلماتی که لازم است مسطور نمودیم و هرچه که نوشتیم به آن‌ها سپرده تعلیم و تلقینی که سزاوار حال و شایان احوال شما بود همه القا کردیم و امر نمودیم که از طرف خود نیز برای شما نوشته دلالت و هدایت کنند که چون شما مردم را مسلمان می دانیم و بر مسلمانان اطاعت امیر اسلام واجب است و ترک آن به امر خدا و رسول عصیان طغیان را موجب، پس نباید که سر از خط فرمان بیرون کشیده نام بغی را بر خود ثابت کنید. می‌باید چون

دیگر طوائف هزاره فرمان‌پذیر گشته کار به جایی نرسانید که به زور سپاه رهسپار طریق اطاعت شوید. و آن وقت پرده از روی کار برداشته آید.... شما نیز البته از روی عقل و دوربینی امری را که به دنیا و آخرت موجب ثواب باشد به روی کار خواهید آورد تا حاجت به لشکر گماشت نشود و خود شما سپاه دولت اسلام باشید و هر عهد پیمانی که این میران با شما در میان نهند موثق و از جانب دولت دانید» (کاتب، ۱۳۷۳، ج۳: ۲۷۵).

اینک پرسشِ اساسی در این مرحله این است که آیا قیام‌های هزاره‌های اُرزگان مصداق بَغی بود یا خیر و آیا عبدالرحمان در برخورد با ایشان احکام اهل بغی را رعایت کرد یا خیر؟ در تعریف بغی پیش از این گذشت که اساس بغی بر خروج عدّه‌ای از مسلمانان بر امام اهل عدل با شبهه است. این مسئله در مورد هزاره‌ها اصولاً مصداق ندارد، زیر اولاً هزاره‌ها هیچ‌گاه تا آن زمان به‌صورت کامل تحت حاکمیت حکومت مرکزی نبودند تا از آن خارج شوند. ثانیاً بر فرض خروج، شورش و قیام آن‌ها از روی شبهه نبود و چنین نبود که به دلیل وجود شبهه در صلاحیت حاکم افغانستان گردهم آمده جنگ و شورش آغاز کنند. البته بر مبنای فقه شیعه که اکثریت هزاره‌ها تابع این مذهب است، مشروعیت یک نظام محدودیت هایی دارد که برای نمونه عدالت یکی از شرایط آن است که حکومت عبدالرحمان خان واجدالشرایط امر حکومت داری نبود. امّا عدم تبعیت آن‌ها مستند به این شبهه نبود، بلکه ظلم و ستم مغایر با ارزش های دینی و انسانی حکومت عبدالرحمان خان بود.. بنابراین اصولاً تعریف بغی بر این قضیه صادق نیست. دلیل اساسیِ ماجرا این است که در تمامیِ گزارش‌های تاریخی که جنگ عبدالرحمان وَ قیام هزاره‌های علیه او روایت شده، دلیل قیام و شورش را ظلم و قساوت و نهایت بی‌عدالتی دانسته است.

علاوه براین، اصولاً خروجی صورت نگرفت تا عنوان «باغی» بر آن صادق باشد، زیرا براساس گزارش کاتب که در این زمینه موثق‌ترین منبع محسوب

می‌شود مجموعه اتفاقاتی رخ داد که هزاره‌های اُرزگان در پی میانجی‌گری دیگر سران هزاره بدون جنگ و تقابل سلاح بر زمین گذاشتند و تسلیم شدند و حاضر شدند مالیات خود را به دولت تسلیم کنند و جزئی از حکومت باشند.

بخش‌هایی از منطقه‌ای که امروزه اُرزگان نامیده می‌شود در گذشته یاغستان نامیده می‌شد. از مطالعه تاریخ به‌دست می‌آید که سران مملکت افغانستان در هیچ عصری تسلط کامل بر این منطقه نداشته و به یمن کوه‌های مرتفع، درّه‌های عمیق و راه‌های صعب العبور هیچ لشکری موفق به تسخیر کامل آن منطقه نمی‌شدند و لذا به نحوی از خود مختاری برخوردار بودند و به وسیله میران و خوانین با نوعی ملوک الطوایفی همراه با رقابت‌های منطقه‌ای اداره می‌شد. عبدالرحمان که به توپخانه و امکانات جنگی انگلیسی پشت گرم بود تصمیم گرفت این منطقه و سایر مناطق هزاره‌نشین اُرزگان را کاملاً مطیع سازد. البته این ظاهر ماجرا بود و در واقع نیت واقعی عبدالرحمان نابودی و پاکسازیِ هزاره‌ها و تشکیل یک کشور یک‌دست و با حاکمیتِ مطلق پشتونی بود.

عبدالرحمان پس از تدارک مقدمات لازم برای حمله و تسخیر اُرزگان ابتدا نامه‌ای نسبتاً مسالمت‌جویانه‌ای به سران هزاره‌ی اُرزگان نوشته آن‌ها را به انقیاد و اطاعت از امیر اسلام فراخواند و از عواقب تمرّد و نافرمانی هشدار داد. در بخشی از این نامه آمده است: «من ناچارم که در چنین وقت نازک که افغانستان از دو طرف دچار ملّت مسیحیه شده است نام بغاوت و سرکشی را از میان مملکت بردارم و تاکنون که پادشاهان سابقه افغانستان شما را تکلیف اطاعت نکرده و به همان سرکشی و خیره‌چشمی فروگذاشت‌اند سبب آن بوده که از اطراف و جوانب مملکت آسوده خاطر بوده‌اند واز پادشاهان همجوار خود اندیشه‌ای در دل نداشتند. و این وقت که ملّت مسیحیه قریب بلکه متصل به خاک افغانستان گردیده و هنگام آسودگی خاطر قطع گشته است، از نام یاغی‌بودن مردمی که در بین مملکتند، بسی ناراحت می‌شوم و نازیباست؛ ....

پس من که عبدالرحمان و جویای خیر و بهبود همه‌ی مسلمانانم و از طرف خداوند زمام مهام امارت جمع کثیری از ملت اسلام را در کف اقتدار خویش دارم و طالب خیر ایشانم، اول خیری که می‌خواهم این است که می‌باید همه مسلمانان از امر خدا و رسول او سر بر نتابند و اگر از اطاعت خدا و رسول روی بگردانند بر من لازم و متحتّم است که نصیحت کنم و اندرز نمایم. و اگر موعظت مرا به گوش قبول جا ندهند پس به امر خدا و رسول که در کلام مجید فرموده است باید بازپرسی واجبی کنم؛ زیرا که در صورت عدم مؤاخذه و بازخواست مأخوذ خداوند می‌شوم (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳: ۸۱۶).

عبدالرحمان در نامه‌ی فوق خود را امیر مشروع و واجب الاطاعه از جانب خدا و رسول می‌داند و به ظاهر مطابق رسم برخورد با بغات آنان را نصیحت می‌کند که از در اطاعت وارد گردند و راه جنگ را در پیش نگیرند. پیش از این گذشت که امارت عبدالرحمان حتی بر مبنای تغلّب از توجیه شرعی کافی برخوردار نبود و لذا مطابق موازین شرعی نمی‌توان وی را امیرالمؤمنین و حاکم برحقّ خواند. به ویژه این‌که او نه واجد امامت عظمی بود و نه نیابت از امامت عظمی داشت. علاوه براین، هرچند مردم هزاره‌ی اُرزگان مطیع و فرمان‌بردار امیران افغانستان نبودند، امّا با آن‌ها سر جنگ هم نداشتند، بلکه بسیاری از آن‌ها مالیات خود را نیز پرداخت می‌کردند.

در پاسخ به نامه‌ی فوق غالب سران هزاره از در انقیاد در آمده اعلام داشتند که مطیع دولت هستند و به‌همین دلیل در برابر لشکری که عبدالرحمان برای جنگ آماده کرده بود هیچ نوع مقاومتی نشان ندادند. تنها در قلعه شش برجه از توابع اجرستان که ظاهراً از قلاع مستحکم آن سرزمین محسوب می‌شد مقاومت اندکی رخ داد که آن هم بیشتر به دست لشکر ایلجاری هزاره فتح گردید (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳: ۸۲۳). کاتب فتح اُرزگان را چنین گزارش می‌کند: «و از دیگر سوی تمامت مردم هزاره یاغستان از شرف نزول افگندن موعظت نامه‌های حضرت والا و وعده‌ها و نویدهای سردار عبدالقدوس‌خان مشعوفانه

دسته دسته و فوج فوج از راه اطاعت نزد سردار موصوف حاضر آمده و تسلیت یافته مراجعه همی‌کردند و از جمله بزرگان مردم حجرستان که در اطاعت از دیگران سبقت ورزیده و افواج قاهره را بی‌مانعی در اندرون ملک خود راه داده بلکه خود برده بودند، زیاده‌تر نوازش و دلجویی داده همه را به تسلیّات وافیه دل به جای آوردند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳: ۸۲۵).

سایر مناطق اُرزگان نیز پس از نگارش نامه نسبتاً مسالمت‌جویانه عبدالرحمان در خصوص جمع‌آوری موقت تفنگ مردم دسته دسته نزد سردار عبدالقدوس‌خان آمده اظهار اطاعت می‌کردند. در این خلال تنها نه نفر راه انقیاد در پیش نگرفته نامه‌ای به این مضمون نوشتند که «به یاری پنج تن آل عبا ما مردم بی‌دستگاه خود را دولت پنجم دانسته و آوازه‌ی این دولت پنجم را به معاونت شاه اولیا در جهان گوشزد خلق خدا خواهیم کرد و امر پادشاه افغان را گردن نخواهیم نهاد» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳: ۸۳۲).

رفتار سپاه سردار عبدالقدوس‌خان در حین جمع‌آوری سلاح و پس از آن در ظلم و تعدّی به اموال و نوامیس مردم چنان بود که کاتب از بیان آن اظهار عجز می‌کند و بر خلاف نامه‌های نسبتاً مسالمت‌جویانه عبدالرحمان در عمل شیوه‌ای در پیش گرفته شد که برای مردم چاره‌ای جز قیام مجدّد نمی‌گذاشت و این فراز از تاریخ جنگ با هزاره‌های اُرزگان با هیچ معیار از معیارهای فقهی برخورد با اهل بغی تناسب نداشت. به‌عنوان مثال هزاره‌های اُرزگان بدون جنگ تسلیم شده بودند و در نتیجه اصولاً باغی به حساب نمی‌آمدند و بر فرض که باغی بودند گرفتن برده از بغات حرام است. چون آن‌ها مسلمان‌اند و مسلمان آزاد را نمی‌توان به بردگی گرفت. امّا سردار عبدالقدوس‌خان و سپاهیان او چنان نوامیس مردم را تصاحب کردند که واقعه‌نگاران عبدالرحمان به او نوشتند: «سردار عبدالقدوس‌خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند به اسم سریّتی تصرف کرده و هم‌چنین هریک از قوّاد سپاه یک یک و دو دو را در آغوش تمنا کشیده روز عشرت به نای و

نوش می‌گذرانند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳: ۸۴۱).

وی در گزارش دیگر می‌نویسد: «و از آن سوی پس از مطیع و منقادشدن تمامت هزاره یاغستان و خراب‌کردن قلاع و گرفتن اسلحه ایشان سرکردگان لشکر و آحاد افراد عسکر پادشاهی چشم آز به مال و جان آن مردم باز کرده دست ستم به گرفتن دختران و پسران ایشان دراز نموده اسلحه پالیدن و تمام ندادن آن را بهانه جست‌وجوی خانه‌های آن‌ها ساخته هرچه به قوه داشتند به فعل آوردن آغاز نمودند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳: ۸۵۳).

ظلم و ستم سپاه عبدالقدوس به گوش امیر رسید امّا امیر نه تنها منعی از این کار نکرد که سخت‌گیری بیشتری تحمیل کرد، چون فرمان داد که دستگیرشدگان را به زنجیر کرده روانه کابل سازند. کاتب این واقعه را به سهوِ منشیان حضور نسبت می‌دهد که فرمان بازداشتن سپاهیان از ظلم و تعدّی را مکتوب نکرده و به سردارد عبد القدوس خان نفرستاده‌اند. و لذا سپاهیان در جور و تطاول جری‌تر گردیده و ظلم چنان شد که مرتکب اوامر منهیه در شرع شدند. کاتب یک نمونه را چنین گزارش می‌کند: «چنانچه شبی سه تن از سپاهیان در دره پهلوان واقع اُرزگان به بهانه تفنگ جستن به خانه مردی که زن جمیله‌ای داشت در آمده و شوهر آن زن را دست و پا محکم بر بسته به مباشرت فعلی که در شرع نمی بایستند کرد، اقدام نموده به جای برند. و برادر آن مرد آگاه گشته چند تن از هزارگان ستمدیده درد رسیده را خبر داده ایشان در میان پیمان نهاده باهم گفتند که از چنین زندگی صدبار مرگ اولی است که امری که در عالمِ انسانیت و طریقه انیقه شریعت ناروا باشد به چشم دیده و آه حسرت بیز حیرت آمیز از دل کشیده پا به دامن بی‌غیرتی پیچیده صبر نماییم» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳: ۸۸۷ـ ۸۸۸). با چنین ظلم و ستم‌ها که کاتب آن را به حساب سیاست‌ندانی عبدالقدوس خان می‌گذارد شورش مجدّد هزاره‌های اُرزگان آغاز گردید. به‌طور خلاصه، عبدالرحمان و سرداران او در هزاره‌جات به‌خصوص اُرزگان قساوت، تجاوزگری، ویران‌گری، غارت

و قتل‌عام و برده‌گیری را به‌گونه‌ی غیر قابل تصوّر به‌نهایت رساندند و طبق انگیزه‌های اصلی خود، مردم ارزگان را وادار به قیام کردند تا قدرت و سرزمین حاصلخیز آنان را برای پشتون های مهاجر و ناقل با تغلب تصاحب نماید که در واقع نیز چنین شد.

چنان‌که گفته آمد، اقدامات هزاره‌ها تا این تاریخ به هیچ عنوان مصداق بغی نیست و این عبدالرحمان بود که قواعد مسلمانی را یکسره زیر پا گذاشت، نه تنها به نام امیر اسلام رسم مسلمانی را یکسره فراموش کرد بلکه هیچ حدّ و مرز انسانی را رعایت ننمود و توحّش را به اوج رساند. مردمی را که با اختیار و حسن نیت تسلیم شده بودند، چنان تحت ستم قرار داد که چاره‌ای جز انتخاب مرگ بر زندگی ذلّت‌بار نداشتند. اقدام آن‌ها در این کار بی تأثیر از حرکتِ انقلابی امام حسین(ع) نبود که باورِ «مرگ از زندگی در ذلت بهتر است» بر تارک آن می‌درخشید و یگانه مضمونِ الهی و تاریخیِ آن محسوب می‌شد. این حرکت به معنای واقعی کلمه حماسه‌ای بود که در ذیل حماسه عاشورا قابل تعریف است. و حتی بر اساس مبانی فقهی اهل سنّت قیام و شورش ناشی از ظلم حاکم و کارپردازانش را نمی‌توان مصداق بغی دانست و احکام بغات را بر آن‌ها جاری ساخت.

از این مرحله به بعد که آغاز قیام هزاره‌ها محسوب می‌شود، حماسه‌ی قیام هزاره‌ها از دید عبدالرحمان مصداق بغی نیست، بلکه مصداق کفر است و لذا او با حربه‌ی تکفیر با آن برخورد می‌کند. عبدالرحمان به‌رغم آن‌که پیش از این بارها بر مسلمانیِ این مردم شهادت داده و اعتراف کرده بود، به‌جای این‌که دست سپاهیانش را از ظلم و ستم کوتاه کند، جنون‌وار به جمع‌آوری سپاه از اطراف و اکناف مملکت پرداخته برای این‌که نیات سراسر دنیاطلبانه و نژادباورانه‌اش را توجیه کند حکم به تکفیر هزاره نموده، پس از این، برخورد سپاه او با هزاره‌های اُرزگان و هزاره‌های سایر مناطق شیوه‌ی برخورد با کفار است. حکم به اسارت‌گرفتن اطفال و زنان و به بردگی‌بردن آن‌ها، غصب

دارایی و جایدادهای آن‌ها و نیز قتل و کشتار وحشتناک این مردم همه با شیوه‌ی برخورد با کفار حربی قابل توجیه است.

کاتب ضمن وقایع سال ۱۳۰۹هـ در این زمینه می‌نویسد: «میر احمدخان خامه دولت به بنان بیان گرفته به‌عینه این عبارات و کلمات را رقم داد که چون کفر اشرار هزاره دایه و فولاده و زاولی و سلطان احمد اُرزگان و غیره به جایی رسید که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کفر نمودند و سرکار اعلی در قلع و قمع بنیاد این بی‌دینان که اثری از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و درّانی تقسیم شود. چنین سررشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت پناه نظامی و اُلوسی از هر سمت و جانب مملکت دولت خداداد آن‌چنان در خاک طوایف باغیه هزاره‌جات جمع شوند که نفری از آن طوایف گمراهان جان به سلامت نبرد و رها نشود و کنیز و غلام آن طوایف مذکور به دست هر نفری از اقوام مجاهدین افغانستان بوده باشد» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳: ۹۳۴).

رخدادهای خونین پس از این تکفیر، چنان غیرموجّه و به لحاظ دینی فاقد استدلال است که به نظر نمی‌رسد جایی برای بحث فقهی داشته باشد و تنها می‌توان آن را با منطق یک جلّاد مستبد و خون آشام توجیه نمود؛ جلّادی که برای رسیدن به قدرت و شوکتْ همه مرزهای مردانگی و انسانیّت و دیانت را زیر پا گذاشته و حکومتی بر خون بی‌گناهان بر پا نمود.

## ۵. نتیجه‌گیری و واپسین سخن

از مباحث گذشته می‌توان نتیجه گرفت که باغی نامیدن هزاره‌های اُرزگان از سوی عبدالرحمان با سه مانع عمده مواجه است: نخست فقدان مشروعیّت حکومت عبدالرحمان و این‌که نمی‌توان حاکمیت او را مصداق حکومت مشروعی دانست، دوم عدمِ صدقِ عنوان «باغی» بر هزاره‌ها به دلیل فقدانِ کاملِ شرایط بغی؛ زیرا قیام هزاره‌ها مستند به شبهه و تأویل نبود و در خلالِ برخورد نیز تسلیم شدند و لذا اصولاً بغی صورت نگرفت. سوم این‌که بر

فرض صدق عنوان بغی، عبدالرحمان در مواجه با هزاره‌ها تمامی ضوابط فقهی بغی را زیر پا گذاشت و عملاً با آن‌ها مانند کفّار معامله نمود. عبدالرحمان به‌تمام معنا یک جلّادِ نژادباور بود که نه تنها هیچ بهره‌ای از دیانت نداشت و لذا حکومتی فاقد پشتوانه‌ی مذهبی و دینی را ایجاد نمود، علاوه بر آن، هیچ درکی از انسانیّت نیز نداشت. او قدرتی را برپا نمود که نه دینی بود و نه عرفی. به‌واقع، او خدای کین و نفرت بود و لذا به اقتضای منطقِ این درون‌مایه، در راستای پاکسازیِ قومی و نسل‌کُشیِ هزاره‌ها سر از پا نشناخت و جنایت و تجاوزگری و غارت و بردگی را به‌اوج رساند.

## کتاب‌نامه


۱. قرآن کریم
۲. ابن ازرق، محمد بن علی (۱۳۹۷)، *بدائع السلک فی طبائع الملک*، عراق، وزارة الاعلام، اول.
۳. ابن عابدین، محمد امین بن عبد العزیز (۱۹۶۶)، بیروت، دار الفکر، دوم.
۴. ابن عرفه، محمد بن محمد (۲۰۱۴)، *المختصر الفقهی*، دبی، مؤسسة خلف احمد الحبتور للاعمال الخیریة.
۵. ابن قدامه، عبدالله (۱۹۲۹)، *المغنی فی شرح مختصر الخرقی*، قاهره، بی‌نا.
۶. ابو زهره، محمد (بی‌تا)، تاریخ المذاهب الاسلامیه و العقائد و تاریخ المذاهب الفقهیه، قاهره، دار الفکر العربی.
۷. ابو یعلی محمد حسین بن فراء (۱۳۶۲)، *الاحکام السلطانیة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. بغوی، حسین بن مسعود (۱۹۹۷)، *التهذیب فی فقه الامام الشافعی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول.
۹. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹)، *شرح المقاصد*، قم، اول، الشریف الرضی.
۱۰. جصاص، احمد بن علی (۱۴۱۵)، *احکام القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۱. جوهری، (۱۴۱۰)، *الصحاح*، بیروت، دار العلم للملایین، اول.
۱۲. جوینی، عبدالملک (بی‌تا)، *غیاث الامم فی التیاث الظلم*، اسکندریه، دار الدعوه.
۱۳. حجاوی، موسی بن احمد بن موسی (بی‌تا)، *زاد المستقنع فی اختصار المقنع*، ریاض، دارالوطن للنشر.
۱۴. خنجی، فضل بن روزبهان (۱۳۶۲)، *سلوک الملوک*، به کوشش محمد علی موحد، تهران، خوارزمی.
۱۵. دسوقی، محمد ابن احمد بن عرفه (بی‌تا)، *حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر*، بیروت، دارالفکر.

۱۶. الرعینی، محمد بن محمد بن عبدالرحمان (۱۹۹۲)، *مواهب الجلیل فی شرح مختصر خلیل*، بیروت، دار الفکر، سوم.
۱۷. سرخسی، محمد بن احمد بن ابی سهل (۱۹۹۳)، *المبسوط*، بیروت، دار المعرف.
۱۸. شربینی، محمد بن احمد الخطیب (۱۹۹۴)، *مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج*، بیروت، دار الکتب العلمیه، اول.
۱۹. عالمگیر، محمد اورنگ زیب (۱۳۱۰هـ)، *الفتاوی الهندیه*، بیروت، دار الفکر، دوم.
۲۰. علی احمد، عبدالحسین (۱۹۸۵)، *موقف الخلفاء العباسیین من أئمة اهل السنة الاربعة*، قطر، دار قطری بن الفجاه.
۲۱. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۴۱۷)، ، *الوسیط فی المذهب*، قاهره، دار السلام، اول.
۲۲. ----، --------، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دار المعرفه.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، *کتاب العین*، قم، نشر هجرت.
۲۴. قرطبی، محمد (۱۳۸۴)، *الجامع لاحکام القرآن*، قاهره، دار الکتب المصریه.
۲۵. کاتب هزاره، فیض محمد (۱۳۷۳)، *سراج التواریخ*، ج۳، بخش۱، تهران، موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، اول.
۲۶. --------، ------، *سراج التواریخ* ج۳، بخش۱، تهران، انتشارات عرفان، اول.
۲۷. --------، ------- (۱۳۹۳) *سراج التواریخ*، ج۳، بخش۱، تهران، عرفان.
۲۸. کاسانی، ابوبکربن مسعود (۱۹۸۶)، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، بیروت، دارالکتب العلمیه دوم.
۲۹. اللاحم، عبد الکریم بن محمد (۲۰۰۸)، *المطلع علی دقائق زاد المستقنع«المعاملات المالیه»*، ریاض، دار کنوزاشبیلیا للنشر و التوزیع، اول.
۳۰. ماوردی، محمد بن علی (بی تا)، *الأحکام السلطانیة*، القاهرة، دار الحدیث.
۳۱. مرغینانی، علی بن ابی بکر (بی تا)، *الهدایة فی شرح بدایة المبتدی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

# اهمیت دادخواهی هزاره‌ها، در دیوان بین‌المللی جزایی (Icc) علیه نسل‌کشی

محمدعلی ابراهیمی*

## چکیده

دادخواهی عبارت از طرح دعوا از سوی متضرر در محاکم ملی یا بین‌المللی است. حقی که نظام حقوقی داخلی و بین‌الملل برای شخص زیان دیده‌ای از جرم به رسمیت شناخته است. جرایم دارای انواع گوناگونی می‌باشد و یکی از فجیع‌ترین آن جرم نسل‌کشی است. جامعه هزاره در طول تاریخ از وقوع آن خسارات جبران ناپذیری دیده‌اند، ولی نه خود علیه آن اقدام به طرح دعوا کرده‌اند و نه برای جلوگیری از تکرار آن کاری انجام گرفته است. دردآوری و گستره فجایع انسانی آن ایجاب می‌کند که موضوع مسکوت نماند. بسیار ضروری است که از طریق محاکم ملی یا بین‌المللی حرکت جدی علیه آن سازماندهی شود، تا منجر به محاکمه عادلانه عاملان جنایت نسل‌کشی گردد. پس پرسش اساسی آن است که دادخواهی هزاره‌ها در دیوان بین‌المللی جزایی علیه نسل‌کشی چه اهمیتی دارد؟ به دلیل آن که سازوکار قضایی منجر به بلند شدن صدای مظلومیت کسانی می‌گردد که از حقوق زیستی و انسانی خود محروم گردیده‌اند و نظام حقوق ملی، حقوق بین‌الملل و سازمان‌های مدافع حقوق بشر از آن در غفلت بودند. بنابر این مهم‌ترین یافته علمی تحقیق آن است که بدون دادخواهی قربانیان از جرم نسل‌کشی، امکان برخورد قضایی و رسیدن به عدالت میسر نمی‌گردد و جانیان جری‌تر می‌گردند و قربانیان هرچه بیشتر در وضعیت انفعال قرار می‌گیرند. پس دادخواهی دارای آثار ارزشمند حقوقی می‌باشد. مقاله حاضر به شیوه تحلیلی–توصیفی نگارش یافته است و سعی گردیده از منابع دسته اول حقوقی استفاده شود و بیان شده است که چه راه‌کارها، ابزار و شرایطی برای دادخواهی هزاره‌ها وجود دارد.

**واژگان کلیدی:** دادخواهی، نسل‌کشی، دیوان، حقوق بشر، عدالت قضایی، هزاره‌ها و «محاکم»

---

* دانش‌آموخته حوزه علمیه، ماستر حقوق جزا و جرم شناسی mae262640@gmail.com

**۱ـ مقدمه**

وقوع پدیده‌های خوب یا بد در زندگی بشر امر اجتناب ناپذیر است. حیات انسان با تحوالات اجتماعی رنگ عوض می کند و دگرگون می گردد. استمرار ماندن آدمی در عالم مادی مرهون جهاد و مبارزه نفسگیر آن می‌باشد. اگر ما برای هر رخداد خوب یا بد آمادگی نداشته باشیم، در اندک زمان ممکن تلف شده و از بین خواهیم رفت.

هر دردی درمانی دارد و برای هر زخمی راه‌های التیامی است. مهم این است که انگیزه داشته باشیم، امیدوار باشیم و سماجت به خرج دهیم. دست‌یابی به مواهب لذت‌بخش آسان حاصل نمی گردد و این را همه ما در تنفس چند صباح خود تجربه کردیم. هر کاری سختی خود را دارد برای هر موفقیتی روش‌های خاصی قابل اصطیاد است.

یکی از تحولات مزمن المبار انسانی وقوع جنگ و ارتکاب جنایات ضد بشری توسط کاربران متخاصم در صحنه نبرد است. اختلافات اجتماعی یا طمع زیادی‌خواهی و حصر یا انزوای طبیعی و...، محرک اصلی ارتکاب جنایات علیه بشریت و نسل کشی می‌باشد. راه مقابله و جلوگیری از تکرار آن عبارت از اقدامات قضایی در محاکم ملی یا بین‌المللی است. بنابراین، سوال اصلی تحقیق این می‌باشد که دادخواهی هزاره‌ها در دیوان بین‌المللی جزایی (Icc) علیه نسل کشی چه اهمیتی دارد؟

به تَبَع آن سوالات فرعی می‌شود که اصولاً نسل کشی چیست؟ هزاره‌ها چطور متضرر جنایت نسل کشی شده‌اند؟ آیا در نظام حقوق ملی یا بین‌المللی برای ممانعت از وقوع یا تکرار آن راه‌های وجود دارد یا خیر؟

یافتن پاسخ این پرسش‌ها نیازمند تحقیق زماندار، مؤونه علمی، فرصت کافی و سرمایه انسانی می‌باشد. این قلم کوشیده است برخی زوایای موضوع را کاوش کرده و به صوت علمی ابهام‌زدایی نماید. آنچه در نتیجه مطالعه از منابع تحقیق حاصل شده آن است که بدون دادخواهی قربانیان جرم

نسل‌کشی، رسیدن به عدالت اجتماعی میسر نمی‌گردد. پس دادخواهی دارای آثار ارزشمند حقوقی می‌باشد و قربانیان نباید ساکت بمانند و با تحمل بزه‌دیدگی سکوت اختیار نمایند.

مخصوصاً مردم هزاره که در طول تاریخ چند قرنی خود شاهد وقوع و تکرار پدیده ننگ‌آور کشتار هم‌بستگان، قوم و تبار خود از سوی حاکمیت‌های سیاسی کشور بوده‌اند، آنان ناگزیرند برای کاهش صدمات بعدی یا ممانعت از وقوع یا تکرار آن صدا بلند کنند و به دادخواهی بپردازند. بدون تردید جامعه ما گرفتار نوع قتل‌های هدفمند و سیستماتیک بوده که از آن به نسل‌کشی خاموش تعبیر می‌شود. ما باید این فرایند را به چالش بکشیم و دست به اقدام بزنیم.

باید اذعان کرد که هر کاوش علمی، مشکلات خاص خود را دارد. مخصوصاً زمانی که از یک الگویی کارشناسی شده قبلی برخوردار نباشد. در تهیه این نوشته چنین محظوریتی وجود داشت. به دلیل آن‌که برای برخی ادعاها اصلاً نمی‌شود منبعی یافت یا از نظرگاه صاحب اندیشه‌ای بهره برد یا از کدام مرکزی کسب آگاهی کرد.

با آن‌که جرم نسل‌کشی در حقوق بین‌الملل جزایی دارای منابع فراوان است، ولی قضایایی نسل‌کشی اتفاق افتاده علیه هزاره‌ها، دقیقاً مستندسازی نگردیده و به راحتی قابل اثبات نیست. به همین خاطر منابع ادعاها (نسل‌کشی علیه هزاره‌ها) گاهی ضعیف جلوه می‌کند. زیرا تا حال اقدام اساسی مبتنی بر معیارهای علمی از سوی جامعه ما نشده است.

در تحقیق حاضر بعد از بیان مفاهیم، ویژگی‌ها، سابقه، موضوع، اهداف و اسناد دادخواهی، راجع به ارزش دادخواهی هزاره‌ها در دیوان بین‌المللی، ابزارهای دادخواهی هزاره‌ها علیه نسل‌کشی و نتایج قابل انتظار از دادخواهی هزاره‌ها علیه نسل‌کشی، بحث می‌شود. این تحقیق فاقد پیشینه منسجم یا

الگوی سابقه‌دار است؛ هر چند به صورت پراکنده و گاهی در نشریات و رسانه‌های داخلی بحث شده است.

## ۲- مفاهیم

در قدم نخست، نمای کلی از مفاهیم لغوی و اصطلاحی مفردات عنوان ارایه می‌گردد، تا در جریان کاربرد آن در متن مقاله، منظور از استعمال آن برای خواننده روشن باشد.

### ۲-۱- معنای دادخواهی

شاید در بدوی نظر معنای دادخواهی روشن به نظر آید؛ ولی ضرورت بحث علمی می‌طلبد که تعریف لغوی، مصطلح و دقیق علمی برای آن ارائه گردد.

دادخواهی در لغت عبارت است از «مراجعه به مراجع دادرسی و درخواست گرفتن حق خود یا رفع ظلم» (صدری افشار، ۱۳۸۱). مثلاً کارگران برای دادخواهی به وزارت کار و تأمینات اجتماعی مراجعه کنند، به این مراجعه دادخواهی گفته می‌شود.

هم‌چنین گفته شده که دادخواهی عبارت از این است که شخصی از کسی نزد حاکم شکایت کند و درخواست دفع ظلم را نماید. (عمید، ۱۳۸۲). پس به اصل شکایت بردن نزد محاکم جهت برطرف کردن ظلم را دادخواهی می‌توان گفت.

دادخواهی در واقع نوع عمل دادخواه، تظلم، شکوه، رفع قصه، برداشت قصه، گزارش، ظلامه، مظلمه، تظلم و شکایت مظلوم از ظالم و درخواست دفع ظلم است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ۸: ۱۱۴۳۶) و به آن فرایند طرح دعوا در محکمه می‌گویند.

دادخواهی در ترمینولوژی تعریف آکادمک نشده است، اما در اصطلاح اهل فن هم مفهوم جدا از معنای لغوی ندارد. از نظر حقوقی دادخواهی عبارت از طرح دعوا در دادگاه یا محکمه برای احقاق حق یا خواستار اجرای عدالت

می‌باشد (انوری، ۱۳۸۲: ۴). دادخواهی نوع تظلم است که متضرر از یک واقعه مجرمانه به ستوه می‌آید و ناچار می‌شود که اقدام به دادگری یا دادستانی در نزد مقام صالح نماید.

گاهی حق دادخواهی به معنای حق طرح دعوا، شکایت و تظلّم‌خواهی در دادگاه و مراجع قضایی است. این حق در زمرهٔ اصول بنیادین حقوق بشر و از اصول مهم در اصول اجراءات جزایی است که به موجب آن، حقوق و آزادی‌های افراد تحت امنیت و حمایت دستگاه عدلی و قضایی و نظام سیاسی قرار می‌گیرد و به موجب نقض آن، افراد این حقّ مسلّم را دارند که جهت دست‌یابی به آن، اعاده حقوق و ترمیم ضررهای وارد شده به‌خود از طریق دادگاه‌های صالح اقدام کنند. (ایمانی، ۱۳۸۶: ۲۷۲).

کارویژه اصلی ارگان‌ها و نهادهای عدلی و قضایی در هر کشوری همین است که مرکز و مرجع رسیدگی به دادخواهی افرادی باشند که به هر دلیلی مورد ضیاع حقوق قرار گرفته و ناگزیر به دادستانی می‌گردند. اگر این نهادها کار خود را به درستی انجام دهند، عدالت استقرار پیدا خواهد کرد.

دادخواهی حقّ مسلّم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. در ماده۶ قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه افغانستان آمده است که «هر شخص می‌تواند بدون هیچ نوع ممانعت به محاکم استدعای خویش را تقدیم نماید» در حقیقت همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.

در اسناد بین‌المللی نیز به حق مذکور در ماده۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده۳ از میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، تصریح شده و تضمین گردیده است. بند الف ماده۸۵ قواعد دادرسی و ادله مقرر کرده است که قربانیان اشخاصی هستند که در نتیجه ارتکاب هر جنایت مشمول صلاحیت

دیوان، متحمل صدمه شده‌اند. (محمدنسل، ۱۳۸۵: ۱۴۷). دادخواهی در یک تعریف مسامحی نوعی تظلم است.

تظلم‌خواهی به معنای تقاضای دادخواهی و اغلب از طریق نوشتن نامه به مقامات مهم سیاسی انجام می‌شود، به خصوص در شرایطی که به متهم یا زندانی ظلمی سنگین رفته باشد. تفاوت معنای این کلمه با دادخواهی در زاویه‌ی نگاه شخص متقاضی داد به عدالت و نقش نهادهای قضایی دولتی در پاسخگویی به او است. دادخواهی در یک نظام قضایی مدرن معنای حقوقی و قانونی دارد و حق شهروند است که به دادخواهی او رسیدگی شود. حال آن که تظلم‌خواهی بیان التماس‌آمیز شخص متقاضی از حاکم برای رسیدگی به ظلمی است که به او رفته است. تظلم‌خواهی معنای حقوقی دقیقی ندارد و اغلب نه از طرق قانونی و قضایی، بلکه به روش عریضه‌نویسی انجام می‌شود. این تعریف نازل‌ترین بیان برای دادخواهی است.

**۲-۲- دیوان**

دِیوان در لغت به محل جمع‌آوری دفاتر (مجمع الصُحُف) گفته می‌شود. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸ : ۱۱۴۳۶) هم‌چنین گفته شده که دیوان در قدیم به وزارتخانه و اداره گفته می‌شد. منظور از آن دفترخانه، دفتر محاسبه، دفتر عمومی برای ثبت درآمد و هزینه است. (معین، ۱۳۸۱، ۱: ۷۱۴) این اصطلاح مرکب از دو کلمه دیو به علاوه الف و نون است و جمع فارسی می‌باشد.

در وجه تسمیه دیوان دو وجه است. اول: کسرا کاربران اداری خود را دید که خیلی شدید سرگرم محاسبه هستند، به آنان «دیوانه‌ها» گفت. بعداً به خاطر کاربرد فراوان و هدف ساده‌سازی آن «ها» از آخر آن برداشته شد و به صورت «دیوان» به کار رفت. علت دیگر آن است که دیوان در فارسی به معنای شیطان‌ها است. مسوؤلان دفاتر به خاطر تسلط بر امور پنهان و آشکار امور دفتری به این نام خوانده شد، بعداً بر خود اداره استعمال گردید. (مودودی، ۱۴۳۱: ۲۳۷). در کاربرد دیگر این اصطلاح اول به دفتر و بعد به هر

کتابی اطلاق گردید و گاهی به طور مجازی اختصاص به مجموعه شعر شاعر معین یافت و رفته رفته در این معنی به صورت حقیقت استعمال گشته است.

در اصطلاح، دِیوان به منظور حفظ حقوق حکومتی، از قبیل پست‌ها، دارایی، مأموران و سپاهیان وضع شده است و نیز در تشکیلات اداری عهد خلفا و سلاطین ممالک اسلامی عنوان اداره کل محاسبات مملکت و دفتر محاسبات و به معنای مطلق اداره و تشکیلات اداری بوده و هم‌ریشه دبیر تلقی می‌گردد. این احتمال می‌رود که اصل آن آشوری یا سومری باشد. (ماوردی، ۱۴۳۱: ۲۹۷).

همین‌طور گفته‌اند که دیوان در نزد مسلمانان اول جهت ثبت و ضبط دخل و خرج مملکت به کار گرفته شد، بعد توسعه معنایی یافته شامل محل کار، اعضا و اجزای مالیات گردیده و در نهایت تمام ادارات را تحت پوشش خود درآورده است.

چنان که در کشور ما اکنون به مجموعه ارگان‌های عدلی و قضایی به کار رفته و عناوین چون دیوان جزای عمومی، دیوان مدنی، دیوان تجارت، دیوان اطفال را می‌توان در مجموعه قوانین جزایی دید. (قانون تشکیلات و صلاحیت قوه قضائیه، ۱۳۹۲)

در حال حاضر دو دیوان «Icj» و «Icc»[1] در سطح بین‌المللی وجود دارد: یکی دیوان بین‌المللی عدلی یا محکمه عدلی بین‌المللی است که سازمان قضایی عمده سازمان ملل متحد می‌باشد. از نظر ساختاری دارای ۱۵ قاضی می‌باشد که با آرای مستقل مجمع عمومی و شورای امنیت ملل متحد انتخاب می‌شوند و مقر دایمی آن در لاهه است. (آشوری، ۱۳۹۴: ۱۷۲). دوم دیوان کیفری بین‌المللی (Icc) است. اصل آن در قرن هجدهم پیشنهاد گردید؛ اما به لحاظ اختلافاتی که بین دولت‌های جهان بود، تا آستانه قرن بیست رسمیت

[1] International Criminal Court و International Court of justice.

پیدا نکرد. محوریت این بحث در اطراف کارویژه همین نهاد بین‌المللی است (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۳: ۱۵).

**۲-۳- نسل کشی**

نسل کشی برای اولین بار توسط رافائل لُمکین (۱۹۰۰- ۱۹۵۹) یک یهودی لهستانی الاصل ابداع شد. او که محقق قضایی بود در سال ۱۹۴۳ این کلمه را از ترکیب دو واژه یونانی génos به معنای دسته یا قوم و cide به معنای کشتن و کشتار به وجود آورد. او در سال ۱۹۳۳م بیانیه‌ای تنظیم کرد که «جنایات وحشی گرایانه» لقب گرفت که خود مقدمه‌ای بود بر ابداع و اعلام جرم علیه کسانی که دست به نسل کشی می‌زدند. (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۳: ۸۸).

یک کارشناس غربی می گوید: کشتار جمعی عبارت از عملی می‌باشد که هدفش از بین بردن تمامی یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است. وی ابعاد این جرم را شامل کشتن، ناقص کردن یا وارد نمودن صدمه فیزیکی یا روانی، ایجاد شرایط ناگوار زندگی، اعمال کنترل موالید و جداکردن اجباری بچه‌ها از والدین آن‌ها می‌داند. (رابرت بلدسو، ۱۳۷۵: ۹۹). از نظر مفهومی نسل‌زدایی یا نژادکشی، کشتار و نابودی حساب شده‌ی یک گروه قومی هم‌چون نابودی سرخ‌پوستان آمریکایی به دست سفیدپوستان است. (آشوری، ۱۳۹۴: ۳۲۱)

زمانی که تعبیرهای جزئی در مورد نسل کشی تغییر می کرد، نخستین تعریف قانونی این کردار در کنوانسیون سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ پیرامون «جلوگیری و مجازات جرم نسل کشی» شکل گرفت. در ماده۲ آن نسل کشی چنین تعریف گردیده است: در قرارداد فعلی مفهوم کلمه نسل کشی (ژنوساید) یکی از اعمال مشروحه ذیل است که به نیت نابودی تمام یا گروه ملی و قومی و نژادی و یا مذهبی ارتکاب گردد:

۱. قتل اعضای آن گروه.

۲. صدمه شدید نسبت به سلامت جسمی و یا روحی افراد آن گروه.

۳. قراردادن عمدی گروه در معرض وضعیت زندگانی نامناسبی که منتهی به زوال قوای جسمی کلی یا جزئی آن بشود.

۴. اقداماتی که به منظور جلوگیری از توالد و تناسل آن گروه صورت گیرد.

۵. انتقال اجباری اطفال آن گروه به گروه دیگر.

نسل‌کشی در ماده۶ اساسنامه رم (آیین‌نامه یا اصول اجرایی دیوان بین‌المللی جزایی) به صورت فوق تعریف و تقنین شده است و در سند ICC-ASP/1/3(PartII-B) موسوم به «عناصر اختصاصی جرایم» مصوب ۹/ ۹ / ۲۰۰۲، تشریح و شمولیت ماده فوق تبیین گردیده است.

چنان که از تعریف و اسناد بین‌المللی استفاده می‌شود این جرم به صورت عمدی، با علم و آگاهی توسط عاملین فاجعه‌ساز انجام می‌گیرد. فاعلین جرم در شرایطی دست به این جنایات می‌برند که هیچ صلاحیتی برای اعمال آن نداشته و قربانیان خطایی نکرده‌اند، تا مستحق اجرای فعل خشونت‌بار وحشیانه به دور از محاکم قضایی و به صورت مجازات صحرایی باشند.

## ۳- موضوع و اهداف دادخواهی

موضوع دادخواهی عبارت از ضیاع حق، ستم دیدگی، بی‌عدالتی، استبداد فردی یا جمعی و در بحث ما ارتکاب جرم نسل‌کشی می‌باشد. وجود هر یک از عناصر فوق انسان را به ستوه آورده و مجبور به کشیدن صدا می‌کند. جایی که زورمندان برگرده مردم سوار باشند و حکمرانی ظالمان برقرار باشد، عدالت منتفی است و زیست مسالمت‌آمیز ممکن نخواهد بود.

مطالبات جنبش دادخواهی مطلق نمی‌تواند باشد. به این معنی که فعالان عرصه دادخواهی باید خواست‌ها و مطالبات خود را در چهارچوب اصول و استانداردهای پذیرفته شده دنبال کنند. مثلاً قربانیان خشونت‌ها و سرکوب‌های سیاسی و اجتماعی نمی‌توانند خواهان «مجازات اعدام» یا سایر «مجازات‌های بدنی» باشند. «دادخواهی» با هدف دست‌رسی به «عدالت» جبران خسارت و

مجازات مجرمان و جلوگیری از تکرار جرم صورت می‌گیرد که در تحلیل نهایی یک امر «جمعی» است. بنابراین با انتقام شخصی و خون‌خواهی افراد متفاوت است و دولت‌ها نباید اجازه‌ای چنین فضایی را بدهند.

علما فرمودند: موضوع دعوا باید طوری باشد که اگر حکمی در مورد آن صادر گردید، دارای اثر معقول و عرفی باشد و گرنه دعوا قابل سمع نیست. (خمینی: ۱۳۸۵، ۲: ۴۳۸)

## ٤- سابقه دادخواهی

فعالیت‌های «دادخواهان» در دنیا سابقه تاریخی دارد؛ جنبش‌های مانند مادران میدان مایو در آرژانتین، نمونه‌ای بسیار خوبی برای تلاش‌های دادخواهانه در دنیاست. تمامی کوشش‌های دادخواهانه در کشورهای مختلف به مرور زمان و در اثر مداومت دادخواهان پویش‌های گسترده‌ای را خلق کرده و امید رسیدن به عدالت را امتداد بخشیده است.

بر این اساس فرایند دادخواهی دارای گذشته طولانی است. اما بعد از شکل‌گیری تمدن بشری و ایجاد سازوکار اداری و تأسیس نظام سیاسی، رسمی‌تر گردید. نمونه‌های تاریخی آن به قدری فراوان است که قابل شمارش نمی‌باشد. روش آن هم متنوع بوده و دارای یک قالب نمی‌باشد. معمولاً گاهی به صورت همایشی و تجمعی انجام می‌شود و زمانی هم شکل فردی گرفته و متضرر از یک واقعه ظلمانی انفرادی صدا بلند می‌کند.

این موضوع آن قدر اهمیت یافت که نظام‌های سیاسی و حقوق بین‌الملل را ناچار ساخت تا اقدام به وضع قانون نمایند و اصل حق دادخواهی را شکل رسمی دهند. چنان که در قانون اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات کشور اصل راه اندازی آن مجاز شمرده شده است. (ق.ا.ا.ت، ۱۳۹۶، م ۴) و این حق با تأسی از ماده ۳۶ قانون اساسی به ملت داده شد.

در سطح بین‌الملل هم، در ماده ۱۰ اعلامیه حقوق بشر، بند ب ماده ۱۹ اعلامیه اسلامی حقوق بشر، ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی ملل متحد،

بند۱ ماده۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، ماده۸ و ۹ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، اقدام به تقنین حقوق دادخواهی گردیده و شکل رسمی و قانونی پیدا کرده است (گرجی، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

به خاطر همین منابع تاریخی و قانونی است که امروزه تظاهرات و اجتماعات انسانی در اعتراض به نوع عملکرد دولت یا حاکمیت خودسر، در سراسر جهان نوعی دادخواهی تلقی می‌گردد. اگر هم نظام اقدام به سرکوب کند یا حاکمیت پلیسی برقرار باشد و جامعه در کنترل شدید قرار داشته باشند، گروه‌های اعتراضی در خارج از کشور زبان گشوده و فریاد خود را به گوش جهانیان می‌رسانند. چنان که در جریان جنگ جهانی دوم ۴۹ تن از اعضای خانواده لُمکین قربانی هلوکاست شد و خودش در سال ۱۹۴۱ به امریکا فرار کرد و تلاش‌های خویش برای جلب توجه دنیا به آنچه در اروپا علیه یهودیان جریان داشت را سرعت بخشید.

اگر دادخواهی را نوع تظلم و مظلمه بدانیم تمام اقدامات حق‌طلبی چه در پیشگاه محکمه یا نهاد دیگر شکایت مظلوم از ظالم است. در حقیقت دادخواهی مفهوم غیر رسمی دادرسی از مظالم قدرت سیاسی حاکم می‌باشد.

## ۵- ویژگی‌های دادخواهی

دادخواهی که منجر به نتیجه مطلوب می‌گردد، از خصوصیات فنی و تخصصی برخوردار می‌باشد. مخصوصاً در سطح جهانی و نهادهای حقوقی بین‌المللی باید از چنان استواری و استحکام بهره‌مند باشد که امکان رد آن کاملاً منتفی به نظر آید. از نگاه فنی خصوصیات دادخواهی را چنین می‌توان بر شمرد:

الف- دادخواهی باید منطبق با واقع باشد و دادخواهی کذب راه به جایی نمی‌برد. علما فرمودند: دعاوی که قطعی و جزمی نباشد شنیدن آن مشکل است. (محقق کابلی، ۱۳۸۳: ۱۳)

ب- دادخواهی باید مستدل و مستند باشد و اصل واقعه به روشنی و به

صورت عادی قابل اثبات باشد. دادخواهی مجهول قابل سمع نیست. (نجفی، ۱۳۶۲، ۴۰: ۱۴۹). در بند۳ قاعده۶۴ آیین دادرسی و ادله دیوان بین‌المللی هم تصریح گردیده که «دیوان به مدارکی که قرار بی‌ارتباط بودن آن‌ها با دعوا یا غیر قابل پذیرش بودن آن‌ها صادر شده است، ترتیب اثر نخواهد داد» (محمدنسل، ۱۳۸۵: ۱۳۴).

ج- دادخواهی از طریق معبر شناخته شده و قانونی آن انجام گیرد، به هر اداره و ارگانی نمی‌توان عرض داد کرد و حق طلب گردید. علما فرمودند: بردن مرافعه نزد قاضی جور حرام است (امام خمینی، ۱۳۸۵، ۲: ۴۳۲).

د- دادخواهان باید دارای توانایی و تخصص لازم حقوقی باشند و مهارت حق‌طلبی را آموخته و قدرت تبارز و بیان حقایق را داشته باشند. چون او در دعاوی نقش بسیار مهم دارد. فقهای ما گفته‌اند که ادعای وی خلاف اصل است و یک موضوعی را باید علیه دیگری بتواند اثبات کند. (همان: ۴۳۷).

هـ- دادخواهی یک فرایند طولانی و خسته‌کننده است؛ کسانی که در این وادی قدم می‌نهد لازم است از صبر و شکیبایی برخوردار باشند و با اندک تلنگوری عقب‌نشینی نکنند.

و- کسانی که تظلم می‌کنند از قدرت مالی و تأمین هزینه آن برآمده بتوانند و مصارف دادرسی قبلاً لحاظ گردیده و آماده باشد.

ز- دادخواهی از مظالمی انجام شود که دارای مجازات شرعی، قانونی و معاهدات بین‌المللی است. چون اصل قانونی بودن جرم و جزا در مورد آن حاکم است.

از لحاظ منابع حقوق بین‌الملل، سازوکار دادخواهی نباید مستلزم پرداخت هزینه‌هایی سنگین دادرسی باشد یا پرونده‌های دادخواهی نباید در مدت زمان طولانی و غیر معقولی رسیدگی شود. اگر تأخیر در رسیدگی وجود دارد، باید منطقی و توجیه پذیر باشد. هم‌چنین سازوکار دادخواهی باید «بدون تبعیض» در اختیار عموم مردم، قربانیان و نهادهای مدنی قرار گیرد. بر این اساس، هیچ

فرد، گروه یا سازمان مشخصی نباید از حق دادخواهی، با هیچ بهانه‌ای یا به سبب وابستگی‌های مذهبی، اتنیکی، وضعیت اقامتی و... محروم شود. (دارایی‌زاده، ۱۴۰۰: ۶).

در ماده۱۰۴ قواعد دادخواهی و ادله دیوان بین‌المللی کیفری آمده است که به موجب بند۱ ماده۵۳ اساسنامه رم، دادستان در ارزیابی اطلاعات موجود، اهمیت اطلاعات دریافتی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. (مجله حقوقی: ۱۳۸۵: ۴۶۳).

## ٦- اسناد و منابع دادخواهی

طبق ماده هشت اعلامیه جهانی حقوق بشر «هرکس حق دارد در قبال اعمالی که حقوق اساسی او را نقض می‌کند و این حقوق به موجب قانون اساسی یا قانون دیگری برای او شناخته شده است، به دادگاه‌های ملی صلاحیتدار به گونه‌ای تاثیرگذار دادخواست بدهد»؛ علاوه بر آن، «کنوانسیون حقوق مدنی-سیاسی» (م۱۴)، «کنوانسیون حقوق کودک» (م۳۹)، «کنوانسیون منع شکنجه (م۱۴) و نیز تمامی اسناد مهم «منطقه‌ای» حقوق بشری، نظیر «کنوانسیون اروپایی حقوق بشر» (م۶ ) به «حق دادخواهی»، چگونگی پیگیری، شرایط و محدودیت‌های آن پرداخته است.

جدا از پیمان‌نامه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی فوق، سازمان ملل متحد به طور مشخص، به موضوع «دادخواهی» و «حق دسترسی به عدالت» اشاره دارد (بند ب از بخش۱ ماده۱۳ منشور). با وجود آن مهم‌ترین سندی که در سال۲۰۰۵م تصویب گردید، از سوی «کمیسیون حقوق بشر» است.

هرچند مفاد سند «اصول و رهنمودهای اساسی درباره حق دادخواهی»[1]

---

۱. عنوان کامل این سند که در وبسایت سازمان ملل در دسترس قرار گرفته است: «اصول و رهنمودهای اساسی درباره حق دادخواهی برای قربانیان موارد نقض فاحش حقوق بین‌الملل، حقوق بشر و نقض شدید حقوق بین‌المللی بشردوستانه.

برای دولت‌ها الزام‌آور نیست یا ضمانت اجرایی مشخصی نـدارد؛ امـا واقعیـت امر این است که معـرف اصـول، نُـرم‌هـا و اسـتانداردهای مهمـی اسـت کـه از دولت‌های عضو انتظار می‌رود آن‌هـا را در قـوانین داخلـی خـود یـا در خـلال توافق‌های بین‌المللی به کار بندند. یکی از مهم‌ترین استانداردها یا اصولی کـه در سند «اصول و رهنمودهای اساسی درباره حق دادخواهی» و نیز سـایر اسـناد حقوق بشری مرتبط به آن اشاره شده، این است که سازوکار دادخـواهی بایـد موثر، مناسب و در دسترس باشد. به این معنی که دولت‌ها موظف هستند یـک سازوکار کارآمد و مطمئن را در اختیار عموم شهروندان و قربانیان قرار دهنـد (دارایی‌زاده، ۱۴۰۰: ۶).

منابع دادخواهی عبـارت از اسـتناد بـه مجموعـه کنوانسـیون‌هـا، میثـاق‌هـای بین‌المللی، عرفیات شناخته شده جهانی، قوانین ملی که از طـرف دولـت انفـاذ گردیده است، عرف ملی، رویه‌ها و دکترین حقوقی (مثل فقه اسلامی) است.

## ۷- ارزش دادخواهی هزاره‌ها در دیوان بین‌المللی

در مقـام تبیـین اهمیـت دادخـواهی هـزاره‌هـا علیـه نسـل‌کشـی در محـاکم بین‌المللی، باید اذعان کرد که از جهـات مختلـف ضـرورت آن محـرز اسـت. هزاره‌ها گـروه قـومی هسـتند کـه بـه کـرات مـورد جنایـات نسـل‌کشـی قـرار گرفته‌اند. هنوز موارد دادخواهی آن شـکل جـدی نیافتـه و در مراجـع ملـی یـا بین‌المللی مطرح نشده است تا رسیدگی به آن انجام گیرد.

حـال سـوال اصـلی آن اسـت کـه اهمیـت دادخـواهی هـزاره‌هـا در دیـوان بین‌المللی علیه نسل‌کشی در چیست؟ به عبارت دیگر دادخواهی هزاره‌ها علیـه نسل‌کشی چه دست‌آوردهایی برای آنها می‌تواند داشته باشد؟

ارزش دادخواهی هزاره‌ها در دیوان بین‌المللی جزایی شامل استفاده از حـق دادخـواهی، بـه چـالش کشـیدن مجرمـان بـرای جلـوگیری از بازتولیـد جـرم نسل‌کشی، جلب حمایت‌های قواعد بین‌المللی و ناچارسـازی مـدافعان حقـوق

بشر در حمایت از مردم هزاره می‌گردد. البته موضوع منحصر به آن هم نیست، ولی ظرفیت مقابل بیش از آن را هم برنمی‌تابد.

**۷-۱- استفاده از حق دادخواهی**

یکی از مهم‌ترین اهمیت دادخواهی هزاره‌ها در این است که جامعه ما را آماده استفاده از حقوق طبیعی و قانونی خود می‌سازد. اگر ستم‌های الم‌بار تاریخی بر ما تحمیل شده به این علت بوده که جامعه از حقوق شناخته شده خود بی خبر بودند. دادخواهی این زمینه را فراهم می‌سازد تا نیروهای فعال فردی و جمعی لب باز کنند و ادعایی را که در دل دارند تبارز دهند.

حق دادخواهی از جمله حقوق بنیادین بشری است که منابع حقوق ملی و بین‌المللی برای انسان متضرر از جرم به رسمیت شناخته و از منابعی که تا حال به آن اشاره گردید قابل استنباط بوده و در اساسنامه رم و عناصر اختصاصی جرم (ICC-ASP/1/3(Part II-B) مصوب ۹/ ۹/ ۲۰۰۲ به آن پرداخته شده است. این حق زمانی فعال می‌شود که صاحبان حق قصد استفاده از آن را داشته و اهتمام به بهرمندی از آن بکند.

**۷-۲- به چالش کشیدن مجرمان برای جلوگیری از بازتولید جرم نسل‌کشی**

دادخواهی یک میدان مبارزه برای جلوگیری از تکرار جرم نسل‌کشی و به مجازات رساندن مرتکبان آن است. جهان در طول بیست سال گذشته (از ۱۳۸۰ تا۱۴۰۰ش) به کرات شاهد وقوع نسل‌کشی در کشور بوده است. از قبیل قتل در بزرگ راه هرات–کابل، جنایات میرزا اولنگ، سربریدن و ربودن هزاره‌ها در ولسوالی جلیز و دره غوربند، جنایات مکرر قتل در مناطق مختلف ارزگان، بمب‌گذاری و انتحار در شفاخانه‌ها، مساجد، روز تظاهرات و ایام محرم در کابل، کشتن مردم نمازگزار در قندوز و قندهار و...

کسانی که مرتکب جرایم فوق شدند خود از نتایج کار خود آگاهند. آنان وقتی می‌بینند که با پیامد دادخواهی، محاکمه و مجازات قانونی مواجه نمی‌گردند و ارتکاب جرم نتایج غیرقابل تحمل برای‌شان ندارد، جری

گردیده و بیشتر به انجام قتل بزه‌دیدگان می‌پردازند.

دادخواهی این معادله را به‌هم می‌ریزد. فریاد مظلومیت راه خود را گشوده و احساسات دیگران را تحریک می‌نماید. آنگاه امید به موفقیت جوانه می‌زند. این یک امر طبیعی است که «تا نگیرید طفل، کی نوشد لبن». ما هر قدر که غصه‌بار و اندوهگین باشیم، تا فریاد نکشیم و دادخواهی نکنیم به حقوق خود نمی‌رسیم.

بند۴ ماده۱۵ اساسنامه رم بسیار آشکار می‌گوید: در صورتی که دادگاه مقدماتی پس از بررسی درخواست و مدارک اثبات دعوا، به این نتیجه برسد که اساس معقولی برای ادامه تحقیقات وجود دارد و دعوای فوق در حوزه صلاحیت دادگاه می‌باشد، می‌تواند اجازه آغاز تحقیقات را صادر کند، بدون آن‌که تحقیقات فوق تأثیری بر تصمیمات بعدی دادگاه مبنی بر نحوه دادرسی و قابلیت طرح دعوا داشته باشد. (محمدنسل، ۱۳۸۵: ۲۵)

بدون هیچ تردیدی در میان قوم پشتون کشور یک نوع نگرش راسیسمی یا نژادپرستی افراطی وجود دارد. ویژگی بارز آنان نوع عشق به نژاد است. چون راسیسم یک رویکرد ضد علمی و ارتجاعی است که در میان نژادهای مختلف از لحاظ استعداد و قدرت فکری عدم تساوی قایل است. گویا طبیعت از آغاز نژادها را متفاوت، یکی را عالی و دیگری را پست، خلق کرده است. نگاه قومگرایانه پشتون‌ها نسبت به هزاره‌ها چنین بوده است. همان‌گونه که نژادپرستان با این «تئوری» عمیقاً ارتجاعی و ضد انسانی منکر برابری انسان‌ها و حقوق مساوی برای آنان هستند. در حالی که علم و تجربه ثابت کرده که تفاوت‌های نژادی، صوری و فرعی است و از نظر رشد استعداد و امکانات معنوی و فکری و فعالیت اجتماعی و علمی هیچ گونه اهمیتی ندارد (نیک‌آیین، ۱۳۸۷: ۱۱۶).

پس دادخواهی باعث می‌شود تلنگوری به مرتکبان جنایت زده شود، تا آنان به خود آیند که دنیا تا این حد هم بی‌بازخواستی نیست که آنان باور

داشتند. فلسفه وضع قوانین بین‌المللی و تمام کنوانسیون‌های حقوق بین‌الملل همین است که با متخلفان برخورد شود. بخش بسیار زیادی از مواد اصول دادخواهی بین‌المللی هم مؤید این ادعاست.

**۷-۳- جلب حمایت‌های قواعد بین‌المللی**

دعوایی به بزرگی و سنگینی علیه نسل‌کشی به سادگی امکان پذیر نیست. تا حال دنیا شاهد نهضت‌های بزرگ اجتماعی در سطح ملی و بین‌المللی بوده‌اند. تا حال جنبش‌های میلیونی در گوشه و کنار جهان به حرکت افتاده‌اند که بسیار کم دارای دستاوردهای قابل انتظار بوده‌اند. جنبش دادخواهی ما هم از این فرایند مستثنا نمی‌باشد.

تازه از طریق رسانه‌ها برخی اقرارها سماع می‌شود و تصریح به ارتکاب جرایم ضد بشری علیه اقلیت هزاره بر سر زبان‌ها آمده است. (بعد از اشغال کابل توسط طالبان در آگیست ۲۰۲۱م) ما باید از این فرصت استفاده کنیم و آلام مزمن علیه قوم خود را تبیین کنیم.

ماده۶ اساسنامه رم و سند (ICC-ASP/1/3(Part II-B که اشاره به عناصر اختصاصی جرایم دارد، پشتبانی خوبی برای ادامه کار ماست. وقتی از نظر قواعد و معاهدات بین‌المللی مورد حمایت باشیم، بستگی به هنر دادخواهی ما دارد که تا چه میزانی قادر به اطلاع‌رسانی و تشریح عمق فاجعه نسبت به جامعه خود داریم؟ اگر به صورت جدی و هدفمند کار دنبال شود، قطعاً نتیجه مطلوب حاصل می‌گردد.

در قضایای انسانی افکار عمومی را نباید دست کم گرفت. حتی در موضوعات خرد، توسل به اظهارات شاهد یا اهل اطلاع یک امر معقول به نظر می‌آید. ما اگر بتوانیم نهادها و مجامع بین‌المللی را متقاعد سازیم که از دعاوی ما بر علیه نسل‌کشی حمایت نمایند، قطعاً موفقیت‌های قابل انتظار خواهیم داشت. تقریباً بخشی از موفقیت‌های دیوان‌های بین‌المللی مثل دیوان نورنبرگ، توکیو، یوگسلاوی سابق و رواندا در داشتن حمایت جامعه جهانی

و مخدوش شدن افکار عمومی بوده است.

بالاخره جهان بشری دارای احساسات انسانی هستند. وقتی مظالمی را مشاهده کنند یا به واقعیات یک جامعه اطلاع یابند چشم روی مسایل دلخراش آن نمی‌بندند.

**۷-٤- ناچارسازی مدافعان حقوق بشر در حمایت از مردم هزاره**

مراجعه زیاندیدگان به محاکم ملی و بین‌المللی وقتی به کرات صورت گیرد بدون نتیجه نمی‌ماند. اگر هزاره‌ها در گذشته، با وجود جنایت‌های عبدالرحمان علیه آنها، به اهداف خود نرسیده‌اند، به دلیل ناتوانی در امر دادخواهی و ناکامی در شرح واقعه به مراکز عدلی و قضایی بوده است.

بند۴ اصول و رهنمود اساسی دادخواهی سازمان ملل تصریح دارد که در موارد نقض‌های فاحش قانون بین‌المللی حقوق بشر و نقض‌های شدید قانون بین‌المللی بشردوستانه تحت حقوق بین‌الملل، کشورها وظیفه دارند تحقیق کنند؛ اگر مدرک کافی موجود است، وظیفه دارند شخص به ظاهر مسئول موارد نقض را به جریان دادرسی تسلیم کنند و اگر مجرم تشخیص داده شد، وظیفه دارند او را مجازات کنند.

با وجود این اصولنامه اساسی، جای تردید نخواهد بود که ما از اقدام اجرای عدالت در مورد مظالم استدام‌یافته بر سرنوشت خود مأیوس نگردیم و چشم امید به احقاق حقوق خود داشته باشیم. همین اصول اساسی در بند۵ خود تأکید دارد که «کشورها، هر جا که در یک معاهده قابل اجرا یا تحت سایر تعهدات حقوق بین‌الملل قید شده باشد، باید مفاد مناسب برای صلاحیت قضایی جهانی را در قانون ملی خود بگنجانند یا اجرا کنند». بنابراین، حتی می‌شود از طریق فشارهای بین‌المللی حکومت را ناچار کرد که به خواست مشروع و قانونی جامعه هزاره رسیدگی قضایی نماید.

بند۱ ماده۷۸ قواعد دادرسی و ادله نیز به موضوع اقدامات حمایتی اشاره کرده است و برای شعبه دیوان این اجازه را می‌دهد که به هر دلیل ضروری یا

صلاح‌دید خود اقدامات حمایتی را اعمال نماید. استناد به دلایل فوق ما را موفق به رسیدن به اهداف عدالت‌خواهی و قطع جرم نسل‌کشی در سرزمین ما خواهد کرد.

## ۸- ابزارهای دادخواهی هزاره‌ها علیه نسل‌کشی

شاید دلایل عدم اقدام هزاره‌ها علیه نسل‌کشی در محاکم ملی یا بین‌المللی به علت فقدان شناخت آنان از ابزارهای کار دادخواهی باشد. در این قسمت سعی می‌شود روش کار و ابزارهای لازم جهت اقامه دعوا علیه مرتکبان معرفی شوند.

### ۸-۱- رسانه‌های جمعی

رسانه‌ها در دنیای امروزی غول قدرت هستند. توسط فعالیت آنان هر امر ناممکنی، امکان‌پذیر می‌شود. مهم آن است که نظر آنان راجع به مسایل رنج‌آور و آلام بشری جلب گردد. ما این شانس را پیدا کرده‌ایم. از آگیست ۲۰۲۱ سال روان و بعد از سقوط دولت جمهوریت شاهد آن هستیم که رسانه‌های بزرگ بین‌المللی مثل بی‌بی‌سی و صدای آمریکا در اکثر گزارشات خود به جرایم نسل‌کشی یا نژادزدایی هزاره‌ها اشاره دارند.

هم‌چنین اعترافات خود مجرمان در رسانه‌های جمعی مثل اینترنت فرصت خوبی را برای اثبات ادعای موضوع مورد بحث ایجاد کرده است. مثل آنچه که در ویدئویی از سوی عبدالمنان نیازی سرکرده گروه طالبان، پخش و نشر گردید. او خیلی واضح گفته: «مثل که در تاریخ افغانستان شما (هزاره‌ها) زده شدید، باز هم زده می‌شوید.» این نوع اقرارها کمک خوبی برای استناد و اثبات ادعای ما خواهد بود. تمام این موارد نیاز به جمع‌آوری دارد.

کوچ‌های اجباری که امروز در رسانه‌های اجتماعی دست به دست می‌شود، بهانه‌ای بسیار قابل اعتمادی است که امکان استفاده از آن برای دادخواهی را میسر می‌سازد. رسانه‌ها مسایل روز جامعه را رصد می‌کنند و اطلاعاتی را که نشر می‌نمایند بسیار ارزشمند می‌باشد.

**۸-۲- کتابت و مطبوعات**

تمام قضایای مجرمانه و نسل‌کشی هزاره‌ها باید به کتابت درآید. امروز مثل گذشته محدودیت وجود ندارد. افرادی دست به قلم زیاد تربیت شده است. کار به صورت پروژه یا پروسه‌ای وقتی ترتیب و تنظیم شود بسیار مفید و کارساز خواهد شد. موارد نسل‌کشی هزاره‌ها متعدد بوده و در طول تاریخ ادامه یافته است. اگر ما نتوانیم مرتکبان جرم نسل‌کشی هزاره‌ها را متوقف سازیم، این جریان ادامه خواهد یافت و در قرن بعدی هم دامنگیر جامعه بشری و ملت هزاره خواهد بود.

اکثر موضوعات و جنایات فجیع بیست سال اخیر که عمدتاً توسط گروه‌های اسلامگرای قومیت محور مثل طالبان، القاعده و داعش انجام شده است، مستندسازی گردیده و در مطبوعات داخلی و خارجی نشر شده است. ما با ترتیب بریده جراید می‌توانیم پرونده خیلی گویا ساخته و آن را قابل عرضه به دیوان بین‌المللی کیفری یا Icc درآوریم.

نکته دیگر آن است که ما باید برای وقایع نسل‌کشی هزاره‌ها گاه شمار بسازیم و یادمان دایر کنیم. چیزی که در سیمای خرد توسط یکی از جوانان دردمند کشور تنظیم شده است. (ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۱۴)

بسیاری از وقایع و حوادث سیستماتیک علیه قومیت هزاره‌ها در مطبوعات خارجی هم گزارش شده است. استفاده از آنها می‌تواند در تثبیت و مستندسازی ادعای ما مفید و مؤید باشد (مثل این گزارش خبرگزاری حوزه در مرداد ۱۳۶۹: «همه چیز در باره جنایت هولناک میرزاولنگ افغانستان»). بازتاب حوادث در رسانه‌های خارجی اگر جمع‌آوری گردد و در پرونده دادخواهی هزاره قرار گیرد، بدون هیچ تردیدی گوش شنوا پیدا می‌کند.

بنابراین از صنعت کتابت و فن‌آوری مطبوعات غافل نشویم و این نقل قول‌ها را نباید دست کم گرفت؛ برای آن که حقایق از هیمن طریق بیان می‌گردد.

**۸-۳- دادخواهی و تظاهرات هموطنان مهاجر در سراسر جهان**

در سابق هزارستان در یک دژ طبیعی محصور بودند. صدای آنان به جای نمی‌رسید. هر نوع جنایتی که واقع می‌شد، در عمق درّه‌ها و لابلای کوه‌ها مدفون می‌گردید. حکایت آن بعد از سال‌ها در خارج از منطقه یا شهرها کم اثر گردیده و ره به جای نمی‌برد.

خوشبختانه امروز شرایط کاملاً تغییر یافته است. مردم ما از حصار طبیعی خارج گردیده و در اقصا نقاط جهان حضور دارند. این حضور فیزیکی و تبادل افکار با ملل دنیا یک فرصت فوق العاده ارزشمند است که باید غنیمت شمرده شود.

دیگر مشکل ترجمان و فقدان آشنایی به زبان خارجی منتفی است. خود هموطنان دردمند و رنجیده از ستم روزگار با زبان‌های خارجی آشنایی پیدا کرده‌اند. اگر آنان جهت داده شوند و در ارتباط مداوم با زادگاه خود قرار داشته باشند، پیام‌رسان‌های بسیار عالی هستند که به بهترین کیفیت می‌توانند آلام تاریخی و رنج مزمن مردم ما را در خارج حکایت کنند.

برای این منظور به سازوکار ارتباطی ضرورت است. باید یک مرکزی ایجاد شود که اوضاع را رصد کرده، موجب تنویر افکار و ایجاد انگیزه گردد. در حال حاضر تلاش زیادی انجام می‌گیرد، اما عمدتاً فردی است. در جای خود کار ارزشمند می‌باشد، ولی اثر لازم را ندارد. نمونه آن را می‌توان در حضور هموطنان به قاره استرالیا یافت. کتاب‌ها و آثاری که نشر شده بیانگر آن است که وطنداران ما در آن بلاد موفقیت‌زیادی داشته و دارند.

وقتی از این حضور شکوهمند به درستی استفاده شود، احتمال چرخش دیدگاه‌های جهانی به نفع قوم هزاره خواهد بود. آنان وقتی باورمند شوند که واقعاً یک جامعه اصیل و دارای پیشینه و قدمت تاریخی به چنگ یک گروه قومی زورمند کشته شده یا متحمل صدمات شدید یا جنایات دیگر گردیده‌اند دچار عذاب وجدان شده و نمی‌توانند ساکت یا خاموش بمانند.

**۸-٤- استفاده از ظرفیت‌های ملی و جهانی**

ارگان‌های مدافع حقوق بشر هنگامی که در جریان پدیده‌های خونین و ضد انسانی قرار گیرند ناچار به واکنش هستند. چنان‌که کمیسیون مستقل حقوق بشر کشور بالاخره مجبور گردید رفتار خشونت‌بار علیه مردم هزاره را نسل‌کشی بخواند (شایگان، ۱۴۰۰: ۱۶).

خوشبختانه در شرایط فعلی ارگان‌های بسیار زیاد مردم نهاد خارجی در کشور فعال هستند. آنان کم و بیش در جریان بی‌عدالتی حاکم بر سرزمین ما واقف می‌باشند. اما قناعت به این میزان کافی نیست. این ظرفیت کار اطلاع‌رسانی و جلب دیدگاه جهانی را برای ما آسان‌تر ساخته و کم هزینه گردانده است. کافی است که متفکران دلسوز و دردمندان از خشونت علیه مردم ابتکارات و خلاقیت‌های خود را تنظیم و ترتیب کرده، حتی در ادارات آنان دادخواه باشند. این ارگان‌ها وسیله بسیار مفیدی برای انتقال مطالبات ما به دولت‌ها و مسئولان عالی‌رتبه کشور خود می‌باشند. ما هنوز به قدر لازم از این برایند بیست ساله بهره‌برداری کافی نتوانیستیم.

جای بسی شادمانی است که نهضت کارزار دادخواهی برای اجرای عدالت اجتماعی و متوقف‌سازی نسل‌کشی توسط دردمندان روشن‌اندیش و گروه‌های فرهنگی کشور راه‌اندازی شده و حتی از سطح ملی گذشته و جهانی هم گردیده است (شایگان، ۱۴۰۰: ۱۶). این کارزار، این امیدواری را ایجاد کرده است که فعالیت نهادهای دادخواهی سرانجام دستاوردهای خوبی برای مردم هزاره داشته باشد. مخصوصاً بعد از افتادن کشور به دست عاملان اصلی و متهمان ارتکاب جرایم نسل‌کشی (گروه طالبان) در آگیست ۲۰۲۱ و نظر منفی که افکار جهانی علیه آنان دارند. در گذشته اقامه دعوا علیه آنان میسر نبود. چون گروه‌های غیر رسمی فاقد مسئولیت هستند، ولی اکنون که بر کرسی قدرت لمیده‌اند، باید آنان را به مسئول دانست و آثار جنایات را به آنان متوجه ساخت.

آنان قبلاً دارای آدرس و مسئولیت مشخص نبودند، اما حالا که در مرکز قدرت قرار گرفته‌اند و به اعمال جنایات خود استمرار داده‌اند. (مثل کشتن چهارده نفر از جوانان ولسوالی خدیر با دست بسته و در حال اسارت و نمونه‌هایی که امروزه در رسانه‌های اجتماعی شاهد نشر ویدیوهای آن در نقاط مختلف کشور هستیم). پس نباید سکوت کرد و از دادخواهی باز ایستاد. بر نسل دردمند و جوانان پرشور فعّال الزام است که لحظه‌ای درنگ نکنند.

## ۹- نتایج قابل انتظار از دادخواهی هزاره‌ها علیه نسل‌کشی

نتایج دادخواهی هزاره‌ها به قرار ذیل خواهد بود:

الف- هزاره‌ها با طرح دعوا علیه نسل‌کشی سیستماتیک در افغانستان به جامعه جهانی و حقوق بین‌الملل کمک می‌کنند تا ایده‌ها و آرزوهای ملل جهان در ایجاد فضای صلح آمیز و زندگی شرافت‌مندانه تحقق پیدا کند. مبارزه با جرایم نسل‌کشی در صدر تمام قواعد، تعهدات و کنوانسیون‌های حقوق بین‌الملل است. این شاخه دانش بشری زمانی عینیت پیدا می‌کند که در عمل تطبیق گردد. دادخواهی ما این شانس را به حقوق بین‌الملل می‌دهد.

ب- هزاره‌ها با طرح دعوا علیه نسل‌کشی، جامعه جهانی را از مسئولیت بشری‌شان آگاه می‌سازند که تا حال از جریان رفتارهای ضد بشری گروه قومی و حزبی نسل‌کشی در کشور افغانستان غافل مانده بودند. قطعاً دیدگاه آنان نسبت به تعامل با این طیف قومی ظالم تغییر خواهد کرد.

ج- اثر دیگر طرح دعوا علیه نسل‌کشی، احیا و انکشاف عواطف بشری و احساسات انسانی است که مظلوم‌نمایی مردم و حق‌دادخواهی می‌تواند به دنبال داشته باشد. این امر موجب همبستگی گروه‌های فعالان مدنی در سطح ملی و بین‌المللی خواهد شد.

د- به مجازات رساندن مجرمان و محکومیت عاملان اصلی جرایم نسل‌کشی از دیگر انتظاراتی است که از این دادخواهی می‌رود. چنان که تا حال ثمره دادخواهی در دیوان‌های بین‌المللی مثل نورنبرگ، توکیو، روآندا و

یوگسلاوی سابق داشته است.

هـ- پرداخت غرامت و جبران خسارات را قواعد بین‌المللی تضمین کرده است و اگر موفق به محکومیت عاملان جرم نسل‌کشی شویم، حتماً حکم به تدارک زیان‌های وارده از سوی مرتکبان نسل‌کشی خواهد شد.

و - دادخواهی موجب معرفی جامعه هزاره در سطح بین‌الملل گردیده و هویت آنان را در قالب باورها، فرهنگ، نژاد و تبار تثبیت می‌نماید.

## ۱۰- جمع‌بندی

آنچه که از بررسی مفهومی جرایم نسل‌کشی حاصل می‌شود آن است که خطرناک‌ترین جنایتی است که علیه انسان صورت می‌گیرد. برای آن‌که جامعه جهانی بر این پدیده ضد بشری پیروز گردند سازوکار قضایی بسیار قدرتمندی را ایجاد کرده و علیه مرتکبان آن به کار گرفته‌اند. مثل ایجاد دادگاه بین‌المللی کیفری.

بعد از تأسیس رسمی دادگاه بین‌المللی جزایی (Icc) در سال ۱۹۹۸م، امید به برخورد با جنایت نسل‌کشی زیادتر گردیده است. این محکمه فعالیت رسمی خود را شروع کرده و اقدامات قضایی را علیه مجرمان انجام می‌دهد.

مردم هزاره بدون هیچ تردیدی و بر اساس اقرار رسانه‌ها، نهاد حقوق بشر افغانستان و ارگان‌های مردم نهاد بین‌المللی، قربانیان اصلی جنایت نژادکشی در کشور هستند و متأسفانه این فرایند همچنان ادامه دارد. تا حال حرکت‌های نسبتاً چشم‌گیر از سوی نیروهای علمی و فرهنگی کشور صورت گرفته است، ولی کافی به نظر نمی‌آید. ما باید خیلی قوی‌تر از این عمل کنیم تا به هدف انسانی خود برسیم.

دادخواهی هزاره‌ها در دیوان بین‌المللی جزایی (Icc) قطعاً بدون آثار مفید نخواهد بود. حداقل آن این است که جریان پدیده خطرناک نابودسازی قومی را متوقف سازد. ما در این راستا دارای امکانات و ابزارکار مناسب هستیم و باید از این ظرفیت بهره ببریم.

## کتاب‌نامه

### الف: کتاب

۱ . آشوری، داریوش، ۱۳۹۴، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات مروارید.
۲ . امام موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۸۵، ترجمه تحریر الوسیله، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۳ . انوری، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ برزگ سخن، تهران، انتشارات سخن.
۴ . ایمانی، عباس، ۱۳۸۶، فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری، تهران، انتشارات نامه هستی.
۵ . رابرت بلدسو، ۱۳۷۵، ترجمه بهمن آقایی، فرهنگ حقوق بین‌الملل، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۶ . سیاه‌رستمی، هاجر، ۱۳۸۳، قواعد اساسی کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷، تهران، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ.
۷ . صدری افشار، غلام‌حسین، ۱۳۸۱، فرهنگ معاصر فارسی، فرهنگ معاصر، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۸ . عمید، حسن، ۱۳۸۲، فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر.
۹ . ماوردی، علی بن محمد، ۱۴۳۱ق، الأحکام السلطانیه، القاهره، دارالحدیث.
۱۰ . محقق کابلی، قربانعلی، ۱۳۸۳، وظیفهٔ القضاة، قم، دارالنشر الاسلام.
۱۱ . معین، محمد، ۱۳۸۱، فرهنگ معین، تهران، انتشارات ادنا.
۱۲ . مودودی، محمد، ۱۴۲۱ق- ۲۰۰۰م، الأحکام السلطانیهٔ للفراء، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه.
۱۳ . میرمحمدصادقی، حسین، ۱۳۸۳، دادگاه کیفری بین‌المللی، تهران، نشر دادگستر.
۱۴ . نجفی، محمدحسین، ۱۳۶۲، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۱۵ . نیک‌آیین، امیر، ۱۳۸۷، واژه‌نامه سیاسی و اجتماعی، تهران، انتشارات حزب توده ایران.
۱۶ . همیلتون، لیلیاس، ۱۳۹۳، دختر وزیر: گزارشی از جنگ هزارها، ترجمه عبدالله محمدی، تهران، عرفان.

**ب: نشریات**

۱ . دارایی زاده، بهنام، ۱۴۰۰، اصول، اهداف و محدودیت‌های دادخواهی، ما از عدالت سهمی داریم، دو هفته‌نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر، شماره۱۵۲.
۲ . دوماه نامه سمای خرد، بنیاد اندیشه آوای عقلانیت و تکثر، ۳ /۳/ ۱۴۰۰، شماره ۳۵، کابل.
۳ . کمالی، اویس ۱۴۰۰، دلایل استمرار نسل‌کشی هزاره‌ها، دوهفته‌نامه سیمای خرد، کابل، بنیاد اندیشه، شماره۳.
۴ . گرجی، علی اکبر، ۱۳۸۷، حاکمیت قانون و محدودیت‌های حق دادخواهی در دیوان عدالت اداری، مجله حقوق اساسی، شماره۹.
۵ . لاهیجی، عبدالکریم، ۱۳۹۵، گفتگو در باره دادخواهی، اتحاد برای ایران، پنجشنبه ۵ اسفند ۱۳۹۵، ۲۳مارس ۲۰۱۷، شماره۱۷.
۶ . مجلهٔ حقوقی، ۱۳۸۵، نشریهٔ مرکز امور حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی و امور مجلس و ریاست جمهوری، شماره۳۴.

**ج: قوانین**

۱ . قانون اساسی افغانستان،۱۳۸۲، جریده رسمی، فرمان شماره۱۰۳، کابل.
۲ . قانون اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات افغانستان، مصوب ۱۳۹۶، جریده رسمی نمبر مسلسل ۱۲۷۵، ۱۵ قوس ۱۳۹۶ش.
۳ . قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه، تاریخ نشر(۹) سرطان سال ۱۳۹۲ش نمبر مسلسل ۱۱۰.
۴ . محمدنسل، غلامرضا، ۱۳۸۵، مجموعه مقررات دیوان بین‌المللی کیفری، تهران، نشر دادگستر.

# بررسی تطبیقی راهکارهای حقوقی استرداد اموال هزاره‌ها از غاصبان آن در دوره‌ی عبدالرحمان

عبدالحسین رسولی*

## چکیده

غصب یا حیازت با سوء نیت و استرداد اموال غصبی در اکثر کشورهای دنیا به‌ویژه کشورهای کمتر توسعه یافته موضوع چالش‌برانگیز است. اختصاص‌یافتن بیش‌ترین دعاوی مدنی محاکم افغانستان به این موضوع از یک سو، ابهامات قانونی و نبود شرح و تفسیر معتبر برای قانون در این کشور از سوی دیگر، اهمیت موضوع را بیش از پیش نمایان می‌سازد. در مقاله‌ی حاضر مفهوم غصب و حیازت با سوءنیت و ارتباط این دو با نگاه تطبیقی و با هدف تعیین راهکار حقوقی در مورد اموال غصب‌شده‌ی هزاره‌های شیعه در دوره‌ی عبدالرحمان در حقوق افغانستان، ایران، فرانسه، کشورهای عربی و فقه مورد مطالعه قرارگرفته است. این مقاله نشان می‌دهد که حیازت با سوءنیت در فرانسه و بیش‌تر کشورهای عربی با غصب در حقوق افغانستان یکی است و آثار و پیامدهای آن‌ها که استردادِ عین مال مغصوبه در صورت موجودبودن و پرداختِ خسارتِ کامل در صورت تلف نیز یکی است؛ گرچه وحدت مفهومی میان این دو و آثار و پیامدهای آن، در برخی کشورهای مورد مطالعه مانند عراق، اردن و امارات متفاوت است.

**واژگان کلیدی:** غصب، حیازت با سوء نیت، عین مغصوب، عبدالرحمان، هزاره‌های شیعه.

---

* دکتری جامعه المصطفی العالمیه hosseinrasoliaf@gmail.com

## ۱- مقدمه

گرفتن مال دیگری بدون رضایت مالک و اجازه‌ی قانون، در اکثر کشورهای دنیا واقع می‌شود، با این تفاوت که وقوع آن، در کشورهای پیش‌رفته کم، در کشورهای عقب‌مانده بیش‌تر و در کشورهای استبدادی که قانونی وجود ندارد غصب با جنگ، خونریزی و خشونت‌های بیشتری همراه است و به‌طور برنامه‌ریزی‌شده انجام می‌شود؛ مانند گرفتن اموال هزاره‌های شیعه افغانستان. برای تأمین امنیت مالی افراد و مقابله با زورگویان غاصب و عبرت‌گرفتن دیگران، در قوانین همه‌ی کشورها نهاد حقوقی «غصب» یا «حیازت با سوءنیت» پیش بینی شده است.گروهی از کشورهای اسلامی مانند مصر، لیبی، سوریه، الجزایر و کویت به پیروی از فرانسه تنها حیازت با سوءنیت را دارند. تعداد از این‌ها، هردو عنوان را دارند؛ مانند افغانستان عراق، اردن و امارات متحده عربی. گروه اخیر حیازت با سوءنیت را از فرانسه و غصب را از فقه گرفتند و تلاش دارند میان حقوق غرب و فقه آشتی برقرار کنند. پرسش‌های که این پژوهش در پی پاسخ آن است عبارت‌اند از: آیا تصاحب و گرفتنِ اموال و زمین‌های هزاره‌های شیعه در دوره‌ی عبدالرحمان از طریق کشتار و قلع و قمع مصداق غصب است؟ آیا این اموال و خسارات وارده بر شیعیان هزاره در آن دوره، قابل استرداد است؟ در این تحقیق، بر آنیم پرسش‌های فوق را بر اساس فقه و قوانین کشورهای یادشده، مورد بررسی قرارداده و پاسخی طبق قانون و الزامات حقوقی فراهم آوریم.

## ۲- پیشینه‌ی بحث

مطالعات انجام شده بیانگر این واقعیت است که تحقیقات زیادی در مورد غصب و مسئولیت غاصب، انجام شده است، از جمله مقاله‌ی *جنبه‌های تنبیهی مسئولیت ناشی از غصب* (بهمنی و مالک نژاد، ۱۳۹۱: ۲۷)؛ *مسئولیت مدنی غاصب اشخاص*(گودرزی، ۱۳۹۴: ۹)؛ *نگرشی انتقادی به سیاست سخت‌گیرانه نهاد غصب و لزوم درجه‌بندی مسئولیت (بر پایه‌ی کیفیتِ*

*دخالتِ عنصر درون‌ذاتیِ حُسن یا سوءنیت*) (کیخا و آبین، ۱۳۹۹: ۱۸۹) و صدها تحقیق دیگر که مجال ذکر آن‌ها در این‌جا فراهم نیست. اما در مورد غصبِ اموال هزاره‌ها در دوره‌ی عبدالرحمان و راهکار حقوقیِ استرداد آن‌ها یا گرفتن خسارت از غاصبین تا هنوز تحقیقی به چاپ نرسیده یا دست کم نگارنده ندیده است؛ بنابراین، مقاله در نوع خود بی‌پیشینه است.

## ۳- مفهوم غصب

غصب کلمه‌ی عربی و در لغت به معنای گرفتن مال با زور و ظلم است (فیومی، بی‌تا، ج۲: ۴۴۸؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ج۴: ۳۷۴، ماده‌ی ۳۰۸). قانون مدنی ایران در تعریف غصب بیان می‌دارد: «غصب استیلا به حق غیر است به‌نحو عدوان». از تعریف یادشده، استفاده می‌شود سوءنیت در غصب شرط است؛ اما قید آخرِ همین ماده‌ی، سوءنیت را شرط ندانسته است. برخی در تعریف غصب بیان داشته‌اند: «استیلا به حق غیر بدون مجوز». (ابهری علی آبادی، ۱۳۸۷: ۱۵) ماده‌ی ۸۸۱). المجله در مورد غصب چنین بیان کرده است: «غصبْ گرفتن و نگهداریِ مال دیگری است بدون اجازه‌ی صاحب آن». براساس این تعریف، اِزاله‌یِ ید مالک و انتقال مال از دست مالک به دست غاصب شرط تحقق غصب است. در نتیجه، تنها اموال منقول قابل غصب است؛ زیرا انتقال اموال غیر منقول ممکن نیست، چنان‌که ابوحنیفه و ابویوسف از فقیهان حنفی غصب را تنها در اموال منقول پذیرفته‌اند (المزروی، ۲۰۱۵: ۱۸). گرفتن و نگهداریِ مال غیر بدون رضایت مالک، به‌دوصورت ممکن است واقع شود: نخست: گرفتنِ مال غیر بدون اجازه‌ی قانون و مالک؛ ولی با حسنِ نیت گیرنده؛ مانند این‌که شخصْ مالی را به تصوری این‌که مال خودش است اَخذ نماید، سپس متوجّه شود که مال دیگری است. دوم، گرفتن مال غیر بدون اجازه‌ی قانون و مالک، ولی با سوءنیت؛ مانند شخصی که می‌داند مالْ متعلق به دیگری است؛ ولی از روی عمد و آگاهی آن را تصاحب می‌کند. بر اساس تعریف‌های یادشده، گرفتن مال غیر بدون اجازه‌ی مالک، غصب

محسوب می‌شود، خواه با حسن نیت باشد خواه با سوءنیت (احمد سراج، ۱۹۹۳: ۲۰۴) تعریف‌های یادشده برگرفته از فقه‌اند. در اندیش‌ی فقیهان اصلِ گرفتنِ مال دیگری مهم است، یعنی حسن‌نیت یا سوءنیتِ فاعلْ اهمیتی ندارد (مراغی، ۱۴۱۷، ج۲: ۴۱۶). اینک تعریف‌های یادشده از نظر حقوق افغانستان، فرانسه، مصر و اکثر کشورهای عربی پذیرفتنی نیست؛ زیرا گرفتن مال منقول دیگری با حسنِ نیت بر اساس حقوق این کشورها، غصب شمرده نمی‌شود. بند ۱ ماده‌ی ۲۲۸۸ قانون مدنی افغانستان بیان می‌دارد: «(۱) شخصی که مال منقول یا حقِ عینی را بر مال منقول یا سندی که به‌نام حامل آن اعتبار داشته باشند به استناد اسباب صحیح توأم با حسن نیت حایز[۱] شود، مالک آن شناخته می‌شود». عین این مطلب را بخش اول ماده‌ی ۲۲۷۶ قانون مدنی فرانسه، ماده‌ی ۹۷۶ قانون مدنی مصر، ماده‌ی ۹۸۰ قانون مدنی لیبی، ماده‌ی ۹۲۷ قانون مدنی سوریه و ماده‌ی ۸۳۵ قانون مدنی الجزایر مقرر کرده‌اند. معادل آن، بند ۱ ماده‌ی ۱۳۲۵ قانون معاملات مدنی امارات، بند ۱ ماده‌ی ۱۱۸۹ قانون مدنی اردن، و بند ۱ ماده‌ی ۱۱۶۳ قانون مدنی عراق است.

قوانینِ کشورهای مورد مطالعه به‌جز ایران، غصب را تعریف نکرده‌اند، بلکه تنها به بیان آثار آن پرداخته‌اند. در مجموع، می‌توان بیان داشت: غصب عبارت است از دراختیارگرفتن حقّ غیر با سوءنیت. شخصی که مال را با اجازه‌ی مالک در اختیار گرفته و از برگرداندن آن به مالک خودداری کند در حکم غاصب است (ماده‌ی ۷۷۳ قانون مدنی افغانستان؛ ماده‌ی ۲۸۷ قانون مدنی اردن؛ ماده‌ی ۲۰۱ قانون مدنی عراق؛ ماده‌ی ۳۰۹ قانون معاملات مدنی امارات؛ ماده‌ی ۹۰۱ المجله). ماده‌ی ۲۲۹۲ قانونِ مدنیِ افغانستان بیان می‌دارد:

---

[۱]- حایز به کسی گفته می‌شود که حیازت مالی به دست آورد است. ماده ۲۲۵۶ قانون مدنی افغانستان در مورد تعریف حیازت، بیان می‌دارد: «حیازت، حالت واقعی است که از سلطه شخصی بر شی، یا بر حقی از حقوق بر شی به صفت مالک شی یا صاحب حق بر شی نشأت می‌کند». عین این مطلب را بند ۱ ماده ۱۱۴۵ قانون مدنی عراق بند ۱ ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی اردن مقرر کرده است.

«حایزی که دارای سوءنیت باشد از تاریخ به میان آمدن نیت سوء از تمامی ثمری که قبض نموده و یا در قبض آن تقصیر به عمل آورده است، مسئول پنداشته می‌شود». عین این مطلب را ماده‌ی ۵۴۹ قانون مدنی فرانسه، ماده‌ی ۹۷۹ قانون مدنی مصر، ماده‌ی ۸۳۸ قانون مدنی الجزایر، بند ۱ ماده‌ی ۱۱۹۲ قانون مدنی اردن، ماده‌ی ۹۸۳ قانون مدنی لیبی، بند ۱ ماده‌ی ۱۳۲۸ قانون معاملات مدنی امارات، ماده‌ی ۹۳۰ قانون مدنی کویت و ماده‌ی ۱۱۶۶ قانون مدنی عراق مقرر کرده است. حایزْ تا زمانی که دارای حسن نیت است، مالکِ عین و ثمره است، از هنگامی به‌میان‌آمدن نیتِ سوءِ حایز در حکم غاصب است. کسی که مال مغصوب را از غاصب غصب کند نیز درحکم غاصب است. هم‌چنین، وارث غاصب که مال غصبی را از طریق ارث به دست آورده در حکم غاصب است (ماده‌ی ۷۷۰ قانون مدنی افغانستان؛ بند ۱ ماده‌ی ۱۹۸ قانون مدنی عراق؛ بند ۱ ماده‌ی ۲۸۲ قانون مدنی اردن؛ بند ۱ ماده‌ی ۳۰۷ قانون معاملات مدنی امارات؛ ماده‌ی ۳۱۶ قانون مدنی ایران).

## ٤- شرایط غصب

باتوجّه به تعاریف ارایه شده، برای تحقق غصب سه شرط زیر ضروری است: أ) دراختیارگرفتن، ب) سوءنیت و ج) حق غیر. هریک از این‌ها به‌طور جداگانه، توضیح داده می‌شود.

### ٤-١- دراختیارگرفتن

دراختیارگرفتن عبارت است از تسلط غاصب به حق غیر؛ به‌گونه‌ای که حقْ از اختیار مالک خارج و در اختیار غاصب قرارگیرد؛ بنابراین، اگر کسی مانع استفاده مالک از مالش شود، غاصب شمرده نمی‌شود؛ ولی از باب این‌که سبب خسارت شده مسئول است (ماده‌ی ۷۷۶ قانون مدنی) مانند این‌که کسی جلو پارکینگ اتومبیل‌های اجاره‌ای چاله‌ای حفر کند که مانع خروج اتومبیل‌شود، غاصب نیست؛ اما مسئول جبران خسارت وارده است.

**٤-۲- سوء نیت غاصب**

در اختیارگرفتن حق غیر وقتی غصب شمرده می‌شود که همراه با سوء نیت باشد. پرسش این است: سوءنیت چیست؟ سوءنیتْ مخالفِ حسن نیت است. اگر معنای حسنِ نیت روشن شود، مفهوم سوءنیت نیز معلوم خواهد شد. حسن نیت باور نادرستَ و بدون تقصیر، به وجود یا عدم یک واقع، یک حق یا یک قاعده‌ی حقوقی است (رسولی، ۳۹۶: ۲۲۹؛ بند ۱ ماده‌ی ۲۲۷۶ قانون مدنی افغانستان). باور درست به وجود یک واقع، یک حق یا یک قاعده‌ی حقوقی و عمل کردن بر خلاف آن، سوءنیت است. هم‌چنین، باور نادرست و با تقصیر به وجود یک واقع، یک حق یا یک قاعده حقوقی و عمل کردن مطابق آن، سوءنیت است؛ بنابراین، در دو مورد زیر شخص دارای سوءِ نیت شمرده می‌شود:

یک: در موردی که شخص بداند آن‌چه در اختیار می‌گیرد حق غیر است و اجازه ی استفاده آن را ندارد، (عمید زنجانی، ۱۳۸۲: ۱۷۷؛ السنهوری، ۲۰۰۰، ج۹: ۸۶۷) اما با وجود آن، در اختیار بگیرد، دارای سوءنیت است. بنابراین، چنانچه شخص به یکی از آن دو- حق غیر بودن یا نداشتن اجازه‌ی استفاده- جاهل باشد و مال را در اختیار بگیرد، غصب شمرده نمی‌شود. کسی مالی را از فروشنده‌ای خریداری کند که می‌داند او مالک نیست و حق فروش ندارد، دارای سوء نیت و غاصب شمرده می‌شود. هم‌چنین، شخصی مالی را در ترکه مورث خود ببیند و بداند که مال مورث نیست، در عین حال، آن را در اختیار بگیرد، دارای سوء نیت و غاصب است (السنهوری، ۲۰۰۰، ج۹: ۸۶۸)

دو: در موردی که شخص مالی را در اختیار می‌گیرد و نمی‌داند مال غیر است؛ ولی با توجّه به اوضاع و احوال باید از حق غیر بودن آن آگاه می‌بود. چنین شخصی دارای سوء نیت شمرده می‌شود؛ مانند کسی که مالی را از شخص معتاد یا سارق مشهور بگیرد و مال به گونه‌ای گران باشد که بعید به نظر رسد مال خودش است. در این صورت، دریافت‌کننده گرچه به

مال‌غیربودنْ علم ندارد؛ اما با توجّه به اوضاع و احوال باید می‌دانست که مال متعلق به این شخص نیست. گرفتن چنین مالی در چنین اوضاع و احوالی گرفتن با سوء نیت و دریافت‌کننده به‌منزله‌ی غاصب است؛ زیرا نا آگاهی او نتیجه‌ی خطای بزرگ وی بوده است. هر عملی که به سبب خطای بزرگ شخص باشد، مسئول است و این مسئولیت به هیچ وجه برطرف نمی‌شود، مگر با جبران خسارت (مواد ۸۲۲ و بند ۲ ماده‌ی ۸۳۱ قانون مدنی افغانستان).

**٤-۳- حق غیر**

شرط سوم این است که آن‌چه در اختیار گرفته حقِّ غیر باشد. حق عام است شامل مال نیز می‌شود؛ بنابراین، موضوعِ غصب می‌تواند عین و منفعت، منفعت تنها و حق باشد:

یک: موضوع غصب می‌تواند عین و منفعت باهم باشد؛ مانند گرفتن زمین هزاره‌ها توسط عبدالرحمان و به‌تبع منافع آن. در این صورت، مالکین از عین و منفعت محروم شده است؛ در نتیجه، عین و منفعت غصب‌شده است.

دو: موضوع غصب می‌تواند تنها منفعت باشد؛ مانند این‌که اجاره‌دهنده‌ی مالْ مورد اجاره را در مدت اجاره از اختیار مستأجر با سوء نیت خارج سازد. در این صورت، صاحب خانه عین را غصب نکرده، بلکه تنها منفعت را غصب کرده است؛ زیرا عین، مال خودش بوده و منعفت در مدت اجاره متعلق به مستأجر بوده که از اختیار وی خارج ساخته است؛ یعنی موجر در مدت اجاره غاصب منفعت است.

سه: غصب حق مانند این‌که رهن‌دهنده‌ای که عین مرهونه را از اختیار رهن‌گیرنده با سوءنیت خارج سازد. (گودرزی، ۱۳۹۴: ۱۸) در این صورت، رهن‌دهنده غاصب عین نیست؛ زیرا عین مال خودش است، غاصب منفعت نیست؛ چون منفعتِ عینِ مرهونه نیز مال خودش است. رهن‌دهنده تنها غاصب حق مرتهِن است.

## ۵- گرفتن اموال هزاره‌ها توسط عبدالرحمان

با توجّه به آن‌چه در مورد مفهوم و شرایط غصب بیان شد، گرفتن اموال هزاره‌ها توسط عبدالرحمان مصداق کامل غصب است. در این مورد، جای هیچ تردیدی نیست؛ زیرا عبدالرحمان و لشکریان او با زور و خشونت اموالِ مردم هزاره را گرفت و تا امروز هم در اختیار دارند. تنها شبهه‌ی که ممکنَ است مطرح شود این است که برخیْ اعمال عبدالرحمان را نسبت به گرفتن اموال شیعیان هزاره این گونه توجیه کنند که هزاره‌ها از فرمان امیر را اطاعت نکردند و علیه او خروج نمودند؛ اموال مردم در اثر جنگ به فرمان امیر گرفته شده و حلال است؛ چنان‌که بسیاری از سرزمین‌های اسلامی با حکم خلفای زمان فتحْ و ملکِ مسلمانان شد. پذیرش این توجیه به یکی از دو امر زیر وابسته است:

یک: کافربودن هزاره‌های شیعه دوره‌ی عبدالرحمان: اگر هزاره‌ها کافر بودند و اراضیِ آن‌ها به حکم امیر اسلام فتح شده و به‌عنوان غنیمت جنگی مال گروه پیروزشده، غصب نیست و قابل استرداد هم نمی‌باشد؛ بلکه «مفتوح العنوه» محسوب می‌گردد. در اصطلاح فقهی مفتوح العنوه به زمین‌هایی گفته می‌شود که مسلمانان آن را از کفار حربی با توسل به زور و جنگ به دست می‌آورند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۷، ج۳۱: ۳۲). می‌دانیم عبدالرحمان در گرفتن سرزمین‌های هزاره‌های شیعه از این حربه استفاده کرد. او اعلامیه‌ای صادر کرد و براساس آن، شیعیان را بی‌دین خواند و اموال آن‌ها را حلال اعلام نمود. این اعلامیه را در سرک‌های اصلی و بازار قندهار نصب و در معرض دید عموم قرارداد (گلزاری، بی‌تا: ۷۵) کاتب می‌افزاید که میراحمد شاه خان از سادات کشمیر فتوای تکفیرِ هزاره‌ها را نوشت، عبدالرحمان آن را مهر و امضا نمود و به‌عنوان متحدالمال در سراسر کشور پخش کرد. به‌دستور عبدالرحمان، تکفیرنامه در منابر قرائت گردید و مردم را در جنگ علیه هزاره‌ها ترغیب نمودند. در متن فرمان آمده بود: «چون کُفر اشرار هزاره دایه

و فولاد و زاولی و سلطان احمد و ارزگان و غیره به جایی رسید که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کُفر نمودند و سرکار در قلع و قمع بنیاد این بی‌دینان که اثری از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و دُرانی تقسیم شود، چنین سررشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت‌پناه نظامی و اُلُوسی از هر سمت و جانب مملکت خداداد، آن‌چنان در خاک طوایف باغیه هزاره‌جات جمع شوند که نفری از آن طوایف گمراهان جان به سلامت نبرد و رها نشود و کنیز و غلام طوایف مذکور به دست هر نفری از اقوام مجاهدین افغانستان بوده باشد...» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۹۳۴ تا ۹۳۶). در بخشی از نامه‌های امیر به ملّاها و واعظان آمده است: «بر تمام ملّاها و واعظان محترم معلوم باشد که در نماز جمعه در مساجد اعلان کنند که کافران، یعنی شیعیانی که به‌تحریک ملّاهای‌شان خلفا را سبّ و لعن می‌کنند، در افغانستان زندگی می‌کنند. سبّ خلفا از سر بی‌ایمانی آن‌هاست؛ چرا که اگر آن‌ها بصیرت داشتند به خاطر علی این کار را نمی‌کردند و نام پیامبر خدا و اهل بزرگوار را دستاویزی برای کارهای خود قرار نمی‌دادند. دوستی آن‌ها چون دوستی خرس می‌ماند. در این اوضاع وظیفه من است آن‌هایی را که بی‌راهه رفته‌اند اخطار دهم و با پند و نصیحت به راه راست بازگردانم. اگر کفر آن‌ها از غفلت‌شان باشد، پس باید اسلام راستین را در آغوش بگیرند؛ آن‌گاه شاد و سعادت‌مند خواهند بود. لیکن اگر بر افکار ضالّه خود پای فشارند، همگی را از دم تیغ خواهم گذراند و مال و دارایی‌شان را مطابق با تعالیم و فرامین پیامبر خدا ضبط و توقیف خواهم کرد... ملّاهایی که از خواندن این اعلان در روز جمعه سرباز زنند یا غفلت ورزند، از موقعیت شان برکنار خواهند شد» (گلزاری، بی‌تا: ۹۵ و ۹۶ و ۹۷). هم‌چنین، عبدالرحمان ملّا سید محمد کوسج معروف به سید محمد ممتحن از علمای اهل سنت و سید محمد قندهاری را تشویق کرد که برای اثبات کفر شیعه کتابچه‌ای بنویسند و اهل سنت را تحریک به جهاد علیه شیعه کنند. در سال ۱۳۱۰ ق، آنان این

تکفیرنامه را نوشتند (ریاضی هروی، ۱۲۶۶: ۲۵۳). به دنبال این حکم و وعده‌ی پاداش حکومت، نیروی عظیمی تشکیل شد. کاتب می‌نویسد: «یک لگ مرد مسلح از لشکر مُلکی و چهل فوج پیاده و سواره نظامی و صد ضربه توپ که به امر و فرمان حضرت والا از هر طرف روی استیصال به سوی جبال مسکونه هزاره نهاده و هرکدام به مقامی از مواضع مستعدِ رسیده به محاربه اقدام نمودند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۹۳۰).

پرسش مطرح این است آیا هزاره‌های شیعه که اموال و سرزمین‌های آن‌ها توسط عبدالرحمان با زور گرفته شد کافر بوده یا مسلمان؟ برای پاسخ این سوال، شایسته است نخست، مسلمان بر اساس مذاهب اسلامی تعریف شود و سپس تعریف مورد قبول بر شیعیان هزاره دوره‌ی عبدالرحمان تطبیق شود تا روشن گردد که هزاره‌های دوره‌ی عبدالرحمان مسلمان بوده یا کافر. قریب به اتفاق فقیهانِ جهان اسلام برای ورود به اسلام و مسلمان‌شدنْ بیانِ کلمه «لا اله الا الله» را کافی دانسته‌اند (الغزالی، ۱۴۱۷، ج۶: ۴۷؛ موصلی، ۱۴۲۶، ج۴: ۱۵۹؛ النووی، ۱۳۹۲، ج۱: ۲۱۲؛ ابن حجر هیثمی، ۱۴۲۸: ۲۵۳). برخی افزون بر کلمه‌ی توحید، بیزاری‌جستن از عقاید باطل گذشته را نیز شرط دانسته‌اند (جوینی، ۱۴۲۸ق، ۱۴: ۵۲۶). نووی از قول شافعی نقل کرده که اگر کافری کلمه توحید را بر زبان جاری کند، مسلمان می‌شود و در این مسئله اختلافی در میان جمهوری اصحاب نیست ( النووی، ۱۴۱۲، ج۱۰: ۸۲). ابن تیمیه تصریح می‌کند که راه ورود به اسلام، لا اله إلا الله است و حتی کافر محارب هم به صرف تلفظ این کلمه، خون و مالش معصوم می‌شود (ابن تیمیه، ۱۴۱۸: ۶۳). ابن قیم جوزی اجماع علمای اسلام را در کفایت کلمه توحید برای ورود به اسلام نقل می‌کند (ابن قیم، ۱۴۱۰، ج۱: ۱۷۹). ابن ابی العز با استناد به روایت مشهور «أمرت أن أقاتل الناس حتی یقولوا لا إله الا الله»، کلمه توحید را موجب محقون الدم شدن انسان می‌داند (ابن ابی العز، ۱۴۱۷، ج۲: ۴۹۲). برخی دیگر برای مسلمان شدن اجرای شهادتین را شرط دانسته و بیان

داشته اند:« أن المسلم لایصیر مسلماً إلا بالتلفظ بالشهادتین» (شافعی، ۱۴۱۷، ج۹: ۴۵).

با توجّه به آن‌چه بیان گردید و ادعای اجماع شد، شرط مسلمان‌بودن و ورود به اسلامْ کلمه‌ی توحید است وکسی که کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری کند هم مسلمان است و هم مال و جانش محترم. در مسلمان‌بودن مردمِ هزاره در دوره‌ی عبدالرحمان جای شک و تردید باقی نمی‌ماند؛ زیرا داشتن مسجد، اقامه نماز، بیان شهادتین در اذان هر شبانه روز سه نوبت از مأذنه‌های مساجد چیزی است که هیچ کسی نمی‌تواند منکر آن شود و داده‌های تاریخی در این مورد زیاد است. به معنای دقیق‌تر، مسلمان‌بودن هزاره‌ها/شیعه‌های از ابده البدیهیات است. از جمله سه تن از روحانیون متدین اهل سنت آن زمان که هزاره‌های شیعه را از نزدیک می‌شناختند در نامه‌ای به امیر عبدالرحمان رسالت تاریخی خود را انجام داده و بر این حکم اعتراض نمودند و خواهان لغو خرید و فروش زنان، دختران و پسران هزاره شدند. در بخشی از این نامه آمده است: «ملّا سعید خان قاضی و ملّا محمد خان مفتی و ملّا عبدالسلام محرّر محکمه شرعیِ جاغوری، به امیر عبدالرحمان نوشتند: چون از سبب بغاوت خود مردم هزاره و عقیده مخالفه‌ای که از کتب ایشان به ملاحظه افتاد، حکم جواز خرید و فروختن و به مِلک یمین درآوردن دختران و پسران و زنان ایشان صادر شده، این امر جاری و عام گردید؛ هزاران زن و پسر و دختر ایشان در داخل و خارج مملکت به فروش رفت و اکنون که مطیع و منقاد گردیده و سر بر خط فرمان پادشاه اسلام نهاده‌اند، از جایی که در عقاید اهل سنت و جماعت این طایفه را مسلمان پنداشته‌اند و مسلمان می‌باشند، خرید و فروش ایشان در شرع جایز نیست و نیز از صدور این حکم اکثر از سپاه نظام، زن و عیال‌دار شده، از خدمت دولت بازمانده‌اند که گویا در حقیقت و نفس‌الامر، خرید و فروش هزاره نقصان دین و دولت است». بنابراین، هزاره‌های دوره عبدالرحمان که اموال و زمین‌های آن‌ها به‌زور گرفته شد،

مسلمان بودند و در این مورد جای شک و تردید نمی‌نماید. مسأله این است که حکم تکفیر هزاره‌ها جز این‌که معنا و دلالت سیاسی و نژاباوری داشته باشد، هیچ معنای دیگری ندارد. از این‌رو، بدون شکّ می‌توان گفت بررسی مسلمان‌بودن هزاره‌ها از اساس لغو است، اما ما بدین بررسی از آن‌رو اهتمام ورزیدیم تا طبق اصول و منطق شریعت و دین، پایه‌های تکفیر هزاره‌ها نقد و رد گردد. به‌واقع، هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های کلامی و فقهی و اهل آن را نمی‌توان تکفیر نمود و بر مبنای تکفیر دست به اعمال خشونت‌بار و غیرانسانی زد.

دو: در صورت مسلمان‌بودن هزاره‌های دوره عبدالرحمان، سوال بعدی این است اگر گروهی از مسلمانان علیه امیر خروج کنند، آیا مال آن‌ها برای گروه پیروز حلال می‌شود یانه؟ اگر پاسخ مثبت باشد، اموال مردم هزاره برای عبدالرحمان و لشکریان او غصب نیست. چنانچه پاسخ منفی باشد، اموال یادشده در دست عبدالرحمان و لشکریان او غصب است که حکم غصب در این مقاله بیان خواهد شد.

طبق اصول مسلم اسلامی در جنگ میان مسلمانان اموال گروه مغلوب برای گروه غالب مجاز نیست، گرچه خروج گروهی از مسلمانان علیه خلیفه رسول باشد تاچه رسد به فرمانده نظامی مثل عبدالرحمان. جنگ جمل اولین جنگ میان دوگروه از مسلمانان بود که در یک طرف حضرت علی(ع) و در جانب مقابل حضرت عایشه همسر رسول الله بود و جنگ به نفع خلیفه تمام شد. با وجود این، علی (ع) به لشکریان دستور داد که هیچ مالی را از طرف مقابل برندارید، مگر ادوات جنگی که در میدان جنگ وجود دارد. (یعقوبی،۱۳۷۹، ج۲: ۱۸۳) ابن‌تیمیه بیان می‌دارد راه ورود به اسلام، لا اله إلا الله است و حتی کافر محارب هم به‌صرف تلفظ این کلمه، خون و مالش محترم می‌شود (ابن‌تیمیه، ۱۴۱۸: ۶۳) از این کلام و آن‌چه پیش‌تر بیان شد، پاسخ پرسش دوم هم روشن است که در جنگ داخلی میان مسلمانان، اموال گروه مغلوب برای غالب حلال نیست، بلکه از نظر تکلیفی حرام و گروه غالب مکلف است

اموال گروه شکست خورده را پس بدهد. بنابراین، در جنگ داخلی میان مسلمانان چیزی به نام غنیمت جنگی وجود ندارد و اگر گروه پیروز اموالی از دسته شکست خورده را بردارد، مصداق بارز غصب است. عبدالرحمان برخلاف اجماع فقیهان، شیعیان هزاره را کافر نامید و با زور و سوء نیت اموال و سرزمین‌های آن‌ها را گرفت. بدین دلیل در غصب‌بودن آن و غاصب‌بودن عبدالرحمان و طرفداران او جای هیچ تردیدی نیست.

اتهامی دیگری که در فرمان عبدالرحمان علیه هزاره ها وجود داشت این بود که هزاره‌ها به تحریک ملاهای خود به خلفاء لعن می‌کنند. نخست، این مطلب دروغ آشکار است که قابل اثبات نیست. به‌فرض که یکی دو یا تعداد اندکی از یک قوم به خلفا لعن کنند، آیا می‌توان به جرم این‌ها، همه قوم را کافر نامیده قتل عام کرده و اموال آن‌ها را مصادره نمود؟! آیا چنین کاری مخالف صریح آیه شریفه نیست که می فرماید: «وَ لاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (اسراء/۱۵).

## ٦- مسئولیت‌های غاصب

در صورت غصب، غاصب مسئول است. در این‌جا، مسئولیت‌های غاصب مورد بررسی قرارمی‌گیرد:

### ٦-١- مسئولیت غاصب نسبت به عین غصب‌شده

بحث غصب مسأله‌ی کاملاً فقهی است. از نظر فقهی غصب دارای حکم تکلیفی و وضعی است.

حکمِ تکلیفیِ غصب حرمت است و غاصب مرتکب عمل حرام می‌شود؛ زیرا قرآن به‌طور صریح از خوردن مال دیگری بدون اجازه مالک نهی کرده است (نساء/ ۲۹) و نهی دلالت بر حرمت دارد. غصب از نظر چهار منبع حکمِ شرعی یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع حرام است (طوسی، ۱۳۸۷، ج۳: ۵۹). خواندن نماز بر زمین غصبی به اجماع فقیهان حرام است (الزحیلی، ۲۰۰۶، ج۲: ۹۸۴) و بر غاصب واجب است مال غصبی را به صاحبش برگرداند.

حکمِ وضعی غصبْ ضمانِ غاصب است. بنابراین، غاصب مکلف است عین غصب‌شده را در صورتِ موجود و سالم بودن، به مالک برگرداند (بند ۱ ماده‌ی ۷۶۵ قانون مدنی افغانستان؛ ماده‌ی ۱۹۲ قانون مدنی عراق؛ بند ۲ ماده‌ی ۳۰۴ قانون معاملات مدنی امارات؛ بند ۲ ماده‌ی ۲۷۹ قانون مدنی اردن؛ ماده‌ی ۳۱۱ قانون مدنی ایران؛ و ماده‌ی ۸۹۰ المجلة). در صورتی که عین مغصوبه معیوب شود، غاصب افزون بر رد عین، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب را نیز به مالک پرداخت کند (کاشف الغطا، ۱۳۵۹، ج۲: ۱۰۳؛ مواد ۹۰۰ و ۹۰۵ مجله الاحکام؛ بند ۲ ماده‌ی ۷۶۵ و ماده‌ی ۷۶۷ قانون مدنی افغانستان؛ ماده‌ی ۳۱۵ قانون مدنی ایران)

شایسته‌ی یادآوری است که در برگرداندن عین مغصوب میان منقول و غیرمنقول باید تفاوت قایل شد. اگر عینِ غصب‌شده موجود و غیرمنقول باشد، براساس ماده ۲۲۰۴ قانون مدنی افغانستان، ماده‌ی ۵۵۵ قانون مدنی فرانسه و ماده‌ی ۹۲۴ قانون مدنی مصر، عمل می‌شود. چنانچه عین غصب‌شده موجود و منقول باشد و برگرداندن آن سبب ضرر بزرگ نشود، غاصب مکلف به برگرداندن آن است.

**۶-۲- مسئولیت غاصب نسبت به منافع**

براساس مواد ۹۷۹ و ۹۸۴ قانون مدنی مصر، بند ۴ ماده‌ی ۲۷۹ قانون مدنی اردن، بند ۴ مادی ۳۰۴ قانون معاملات مدنی امارات، ماده‌ی ۳۲۰ قانون مدنی ایران، غاصب افزون به برگرداندن عین مغصوبه، به رد منافع آن نیز مکلف است. بند ۱ ماده‌ی ۷۶۹ قانون مدنی افغانستان بیان می‌دارد: «۱. هرگاه مال مغصوبه عقار باشد، غاصب به رد آن به مالک یا اجرت مثل آن مکلف می‌باشد».

اِشکال ماده: واژه‌ی «یا» در ماده‌ی یادشده اشتباه است، درست آن «با» است؛ اگر احیاناً «یا» درست باشد، باید جمله بعدی، قیمت مثل باشد، نه اجرت مثل. افزون بر آن، ماده‌ی یادشده، ترجمه‌ی ماده‌ی ۷۷۸ قانون مدنی

افغانستان است که به زبان عربی تدوین شده و در آن واژهٔ «مع» آمده است که به معنای «با» است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود متن فارسی ماده‌ی یادشده چنین اصلاح شود: «۱. هرگاه مال مغضوب عقار باشد، غاصب به رد آن به مالک با اجرت مثل آن مکلف می‌باشد». متن پشتو ماده‌ی یادشده نیز مؤید این مطلب است.

**۶-۳- مسئولیت غاصب نسبت به عین مغصوبِ ازبین‌رفته**

در صورت ازبین‌رفتن مال غصبی، غاصب به جبران خسارت مکلف است، خواه ازبین‌رفتن در اثر تقصیر غاصب باشد یا قوه‌ی قاهره. بند ۳ ماده‌ی ۷۶۹ قانون مدنی افغانستان بیان می‌دارد: «۳. درصورت تلف‌شدن عقار یا واردشدن نقض برقیمت آن، گرچه غاصب متعدّی نباشد، به ضمان مکلف می‌گردد». ماده‌ی ۷۶۶ این قانون، می‌افزاید: «در صورتی که مال مغصوبه از طرف غاصب استهلاک گردد و یا کل یا بعضی آن نزد وی هلاک شود و یا به سبب تعدی یا بدون تعدی وی تلف گردد، به ضمان مال مغصوبه مکلف دانسته می‌شود». عین این مطلب را ماده‌ی ۱۹۳ قانون مدنی عراق و بند ۳ ماده‌ی ۲۷۹ قانون مدنی اردن مقررکرده است، معادل آن ماده‌ی ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ قانون مدنی فرانسه است.

در صورت تلف‌شدن عین مغصوبه، غاصب مسئول است، خواه هلاک با تقصیر یا در اثر قوه قاهره باشد. اگر تلف در اثر تقصیر غاصب باشد، سبب مسئولیت تقصیر است. اگر تلف در اثر قوه قاهر باشد، سبب مسئولیت سوء نیت غاصب است که غصب خود تقصیر شمرده می‌شود (السنهوری، ۲۰۰۰، ج۹: ۹۸۰ و ۹۸۱). غاصبی که مال غصب‌شده در دستش تلف شود، بدون پرداخت خسارت، از مسئولیت معاف نمی‌شود، مگر این‌که اثبات کند عین مغصوب تلف می‌شد حتی اگر در دست مالک قرار می‌داشت؛ مانند تلف عین غصب‌شده به سبب عیبی موجود در آن که غاصب هیچ نقشی در ایجاد آن نداشته و توان دفع آن را هم نداشته باشد (البشیر و دیگران، ۱۹۸۲: ۲۶۴ و

۲۶۵). ماده‌ی ۲۲۹۸ قانون مدنی افغانستان بیان می‌دارد: «هرگاه حائز دارای سوء نیت باشد، از بین رفتن و تلف‌شدن شی گرچه از اسباب غیرمترقبه نشأت کرده باشد، مسئول شناخته می‌شود، مگر این‌که ثابت شود که اگر شیء مذکور نزد مالك آن‌هم می‌بود، از بین می‌رفت و یا تلف می‌گردید». عین این مطلب را ماده‌ی ۱۱۹۶ قانون مدنی اردن، ماده‌ی ۱۱۶۸ قانون مدنی عراق، ماده‌ی ۹۳۵ قانون مدنی سوریه، ماده‌ی ۸۴۳ قانون مدنی الجزایر، ماده‌ی ۹۸۴ قانون مدنی مصر و ماده‌ی ۹۸۸ قانون مدنی لیبی مقرر کرده‌اند. براساس ماده‌ی ۳۱۱ قانون مدنی ایران، غاصب در هر صورت، مکلف به جبران خسارت است.

در مورد این‌که غاصب مکلف به پرداخت قیمت چه روزی است، اختلاف نظر وجود دارد. برخی غاصب را مکلف به پرداخت بالاترین قیمت از روز غصب تا روز تلف دانسته‌اند (عاملی، ۱۴۱۰، ج۷: ۴۰؛ حلی، ۱۴۱۰، ج۲: ۴۸۱)، گروهی پرداخت قیمت روز تلف را لازم دانسته‌اند (السنهوری، ۲۰۰۰، ج۹، ۹۸۱)، تعدادی پرداخت قیمت روز غصب را ترجیح داده اند (منلا خسرو، بی‌تا: ۲۶۲؛ عاملی،۱۴۱۳، ج۱۲: ۱۸۵؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج۳، ۳۹۵). بند ۳ ماده‌ی ۲۷۹ قانون مدنی اردن و بند ۳ ماده‌ی ۳۰۴ قانون معاملات مدنی امارات نیز قیمت روز غصب را پذیرفته است. ماده‌ی ۵۴۹ قانون مدنی فرانسه، ماده‌ی ۳۱۲ قانون مدنی ایران و برخی صاحب نظران قیمت روز پرداخت را لازم می‌دانند (فرج صده، بی‌تا: ۷۲۵؛ باریکلو، ۱۳۸۷: ۱۶۳؛ حیاتی، ۱۳۹۲: ۲۱۷). قانون مدنی افغانستان و عراق که بحث غصب را مطرح کرده‌اند، تنها به جبران خسارت حکم کردند؛ اما این‌که قیمت چه روزی پرداخت شود، تعین نکرده است. از آن‌جایی که هدفْ مسئولیت غیرقراردادی احقاق حق و جبران خسارت به‌طور کامل است، قیمتِ روز پرداختِ خسارت را به‌طور کامل، جبران می‌کند و با روح قانون سازگارتر است.

## ۷- تصرفات غاصب در اموال منقول

غاصب ممکن است در مال غصب‌شده منقول اعمال مادی یا حقوقی انجام دهد. حکم هریک از این‌ها، جداگانه بررسی می‌شود.

### ۷-۱- اعمال حقوقی

عمل حقوقی که غاصب در عین مغصوبه انجام می‌دهد می‌تواند بیع، مقایضه، صلح، اجاره، رهن و امثال این‌ها باشد. سوال این است که معامله‌ی غاصب چه تأثیری در عین غصب‌شده دارد؛ به بیان دیگر، آیا مالک می‌تواند حق خود را از انتقال‌گیرنده بگیرد؟ در پاسخ باید بیان داشت: براساس ماده‌ی ۳۲۳ قانون مدنی ایران، معامله‌ی غاصب غیرنافذ و انتقال‌گیرنده در حکم غاصب است (باریکلو، ۱۳۸۷: ۱۷۲ و ۱۷۳). برخی به استناد ماده‌ی ۷۷۲ قانون مدنی افغانستان همین حکم را در حقوق افغانستان قایل شده‌اند، غاصب و انتقال‌گیرنده را به‌طور تضامنی، در مقابل مالک اصلی مسئول دانسته‌اند (رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۸۹) به‌نظر می‌رسد، معامله‌ی غاصب با شخص سوم دو صورت دارد که هرکدام حکم خاص دارد:

یک: انتقال‌گیرنده از غصب آگاه یا جاهلِ مقصر باشد، در عین حال، مال مغصوبه را خریداری کند. در این صورت، اصل معامله موقوف به اذن مالک است (فقره‌ی ۳ بند ۲ ماده‌ی ۶۳۷ قانون مدنی افغانستان و بند ۱ ماده‌ی ۱۳۵ قانون مدنی عراق و ماده‌ی ۱۷۱ قانون مدنی اردن). انتقال‌دهنده و انتقال‌گیرنده هردو در مقابل مالک مسئولیت تضامنی دارند (ماده‌ی ۷۷۲ قانون مدنی افغانستان).

دو: شخص سوم یا انتقال‌گیرنده از وجود غصب آگاه نیست و عین غصب‌شده را با حسن نیت و سبب صحیح به دست آورده است. در این صورت، گرچه معامله موقوف به اذن مالک اصلی است ( فقره‌ی ۳ بند ۲ ماده‌ی ۶۳۷ و ۱۱۵۲ قانون مدنی افغانستان)؛ اما انتقال‌گیرنده، عینِ مغصوبه‌ی منقول را به‌سبب حیازت مالک می‌شود، نه به سبب عقد. هیچ‌کس نمی‌تواند

مال را از اختیار خریدار خارج سازد و او در مقابل کسی مسئول نیست (ماده‌ی ۲۲۸۸ قانون مدنی افغانستان؛ بخش اول ماده‌ی ۲۲۷۶ قانون مدنی فرانسه؛ ماده‌ی ۹۷۶ قانون مدنی مصر؛ ماده‌ی ۹۸۰ قانون مدنی لیبی؛ ماده‌ی ۹۲۷ قانون مدنی سوریه؛ ماده‌ی ۸۳۵ قانون مدنی الجزایر). معادل آن، بند ۱ ماده‌ی ۱۳۲۵ قانون معاملات مدنی امارات، بند ۱ ماده‌ی ۱۱۸۹ قانون مدنی اردن، و بند ۱ ماده‌ی ۱۱۶۳ قانون مدنی عراق است.

ممکن است بر این نظر، چنین اشکال شود: با توجّه به ماده‌ی ۷۷۲ قانون مدنی افغانستان که با صراحت انتقال‌گیرنده‌ی مال غصبی را ضامن می‌داند و ماده‌ی یادشده، اطلاق دارد شامل انتقال‌گیرنده عالم و جاهل به غصب می‌شود، شما چگونه خریدار دارای حسن نیتِ مال غصبی را مالک دانسته و مسئولیت او را منکر می‌شوید؟ در پاسخ باید بیان داشت: محقق نباید یک ماده‌ی را جدا از سایر مواد در نظر گرفته و اظهار نظر کند. چنین کاری سبب تناقض‌گویی می‌شود؛ زیرا چه بسا قاعده در یک فصل و استثنا در باب دیگر باشد؛ بنابراین، قانون مدنی به‌عنوان یک کل دارای اجزای مرتبط به‌هم در نظر گرفته شود. این کل، دارای قاعده، استثنا، مطلق، مقید، عام و خاص است. حقوق‌دان نخست قانون را مطالعه کرده سپس عام، خاص، مطلق، مقید، قاعده و استثنای آن را شناسایی و در آخر اظهار نظر کند. ماده‌ی ۷۷۲ قانون مدنی گرچه با صراحت خریدارِ عین مغصوبه را ضامن دانسته است، و این ماده اطلاق دارد، چرا که خریدار عالم و جاهل به غصب را شامل می‌شود؛ اما ماده‌ی ۲۲۸۸ همین قانون، انتقال‌گیرنده با حسن نیت را که سایر شرایط حیازت را دارا باشد از اطلاق ماده‌ی ۷۷۲ خارج ساخته است. بنابراین، اگر شخصی عین مغصوبِ منقول را با حسن نیت و سبب صحیح خریداری کند، نه به‌وسیله‌ی عقد، بلکه به سبب حیازتْ مالک شمرده شده و در مقابل هیچ کس مسئول نیست.

ممکن است اشکال دیگری مطرح شود که مال غصبی مشمول ماده‌ی

۲۲۸۹ قانون مدنی افغانستان است که از ماده‌ی ۲۲۸۸ استثنا شده است، چنان‌که مال سرقتی و مفقود استثناشده است و ماده‌ی ۱۱۶۴ قانون مدنی عراق که مال سرقتی، مفقود، غصبی و امانتی را از تحت قاعده‌ی حیازت با حسن نیت خارج ساخته است مؤیید این مطلب دانست.

در پاسخ باید بیان داشت که ماده‌ی ۲۲۸۸ قانون مدنی افغانستان حیازت با حسن نیت و سبب صحیح را به‌عنوان قاعده‌ی پذیرفته و در سراسر قانون مدنی حاکم است. استثنای این قاعده، ماده‌ی ۲۲۸۹ این قانون است که بیان می‌دارد: «مالک مال منقول یا صاحب سندی که برای حامل آن اعتبار داشته باشد، می‌تواند در صورت فقدان یا سرقت از تاریخ ضیاع یا سرقت یا استرداد آن از نزد شخصی که با حسن نیت آن را حایز گردیده است، بپردازد».

به‌نظر می‌رسد ماده‌ی یادشده دو اشکال دارد. اشکال نخست، واژه‌ی «یا» در جمله «یا استرداد آن» است. درست آن چنین است: «به استرداد آن از نزد شخصی که با حسن نیت آن را حائز گردیده است بپردازد»؛ زیرا نخست در متن عربی قانون مدنی افغانستان آمده است: «ان یسترده» به این معنا است: «آن را برگرداند»؛ دوم این‌که در ماده‌ی ۹۷۷ قانون مدنی مصر نیز «ان یسترده» آمده است؛ سوم «یا» معنا ندارد. اشکال دوم این است که از متن ماده‌ی یادشده، این جمله: «در مدت سه سال» حذف شده است؛ بنابراین، پیشنهاد می‌شود ماده‌ی یادشده، چنین اصلاح گردد: «مالک مال منقول یا صاحب سندی که برای حامل آن اعتبار داشته باشد، می‌تواند در صورت فقدان یا سرقت از تاریخ ضیاع یا سرقت در مدت سه سال به استرداد آن از نزد شخصی که با حسن نیت آن را حایز گردیده است، بپردازد». متن پشتوی ماده‌ی یادشده مؤید این مطلب است. عین این مطلب را بخش پایانی ماده‌ی ۲۲۷۶ قانون مدنی فرانسه، ماده‌ی ۹۷۷ قانون مدنی مصر، بند ۱ ماده‌ی ۹۸۱ قانون مدنی لیبی، بند ۱ ماده‌ی ۹۲۸ قانون مدنی سوریه، ماده‌ی ۱۱۶۴ قانون مدنی عراق، بند ۱ ماده‌ی ۱۳۲۶ قانون معاملات مدنی امارات و بند ۱ ماده‌ی ۱۱۹۰

قانون مدنی اردن مقرر کرده است.

**۷-۲- اعمال مادی غاصب**

اعمال مادی غاصب در عین غصب‌شده می‌تواند سبب کاهش یا افزایش شود. اگر اعمال غاصب سبب کاهش و نقصان عین غصبی شود، غاصب مکلف به جبران خسارت است (بند ۲ ماده‌ی ۷۶۵، ۷۶۶ و ۷۶۷ قانون مدنی افغانستان؛ بند ۱ ماده‌ی۱۹۵ قانون مدنی عراق؛ بند ۴ ماده‌ی ۲۸۶ قانون مدنی اردن؛ ماده‌ی ۳۱۵ قانون مدنی ایران). چنانچه اعمال غاصب سبب افزایش عین یا قیمت مال غصبی شود، در صورت برگرداندنِ عین مغصوب به مالک، آیا غاصب می‌تواند مقدار افزایش یافته یا قیمت آن را از مالک مطالبه کند؟ در پاسخ باید بیان داشت این مطلب، چند بخش دارد و هر بخش باید جداگانه، بررسی شود. نخست عین غصبی منقول یا غیرمنقول است؛ دوم کار انجام شده غاصب روی عین مغصوبه بدون ضرر بزرگ، قابل جداکردن است یا نیست.

**۷-۲-۱- عین مغصوب غیرمنقول**

شخصی زمینی را غصب و با مواد و مصالح خود روی آن بنا، درخت و تأسیسات ساخته است. در این‌جا، دو فرض قابل بررسی است: یک) تأسیسات بدون ضرر بزرگ به زمین غصبی قابل برطرف کردن است. دو) تأسیساتِ احداث‌شده بدون ضرر بزرگ به زمین غصب‌شده ممکن نیست.

فرض اول: در صورتی که تأسیسات بدون ضرر بزرگ به زمین، قابل برطرف کردن باشد، صاحب زمین می‌تواند از احداث‌کننده بخواهد آن‌چه را بناکرده، با هزینه‌ی خود برطرف کند و اگر از این طریق، به صاحب زمین ضرری وارد شود، غاصب مکلف به جبران آن است (بخش اول بند ۲ ماده‌ی ۷۶۹ و بخش اول ماده‌ی ۲۲۰۴ قانون مدنی افغانستان؛ مواد ۳۱۱ و ۳۱۳ قانون مدنی ایران؛ بخش اول ماده‌ی ۱۱۴۰ قانون مدنی اردن؛ بند ۱ ماده‌ی ۹۲۴ قانون مدنی مصر؛ ماده‌ی ۷۸۴ قانون مدنی الجزایر؛ بند ۱ ماده‌ی ۹۲۸ قانون مدنی لیبی؛ بخش اول ماده‌ی ۱۱۱۹ قانون مدنی عراق).

فرض دوم: در مواردی که برطرف‌کردن تأسیسات بدون ضرر بزرگ به زمین ممکن نیست، مالک زمین می‌تواند قیمت تأسیسات را به صورت جدا شده (نه پابرجا) (بند ۲ ماده‌ی ۷۶۹ قانون مدنی افغانستان) به غاصب پرداخت کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲۰۵). ماده‌ی ۲۲۰۴ قانون مدنی بیان می‌دارد: «هرگاه شخص توسط مواد شخصی خود، بنا یا تأسیسات دیگری را با وجود علم به ملکیت غیر در زمین شخص دیگری بدون رضایت او، احداث نماید،... درصورتی‌که ازاله‌ی آن بدون عایدشدن ضرر به زمین ممکن نباشد، مالک زمین می‌تواند اشیای قابل ازاله را در مقابل تأدیه‌ی قیمت آن، تصاحب نماید». عین این مطلب را بخش پایانی ماده‌ی ۱۱۴۰ قانون مدنی اردن، بند ۲ ماده‌ی ۹۲۴ قانون مدنی مصر، ماده‌ی ۷۸۴ قانون مدنی الجزایر، بند ۲ ماده‌ی ۹۲۸ قانون مدنی لیبی، بخش پایانی ماده‌ی ۱۱۱۹ قانون مدنی عراق مقررکرده‌اند که معادل ماده‌ی ۵۵۵ قانون مدنی مصر است. براساس ماده‌ی ۳۱۱ قانون مدنی ایران، در هر صورت، غاصب مکلف به برگرداندن عین مغصوب است.

**۷-۲-۲- عین مغصوب منقول**

اگر غاصب روی عین غصبی منقول عمل مادی انجام داده که خود یا قیمت آن افزایش یافته باشد، بعد از برگرداندن عین غصبی به مالک، آیا غاصب می‌تواند مصارف و هزینه‌های انجام شده را از مالک مطالبه کند؟ در پاسخ باید بیان داشت: اگر کار انجام شده توسط غاصب روی مال غصبی بدون ضرر جدّی به عین، قابل جداکردن باشد، غاصب می‌تواند افزایش انجام شده را پس بگیرد؛ مانند این‌که غاصب در اتومبیل غصبی ضبط صوت نصب کرده است، در هنگام برگرداندن اتومبیل، می‌تواند ضبط را بردارد؛ زیرا ضبط مال غاصب بوده و بدون ضرر به مال غصبی، قابل جداگردن است (ماده‌ی ۳۱۴ قانون مدنی ایران).

اگر کار انجام‌شده روی مال غصبی بدون ضرر بزرگ، قابل جداکردن نباشد؛ مانند برّه‌ای که با وزن پنج کیلوی غصب شده و با علف غاصب بزرگ

شده، اکنون چهل کیلو وزن دارد، مالک می‌خواهد گوسفند را از غاصب بگیرد. در این‌جا، آیا غاصب می‌تواند مصارف انجام شده را از مالک بگیرد؟ برخی بیان داشتند: افزایش مال غصب‌شده با عمل غاصب متعلق به مالک است و غاصب نمی‌تواند بابت مصارف خود به مالک مراجعه کند (رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۸۵؛ باریکلو، ۱۳۸۷: ۱۷۵؛ ماده‌ی ۳۱۴ قانون مدنی ایران). حتی تعدادی در این مورد ادعای اجماع کرده‌اند (شریف مرتضی، ۱۴۱۷: ۳۸۵). مفهوم مخالف ماده‌ی ۲۲۹۳ قانون مدنی افغانستان مؤید نظر یادشده است که بیان می‌دارد: «مالکی که ملکیت به او رد می‌شود، مکلف است تمام مصارف ضروری را که حایز به حسن نیت به مصرف رسانیده است به او بپردازد و در مورد مصارف نافع احکام مواد (۲۲۰۵ - ۲۲۰۶) این قانون، تطبیق می‌شود». معادل آن، بند ۱ ماده‌ی ۹۸۰ قانون مدنی مصر، ماده‌ی ۸۳۹ قانون مدنی الجزایر، بند ۱ ماده‌ی ۹۸۴ قانون مدنی لیبی، بند ۱ ماده‌ی ۱۱۹۳ قانون مدنی اردن، بند ۱ ماده‌ی ۱۳۲۹ قانون معاملات مدنی امارات و بند ۱ ماده‌ی ۱۱۶۷ قانون مدنی عراق است.

شایسته‌ی یادآوری است که مواد یادشده، در قانون مدنی مصر، الجزایر، لیبی، اردن، سوریه، امارات و عراق قید «حسن‌نیت» ندارد؛ یعنی بر اساس قانون کشورهای یادشده، مالک در صورت پس گرفتن مال غصبی، مکلف به پرداخت مصارف ضروری برای حائز یا غصب است، اعم از این‌که حائز دارای حسن نیت یا سوء نیت باشد ( البشیر و دیگران، ۱۹۸۲: ۲۶۳) افزون برآن، براساس بند ۳ ماده‌ی ۲۸۶ قانون مدنی اردن، بند ۳ ماده‌ی ۳۱۱ قانون معاملات مدنی امارات و بند ۳ ماده‌ی ۱۹۴ قانون مدنی عراق، غاصب می‌تواند افزایش قیمت را از مالک بگیرد.

بر اساس صریح ماده‌ی ۲۲۹۳ قانون مدنی افغانستان، در صورت پس‌گرفتن اموال از حایز، مالک مکلف است مصارف ضروری حایز را در صورت حسن نیت به او پرداخت کند. مفهوم مخالف آن این است: اگر حایز دارای سوء

نیت باشد که غاصب نامیده می‌شود، مصارف ضروری قابل مطالبه نیست. مصارف نافع و کمالی نیز براساس مواد ۲۲۰۵ و ۲۲۰۶ این قانون، تنها در صورت حسن نیت حایز قابل مطالبه است.

## ۸- راهکار استرداد مال مغصوبه

با توجّه به آن‌چه بیان شد، ثابت گردید اموال مردم هزاره در دوره‌ی عبدالرحمان مصداق بارز غصب و حیازت با سوء نیت است. هم‌چنین، روشن شد که غاصب یا کسانی که مال غصب‌شده را با علم به غصبی بودن آن از غاصب به دست آورد مکلف‌اند در صورت موجودبودن، عین آن و در صورت تلف‌شدن عین، خسارت روز جبران را به مالک برگردانند. با عنایت به این‌که غاصبان اصلی امروز وجود ندارند و همه فوت کرده‌اند، ولی زمین‌های غصب‌شده در دست وارثان آن‌ها موجود است، طبق آن‌چه بیان شد، وارثان غاصب مکلف‌اند اموال موجود و خسارت اموال تلف‌شده را به صاحبان یا وارثان آن‌ها مسترد کنند. افزون بر آن‌چه قبلاً بیان شد، ماده‌ی ۱۱ قانون اصول محاکمات مدنی افغانستان بیان می‌دارد: «(۱) دعاوی که در جهت نفع و ضرر متوفی و یا متروکه صورت می‌گیرد حضور یکی از ورثه به حیث مدعی یا مدعی‌علیه برای رسیدگی در محکمه کافی است. (۲) در دعوی متروکه‌ی عینی وارثی که متروکه در حیازت او قرار دارد به حیث خصم شناخته می‌شود». تنها راه برای گرفتن اموال غصبی و خسارات وارده این است که صاحبان اصلی اموال غصب‌شده با در دست‌داشتن سند و مدرک معتبر مبنی بر مالکیت اراضی موضوع دعوا در محکمه‌ای که اراضی موضوع دعوا در قلمرو قضایی آن قراردارد دعوای استرداد زمین‌های غصب‌شده و خسارات ناشی از آن را علیه وارثان غاصبان، به بیان دیگر، علیه کسانی که امروز زمین‌های غصب‌شده را در اختیار دارند، اقامه کنند و ادعای خویش را در محکمه اثبات کنند. از آن‌جا که صاحبان اصلی امروز وجود ندارند و همه فوت نمودند، وارثان آن‌ها که ادعای استرداد اراضی می‌کنند باید مدرک

معتبر در مورد مالکیت زمین موضوع دعوا نسبت به مورث خود در دست داشته باشند. هم‌چنین، باید با سند معتبر وارث بودن خود را نسبت به مالک اصلی زمین موضوع دعوا اثبات کند. بعد از این مراحل، وارث خود شخصا یا از طریق وکیل مدافع اقامه دعوا نمایند. مدعی استرداد زمین‌های غصبی و خسارات ناشی از آن باید در محکمه‌ای که زمین‌های غصبی در حوزه قضایی آن قراردارد، (ماده‌ی ۹۲ قانون اصول محاکمات مدنی افغانستان) علیه وارثان غاصبان یا کسانی که زمین‌های موضوع دعوا را در اختیار دارد، اقامه دعوا کند و ادعای خود را مطابق قانون اثبات کنند. راه دیگر این است تعداد افرادی که سند و مدرک معتبر مبنی بر مالکیت اراضی غصب‌شده معین را دارند و همین‌طور سند معتبر که وارث‌بودن او را نسبت به مالک اصلی اثبات کند در اختیار دارند، دور هم جمع شوند و همه یک یا چند وکیل مدافع را با سند رسمی به‌عنوان وکیل اقامه دعوا تعیین کنند. وکیل مدافع به استناد مدارک موجود در محکمه ای که اراضی موضوع دعوا در حوزه قضایی آن قرار دارد اقامه دعوا و ادعای خود را اثبات کند.

## ۹- مرور زمان دعوای غصب

پرسشی که مطرح می‌شود این است که دعوای غصب یا دعوای استرداد عین مغصوبه مشمول مرور زمان می‌شود یا نه؟ اگر مشمول مرور زمان شود، مدت آن چند سال است؟ در پاسخ باید بیان داشت که در حقوق ایران دعاوی مدنی به‌طور عموم و دعوای غصب به‌طور خاص، مشمول مرور زمان نمی‌شود؛ زیرا حقوق ایران مرور زمان را در دعاوی مدنی نپذیرفته است. در حقوق افغانستان، فرانسه، مصر و سایر کشورهای عربی دعوای غصب مشمول مرور زمان می‌شود. مدت مرور زمان دعوای غصب در حقوق مصر، سوریه، لیبی عراق، اردن و افغانستان پانزده سال است. بند ۲ ماده‌ی ۹۶۵ قانون مدنی افغانستان در این مورد، بیان می‌دارد: «۲. دعوای مطالبه‌ی حق بنا بر هر سببی که باشد، علیه منکر بعد از مرور پانزده سال با رعایت احکام خاص آن و

استثناآت ذیل شنیده نمی‌شود». عین این مطلب را ماده‌ی ۴۲۹ قانون مدنی عراق و ماده‌ی ۴۴۹ قانون مدنی اردن، ماده‌ی ۳۷۴ قانون مدنی مصر، ماده‌ی ۳۶۱ قانون مدنی لیبی، ماده‌ی ۳۷۲ قانون مدنی سوریه مقرر کرده است. در حقوق فرانسه مدت مرور زمان دعوای اموال منقول پنج سال از تاریخ علم به حق یا از تاریخی که باید آگاه می‌شد است (ماده‌ی ۲۲۲۴ قانون مدنی فرانسه) و در اموال غیرمنقول سی سال است (ماده‌ی ۲۲۲۷ قانون مدنی فرانسه). با وجود پذیرش مرور زمان در حقوق افغانستان و کشورهای مورد مطالعه، بند ۱ ماده‌ی ۹۶۵ قانون مدنی افغانستان بیان می‌دارد: «۱. حق به مرور زمان ساقط نمی‌گردد». بند مذکور صراحتاً بدین معناست که اراضی غصب‌شده مورد بحث، همچنان مال هزاره‌ها است و مرور زمان سبب از بین رفتن این حق نمی‌شود؛ بنابراین، تصرف پشتون‌ها در این زمین‌ها از نظر شرعی به اتفاق فقیهان شیعه و سنی، حرام بوده (النووی، ۱۴۱۲، ج ۱۰: ۸۲؛ ابن تیمیه، ۱۴۱۸: ۶۳؛ ابن قیم، ۱۴۱۰، ج ۱: ۱۷۹) و همه مکلف‌اند عین اموال غصب‌شده را مسترد نموده و بابت اموال از بین‌رفته خسارت پرداخت کنند. با وجود این، در صورت استناد به مرور زمان توسط غاصبین، محکمه از رسیدگی به دعوا باز می‌ماند. چنانچه غاصبین یا طرف دعوا به مرور زمان استناد نکند، قاضی حق ندارد به دلیل مرور زمان از رسیدگی به دعوا خود داری کند و اگر چنین کند، بی طرفی قاضی نقض می‌شود.

## ۱۰- نتیجه‌گیری

با کنارهم قراردادن قانون مدنی فرانسه، ایران، افغانستان، مصرو کشورهای عربی و مطالعه‌ی دلالت‌های مصرّح و الزامات حقوقی-قانونی، مستقیماً به نتایج ذیل می‌رسیم:

یک: حقوق کشورهای مورد مطالعه به دو گروه دسته بندی شده است: در گروه اول که عراق، اردن و امارات متحده عربی را شامل می‌شود، مباحث غصب و حیازت با سوء نیت هردو مطرح است و این دو عنوان، از نظر مفهوم،

ماهیت و آثار، باهم فرق دارند. در حقوق گروه دوم که فرانسه، افغانستان، مصر و سایر کشورهای عربی را در برمی‌گیرد، غصب و حیازت با سوء نیت از نظر مفهوم، ماهیت و آثار یکی است. تنها تفاوتی که در دسته‌ای اخیر وجود دارد این است که در حقوق فرانسه، مصر و بیشتر کشورهای عربی عنوان حیازت با سوء نیت وجود دارد و اصطلاح غصب نیست، حیازت با سوء نیت کارکرد غصب را دارد، در حقوق افغانستان هردو عنوان مطرح است با وجود حیازت با سوء نیت، بحث غصب در حقوق این کشور اضافی است و از حیث محتوا و مضمون و دلالتْ مطلبی جدیدی ندارد.

دو: بر مبنای مطالعات مذکور، گرفتن اموال و زمین‌های هزاره‌های شیعه در دوران عبدالرحمان مصداق بارز غصب است. حق غصب‌شده با مرور زمان از بین نمی‌رود؛ یعنی به مالکِ حقیقیِ آن (هزاره‌ها) تعلّق دارد و استرداد عین مغصوب، منافع و جبران خسارت‌های ناشی از ویرانی‌های دوره‌ی عبدالرحمان بر روی تأسیسات و انکشافات، هم طبق قوانین و حقوق مدنی و هم طبق شریعت لازم و واجب است. به الزام استرداد از این منظر نیز بنگریم که در دوره‌ی عبدالرحمان نه جزء اموال هزاره‌ها بلکه همه‌ی اموال و دارایی‌های آن‌ها، به یک معنا، همه‌ی هست و بود- هم مال و هم جان- آن‌ها در مقیاس بس گسترده و در حدود جغرافیاییِ یک چهارم جغرافیای امروز افغانستان مورد غصب و غارت واقع شد. ما در مقاله‌ی حاضر صرفاً به لزوم استرداد از منظر قوانین و حقوق مدنی نگریستیم، اما اگر قضیه را در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی آن در نظر بگیریم، لزوم و وجوبِ استردادِ سرزمین‌های هزاره‌ها و منافع آن، جبران خسارات اموال تلف‌شده، پرداخت غرامت و ... چند برابر می‌شود. بنابراین، از نظر شریعت و قوانین کشورهای مورد مطالعه، غاصبان مکلف‌اند اموال غصب‌شده را به صاحبان یا وارثان آن‌ها مسترد کنند و بابت اموال از بین‌رفته خسارت پرداخت کنند.

سه: راهکار حقوقی درخواست خسارت از اموال غصبی هزاره‌ها در دوران

عبدالرحمان این است که وارثین هزاره های مال‌باخته با دردست‌داشتن سند معتبر مبنی برمالکیت زمین‌های مورد ادعا برای مورثین‌شان و اثبات وراثت خود نسبت به مالکین اصلی زمین‌های مورد ادعا، در محکمه‌ای که زمین‌های مورد ادعا در قلمرو قضایی آن قراردارد علیه کسانی که زمین‌ها را در اختیار دارند اقامه‌ی دعوا کرده و ادعای خود را اثبات کنند. بسیار مهم است التفات یابیم که به غیر از اسناد رسمی معتبر، گزارش‌های تاریخیِ موثّق مانند سراج التواریخ که تحت نظارت خود عبدالرحمان نوشته شده و او خود به غصب و گرفتن اموال هزاره‌ها فرمان داده، و نظایر آن، که در این منابع تاریخی به‌نحو موثّق از بی‌جاشدن هزاره‌ها، غصب اموال آن‌ها، تخریب اموال آن‌ها و واگذاریِ غیر قانونیِ آن‌ها به طوایف پشتون گزارش شده، جزء منابع معتبر در اقامه‌ی دعوا برای استرداد اموال به‌حساب می‌آیند.

چهار: با توجّه به این‌که مرور زمان از نظر قواعد حقوقی و شریعت، موجب ازبین‌رفتن حق نمی‌شود و تنها به دلیل عوامل و موانع خارجی چون تراکم دعاوی و ازبین‌رفتن اسناد و مدارک و امثال آن، به دعوا رسیدگی نمی‌شود، پشتون‌ها که در ظاهر امر داد از اسلام و قرآن می‌زنند و مسلمان محسوب می‌شوند، بر اساس اصول و آموزه‌های دینی و الزامات شرعی و فقهی، ملزم به برگرداندن زمین‌های هزاره‌ها، منافع آن‌ها و جبران خسارات هستند.

## کتاب‌نامه


۱. قرآن کریم

**۲. الف) کتاب‌های فارسی**

۳. باریکلو، علی‌رضا (۱۳۸۷)، *مسئولیت مدنی*، تهران، نشر میزان، چاپ دوم.

۴. حیاتی، علی عباس (۱۳۹۲)، *حقوق مدنی (۴) مسئولیت مدنی*، تهران، نشر میزان، چاپ اول.

۵. رسولی، عبدالحسین (۱۳۹۶)، قواعد عمومی قراردادها؛ مطالعه‌ی تطبیقی حقوق افغانستان با کشورهای عربی، کابل، انتشارات فرهنگ، چاپ دوم.

۶. ریاضی هروی، یوسف (۱۳۶۶)، *بحرالفواید (عین الوقایع)*، نسخه‌ی خطی، بی‌جا، چاپ سوم.

۷. عمید زنجانی، عباس‌علی (۱۳۸۲)، موجبات ضمان: درآمدی بر مسئولیت مدنی و اسباب و آثار آن در فقه اسلامی، تهران، نشر میزان، چاپ اول.

۸. کاتب هزاره، فیض محمد (۱۳۹۳)، *سراج التواریخ، ج ۳*، بخش ۱، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان، چاپ اول.

۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، *دوره‌ی مقدماتی حقوق مدنی وقایع حقوقی*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.

۱۰. گلزاری، م (بی تا)، *یادداشت‌های قندهار؛ هزاره‌ها در نامه‌ها و مکاتبات خبرنویسان بریتانیایی*، ترجمه‌ی ع. محمدی، کابل، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی صبح امید.

**ب) مقالات**

۱۱. ابهری علی آباد، حمید، پرتوی، ایوب (۱۳۸۷)، *مفهوم و قلمرو غصب در فقه اسلامی و حقوق مدنی ایران*، فصلنامه مقالات و بررسی‌ها، ا، ش ۳ (پیاپی ۸۹).

۱۲. بهمنی، محمد و مالک نژاد، شانای (۱۳۹۱)، *جنبه‌های تنبّهی مسئولیت ناشی از غصب*، تحقیقات حقوقی بین المللی، دوره ۵، ش ۱۷.

۱۳. کیخا، محمد رضا و آبین، علیرضا (۱۳۹۹)، نگرشی انتقادی به سیاست سخت‌گیرانه نهاد غصب و لزوم درجه‌بندی مسئولیت (برپایه کیفیت دخالت عنصر درون‌ذاتیِ حُسن یا سوء نیت)، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، دوره‌ی نهم، ش۳۳.
۱۴. گودرزی، سیاوش (۱۳۹۴)، *مسئولیت مدنی ناشی از غصب اشخاص*، فصلنامه علمی- تخصصی مطالعات حقوقی، س۱، ش۱.

**ج) عربی**

۱۵. ابن ابی العز حنفی، محمد (۱۴۱۷)، *شرح العقیدة الطحاویة*، ج۲، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة العاشرة.
۱۶. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۱۸)، *شرح العمده*، الریاض، دارالعاصمة، الطبعة الأولی.
۱۷. ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد (۱۲۲۸)، *الاعلام بقواطع الإسلام*، سوریا، دار التقوی، الطبعة الاولی.
۱۸. ابن قیم، الجوزیة، محمد بن ابی‌بکر (۱۳۱۰)، *تفسیر القرآن الکریم*، ج۱، بیروت، دار و مکتبة الهلال، الطبعة الأولی.
۱۹. احمد سراج، محمد (۱۹۹۳)، *ضمان العدوان فی الفقه الاسلامی*، بیروت، المؤسسة الجامعة للدراسات و النشر و التوزیع، چاپ اول.
۲۰. البشیر، محمد طه، و حسون طه، غنی (۱۹۸۲)، *الحقوق العینیة، الحقوق العینیة الاصلیة –الحقوق العینیة التبعیة*، عراق، وزارة التعلیم العالی و البحث العلمی.
۲۱. جمعی از نویسندگان (۱۴۲۷)، *الموسعه الفقهیة الکویتة*، ج۳۱، مصر، مطابع دار الصفوة، الطبعة الأولی.
۲۲. الجوینی، عبدالملک بن عبدالله (۱۴۲۸)، *نهایة المطلب فی درایة المذهب*، ج۱۴، بی‌جا، دار المنهاج، الطبعة الاولی.
۲۳. رحیمی، اسحق (۱۳۹۷)، *مسئولیت مدنی و الزام‌های خارج از قرارداد*، کابل، انتشارات فرهنگ، چاپ اول.

۲۴. الزحیلی، وهبة (۲۰۰۶)، *الفقه الاسلامی و ادلته*، ج۲، دمشق، دار الفکر، الطبعة التاسعة.
۲۵. السنهوری، عبدالراق احمد (۲۰۰۰)، *الوسیط فی الشرح القانون المدنی الجدید*، ج۹، بیروت، منشورات الحلبی الحقوقیة، چاپ سوم.
۲۶. شافعی، ابن ملقن (۱۴۱۷)، *الإعلام بقوائد عمدة الأحکام*، المملکة العربیة السعودیة، دارالعاصمة، الطبعة الأولی.
۲۷. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی(۱۴۱۷)، *المسائل الناصریات*، *رابطة الثقافة و العلاقات الإسلامیة*، تهران، بی‌نا، چاپ اول.
۲۸. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷)، *المبسوط فی فقه الإمامیة*، ج۳، *تهران*، المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، چاپ سوم.
۲۹. عاملی، (شهید ثانی) زین الدین (۱۴۱۰)، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشّی - کلانتر)*، ج۷، قم، کتابفروشی داوری، چاپ اول.
۳۰. ---، ----- (۱۴۱۳)، *مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام* ج۱۲، قم، مؤسسة المعارف الإسلامیة، چاپ اول.
۳۱. الغزالی، محمد (۱۴۱۷)، *الوسیط فی المذاهب*، ج۶، القاهره، دار السلام، الطبعة الأولی.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، *کتاب العین*، ج۴، قم، نشر هجرت، دوم.
۳۳. فرج صده، عبدالمنعم (بی‌تا)، الحقوق العینیة الاصلیة؛ دراسة فی القانون اللبنانی و القانون المصری، بیروت، دارالنهضة العربیة.
۳۴. فیومی، احمد بن محمد مقری (بی‌تا)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، ج۲، قم، منشورات دار الرضی، چاپ اول.
۳۵. کاشف الغطا، شیخ محمد حسین (۲۰۱۱)، *تحریر المجلة*، ج۲، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب، چاپ دوم.
۳۶. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷)، *العناوین الفقهیة*، ج۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه قم، چاپ اول.

۳۷. منلا خسرو، محمد (بی تا)، *دُرَر الأحکام فی شرح غرر الأحکام*، ج ۲، بی جا، دار إحیاء الکتب العربیة.
۳۸. موصلی، عبدالله بن محمود (۱۴۲۶)، *الاختیار لتعلیل المختار*، ج ۴، تحقیق: عبداللطیف محمد عبدالرحمان، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ سوم.
۳۹. النووی، یحیی بن شرف (۱۳۹۲)، *المنهاج؛ شرح صحیح مسلم بن الحجاج*، ج ۱، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم.
۴۰. النووی، یحیی بن شرف (۱۴۱۲)، *روضة الطالبین و عمدة المفتین*، ج ۱۰، تحقیق: زهیر الشاویش، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الثالثة.
۴۱. یعقوبی، احمد (۱۳۷۹)، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، بیروت، بی‌نا.

**د) قوانین**

۴۲. قانون اصول محاکمات مدنی افغانستان؛ مصوب ۱۳۶۹.
۴۳. قانون مدنی اردن مصوب؛ ۱۹۷۶ میلادی.
۴۴. قانون مدنی افغانستان به زبان عربی.
۴۵. قانون مدنی افغانستان؛ مصوب ۱۳۵۵ هجری شمسی.
۴۶. قانون مدنی الجزایر؛ مصوب ۱۹۷۵ میلادی.
۴۷. قانون مدنی ایران؛ مصوب ۱۳۰۷ هجری شمسی
۴۸. قانون مدنی سوریه؛ مصوب ۱۹۴۹ میلادی.
۴۹. قانون مدنی عراق؛ مصوب ۱۹۵۱ میلادی.
۵۰. قانون مدنی کویت؛ مصوب ۱۹۸۰ میلادی.
۵۱. قانون مدنی لیبی؛ مصوب ۱۹۷۶ میلادی.
۵۲. قانون مدنی مصر؛ مصوب ۱۹۴۸ میلادی.
۵۳. قانون معاملات مدنی امارات متحده عربی؛ مصوب ۱۹۸۵ میلادی.
۵۴. المجلة الاحکام العدلیة .
۵۵. CIVIL CODE France، ۱۹۰۲.

# نسل‌زدایی هزاره‌های اُرزگان از دیدگاه حقوق بین‌الملل کیفری و اسناد تاریخی

عبدالوهاب کریمی*

## چکیده

نسل‌زدایی شدیدترین جرم بین‌المللی است؛ حقوقدانان از آن به‌عنوان ام‌الجرایم، نام برده‌اند. در میان مجموعه‌ی جرایم بین‌المللی و جرایم داخلی، نمی‌توان جرمی شدیدتر از نسل‌زدایی یافت. این جرم به‌قصد نابودی کلی یا جزئی یکی از گروه‌های آسیب‌پذیر قومی، مذهبی، نژادی یا ملی ارتکاب می‌یابد که مورد حمایت کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی و اساسنامه‌ی دادگاه کیفری بین‌المللی است، که از این به بعد کنوانسیون نسل‌زدایی و اساسنامه‌ی رم نامیده می‌شود. در این تحقیق به‌شیوه‌ی تحلیلی و توصیفی با استفاده از منابع تاریخی معتبر، نسل‌زدایی هزاره‌ها از سوی عبدالرحمان‌خان در لشکرکشی علیه هزاره‌های اُرزگان در سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳م بررسی می‌شود و عناصر عمومی و اختصاصی این جرم و نیز مصادیق این جنایت، بر اساس اسناد بین‌المللی واکاوی می‌گردد و مطابق اسناد و شواهد تاریخی درصدد اثبات این موضوع است که عبدالرحمان و لشکریان او در اُرزگان و دیگر مناطق هزاره‌جات مرتکب جنایت نسل‌زدایی بی‌سابقه‌ای علیه هزاره‌ها شده‌اند که از نسل‌زداییِ یهودیان، شدیدتر و فجیع‌تر بوده است.

**واژگان کلیدی:** نسل‌زدایی، پاک‌سازی قومی، هزاره‌های اُرزگان، تکفیر، قصد نابودی کلی یا جزئی، گروه قومی هزاره،

---

* استاد دانشگاه ابن سینا و دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی؛ karimi.wahab@gmail.com

## ۱. مقدمه

نسل‌زدایی بیشتر از سوی حکومت‌های فاشیستی، گروه‌های نژادپرست و تروریستی در پاک‌سازی قومی و تغییر جغرافیای قومی، مذهبی و نژادی، ارتکاب می‌یابد. امروزه ممنوعیت و محکومیت نسل‌زدایی به‌عنوان قاعده آمره بین‌المللی شناخته‌شده و همه دولت‌های جهان، حتی دولت‌هایی که به اساسنامه‌ی دادگاه رم و کنوانسیون نسل‌زدایی ملحق نشده‌اند، متعهد به اِعمال تدابیر تقنینی و قضایی، برای پیشگیری از این جنایت، محاکمه و مجازات عاملان آن هستند. اسناد بین‌المللی، نسل‌زدایی را به دلیل ضررهای جبران‌ناپذیر و جریحه‌دارکردن وجدان جامعه بشری، از جمله جرایم عمومی و قابل‌گذشت‌نبودن و غیرقابل مشمول مرور زمان معرفی کرده است که ممکن است در زمان جنگ یا در زمان صلح ارتکاب یابد.

امیر عبدالرحمان و لشکریان او در جنگ علیه هزاره‌ها، به‌خصوص هزاره‌های اُرزگان، از ارتکاب هیچ نوع بی‌رحمی و جنایتی که در توان داشتند، خودداری نکردند. در این مقاله تنها آن دسته از جنایت‌های عبدالرحمان و لشکریان او بررسی‌شده است که براساس ماده‌ی ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی و ماده‌ی ۶ اساسنامه‌ی رم، جنایت نسل‌زدایی محسوب می‌شود. در توضیح هر مصداقِ جنایت نسل‌زدایی، رفتار مجرمانه‌ی آن‌ها و نیز موضوع و عنصر معنوی نسل‌زدایی، از اسناد بین‌المللی، دیدگاه‌های حقوقدانان و رویه قضایی محاکم بین‌المللی استفاده شده است و سپس به دنبال هریک از سه موضوع یادشده بلافاصله به شواهد تاریخی مربوط به آن‌ها که عبدالرحمان و لشکریان او علیه هزاره‌ها، مخصوصاً هزاره‌های اُرزگان و دیگر مناطق، مرتکب شده‌اند، استناد شده است. سعی نویسنده بر این بوده است که این شواهد از کتاب‌های معتبر، مخصوصاً کتاب سراج التواریخ که از نظر همه نویسندگان تاریخ افغانستان، کتاب معتبر است، جمع‌آوری و استخراج شود؛ چون سراج التواریخ، کتاب تاریخ رسمی دولتی است. مرحوم ملا فیض محمد

کاتب، این کتاب را به دستور و زیر نظر امیر حبیب‌الله‌خان، پسر عبدالرحمان نوشته و حبیب‌الله که در تمام دوران تهاجم پدرش علیه هزاره‌ها، حضور فعال و از همه‌ی حوادث آن اطلاع داشته، مسوده اولیه این کتاب را صفحه به صفحه مطالعه و سپس مهر و امضا کرده و اجازه چاپ داده است.

تحقیق در خصوص این موضوع با این شیوه بررسی، فاقد پیشینه است. برخی، مانند نویسندگان ویژه‌نامه دوهفته‌نامه سیمای خرد، شماره‌ی ۳۵ سال ۱۴۰۰، و امثال آن، نسل‌زدایی هزاره‌ها را در دوران عبدالرحمان بدون عنصریابی مصادیق آن و عدم ارائه شواهد و مستندهای تاریخی مصادیق آن بررسی کرده و توضیح نداده‌اند که عبدالرحمان کدام یکی از مصادیق پنج‌گانه‌ی نسل‌زدایی را مرتکب شده است.

با این‌که جنایت نسل‌زدایی هزاره‌های اُرزگان، براساس ماده‌های ۲۲ و ۲۴ اساسنامه‌ی رم و نیز اصل عطف به‌ماسبق‌نشدن قوانین کیفری و نیز مرگ مرتکبان این جنایت، قابل تعقیب و رسیدگی نیست، ولی درعین‌حال اثبات نسل‌زدایی هزاره‌ها در دوران عبدالرحمان و انتشار آن در سطح داخلی و بین‌المللی، فواید زیر را به دنبال دارد:

نخست: شناسایی گروه قومی هزاره در سطح داخلی و بین‌المللی به‌عنوان گروه قومی در معرض خطر که حداقل سه بار قربانی نسل‌زدایی واقع‌شده است؛

دوم: اقدامات ملی و بین‌المللی برای پیشگیری از بازتولید این‌گونه جنایت‌ها؛

سوم: عذرخواهی از وارثان قربانیان این جنایت به‌منظور رفع این کینه‌ها و کدورت‌های چرکین و تقویت وحدت ملی و همدلی میان اقوام مختلف ساکن در کشور؛

چهارم: ضرورت انجام مسئولیت دینی و اخلاقی در به رسمیت‌شناختن حقوق وارثان قربانیان این جنایت و جبران خسارت آنان از سوی دولت

افغانستان و کشورهایی که امیر عبدالرحمان را در نسل‌زدایی هزاره‌ها کمک تسلیحاتی، مادی و معنوی کرده‌اند؛

پنجم: عبرت‌آموزی ملی و قومی ازاین‌گونه رویدادهای به نهایت تلخ و دردناک.

ششم: و در نهایت بیان حقیقت که یکی از ارزش‌های اخلاقی است، ایجاب می‌کند که حوادث گذشته آن‌گونه که رخ‌داده است، منعکس شود. به همین دلایل ضروری است که موضوع نسل‌زدایی هزاره‌ها به‌صورت وسیع از سوی حقوق‌دانان هم در سطح بین‌المللی و هم در سطح داخلی بررسی شود تا اهداف و فواید پیش‌گفته تحقق یابد.

## ۲. تعریف نسل‌زدایی

در ماده‌ی ۶ اساس‌نامه‌ی رم، جنایت نسل‌زادیی تعریف‌نشده، بلکه مصادیق این جنایت، به شرح زیر نام‌برده شده است: «نسل‌زدایی ارتکاب هریک از اعمال ذیل به‌قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است:

۱. قتل اعضای گروه؛

۲. ایراد صدمه‌ی شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه؛

۳. قراردادن عمدی گروه در معرض شرایط زندگی نامناسبی که منتهی به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود؛

۴. تحمیل اقداماتی به‌قصد جلوگیری از توالد و تناسل گروه؛

۵. انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر».

در ماده‌ی ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، بند ۲ ماده‌ی ۴ اساسنامه‌ی دادگاه یوگسلاوی سابق و بند ۲ ماده‌ی ۲ اساسنامه‌ی دادگاه رواندا، رفتارهای فوق را عیناً به‌عنوان، مصادیق نسل‌زدایی معرفی کرده است.

نسل‌زدایی ترجمه‌ی واژه لاتین Genocide است که از دو کلمه Gene به معنای نژاد، نسل و قبیله و پسوند Cide به معنای کشتن ترکیب یافته است

(خالقی، ۱۳۹۴: ۱۵). این واژه‌ی مرکب، چنان‌که در تعریف معنای اصطلاحی آن بررسی خواهد شد، در هر دو قسمت Gene و Cide توسعه داده شده و گروه‌های غیر از نژاد، نسل و قبیله، مانند قوم و گروه مذهبی را نیز شامل می شود و نیز اعمالی غیر از کشتن را در برمی‌گیرد که به هدف نابودی گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، ملی یا مذهبی انجام می‌شود. بنابراین، قلمرو شمول معنای اصطلاحی این واژه در مقایسه با معنای لغوی آن، وسیع‌تر است (جوانمردی صاحب، ۱۳۸۴: ۵).

امروزه در ادبیات حقوقی کشورهای فارسی‌زبان، دو واژه‌ی نسل‌کشی و نسل‌زدایی به‌عنوان معادل اصطلاح Genocide کاربرد بیشتری دارد، ولی ترجمه‌ی این کلمه به نسل‌زدایی در مقایسه با نسل‌کشی، رساتر و دارای کمترین اشکال است. نسل‌کشی انحصاراً در مواردی استعمال می‌شود که اعضای یک گروه را به‌صورت فوری یا تدریجی به قتل برسانند، درحالی‌که برای ارتکاب نسل‌زدایی، کشتن همه‌ی اعضا گروه ضرورت ندارد. افزون براین، جرم نسل‌زدایی منحصر به کشتن اعضای یک گروه نیست، بلکه علاوه بر قتل، شامل انواع جرایم دیگری هم می‌شود که دربندهای ۲ تا ۵ ماده‌ی ۶ اساسنامه‌ی رم پیش‌بینی شده است (خالقی، ۱۳۹۴: ۱۶).

در اصطلاح، نسل‌زدایی به اعمال مجرمانه‌ی احصاشده در ماده‌ی ۶ اساس‌نامه‌ی رم گفته می‌شود که به‌قصد نابودی تمام یا بخشی از گروه‌های چهارگانه انجام می‌شود. تفاوت هرچهار جرم بین‌المللی در عنصر اختصاصی آن است. عنصر اختصاصی نسل‌زدایی قصد نابودسازی کلی یا جزئی یکی از آن گروه‌های چهارگانه است.

جنایت نسل‌زدایی از نوع جرم مطلق است؛ یعنی در ارتکاب کامل آن، ضروری نیست که اعمال پنج‌گانه، موجب نابودی کلی یا جزئی یک گروه چهارگانه شود، بلکه کافی است که متهم یکی از اعمال پنج‌گانه را به‌قصد نابودی همه یا بخشی از یکی از این گروه‌های چهارگانه انجام دهد (بیگ‌زاد،

۱۳۷۷: ۸۱). ویژگی شدید و ام‌الجرایم‌بودن این جنایت، نیز اقتضا می‌کند که از نوع جرم مطلق به شمار آید و قانون‌گذار در پیش‌بینی مجازات برای مرتکبان آن، منتظر تحقق نتیجه، یعنی نابودی یکی از گروه‌های چهارگانه نماند.

## ۳. عناصر مادی مصادیق نسل‌زدایی

با توجّه به مطلق‌بودن جنایت نسل‌زدایی، اجزاء عنصر مادی آن، مرکب از رفتارهای مجرمانه و موضوع جرم است. نخست رفتارهای مجرمانه‌ای مصادیق نسل‌زدایی، براساس حقوق بین‌الملل کیفری بررسی می‌شود و سپس به دنبال هر رفتار، شواهد تاریخی آن، که عبدالرحمان و لشکریان او، علیه گروه قومی هزاره‌ها به‌خصوص هزاره‌های اُرزگان مرتکب شده‌اند، بر اساس کتاب‌های معتبر تاریخی تبیین می‌گردد. و در پایان موضوع نسل‌زدایی بررسی می‌شود.

### ۳-۱. قتل اعضای گروه

بند ۱ ماده‌ی ۶ اساس‌نامه‌ی رم و بند ۱ ماده‌ی ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، قتل اعضای گروه را به‌عنوان اولین مصداق جرم نسل‌زدایی پیش‌بینی کرده است. رفتار مجرمانه‌ی قتل اعضای گروه، «کشتن» عمدی یکی از اعضای گروه‌های چهارگانه پیش‌گفته است. کشتن به سلب حیات شخص دیگر، بدون مجوز قانونی گفته می‌شود (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۶: ۷۷).

تفاوت این مصداق نسل‌زدایی با جرم قتل عادی در قوانین داخلی، در آن است که جنایت نسل‌زدایی شدیدتر و گسترده‌تر از قتل است و اهداف مخوف نژادباورانه ورای آن قرار دارد. قتل موجب نفی حق حیات فردی می‌شود اما نسل‌زدایی، سبب نفی حق حیات جمعی برمبنای یک ایدئولوژیِ نژادی می‌گردد (بیگ‌زاد، ۱۳۷۶ – ۱۳۷۷: ۷۸).

قتل اعضای گروه از طریق ترک فعل (جلوگیری نکردن) هم قابل ارتکاب است: در دوسیه Kambanda نخست‌وزیر رواندا، متهم به دلیل عدم ایفای وظیفه و جلوگیری‌نکردن از قتل‌عام‌های در حال وقوع و نیز عدم اقدام برای

حمایت از غیرنظامیان در مقابل قتل‌عام‌های احتمالی، به اتهام نسل‌زدایی، مسئول شناخته شد (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۸۸).

براساس شواهد تاریخی، عبدالرحمان‌خان و لشکریان او، نسل‌زدایی بی‌سابقه را از طریق قتل‌عام‌های وحشتناک، علیه هزاره‌ها در اُرزگان و سایر مناطق هزاره‌جات مرتکب شده‌اند، اما آمار دقیق این کشتار در کتاب‌های تاریخی ثبت‌نشده است (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۶۲). ولی از قراین و شواهد هفت‌گانه‌ای که در کتاب توضیح داده شده است (و خوانندگان گرامی را به آن ارجاع می‌دهم)، و هم به‌تصریح مورخان، حداقل ۹۰ درصد هزاره‌های اُرزگان و حواشی آن و اجرستان، در این جنگ نابودشده است (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۸۴).

بعد از اتمام جنگ، تنها، ده درصد از هزاره‌ها، در کشور باقی‌مانده بودند و بعضی از این ده درصد نیز بعد از وضع مالیات کمرشکن به کشورهای خارجی فرار کردند (کاتب ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۱۰۰۵). امیرعبدالرحمان خود نیز اعتراف می‌کند که اکثر مردم هزاره را به قتل رسانده است (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۱۰۱۸).

### ۳-۲. واردکردن صدمه‌ی شدیدِ جسمی یا روانی به اعضای گروه

رفتار مجرمانه‌ی دومین مصداق جرم نسل‌زدایی براساس بند ۲ ماده‌ی ۶ اساس‌نامه‌ی رم و بند ۲ ماده‌ی ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی «واردکردن صدمات شدید جسمی و روانی به اعضای گروه» است. با قید صدمه‌ی شدید، صدمات خفیف، مانند ضرب ساده و جرح مختصر از قلمرو نسل‌زدایی خارج می‌شود. برای تشخیص «شدیدبودن صدمه»، باید به دیدگاه حقوقدانان، عرف و رویه‌ی قضایی مراجعه کرد. صدمه شدید به رفتار فیزیکی عامدانه‌ای علیه اعضای بدن، احساسات یا قوای روانی گروه که بر توانایی استمرار زندگی آن‌ها اثر نامطلوب بگذارد، گفته می‌شود؛ مانند ضرب‌وجرح شدید، کتک‌کاری

شدید، شکنجه بدنی، رفتار تحقیرآمیز، خشونت جنسی، تجاوز به عنف، تهدید به قتل و... (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۲).

**۳-۲-۱. انواع صدمه‌ی شدید**

با دقت در ماده‌ی ۶ اساسنامه و ماده‌ی ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، استنباط می‌شود که صدمه شدید به انواع زیر تقسیم می‌شود:

**الف) صدمه‌ی شدید جسمانی**

این نوع صدمه همراه با آثار فیزیکی ظاهری و درونی است؛ مانند ضرب، جرح، شکستگی استخوان، پارگی عضو، سوختگی پوست، قطع عضو که می‌تواند در عملکرد بدن اختلال ایجاد کند. صدمات شدید جسمانی، شامل صدمه شدید به اندام‌های درونی بدن نیز می‌شود.

**ب) صدمه‌ی شدید روانی**

این نوع صدمه به شخصیت، احساسات، قوای ذهنی و بعد معنوی اشخاص آسیب می‌رساند و موجب هتک حرمت اشخاص می‌شود؛ مانند تهدید به قتل، تجاوز به عنف، تحقیر، توهین به شخصیت یا مجبورکردن قربانی به درازکشیدن در جلوی وسیله نقلیه و تهدید به راندن بر روی او یا معتادکردن شدید به مواد مخدر یا روان‌گردان.

**ج) صدمه‌ی شدید جسمانی و روانی**

غالب خشونت‌های جنسی مکرر، هر دو نوع صدمه را بر قربانی جرم تحمیل می‌کند؛ مانند تجاوز به عنف مکرر از سوی افراد متعدد و خشونت جنسی در ملاء عام که بدترین تحقیر را بر قربانی جرم تحمیل می‌کند (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۳؛ کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۹۶).

**۳-۲-۲. نمونه‌هایی از صدمات شدید هزاره‌ها**

با این‌که به دلیل نبود امکاناتِ معالجه در آن زمان و نقض مقررات جنگی در حد وسیع، اکثر مجروحان، جان خویش را از دست می‌دادند؛ اما

باوجوداین، ارتکاب جنایت نسل‌زدایی از طریق واردکردن هر سه نوع صدمه، از سوی عبدالرحمان و لشکریان او، در اُرزگان و سایر مناطق هزاره‌جات، بعد از جنگ اول به میزانی گسترده و وحشتناک بوده است که موجب شورش مجدد هزاره‌های اُرزگان شدند. تنها، به نمونه‌های از هر سه نوع صدمه‌ی شدید، بعد از تهاجم اول و دوم به اُرزگان براساس شواهد تاریخی اکتفا می‌شود.

**الف) صدمات شدید جسمی**

بااینکه مردم در آن زمان برای تأمین امنیت خود حق داشتند که مالک و حامل اسلحه باشند، اما لشکریان عبدالرحمان برای یافتن اسلحه، مردم را از ظلم و ستم چنان به‌ستوه می‌آوردند که آنان مجبور به شورش علیه حکومت شدند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳ ب۱: ۸۳۲). سپاهیان حتی اسلحه‌ی آن دسته از مردم هزاره را که علیه حکومت شورش نکرده بودند، به انواع زجر و توبیخ اخذ می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۸۵۴). مورخان برخی از این شکنجه‌های قرون‌وسطایی را نام برده‌اند (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۳؛ کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۸۵۳).

**ب) صدمات شدید روانی**

طبیعی است که صدمات روانی ناشی از جنگ بسیار شدید و وحشتناک خواهد بود، هنگامی که یک گروه قومی مورد تهاجم وسیع لشکر صدهزارنفری مُلکی و چهل فوج نظامی با سلاح‌های مدرن آن روز قرار گیرند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۹۳۰) و مردان‌شان بدون استثنا به قتل رسانده و مناطق‌شان تبدیل به زمین سوخته و همه اموال منقول آنان غارت و دارایی‌های غیرمنقول آنان غصب گردند و از سرهای شهدای آنان کله‌منارها ساخته شوند و سخت‌ترین فشارهای اقتصادی و قحطی مطلق بر آنان تحمیل گردد و بزرگان آنان بدون کدام جرمی در محبس کشته شوند. پسران خردسال، دختران و مادران آنان به‌عنوان برده به فروش رسند و... ستمگری‌ها

و بی‌رحمی‌ها چنان صدمه‌ی شدید روحی و روانی بر مردم وارد کرده و آنان را چنان دل‌شکسته و اندوهگین نموده بود که سلام و علیک‌شان با همدیگر، همراه با جاری‌شدن اشک چشم بود (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۳۴).

**ج) صدمات شدید جسمی و روانی**

لشکریان عبدالرحمان، در حد وسیعی بر زنان و دختران هزاره‌ها، تجاوز جنسی کردند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۲). امیر به تمام فرماندهان، فرمان‌های فرستاد که هر تعدادی از زنان و دختران هزاره را که در توان دارند از طریق غنیمت به کنیزی بگیرند، مشروط به آن‌که خمس آن را به دولت بدهند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۹۹۶). تکفیر هزاره‌ها و دستورها، تجاوزهای جنسیِ گسترده را به ناموس هزاره‌ها به اعتقاد متجاوزان، مشروع و قانونی کرد. هزاران زن و دختر به‌عنوان کنیز، قربانی تجاوز جنسی واقع شدند، حتی فرماندهان امیر همانند عبدالقدوس خان و سایر سران سپاه به پیروی از او حرم‌سرایی از دختران و زنان هزاره را برای خود درست کرده بودند. هنگامی که امیر عبدالرحمان از این ماجرا، اطلاع یافت، نه تنها، سرزنشی نکرد، بلکه طی نامه‌ای از قدوس‌خان خواست که چند تن از دختران زیبای هزاره را برای او بفرستد (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱، ۸۴۱ و ۸۸۹). «امیر پنجاه دختر زیبا را به‌عنوان صورتی، برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۲).

تجاوز جنسی بر زنان شوهردار هزاره‌ی اُرزگان، موجب قیام مجدد آنان علیه حکومت شد (کاتب، ج۳، ب۱: ۸۸۷ – ۸۸۸). برای مطالعه‌ی نمونه‌های از این تجاوز جنسی وحشت‌ناک به منابع زیر مراجعه شود: ( Kakar, 1973, P 5 به نقل از موسوی، ۱۳۷۹: ۱۶۸؛ پولادی، ۱۳۸۷، ۳۶۵، ۳۹۲ – ۳۹۵؛ مهدی فرح، ۱۳۷۱: ۴۰۳ و ریاضی هروی، بی‌تا، نسخه سوم: ۲۶۰).

لشکریان عبدالرحمان، این‌همه صدمه‌های شدید را به‌قصد نابودی کلی و جزئی هزاره‌ها انجام دادند؛ چون اولاً این اعمال وحشیانه را «پس از مطیع و

منقادشدن تمامت هزاره‌ی یاغستان» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۸۵۳)، به‌طور سیستماتیک مرتکب می‌شدند، و ثانیاً اگر چنین قصدی نداشتند، نباید به مردم مطیع حکومت کوچک‌ترین صدمه‌ای وارد می‌کردند.

### ٤. قراردادن عمدی یک گروه در شرایط نامناسب زندگی

سومین مصداق جرم نسل‌زدایی، براساس بند ۳ ماده‌ی ۶ اساس‌نامه‌ی رم و بند ۳ ماده‌ی ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، قراردادن عمدی یک گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسب است که منتهی به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود.

استمرار حیات فردی و گروهی انسان‌ها، وابسته به مجموعه‌ی شرایط، اوضاع و احوال مناسبی است؛ مانند شرایط تغذیه‌ای، جغرافیایی، بهداشتی، اقتصادی، امنیتی و ارتباطی مناسب. ازبین‌بردن این شرایط، موجب نابودی تدریجی می‌شود. برای مقابله با چنین خطرهایی، جامعه‌ی بین‌المللی در اسناد متعدد، تحمیل شرایط خطرناک را به‌عنوان یکی از مصادیق جنایت نسل‌زدایی، جرم انگاری کرده است (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۵). درواقع اسناد بین‌المللی مربوط به نسل‌زدایی، افزون بر قتل و واردکردن صدمات شدید جسمی و روحی، هر نوع بدرفتاری دیگر با گروه، اعم از فعل و ترک فعل را که به‌قصد نابودی همه یا بخشی از یک گروه انجام شود، مشمول جرم نسل‌زدایی دانسته است (زمانی و شیران خراسانی، ۱۳۹۶: ۸۰).

مصادیق این جنایت از یک نظر بر دو دسته تقسیم می‌شود: نخست: از طریق ترک فعل و سلب ضروری‌ترین امکانات حیات بشر از قبیل غذا، پوشاک، بهداشت و مسکن، دوم: از طریق فعل و تحمیل رژیم حداقل ضروری‌ترین امکانات حیات بشر و ایجاد وضعیت سخت معیشتی که بقای زیستی انسان را تهدید کند و موجب مرگ تدریجی اعضای گروه می‌شود، مانند الزام به کاری بیش از حد، تبعید گروه انسانی در شرایط آب و هوایی سخت، بدون آب و غذا و مسکن مناسب یا بدون البسه‌ی کافی یا بدون

مراقبت‌های صحی مناسب، تحمیل بار جسمی سنگین و اخراج سازمان‌دهی‌شده از منازل‌شان (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۵).

عبدالرحمان و لشکریان او، این مصداق نسل‌زدایی را علیه هزاره‌ها به معنای واقعی کلمه در زمان جنگ و بعد از آن مرتکب شدند. از تمام عوامل و شرایطی که ادامه‌ی بقا را برای هزاره‌ها به‌خصوص هزاره‌های اُرزگان غیرممکن می‌کرد، استفاده کردند. شرایط و اوضاع و احوال جهنمی را بر آنان تحمیل کردند که غیر از نابودی تدریجی کلی، دیگر هیچ راهی فراروی آنان وجود نداشتند. در ادامه نمونه‌های این جرم بررسی می‌شود.

**٤-١. تحمیل شرایط نامناسب زندگی علیه هزاره‌ها در زمان جنگ**

عبدالرحمان و لشکریان او در بحبوحه‌ی جنگ، مردم هزاره را از تمام وسایل معیشتی محروم کردند. سیاست زمین‌سوخته را در پیش گرفتند. به تمام فرماندهان خود فرمان داد که هزاره‌ها را گردن بزنند روستاهای‌شان را تخریب و اسلحه‌شان را مصادره کنند (پولادی به نقل از گزارشگران روزنامه تایمز لندن آن زمان، ۱۳۸۷: ۳۶۹ و ۴۲۸). لشکریان او بعد از اشغال هر منطقه، مخصوصاً مناطق اُرزگان، همه‌ی اموال منقول مردم را غارت، خانه‌ها، قلعه‌ها و نهرهای آب را به‌صورت کامل تخریب می‌کردند یا آتش می‌زدند و درختان را از ریشه می‌کندند و خرمن‌ها و مزارع مردم را آتش می‌زدند یا علف اسبان و حیوانات خود می‌کردند. زنان، دختران و پسران را به‌عنوان برده اسیر می‌کردند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹، ج۱: ۴۵۷؛ کاتب، ۱۳۹۳، ج۳ ب۱: ۸۵۳ – ۸۵۴ و ۹۹۲، ۱۰۱۶؛ پولادی، ۱۳۸۷: ۳۶۹ – ۳۷۳). برگید عبدالسبحان، مأمور مساحت اراضی اجرستان در گزارشی به امیر می‌نویسد: اجرستان بر اثر جنگ خراب و به‌مثابه سراب شده است؛ بیش از صد هزار درخت بزرگ را که ارزش هرکدام پنج الی ده روپیه بوده است، از ریشه درآورده‌اند. همه‌ی محصولات مردم، علف اسبان و شتران لشکر شده است (کاتب، ج۳، ب۱: ۱۰۱۸).

با این‌که بر اساس نظریه کنترل واقعی در حقوق بین‌الملل کیفری، امیرعبدالرحمان به‌عنوان فرمانده کل، مسئول و مرتکب اصلی تمام این جنایات ارتکابی از سوی سپاهیان تحت امر خود بود، ولی از خود سلب مسئولیت کرده و همه‌ی تقصیر را بر عهده‌ی فرماندهان و لشکریان خود می‌گذارد (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۱۰۱۸).

**٤-۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی علیه هزاره‌ها بعد از جنگ**

بعد از جنگ نیز ارتکاب این نوع رفتار مجرمانه‌ی نسل‌زدایی تداوم یافت و شرایط زندگی جهنمی و فشار حداکثری را برای نابودی تدریجیِ هزاره‌های باقی‌مانده در کشور تحمیل کرد. در ادامه نمونه‌هایی از آن‌ها با شواهد تاریخی تبیین می‌شود.

**۴- ۲- ۱. سلب ضروری‌ترین امکانات حیات**

عبدالرحمان، فرماندهان و لشکریان او با سلب ضروری‌ترین امکانات حیاتی، مانند غذا، پوشاک، بهداشت و مسکن، مرگ تدریجی و دسته‌جمعی را بر هزاره‌ها تحمیل کردند. کاتب بارها رویداد تلخی را در باره‌ی هزاره‌های مناطق مختلف باقی‌مانده در کشور، روایت می‌کند که مردم از گرسنگی شدید، دانه‌های جو و جواری را کبوترآسا از میان سرگین حیوانات جمع‌آوری می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۴). هزاره‌های دایه نیز مانند صدخانوار دره‌ی پهلوان «روز عسرت به دانه‌چینی از میان سرگین اسبان به سر می‌بردند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۵). این نوع قحطی‌دادن و پلیدی در قبال هم‌نوع به‌خوبی نشان‌دهنده‌ی عمق مرگ اخلاق و انسانیت در میان لشکریان عبدالرحمان و نشانگر نهایت سبعیت آنان در برابر هزاره‌ها است.

با این‌که عبدالرحمان براساس اصل کنترل واقعی در حقوق بین‌الملل کیفری و نیز با درپیش‌گرفتن سیاست قحطی‌دادن و سرزمین سوخته، عامل و مسئول اصلی این فاجعه‌ی انسانی و نسل‌زدایی تدریجی بود، اما او به‌جای

پذیرش مسئولیت و عذرخواهی، خود مردم هزاره را مقصر این مرگ تدریجی معرفی می‌کند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۴).

کرنیل فرهاد در جنگ اول اُرزگان، با چهارهزار نیروی نظامی و ایلجاری در منطقه زاولی و سلطان احمد باوجودی که مردم جنگ نکردند، بسیاری از آبادی‌ها و خرمن‌ها را آتش زدند (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۳۱). غبار می‌نویسد: «تمام قلعه‌ها و مساکن مردم هزاره تخریب و مزارع‌شان پایمال شده بود» (غبار، ۱۳۶۸، ج۱: ۶۸۱).

**۴- ۲- ۲. قتل، شکنجه، دستگیری و غارت**

نظامیان دولتی پس از تسلیمی و اطاعت مردم، به غارت اموال آنان، تخریب قلعه‌ها و خلع سلاح مردم، دست زدند و به بهانه‌ی جستجوی اسلحه به زنان و دختران آنان تجاوز می‌کردند. هرچه در توان داشتند علیه مردم هزاره انجام دادند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۸۵۳). تمام اموال مردم و مواد غذایی را که آنان برای زمستان تهیه کرده بودند، غارت می‌کردند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۰). برای آن‌که هزاره‌ها اموال مخفی خود را نشان دهند، اطفال آنان را در مقابل چشمان پدران و مادران آنان شکنجه و تهدید به کشتن می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۱۲).

ستمگری‌ها و بی‌رحمی‌های سپاه، حتی عبدالقدوس خان فرمانده‌ی کل و نیز سعید احمدخان، حاکم اجرستان را دچار وحشت کرد. به عبدالرحمان نامه نوشتند که او با اتخاذ تدابیری لشکریان را از ستمگری‌ها بازدارد. (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۸۵۳؛ و ج۳، ب۲: ۲۱۲). امیر بدون دستور منع این‌گونه رفتارهای وحشیانه، پاسخ حیرت‌انگیزی نوشت: افراد غریب را رها کند و کسانی را که آثار شرارت از ناصیه و احوال ایشان مشاهده می‌شوند، به کابل بفرستید (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۸۵۴). بر اساس این دستور صرف اتهام در اثبات جرم کافی بود؛ زیرا چگونه از روی ناصیه و چهره‌ی کسی می‌توان تشخیص داد که اهل شرارت است؟!

مهاجران و ناقلان پشتون نیز به تحریک دوست‌محمدخان، مأمور تقسیم زمین‌های هزاره‌ها، از قتل، غارت، سرقت، تصرف مال و عیال و اذیت مردم هزاره دریغ نمی‌ورزیدند و نیز افواج نظام از هیچ نوع بی‌رحمی علیه مردم خودداری نمی‌کردند (کاتب، ۱۳۹۰، ج۴، ب۱: ۴۹۲) تا هزاره‌ها مجبور به کوچ اجباری از سرزمین اجدادی‌شان شوند (کاتب، ۱۳۹۰، ج۴، ب۱: ۳۷۷ و ۳۸۸).

**۴- ۲- ۳. پاک‌سازی قومی**

دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق در آراء خود، اخراج مسلمانان بوسنی و کروات‌ها را از سرزمین‌های اشغالی، به‌عنوان «پاک‌سازی قومی» نام‌برده است. پاک‌سازی به انتقال قهری یک گروه از محل سکونت‌شان گفته می‌شود، بدون آن‌که اعضای گروه، به‌صورت فیزیکی حذف شوند (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۵۸) در صورتی‌که پاک‌سازی قومی همراه با قصد نابودی کلی یا جزئی گروه قومی انجام شود، از نوع نسل‌زدایی وگرنه از مصادیق جنایت علیه بشریت است.

با حکم تکفیر هزاره‌ها، زمین‌های آنان مفتوح‌العنوه اعلام شد (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۹۶۵). حکومت با این حکم، بهترین دستاویز شرعی برای پاک‌سازی گسترده‌ی هزاره‌ها از سرزمین اجدادی‌شان و نیز واگذارکردن آن‌ها به قبائل پشتون دست‌یافت و هم‌چنین با این حکم، نگرانی مشروعیت تملک سرزمین‌های هزارها را برای مهاجمان رفع کرد. در اصطلاح فقهی، زمین‌های مفتوح العنوه به زمین‌هایی گفته می‌شود که مسلمانان، آن‌ها را از کفار حربی با توسل به جنگ، به دست آورند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۷، الموسوعة الفقهیة الکویته، ج۳۱، ۳۲). از نظر مذهب حنفی، حاکم اسلامی می‌تواند این زمین‌ها را میان جنگجویان مسلمان تقسیم کند یا به صاحبان اصلی آنان واگذار نمایند در مقابل جزیه و خراج دریافت کند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۷، الموسوعة الفقهیة الکویته، ج۳: ۱۱۸). در متن تکفیرنامه

هم آمده بود که «املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و دُرانی تقسیم شود» (کاتب، (۱۳۹۳)، ج۳، ب۱: ۹۳۴ تا ۹۳۶).

بعد از شکست هزاره‌ها، دوست‌محمدخان، مسئول تقسیم زمین‌های هزاره‌ها تا سال ۱۳۲۲ هجری تقریباً چهارصدهزار خانوار هزاره را از مناطق مختلف هزاره‌جات براساس حکم تکفیر، از سرزمین‌های اجدادی‌شان کوچ اجباری دادند و زمین‌های آنان را به‌منظور عملی‌کردن وعده‌ی امیر میان قبایل مختلف پشتون‌های اشتراک‌کننده در جنگ به‌عنوان پاداش تقسیم کرد و از این چهارصدهزار خانوار، تنها، ده تا بیست درصد موفق به فرار از کشور شدند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۹۰۰). و اکثریت باقی‌مانده‌ی آنان نابود یا به بردگی گرفته شدند یا در داخل کشور پراکنده شدند. ۱۲ هزار خانوار درّانی و ۴هزار خانوار غلجایی را در اُرزگان جایگزین کرد. در اُرزگان، فقط یک اقلیتِ کوچک هزاره محروم از ملک و زمین باقی ماند و بس» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۴). مأموران حکومتی به امیر گزارش دادند که تمام مردم اُرزگان در کوه‌های اطراف پراکنده و خانه‌هایشان تخریب شده‌اند و سرپناهی برای سکونت ندارند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲؛ موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷۲).

عبدالرحمان به استناد حکم اراضی مفتوح العنوه، زمین‌های هزاره‌ها و قزلباشان ساکن چوره را به مردم اچک‌زایی و بارک‌زایی، واگذار کرد. عریضه‌ها و اعتراض‌های مکرر قزلباشان، امیر را وادار کرد که دستور دهد هزاره‌های چوره قیمت زمین‌های آنان را بپردازند. این مردم هزاره غارت‌زده، مجبور شدند که زنان، دختران و پسران خود را بفروشند تا قیمت زمین‌های آنان را پرداخت کنند (کاتب ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۹۵۶).

**۴- ۲- ۴. واگذاری مراتع هزاره‌ها به کوچی‌ها**

هزاره‌های بقیهٔ السیف لشکر عبدالرحمان خان، برای ادامه‌ی حیات، مجبور شدند که به سنگلاخ‌ها و دره‌ها، پناه ببرند تا در کنار کشاورزی در زمین‌های

کم‌آب و بسیار اندک در دامنه کوه‌ها، سنگلاخ‌ها و دره‌ها، از طریق دامداری امرار معاش کنند.

عبدالرحمان به‌قصد نسل‌زدایی و نابودی هزاره‌ها، تمام چراگاه‌های آنان را نخست در ضمن فرمانی، دولتی اعلام کرد و تأکید کرد که هزاره‌ها تحت هیچ شرایطی حق ندارند که احشام خود را در این مراتع بچرانند. در سال ۱۳۱۵ق، میرآخور یحیی‌خان از طایفه‌ی قزلباش مأمور مصادره‌ی مراتع هزاره‌جات به دستور امیر تمام چراگاه‌های، هزاره‌ها را مصادره و ثبت دیوان سلطنت کرد (کاتب، ۱۳۹۳، ج۴، ب۱: ۱۴۰) و سپس همه آن‌ها را میان قبایل مختلف کوچی تقسیم کرد.

کوچی‌ها بعد از تصاحب چراگاه‌های هزاره‌ها به‌قصد نابودی آنان، با شیوه‌های متعدد ذیل فشار حداکثری را به‌منظور نابودی تدریجی و کوچ اجباری، بر هزاره‌ها تحمیل کردند تا زمین‌های زیرکشت آنان را نیز تصاحب کنند:

الف) بردگی، کشتن و غارت دارایی‌ها: در هنگام بازگشت از هزاره‌جات، دختران و زنان آنان را هرجا می‌دیدند با خود می‌بردند. اگر با اعتراض هزاره‌ها مواجه می‌شدند، ادعای خرید و نکاح می‌کردند، با آن‌که هیچ‌گونه مدرکی برای اثبات ادعای خود نداشتند (کاتب، ۱۳۹۰، ج۴ ب۱: ۱۴۴)، هزاره‌ها را به قتل می‌رساندند و چون از سوی حکومت بازخواستی نمی‌شدند، هرروز جسورتر و شرارت آنان بیشتر می‌شدند و حتی «هزارگان را ده‌وبیست نفر، به آتش زنده سوختند و قرآن را شفیع ساختند نیز به آتش انداختند» (کاتب ۱۳۹۰، ج۴، ب۲: ۵۳۲ و ج۴، ب۱: ۴۱۱). با آن‌که قرآن‌های آتش‌زده و سرهای سوخته به کابل فرستاده شد، ولی فایده‌ای برای مردم نداشت (کاتب، ۱۳۹۰، ج۴، ب۳: ۴۵؛ مولایی، ۱۳۹۰، تتمه ج۳: ۱۸۴).

ب) انهدام مزارع: کوچی‌ها مزارع هزاره‌ها را با چرانیدن حیوانات خود تلف می‌کردند (کاتب، ج۳، ب۲: ۵۷۵ و ج۴ ب۱: ۱۴۴). اعتراض‌های

هزاره‌ها مانند زمان فعلی، اغلب منجر به جنگ و کشته‌شدن چندین تن و تاراج دارایی‌های آنان می‌شد. حاکمان محلی هم کوچی‌ها را به این تجاوزگری‌ها تشویق می‌نمودند. بدین‌ترتیب، کوچی‌ها به‌تدریج زمین‌های قابل‌کشت بیشتری را تبدیل به مراتع خود می‌کردند (موسوی، ۱۸۰؛ تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۵۹ – ۲۶۰؛ کاتب، ۱۳۹۳، ج۴، ب۲: ۴۷۰).

ج) فروش اجناس به قیمت دو تا سه برابر: کوچیان تاجر عمدتاً اجناس خود را به هزاره‌ها با سود غیرخالص سالیانه ۱۰۰ درصد و غال با ۲۰۰ درصد، می‌فروختند. هزاره‌های بدهکار غالباً پرداخت دیون‌شان را به تعهددادن گندم به‌جای پول به سال بعد، تبدیل می‌کردند و غالباً در سال بعد نمی‌توانستند، دیون‌شان را تصفیه کنند و در برابر هرسال این دین‌ها دو یا سه برابر افزایش می‌یافت و کوچی‌ها برای گرفتن طلب‌های معوقه‌ی چندین برابرشده‌ی خود، ابتدا گوسفندان، گاو و درنهایت زمین‌های آنان را تملّک می‌کردند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹، ج۱: ۴۸۸). حکومت چون قصد نابودی و نسل‌زدایی هزاره‌ها را داشت، از بی‌رحمی‌ها، چپاول‌ها، کشتارها، و بردگی‌گرفتن هزاره‌ها از سوی کوچی‌ها، بازپرسی و جلوگیری نمی‌کرد (کاتب، نژادنامه افغان، ۱۳۷۹: ۶۶).

د) وضع مالیات سنگین: عبدالرحمان، بلافاصله بعد از شکست هزاره‌ها در اولین جنگ، مالیات‌های سنگین و کمرشکنی را مخصوصاً بر هزاره‌ها که همه‌چیز خود را ازدست‌داده بودند وضع کرد (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۱۷۹ و ۲۶۲ – ۲۶۳ و ۱۸۰؛ کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۷۵۴؛ موسوی، ۱۳۷۹: ۱۸۳؛ کاتب ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۱۰۰۴– ۱۰۰۵). این مالیات‌ها به‌اندازه‌ای سنگین بود که تاریخ‌پژوهان آن را یکی از عوامل قیام مجدّد هزاره‌ها در برابر حکومت امیر به شمار آورده‌اند (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۱۷).

رام‌چند هندو، مأمور منصوب سنجش مالیات هزاره‌ها، مالیات مردم اجرستان، گیرو، تاله، دایزنگی و زاولی را از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۴ق/۱۸۹۱ تا

۱۸۹۶م به‌سبب زندانی‌شدن کدخدایان این مناطق و مفقودشدن رسیدهای پرداخت، مجدداً تعیین و حصول کرد (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۱۰۰۵). بعضی از مردم جاغوری به دلیل این مالیات کمرشکن به مناطق دیگر افغانستان فرار کردند، با فروش فرزندان خود، امرار معاش می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۰، ج۴، ب۱: ۲۳۸). عبدالرحمان‌خان، قریب به ۱۶ نوع مالیات را بر مردم وضع کرده بود (غبار، ۱۳۶۸، ج۱: ۶۴۶ - ۶۴۷). حکومت با وضع و حصول این مالیات بسیار سنگین، قصد نابودی و نسل‌زدایی هزاره‌ها را داشت (کاتب، نژادنامه افغان، ۱۳۷۹: ۶۶).

هـ) وضع حواله‌ها و جریمه‌های سنگین : همه مأموران حکومتی به بهانه‌های واهی و به میل خود بدون کدام ترسی، هزاره‌ها را محکوم به جریمه‌های سنگین مالی و حواله‌ها می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۱۰۷۲و ج۳، ب۲: ۵۵). اگر از این خودسری‌ها و سوءاستفاده‌های وسیع از قدرت به کابل شکایت می‌شد، در شدیدترین حالات، فقط چند توصیه نسبتاً شدید از سوی مرکز عنوانی فرماندهان عسکری ارسال می‌شد (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۴۹) و در موارد نادر برکنار یا به کابل فراخوانده می‌شدند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۸۲۶). امیرعبدالرحمان، به‌جای انجام مسئولیت، محاکمه و جلوگیری این متجاوزان، مجازات آنان را به خدا واگذار می‌کرد (کاتب ج۴، ب۱: ۳۵۱).

و) رشوه‌خواری : رشوه‌خواری از هزاره‌ها از سوی مقامات حکومتی یک امر عادی شده بود تا جایی که حکومت را به این چاره‌جویی واداشت که رشوه‌خواران، بخشی از رشوه‌های دریافتی خود را به خزانه حکومتی تحویل دهند و بخش دیگر را خود تصاحب کنند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۲). مردم مجبور بودند که رشوه بیشتری به عُمّال حکومت بپردازند تا آنان مقدار جریمه را افزایش ندهند (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۱) یا به قسطی‌کردن مالیات کمرشکن موافقت کنند (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۶۳).

با این‌که تمام معاش سالانه‌ی مأموران رده‌بالا و پایین دولت در هزاره‌جات،

بیش از سیصد، هشت‌صد، هزار، پنج یا ده هزار روپیه نبود، اما به اندک زمانی از طریق دزدی، رشوه‌خواری، جریمه و چپاول اموال رعیت فقیر هزاره، از جمله ثروت‌مندان منطقه خود می‌شدند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۲۱؛ تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۱۷۸) براثر تحمیل این شرایط جهنمی پیش‌گفته، فاجعه‌ی انسانی و اجتماعی به معنای واقعی کلمه در هزاره‌جات به وجود آمد. مردم هزاره برای فرار از این وضعیت وحشتناک به تدابیر ذیل متوسل شدند.

**۴- ۲- ۵. مهاجرت به خارج از کشور**

تعداد ده تا بیست درصد از چهارصدهزار خانوار هزاره‌ها که توان داشتند، موفق شدند که از این وضعیت مرگبار تدریجی به کشورهای خارج فرار کردند (کاتب ۱۳۹۰، ج۴، ب۱: ۴۵؛ کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۱۰۰۵). با این‌که هزاره‌ها هیچ سرپناهی و منبع درآمدی برای ادامه زیستن در کشور نداشتند، درعین‌حال عبدالرحمان بارها به تمام مأموران مرزی دستورهای اکید صادر کرد که نگذارند حتی یک‌نفر هزاره از کشور خارج شوند تا با این شیوه هزاره‌های باقی‌مانده را نیز نیست و نابود کند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳ ب۲: ۱۶۹ و ج۴ ب۱: ۴۹۲). با این سخت‌گیری‌هایی بیش از حد، هفتاد درصد هزاره‌ها در مسیر راه تلف (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۰۴؛ اُرزگانی، بی‌تا: ۱۵۲) یا به‌نحو شدیدی مجازات شدند. از جمله چهل‌نفر هزاره که از مسیر ترکستان اقدام به فرار کرده بودند، بازداشت و نزد امیرعبدالرحمان آورده شدند. امیر به آن‌ها گفت: «آیا افغانستان بد کشوری است که شما مردم می‌خواهید به سرزمین کافران پناه ببرید؟ اینان را از دم تیغ بگذرانید تا مثالی باشند برای دیگران و دستور امیر اجرا شد» (گلزاری، بی‌تا: ۱۵۳).

**۴- ۲- ۶. فروش فرزندان برای قوت لایموت، پرداخت مالیات، جریمه‌ها و رشوه‌ها**

تحمیل شرایط جهنمی پیش‌گفته چنان فقر شدید و قحطی را بر مردم هزاره تحمیل کرد که آنان مجبور شدند جگرگوشه‌های خود را برای زنده‌ماندن بقیه‌ی اعضا خانواده بفروشند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷؛ کاتب ۱۳۹۳،

ج۳، ب۲: ۲۶). عبدالرحمان خان فرمان صادر کرد که مردم هزاره می‌توانند فرزندان خود را بفروشند و خریداران باید ده درصد بهای آن‌ها را به‌عنوان محصول به دولت پرداخت کنند. مردم قحطی‌زده که تا آن زمان از گرسنگی شدید با جمع‌آوری مواد غذایی از میان سرگین اسبان امرارمعاش می‌کردند، هزاران تن از فرزندان خود را در برابر دو تا ده سیر جو و جواری و گندم می‌فروختند؛ بازار خریدوفروش انسان گرم شد (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۴۴).

برده‌فروشی چنان در کشور اوج گرفته بود که در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم تنها در شهر قندهار از خریدوفروش بردگان هزاره که یک‌دهم بهای آن به دولت پرداخت می‌شد، خزانه‌ی دولت تا هفتاد هزار روپیه سالانه درآمد داشت (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۸۳).

**۴- ۲- ۷. پناه‌بردن به مغاره‌ها، دره‌ها و کوه‌ها**

تعداد بسیاری از هزاره‌ها بعد از شکست برای نجات از قتل‌عام، بردگی و درامان‌ماندن از ستمگری‌ها با خانواده‌های خود به درّه‌ها و مغاره‌ها پناه بردند و مردان مسلح آنان در مسیر درّه‌ها سنگر گرفته بودند. لشکریان عبدالرحمان با توسل به شگرد همیشگی اعلام عفو عمومی و یادکردن سوگند مکرر و فرستادن قرآن به دفعات متعدد، اعتماد شصت‌خانوار اُرزگان و اجرستان را جلب کردند و بعد از تسلیم‌شدن، حتی طفل شیرخوار آنان را کشتند و هم‌چنین با همین حیله، همه‌ی مردان پنجاه خانوار طایفه‌ی سلطان احمد را بعد از تسلیم‌شدن کشتند و نصف زنان، دختران و پسران آنان را به کابل و نصف دیگر آن‌ها را به قندهار بردند (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۴۹).

گرگ‌ها که به خوردن جسدهای کشته‌شدگان صحنه‌ی جنگ عادت کرده بودند، در درّه‌ها و کوه‌ها، به هزاره‌ها حمله می‌کردند. آنان با دست‌خالی و در آن مکان‌های باز نمی‌توانستند از خود دفاع کنند. گویا بدبختی و سیه‌روزی از زمین و آسمان می‌رویید و می‌بارید (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۰۴). در سال ۱۳۱۱ دوصدتن از هزاره‌های اُرزگان، پشی، شیرداغ و قلندر، در کوه‌ها و بیابان‌ها،

طعمه گرگ‌ها شدند. با این‌که عبدالرحمان بر اساس اصول حقوق بین‌الملل کیفری، مسئول اصلی این فاجعه مرگبار انسانی بود، هنگامی‌که از این واقعه دردناک، اطلاع یافت، به‌جای پذیرش مسئولیت و عذرخواهی، مردم مظلوم هزاره را به باد شماتت گرفت: «این‌همه نتیجه و ثمره فتنه‌ی و مفسده خود آن مردم است که خداوند درّندگان کوه و صحرا را به تدمیر ایشان گماشته، هلاک می‌سازد و لوث وجود ایشان را از روی خاک، پاک می‌نماید» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۴۲).

## ۵. اقداماتی به‌منظور جلوگیری از تولید نسل یک گروه

چهارمین مصداق نسل‌زدایی براساس بند ۴ ماده‌ی ۶ اساس‌نامه‌ی رم و بند ۴ ماده‌ی ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، جلوگیری از تولید نسل است که موجب نابودی تدریجی یک گروه می‌شود. بقای هر گروه انسانی در گروه تکثیر نسل از طریق زاد و ولد است. بدون آن موجودیت و استمرار نسل هر گروه انسانی در طول زمان به‌تدریج از بین خواهد رفت (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۸).

این نوع جنایت نسل‌زدایی با شیوه‌های مختلفی انجام می‌شود. از جمله تفکیک مردان و زنان و جلوگیری آنان از ارتباط جنسی به‌گونه‌ای نظام‌مند، ایجاد تهدید به سرنوشت آینده اطفال، تا زنان و مردان با میل خود از تولید مثل و باروری از طریق مشروع خودداری کنند (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۹؛ عزیزی، ۱۸۶: ۱۴۴). نیز این جنایت با قطع عضو جنسی مردان، عقیم‌سازی، انجام عمل سترون‌کردن، کنترل اجباری تولید مثل، جلوگیری از ازدواج، سقط جنین، حاملگی اجباری زنان از سوی متجاوزان و... ارتکاب می‌یابد.

بر اساس نظر دادگاه کیفری بین‌المللی روآندا، در جوامع پدرسالار که اعضای گروه از طریق هویت پدران‌شان شناخته می‌شوند، تجاوز به عنف می‌تواند، یکی از روش‌های جلوگیری از تولید نسل در داخل گروه به شمار آید. طفلی که از این طریق، متولد می‌شود، عضو گروه قومی پدر متجاوز به شمار می‌رود، نه عضو گروه قومی زنان قربانی. متجاوزان با این شیوه ترکیب

جمعیتی را به نفع خود تغییر می‌دهند (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۷؛ عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۴).

با توجه به‌حکم فوق دادگاه رواندا، لشکریان عبدالرحمان در حد وسیعی این مصداق نسل‌زدایی را در جامعه پدرسالار افغانستان مرتکب شدند. عامل اصلی این تجاوز گسترده، تملّک زنان و دختران هزاره زیر عنوان «ملک یمین» بود که مبتنی بر فتوای تکفیر هزاره‌ها بود. این فتوا بردگی هزاره‌ها را قانونی ساخت. به متجاوزان مجوّز شرعی داد که هرچه می‌توانند به زنان و دختران این مردم تجاوز کنند و از طریق حاملگی اجباری در جامعه پدرسالار افغانستان، بافت جمعیتی را در کشور به نفع متجاوزان برهم زنند؛ چون ازنظر فقهی یک نفر می‌تواند بدون محدودیت با هزاران کنیز مملوک خود هم‌بستر شود. همین مشوره را مولوی عبدالرئوف کاکری به امیر حبیب‌الله خان ارائه داد (مولایی، ۱۳۹۰، تتمه ج۳: ۱۹۳). قرار سنجش نماینده‌ی دولت انگلیس از ماه جولای ۱۸۹۲ تا جون ۱۸۹۴، در حدود ۹ هزار نفر هزاره به‌عنوان برده تنها در بازار کابل فروخته شدند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۳). درحالی‌که تعداد کثیر دیگر در سایر شهرهای کشور تا سال ۱۹۲۰، خریدوفروش می‌شدند (پولادی، ۱۳۸۷: ۴۰۳).

با این مجوز هزاران زن و دختر هزاره به‌عنوان برده فروخته شدند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۱۲) و خانه‌ای در افغانستان نماند مگر آن‌که یک یا دو تن از زنان هزاره را به کنیزی نبرده باشند، حتی کوچی‌ها آنان را به هندوستان و دیگر کشورهای خارجی انتقال می‌دادند و می‌فروختند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۹۵۵). به‌جرأت می‌توان گفت که آمار این زنان و دختران قربانی تجاوز جنسی، بیش از زنان مسلمان بوسنی و هرزگوین بوده‌اند که قربانی تجاوز جنسی صرب‌ها واقع شده‌اند.

تجاوز جنسی به ناموس هزاره از شخص عبدالرحمان، پسران و درباریان او شروع می‌شد و تا پایین‌ترین طبقات می‌رسید (مولایی، ۱۳۹۰، مقدمه‌ی تتمه

ج۳ سراج التواریخ: ۱۸۸). زیباترین آن‌ها در بارگاه سلطنتی، در حرم‌سرای شخصی امیر نگهداری می‌شدند. نام آن عده دختران بزرگان هزاره که از سوی عبدالرحمان‌خان، حبیب‌الله‌خان، سردار نصرالله‌خان و عمّال آن‌ها به‌عنوان کنیز مورد تصرّف و تجاوز قرارگرفته‌اند، و نیز نام فرزندان آنان، جابه‌جا در کتاب سراج التواریخ ثبت شده است (کاتب، ۱۳۹۰، ج۴، ب۳: ۶۱۲؛ مولایی، ۱۳۹۰، مقدمه‌ی تتمه ج۳، سراج التواریخ: ۱۸۹؛ همان، ج۴، ب۱: ۲۶۵ و نیز: ج۴، ب۱: ۵۰۱). حبیب‌الله‌خان در روز قتلش نزدیک به دویست تن از دختران اقوام مختلف را به‌عنوان ملک یمین داشت که مورد سوء استفاده جنسی قرار می‌داد (کاتب، ۱۳۹۰، ج۴، ب۲: ۳۹۰).

همه‌ی لشکر عبدالرحمان، سایه‌به‌سایه به دنبال دختران و زنان زیبای مردم دربند هزاره بودند، حتی برخی از سران آن‌ها حرم‌سرای شخصی داشتند و زنان شوهردار نیز از تجاوز مکرر آنان در أمان نبودند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۸۴۱ و ۸۸۹؛ ج۳، ب۲، ۱۷۱؛ ج۳، ب۲: ۷۸). میرزا غلام حیدر عامل جاغوری، در هرماه یک دختر باکره از مردم جاغوری می‌خواست و پس از تجاوز به هشت دختر در هشت ماه، مردم جاغوری به عبدالرحمان- امیری که خود حرمسرا داشت- شکایت کردند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۸۲۶، و نیز برای مطالعه بیشتر ر.ک: کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۳۲۲؛ ج۳، ب۲: ۲۱۳؛ ج۳، ب۲: ۲۱۵؛ ج۳، ب۲: ۲۱۲؛ ۱۳۹۰، ج۴، ب۱: ۱۴۴؛ ج۳، ب۲: ۴۳۷؛ پولادی، ۱۳۸۷: ۳۹۲ – ۳۹۵). در نتیجه‌ی تجاوز جنسی بر زنان و دختران هزاره، نسل جدیدی به نام «افغان-هزاره» به وجود آمد که در جامعه‌ی پدرسالار افغانستان، هویت قومی این اطفال را تغییر دادند (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۷۳).

از بررسی شواهد تاریخی مصادیق نسل‌زدایی هزاره‌ها، این نتیجه به دست می‌آید که «مظالم امیر در هزاره‌جات سابقه‌ای در تاریخ کشور نداشت و فقط می‌توان مثال آن را در تاریخ هجوم چنگیز مطالعه کرد و بس» (غبار، ۱۳۶۸، ج۱: ۶۷۰). «حتی محاسبه‌کردن این‌همه ستمگری‌ها به روی کاغذ هم

امکان‌پذیر نیست» ( تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۱).

نسل‌زدایی هزاره‌ها، در مقایسه با نسل‌زدایی یهودیان از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، وحشتناک‌تر بوده است. هیتلر تنها ۴۰درصد یهودیان را نابود کرد (https://www.bbc.com/persian/world-features-54769364.amp )؛ ولی عبدالرحمان ۸۰ درصد هزاره‌های افغانستان و حداقل ۹۰ درصد هزاره‌های اُرزگان را از بین برد. انکار هلوکاستِ یهودیان در غرب آشکارا جرم محسوب می‌شود و پس از آن بود که بسیاری از قوانین ضد نژادپرستی و حقوق بشر تصویب شد؛ ولی از قتل‌عام دسته‌جمعیِ هزاره‌های افغانستان حتی محققان و حقوقدانان کشورهای همسایه و جهان اطلاع ندارند.

## ٦. موضوع جرم نسل‌زدایی

موضوع جنایت نسل‌زدایی، گروه‌های چهارگانه‌ی قومی، نژادی، ملی و مذهبی است که رفتارهای مجرمانه نسل‌زدایی برآن واقع می‌شود و اسناد بین‌المللی از موجودیت آن‌ها، حمایت کیفری می‌کنند. به قربانیان نسل‌زدایی، موضوع این جرم گفته می‌شود. دلیل حمایت جزایی اسناد بین‌المللی از این گروه‌های چهارگانه آن است که در طول تاریخ بیشتر اقلیت‌ها که توانایی لازم را برای دفاع از خود نداشتند، قربانی انواع مصادیق نسل‌زدایی شده‌اند. گروه‌های که قدرت لازم برای دفاع از خود دارند، کسی جرأت نمی‌کند به‌قصد نابودی آنان اقدام کند (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۲۹). در جنایت نسل‌زدایی باید قربانیان به دلیل تعلق به یکی از گروه‌های چهارگانه فوق مورد هدف قرارگیرند، نه به دلیل هویت و ویژگی‌های فردی خود وگرنه، این جنایت به وقوع نمی‌پیوندد. موضوع نسل‌زدایی هزاره‌ها از سوی عبدالرحمان، گروه قومی هزاره‌ها است و تنها این گروه بررسی می‌شود.

### ٦- ١. تعریف گروه قومی

گروه قومی مجموعه‌ای از انسان‌هاست که زبان، تاریخ و ریشه‌های فرهنگی مشترک دارند و ممکن است ساکن و تبعه کشورهای مختلف باشند

(اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۰). در گروه قومی بیشتر بر اشتراک فرهنگ و زبان تکیه می‌شود.

موضوع جرم نسل‌زدایی عبدالرحمان خان و لشکریان او بر اساس متن دستورهای امیر و آن‌چه در عمل آماج این جنایت واقع شد، گروه قومی هزاره‌ها بوده است. در متن دستورهای نسل‌زدایی عبدالرحمان کلمه «هزاره» نه «شیعه» به‌صراحت به‌عنوان موضوع جنایت نسل‌زدایی ذکرشده است (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۱۰۵؛ کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ۱: ۹۳۴؛ ferdinand .(Klaus,1962,P 128

در عمل هم لشکریان عبدالرحمان، تنها، هزاره‌ها را آماج و هدف نسل‌زدایی قرار دادند، نه همه شیعیان افغانستان را. از باب مثال، به شیعیان قزلباش آسیب چندانی نرساندند؛ چون آنان در بیشتر موارد همکار عبدالرحمان بودند. هم‌چنین شیعیان پشتون تبار، تاجک تبار، مصون از تیغ بُرّان عبدالرحمان بودند.

## ۷. رکن روانی نسل‌زدایی

براساس ماده‌ی ۳۰ اساسنامه‌ی دادگاه کیفری بین‌المللی، همه‌ی مصادیق جنایت نسل‌زدایی، از نوع جرم عمدی و اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی آن، علم و قصد است که به آن سوء نیت عام گفته می‌شود. افزون براین، در این جنایت وجود سوء نیت خاص نیز ضروری است.

### ۷- ۱. سوء نیت عام

سوءنیت عام در نسل‌زدایی مرکب از قصد و علم است. متهم باید رفتارهای پنج‌گانه‌ی نسل‌زدایی را از روی قصد علیه شخصی به دلیل تعلق به یکی از گروه‌های چهارگانه انجام دهد. در صورت نبود چنین قصدی، جنایتِ نسل‌زدایی تحقق نمی‌یابد؛ مانند آن‌که شخصی در حالت مستی، اجبار یا اشتباه یکی از رفتارهای پنج‌گانه‌ی نسل‌زدایی را انجام دهد یا در جریان تصادف، به‌صورت غیرعمدی، چند نفر از اعضای آن گروه را به قتل برساند و

نیز درصورتی‌که شخصی را نه به دلیل عضویت در یکی از گروه‌های چهارگانه، بلکه به انگیزه‌های مالی یا اختلافات شخصی به قتل برساند، جرم واقع‌شده از نوع قتل عمد است، نه جنایت نسل‌زدایی.

در جنایت نسل‌زدایی متهم باید بداند که قربانیان او عضوی از اعضای گروه چهارگانه موردحمایت اسناد بین‌المللی است و رفتارهای مصادیق پنج‌گانه‌ی جنایت نسل‌زدایی را آگاهانه انجام دهد. در صورت نبود چنین علمی و اشتباه قاتل، تنها به جرم قتل عمد یا سایر جرایم بین‌المللی قابل‌تعقیب است؛ مانند آن‌که در هنگام بمباران، خلبان نداند که مراکز تجمع یکی از این گروه‌های چهارگانه موردحمایت اساسنامه را بمباران می‌کند.

### ۷- ۲. سوء نیت خاص

مقصود از سوء نیت خاص در جرم نسل‌زدایی، قصد نتیجه است؛ یعنی متهم باید قصد نابودی همه یا بخشی از یک گروه مورد حمایت را از طریق رفتارهای مجرمانه‌ی نسل‌زدایی داشته باشد. در ماده‌ی ۶ اساسنامه و ماده‌ی ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی، به‌صراحت، ضرورت این قصد پیش‌بینی‌شده است: «نسل‌زدایی ارتکاب هریک از اعمال ذیل به‌قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است». تفاوت جرم نسل‌زدایی با دیگر جرایم بین‌المللی در همین عنصر اختصاصی است.

باید سوء نیت خاص متهم، به‌صورت قطعی ثابت شود. در صورت عدم اثبات یا نبود چنین قصدی، وی به ارتکاب جرم عادی یا جنایت علیه بشریت تحت تعقیب قرار می‌گیرد (اردبیلی و دیگران: ۱۳۸۵: ۱۰).

## ۸. دلایل و شواهد تاریخیِ اثبات‌کننده‌ی قصدِ نابودی همه‌ی هزاره‌ها

شواهد و اسناد تاریخی و نیز دلایل متعدد دیگری وجود دارد که عبدالرحمان مخصوصاً بعد از جنگ اول با هزاره‌های اُرزگان و دیگر مناطق هزاره‌جات، قصد نابودی این گروه قومی را داشته است. ازجمله:

### ۸- ۱. دستور نابودی هزاره‌ها

عبدالرحمان بارها دستور نابودی هزاره‌ها، غارت اموال، تخریب قلعه‌ها، روستاهای آنان را به تمام فرماندهان خود صادر کرده بود و تصریح می‌کرد که نگذارند احدی زنده بمانند و نامی از هزاره‌ها در افغانستان باقی نمانند (ferdinand Klaus,1962,P 128؛ روزنامه‌ی تایمز لندن، ۲ اوت، ۱۸۹۲ به نقل از پولادی، ۱۳۸۷: ۳۶۹؛ کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۱۰۰۵ و ۱۰۵۵).

عبدالرحمان خطاب به درّانی‌های قندهار نوشته است: «پس از تصرّف اُرزگان تمام هزاره‌ها باید از دم تیغ گذرانده شده زنان، کودکان و اموال‌شان به حیث غنیمت جنگی بین افغانان تقسیم شوند» (گلزاری، بی‌تا، ۷۵).

### ۸- ۲. تکفیر هزاره‌ها بعد از جنگ اول

امیرعبدالرحمان در جنگ دوم با هزاره‌ها، با اعلام صریح، سیاست نابودی، تملّک سرزمین‌ها، به‌بردگی گرفتن زنان و اطفال آنان را در پیش گرفت. بهترین ابزار، برای این نسل‌زدایی و تملّک، تکفیر هزاره‌ها به‌عنوان کفار حربی بود؛ چون تا هزاره‌ها تکفیر نمی‌شدند، جان، مال و فرزندان‌شان به‌عنوان غنیمت برای عموم حلال نمی‌شدند؛ نمی‌توانستند مردان هزاره را بکشند، زنان و کودکان آنان را به بردگی بگیرند و به بازار مسلمان و کافر بفروشند (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۹). به همین دلیل عبدالرحمان اعلامیه‌ای صادر کرد که بر اساس آن هزاره‌ها را بی‌دین و واجب القتل و اموال‌شان را شرعاً بر افغانان حلال اعلام کرد. این اعلامیه در سرک اصلی و بازار قندهار نصب شد و در معرض دید عموم قرار گرفت (گلزاری، بی‌تا، ۷۵). میراحمدشاه خان، از سادات کشمیر فتوای تکفیر هزاره‌ها را نوشت و این تکفیرنامه را عبدالرحمان نیز مهر و امضا نمود و به‌عنوان متحدالمال در سراسر کشور پخش کرد (کاتب، (۱۳۹۳)، ج۳، ب۱: ۹۳۴ تا ۹۳۶). امیر به دنبال این حکم و وعده‌ی پاداش، توانست صدهزار مرد مسلح از لشکر مُلکی و چهل فوج پیاده و

سواره‌نظامی و صد ضربه توپ را برای جنگ با هزاره فراهم کند (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۹۳۰).

### ۹. قصد نابودسازی بخشی از یک گروه

مقصود از قصد نابودی بخشی از یکی از گروه‌های چهارگانه آن است که قصد نابودی عده یا بخشی خاصی از اعضای گروه را به قرار زیر داشته باشد:

الف) قصد نابودی تعداد قابل توجهی که اکثر گروه را شامل می‌شود، داشته باشد. عبدالرحمان خان این قصد را داشت و با قتل‌عام ۸۰درصد کلّ هزاره‌ها و ۹۰درصد هزاره‌های اُرزگان آن را عملی کرد.

ب) قصد نابودسازی آن تعداد از اعضای یکی از گروه‌های چهارگانه را داشته باشد که نقش رهبری و کنترل اعضای گروه را به‌عهده دارند؛ مانند قصد کشتن نمایندگان، رهبران سیاسی، مذهبی، اجرایی، اقتصادی، روشنفکران و نخبگان یک گروه. عبدالرحمان این قصد خویش را با صدور دستور دستگیری آنان و منصوب‌کردن مسئول دستگیری و ملزم‌کردن همه‌ی فرماندهان و لشکریان به همکاری با مسئول دستگیری و قتل‌عام‌کردن بزرگان هزاره به‌صورت کامل عملی کرد (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۲: ۲۰۶؛ ج۳، ب۲: ۴۱ – ۴۲؛ ج۳، ب۲: ۲۰۷؛ ج۳، ب۲: ۲۵۶).

ج) قصد نابودی آن بخشی از یک گروه را داشته باشد که در نابودی تمام گروه تأثیر دارد. مانند قصد قتل‌عام مردان مدافع یک قوم را در شرایط جنگی داشته باشد. عبدالرحمان کاملاً قصد نابودی مدافعان قوم هزاره را داشت. به‌صورت مکرر دستور داد که باید تمام مردان جنگی هزاره‌ها نابود شوند و این قصد خود را نیز با کشتن تمام مدافعان مردم هزاره در هنگام جنگ عملی کرد.

دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق یکی از اتهامات ژنرال «کرستیچ» را نسل‌زدایی و کشتن سیستماتیک ۷ تا ۸ هزار نفر نظامی بوسنیایی را در سربرنیسکا آن‌هم در مدت ۷ روز به‌عنوان جنایت نسل‌زدایی یاد نموده است (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۳۶– ۱۳۷).

د) مقصود از قصد نابودی جزئی، قصد نابودی آن سه دسته افراد پیش‌گفته را داشته باشد که در سه نظریه‌ی قبلی بیان شد. به بیان دیگر، براساس این نظریه، تمام سه نظریه قبلی صحیح است (عزیزی، ۱۳۸۵: ۱۴۹). همان‌گونه که در شواهد تاریخی سه نظریه قبلی بیان شد، بر اساس این نظریه نیز عبدالرحمان قصد نابودی جزئی گروه قومی هزاره‌ها را نیز افزون بر قصد نابودی کلی آنان داشته است.

## ۱۰. خلاصه نتیجه‌گیری

از مباحث گذشته می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱. نسل‌زدایی در میان مجموعه جرایم بین‌المللی و داخلی از شدیدترین جرایم است. به همین دلیل از آن به‌عنوان ام‌الجرایم یادشده است.

۲. قربانیان اصلی این جنایت چهار گروه مورد حمایت اسناد بین‌المللی است و در طول تاریخ این اقلیت‌ها در سراسر جهان، به‌صورت مکرر بر اثر این جنایت نابود شده‌اند.

۳. حق بقا و موجودیت این گروه‌ها، از نوع حق مطلق است؛ هیچ مصلحتی مانند ضرورت حفظ امنیت، مصالح ملی، بسط حاکمیت دولت، سرکوب شورشیان و درهم‌شکستن جزیره‌های قدرت قومی، نژادی، مذهبی و... نمی‌تواند این حق را محدود کند.

۴. عبدالرحمان و لشکریان او، چهار مصداق نسل‌زدایی را در حد وسیع علیه گروه قومی هزاره‌ها، مرتکب شدند؛ شدیدترین و وحشتناک‌ترین این چهار مصداق نسل‌زدایی را علیه هزاره‌های اُرزگان انجام دادند.

۵. قصد نابودی کلی و جزئی گروه قومی هزاره‌ها، به‌خصوص هزاره‌های اُرزگان، به‌عنوان عنصر اختصاصی نسل‌زدایی، به دلایل مختلف و شواهد تاریخی متعدد، به‌صورت قطعی قابل اثبات است.

۶. به اعتراف مورخان، امیر با حکم تکفیر هزاره‌ها و اعلام جهاد و واجب‌الاجرا دانستن آنان و نیز بسیج‌کردن اقوام دیگر علیه هزاره‌ها، این قصد

خود را آفتابی کرد و نفرت قومی و مذهبی شدیدی را در میان اقوام افغانستان ایجاد نمود و به ملت‌سازی و وحدت ملی مردم افغانستان آسیب جدی وارد ساخت.

۷. دامن‌زدن به نفرت قومی با توجّه به نتایج فاجعه‌بار آن‌ها در دوره‌ی عبدالرحمان، سیاست بسیار خطرناک و شومی است که مردم افغانستان را بارها به پرتگاه سقوط و نابودی کشانده‌اند.

۸. عبدالرحمان و بیشتر فرماندهان او هم به‌عنوان مرتکب اصلی در ارتکاب نسل‌زدایی هزاره‌ها دخالت داشتند و هم از طریق معاونت در این جنایت نقش داشتند. ولی افراد مُلکی و نظامی تحت فرماندهی تنها، به‌عنوان مرتکب اصلی در این جنایت نقش داشتند.

۹. تحقیق درباره‌ی نسل‌زدایی هزاره‌ها در دوران عبدالرحمان و انتشار آن در سطح داخلی و بین‌المللی، فواید زیر را به دنبال دارد:

نخست: شناسایی گروه قومی هزاره به‌عنوان گروه قومی در معرض خطر که بارها قربانی نسل‌زدایی واقع‌شده است؛

دوم: اقدامات ملی و بین‌المللی برای پیشگیری از بازتولید این‌گونه جنایت‌ها؛

سوم: عذرخواهی از وارثان قربانیان این جنایت به‌منظور رفع این کینه‌ها و کدورت‌های چرکین و تقویت وحدت ملی و همدلی میان مردم اقوام مختلف ساکن در کشور؛

چهارم: ضرورت انجام مسئولیت دینی و اخلاقی در به‌رسمیت‌شناختن حقوق وارثان قربانیان این جنایت و جبران خسارت آنان از سوی دولت افغانستان و کشورهایی که عبدالرحمان را در نسل‌زدایی هزاره‌ها کمک تسلیحاتی، مادی و معنوی کردند؛

پنجم: عبرت‌آموزی ملی و قومی ازاین‌گونه رویدادهای به‌نهایت تلخ و دردناک.

## کتاب‌نامه

### الف) کتاب‌ها


۱. خالقی، ابوالفتح (۱۳۹۴)، *حقوق بین‌الملل کیفری اختصاصی*، تهران، انتشارات مجد، چال اول.

۲. حاجی ده‌آبادی، احمد (۱۳۹۶)، *جرایم علیه شخص، قتل*، تهران، نشر میزان، چاپ اول.

۳. تیمور خانوف (۱۳۷۲)، *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه‌ی عزیز طغیان، بی‌جا، انتشارات اسماعیلیان.

۴. جمعی از نویسندگان (۱۳۹۹)، *دانشنامهٔ هزاره*، مرکز توزیع کابل نشر واژه، ناشر بنیاد دانشنامهٔ هزاره، چاپ دوم.

۵. جمعی از نویسندگان (۱۴۲۷)، *الموسعه الفقهیهٔ الکویتهٔ*، ج۳، الکویت، دار السلاسل، الطبعهٔ الثانیهٔ.

۶. جمعی از نویسندگان (۱۴۲۷)، *الموسعه الفقهیهٔ الکویتهٔ*، ج۳۱، مصر، مطابع دار الصفوهٔ، الطبعهٔ الأولی.

۷. پولادی، حسن (۱۳۸۷)، *هزاره‌ها*، ترجمه‌ی علی عالمی کرمانی، تهران، انتشارات عرفان، چاپ دوم.

۸. یزدانی، حسین‌علی (۱۳۷۰)، *صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان*، مشهد، چاپ بهرام، ناشر، مؤلف.

۹. فرخ، سید مهدی (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی افغانستان*، قم، ناشر احسانی، چاپخانه‌ی اسماعیلیان.

۱۰. عبدالرحمان‌خان (۱۳۶۹)، *سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمان خان پادشاه افغانستان*، ترجمه‌ی غلام مرتضی‌خان قندهاری، به‌کوشش ایرج افشار سیستانی، تهران، مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، چاپ اول.

۱۱. موسوی، عسکر (۱۳۷۹)، *هزاره‌های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست)*، مترجم اسدالله شفایی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ، چاپ اول.

۱۲. کاتب هزاره، فیض‌محمد (۱۳۹۳)، *سراج التواریخ، ج۳، ب۱* و ۲، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان، چاپ اول.

۱۴. -----، ------ (۱۳۹۰)، *سراج التواریخ تتمه‌ی جلد۳*، با مقدمه سرور مولایی، کابل، انتشارات امیری، چاپ اول.

۱۵. ----، ------ (۱۳۹۰)، *سراج التواریخ، ج۴، ب* ۱، ۲ و ۳، کابل، انتشارات امیری، چاپ اول.

۱۸. ----، ------ (۱۳۷۹)، نژادنامه افغان، پشاور – پاکستان، نشر و طبع کتب خانه الازهر.

۱۹. چایساری، کریانگ‌ساک کیتی (۱۳۸۷)، *حقوق کیفری بین‌المللی*، ترجمه‌ی حسین آقایی جنت‌مکان، ، تهران، انتشارات جنگل، جاودانه، چاپ دوم.

۲۰. اُرزگانی، محمدافضل (بی‌تا)، *مختصرالمنقول در تاریخ هزاره مغول*، بی‌جا، چاپ خانه فروردین، چاپ اول.

۲۱. پیام، محمدعلی (۱۳۶۴)، *نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان*، بی‌جا، ارگان نشراتی سید جمال‌الدین افغانی.

۲۲. غبار، میرغلام محمد (۱۳۸۴)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، تهران، انتشارات جمهوری (اسدی)، چاپ اول.

۲۳. فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۸۰)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم، دار التفسیر، چاپ اسماعیلیان، چاپ اول.

۲۴. م گلزاری، (بی‌تا)، *یادداشت‌های قندهار، هزاره‌ها در نامه‌ها و مکاتبات خبرنویسان بریتانیایی*، ترجمه‌ی ع محمدی، کابل، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی صبح امید، چاپ اوّل.

**ب) مقالات**

۲۵. بیگ‌زاد، ابراهیم (۱۳۷۶- ۱۳۷۷)، بررسی جنایت نسل‌کشی و جنایات بر ضد بشریت در اساسنامه‌ی دیوان کیفری بین‌المللی، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۲۲ – ۲۱.

۲۶. عزیزی، ستار (۱۳۸۶)، حمایت از حق موجودیت اقلیت‌ها در پرتو مجازات مرتکبان و ژنوسید در رویه‌ی قضایی بین‌المللی، فصلنامه حقوق، ش۴.

۲۷. زمانی، قاسم و شیران خراسانی، رضا (۱۳۹۶)، تمایز بین نابودسازی به‌عنوان مصداقی از جنایت علیه بشریت با نسل‌کشی در پرتو اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، فصل‌نامه تحقیقات حقوقی، ش ۸۰.

۲۸. احمدی، محمد امین (۱۳۹۵)، *هزاره یاغستان به روایت سراج‌التواریخ*، کابل، بنیاد اندیشه.

۲۹. اردبیلی، محمدعلی و دیگران (۱۳۸۵)، *نسل‌کشی و ضرورت جرم‌انگاری آن در حقوق ایران*، فصلنامه‌ی مدرّس علوم انسانی، دوره ۱۰، ش.۳

۳۰. جوانمردی صاحب، مرتضی (۱۳۸۴)، *نسل‌زدایی: ساختار عناصر جرم*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش۶۸.

**ج) منابع لاتین**

31. *Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide*, 9 December(1948),at Available is: .

32.*Elements of Crimes*, (2010)at Available is: .

33. Klaus ferdinand(1962), *and Expansion Nomad* ofsome Sketch A *:Afghanistan Central in Commerce* Trend Modern.

34. *Rome Statute of the International Criminal Court*, (1998), is at Available:

35. *Statute Of the International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia of 25 May* (1993), at Available is: https://www.ohchr.org/en/professionalinterest/pages/internationaltribunalfortheformeryugoslavia.aspx.

36. *Rwanda for Tribunal Criminal International the of eStatut* (2002), Available is at :https://www.ohchr.org/en/professionalinterest/pages/statuteinternationalcriminaltribunalforrwanda.aspx.

# بررسی حقوقی کوچ اجباری هزاره‌ها در افغانستان

قربانعلی هادی*

## چکیده

سال‌ها ظلم، پاک‌سازی قومی و کوچ اجباری هزاره‌ها توسط دولت‌های حاکم، کوچی‌ها و برخی گروه‌های قومی در افغانستان، با نسل‌کشی، تخریب اموال و غصب اراضی، باعث شد که هزاره‌ها تا ٪۸۰ نابود و آواره شوند. در این راستا، انجام یک پژوهش منسجم در موضوع بررسی حقوقی کوچ اجباری هزاره‌ها، ضرورت می‌یابد. این تحقیق به‌هدف تحلیل ابعاد حقوقی کوچ اجباری هزاره‌ها، به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. کوچ اجباری به انتقال قهری اشخاص و جمعیت غیرنظامی توسط دولت یا گروهی آگاهانه، از محل قانونی به محل دیگر و یا به خارج کشور، تعریف شده است. حقوق داخلی و اسناد کیفری بین‌المللی کوچ اجباری را به‌عنوان جنایت علیه بشریت (رکن قانونی) جرم‌انگاری کرده‌اند. هزاره‌ها توسط حاکمانی چون عبدالرحمان و طالبان با کوچی‌ها آگاهانه (معنوی) با فتوای تکفیر، غصب اراضی و نسل‌کشی اجباراً به‌داخل و خارج کشور کوچانده (مادی) شده‌اند. از منظر حقوق اسلامی کوچ اجباری، تجاوز به اموال خصوصی، عمومی و حریم آن‌ها حرام و فرد جانی مجازات می‌شود و اسناد ادعایی مالکیت علیه املاک هزاره‌ها، قابل‌اثبات نیست. مطابق قاعده‌ی عقلی لاضرر و قواعد حقوقی، مجرمان کوچ اجباری باید با سیاست کیفری مناسب، خسارات قربانیان را جبران و در مراجع قضایی کیفری داخلی و بین‌المللی، محاکمه و مجازات شوند. تأکید بر اصول اسلامی، حمایت از قربانیان کوچ اجباری، پژوهش عمیق فقهی و حقوقیِ کوچ اجباری، از پیشنهادهای مؤثر در پیش‌گیری این جرم هستند.

**واژگان کلیدی:** کوچ اجباری، دولت‌های افغانستان، حقوق کیفری، هزاره، جنایت علیه بشریت، دیار، اخراج.

---

* دکتری فقه و حقوق قضا- جزا و جرم شناسی fazaesaf@gmail.com

**۱- مقدمه**

کوچ اجباری با تعصبات و اهداف نژادی ـ سیاسی در تاریخ حقوق بین‌الملل در عهد یهودیان، یونانیان، صدر اسلام، جنگ اول و دوم جهانی، در کشورهای رواندا، اوگاندا، بوسنیا، ویتنام، میانمار علیه مسلمانان روهینگیا، افغانستان علیه هزاره‌ها، فلسطین و... ارتکاب یافته است. مسلمانان روهینگیا طی سه موج اخراج اجباری در سال‌های ۱۹۷۸، ۱۹۹۲ و ۲۰۱۲ حدود ۵۲۲هزار نفر از مناطق‌شان اجباراً به داخل و خارج کشور منتقل و تبعید شدند. در تابستان ۱۹۹۲، صرب‌ها تحت حمایت ارتش یوگسلاوی، مرتکب کشتار و اخراج اجباری بوسنیایی‌های مسلمان و کروات‌ها شدند.

کوچ اجباری هزاره‌ها در داخل و به خارج افغانستان به‌طور جدّی از ۱۸۹۱ تا ۲۰۲۱، هدف‌مندانه و سازمان‌یافته توسط حاکمان، کوچی‌ها و سایر گروه‌های قومیِ که گهگاهی حاکم شدند، با اهداف سیاسی، قومی، مذهبی و نژادی با توسل به‌زور، برده‌گیری، غصب اموال ـ اراضی و پاکسازی‌قومی ارتکاب یافته و هزارها به رغم شهرت ظاهری، حدوداً تا ٪۸۰ نابود شدند. کوچی‌های پشتون همگام با حاکمان، با ادعای مالکیت و غصب اراضی و علف‌چرهای هزاره‌ها، آوارگی اجباری آنان را تشدید نموده‌اند.

کشورهای افغانستان، فرانسه و... کوچ اجباری را تحت قانون داخلی خود وارد کرده‌اند، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللیICC، این جنایت را در سطح بین‌المللی مورد توجّه قرار داده است. جرم کوچ اجباری گرچه در بعضی موارد، به‌صورت اخراج اجباری جمعیتی در داخل یا خارج یک کشور ارتکاب می‌یابد، اما ازآن‌جهت که نه تنها قربانیان، بلکه تمام بشریت لطمه و آسیب روحی می‌بینند، در عداد جرائم بین‌المللی قرار می‌گیرد.

بحث جنایات علیه بشریت خصوصاً کوچ اجباری و پاکسازی قومی بدان جهت مهم است که این جرائم، صلح و امنیت ملی و بین‌المللی را به خطر می‌اندازند. سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در چهارچوب کنوانسیون‌ها،

منشورها، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، اساسنامه رم و با تأسیس دادگاه‌های کیفری توکیو، رواندا، یوگسلاوی ICTY، دادگاه کیفری بین‌المللی و... به تعقیب و محاکمه جنایت‌کاران جنگی، جنایت علیه بشریت از جمله کوچ اجباری پرداخته‌اند.

در تحقیق حاضر تلاش می‌شود که ابعاد حقوقی کوچ اجباری هزاره‌ها را با مراجعه به منابع حقوق اسلامی، حقوق داخلی و اسناد بین‌المللی مورد بررسی قرار داده و به سؤالات ذیل پاسخ دهد. تبیین حقوقی کوچ اجباری هزاره‌ها در افغانستان چگونه است؟ عناصر جرم کوچ اجباری در حقوق اسلامی، داخلی و اسناد بین‌المللی چیست؟ مصادیق کوچ اجباری هزاره‌ها به تفکیک دوره‌های ارتکاب کدامند؟ اعتبار اسناد مالکیت برخی اشخاص و کوچی‌ها از نگاه حقوق اسلامی چیست؟ سیاستِ کیفری در جلوگیری از کوچ اجباری هزاره‌ها کدامند؟

## ۲- مفهوم‌شناسی

### ۲-۱- کوچ اجباری

کوچ واژه فارسی و مصدر آن کوچیدن است، به حرکت عده‌ای از مردم از سرزمینی به سرزمین دیگر (عمید، ۱۳۷۶: کوچ) به‌معنی عزیمت و مهاجرت از منزل به منزل دیگر رفتن با اهل و عیال و اسباب خانه، انتقال، مهاجرت و انتقال ایل یا لشکر از جایی به جایی دیگر را نیز گویند. (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹؛ برهان قاطع، ۱۳۸۰). کوچ به حرکت و جابه‌جایی در حال اختیار فرد یا عده‌ای از منزل یا از سرزمین خود به‌جای دیگر همراه با تمام اسباب زندگی و اهل و عیال، برای زندگی مناسب و یا تغییرات محیطی اطلاق می‌شوند (مشیری، ۱۳۷۳: ۷).

کوچ اجباری در انگلیسی به Forcible Transfer of population یا Deportation تعبیر شده است. اما در عربی، مفاهیمی چون الاخراج، الطرد، الترحیل القسری، نفی‌البلد و الابعاد، به معنای کوچ اجباری به‌کار می‌روند.

حقوق کیفری بین‌الملل، انتقال و کوچ اجباری جمعیت را به‌عنوان یکی از جرائم علیه بشریت چنین تعریف نموده است: انتقال اجباری جمعیت به‌معنای آواره‌سازی اجباری اشخاص آگاهانه با توسل به‌زور از منطقه‌ای که قانونی در آن زندگی می‌کنند، بدون مجوز طبق حقوق بین‌الملل (بند۲ ماده ۷ اساسنامه رم، ۱۹۹۸). جرمِ جنایت علیه بشریت از جمله کوچ اجباری با شرایطی چون حمله گسترده، نظام‌مند ـ سیستماتیک، علیه جمعیت غیرنظامی (ورله، ۱۳۸۷: ۵۹) با آگاهی از حمله با هدف آسیب بر جمعیت غیرنظامی ارتکاب می‌یابد.

حکومت یا گروه‌های تروریستی اگر در عدم جنگ عده‌ای را مجبور به کوچ اجباری کنند جنایت علیه بشریت است، یا در حین جنگ اقدام به اخراج و تبعید نمایند و یا مردم از ترس جان خود، اجباراً کوچ کنند، به‌عنوان جنایت جنگی شناخته می‌شود (صادقی، ۱۳۸۳: ۱۱).

جرائمی چون پاک‌سازی قومی، نسل‌کشی، تبعید، طرد و اخراج را می‌توان از نگاه مفهومی با اندک تفاوتی مرتبط با جرم کوچ اجباری دانست. اخراج، طرد و تبعید در حقوق کیفری بین‌الملل بیشتر ناظر به انتقال اجباری اشخاص، جمعیت، نژاد و یا اقوام از داخل به خارج از مرزهای کشور، اما کوچ اجباری و پاکسازی قومی بیشتر ناظر به جابه‌جایی و زدودن جمعیت از محلی به نقطه‌ی دیگری در داخل همان کشور است (ساک کیتی، ۱۳۹۳: ۲۰۱). ولی مفهوم اخراج، طرد، نفی‌بلد و تبعید در منابع حقوق اسلامی شامل کوچاندن اجباری به بیرون از مرزهای کشور و هم شامل داخل سرزمین می‌شود، که با تعریف منابع حقوق بین‌الملل متفاوت است.

پاک‌سازی قومی به‌معنی هم‌شکل‌نمودن و متجانس‌کردن یک منطقه از لحاظ نژادی با استفاده از اجبار یا تهدید به جابه‌جایی افراد گروه مربوطه از آن منطقه است (روستایی، ۱۳۹۵: ۷۳) و معمولاً سبب تغییر جغرافیای قومی، نژادی‌ـ مذهبی آن منطقه می‌گردد (Bloxham, 2010: 42-45). پاکسازی قومی می‌تواند معادل پاک‌کردن سیستماتیک جمعیت غیرنظامی به‌منظور

مجبورکردن آنان به ترک سرزمین محل زندگی‌شان باشد. (روستایی، ۱۳۹۵: ۷۳). کوچ اجباری، نسل‌کشی و پاکسازی‌قومی از سوی حکومت یا گروه خاص با اهداف سیاسی، نژادی و تبعیض‌آمیز به‌خاطر ترس از قدرت‌گیری قوم و یا یک گروه، ارتکاب می‌یابند. کوچ اجباری، تبعید و پاک‌سازی قومی معمولاً با نابودی آثار تاریخی و مظاهر تمدنیِ قوم هدف همراه خواهد بود[1].

بیان ذیل را می‌توان تعریف جامع دانست. اخراج، تبعید و بیرون‌کردن اشخاص یا جمعیت غیرنظامی را به‌اجبار از محل زندگی شرعی و قانونی‌شان، با حمله گسترده، نظام‌مند و آگاهانه از سوی یک گروه یا حکومتی، کوچ اجباری گویند.

**۲-۲- هزاره**

هزاره‌های شیعه که تقریباً ۲۵٪ از کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، از بومیان اصلی بوده و در اکثر مناطق این کشور زندگی می‌کنند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۵). هزاره‌ها عمدتاً پیرو مذهب شیعه اثناعشری هستند و برخی از آن‌ها مذهب حنفی دارند و عده‌ای انگشت‌شمار از آن‌ها پیرو فرقه اسماعیلیه هستند (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۴۲). آنان به زبان فارسی (دری) تکلم می‌کنند (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵: ۳۵) که بیشتر به گویش خاص هزاره‌گی انجام می‌گیرد.

هرچند هزاره‌ها مانند هر تبار و نژاد قومی در جهان دچار اختلاط شده‌اند؛ اما فرهنگ، آداب و رسوم، نسبت به نژاد بیشتر تعیین‌کنندی مرزهای شناختی یک قوم است. در این تحقیق وقتی از هزاره‌ها به‌عنوان قربانیان کوچ اجباری سخن می‌گوییم، مراد همان گروه‌های قومیِ هزاره اعم از یک نژاد خاص و از حیث مذهبی شیعه و سنّی است که از منظر فرهنگ و تمدّنِ پسازردتشتی از حیث نژاد، فرهنگِ بلخی-بامی و سایر آداب و رسوم اجتماعیِ باهم مشترک هستند، بیش از ۳۰درصد جمعیت اکنون افغانستان را تشکیل می‌دهند و در

[1]. «Ethnic cleansing." Encyclopedia Britannica Online. 10 Jul. 2010

طول تاریخ خونبار کشور سرنوشت مشترکِ غمباری داشته‌اند.

عبدالرحمان هزاره‌ها را با دلایل مختلف از جمله فتوای ۶۰ نفر از علمای درباریِ اهل تسنن مبنی بر تکفیر آن‌ها و توزیع پول برای تربیت افراد خائن از بین هزاره‌ها که علیه خودشان بجنگند، توانست سرکوب و بیش از ۶۲٪ نابود کند. آن‌ها در سراسر کشور به‌عنوان غلام و کنیز به نفع امارت عبدالرحمان به فروش رفته و آواره شدند، حاکمیّتْ هویت و عزت آن‌ها را لگدمال کرد و تا توانست به کمک نژادباوران هم‌تبارش از حیث اجتماعی و سیاسی به طرد و تحقیر آن‌ها پرداخت.

تیمورخانوف درصد آمار نابودی هزاره‌ها را در یورش عبدالرحمان، بیش ۶۲٪ تحلیل می‌کند که قبل از شورش‌های ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ طایفه‌ی بهسود ۲۰هزار خانواده، اما بعد از شورش فقط ۶۴۰۰ خانواده باقی ماند، یعنی تا ۶۸٪ نابود شدند، طایفه بهسود نظر به طوائف دیگر کمتر متضرر شده و نفوس هزاره‌ها در دیگر مناطق هزاره‌جات به‌شدّت تقلیل یافت (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۶۱) محاسبه‌ی ایشان با روش تناسب از ۲۰هزار ۶۴۰۰ از ۱۰۰، ۶۸ درصد، انجام شده است. درصورتی‌که نفوس هزاره‌ها در دیگر مناطق نسبت به بهسود، به‌شدّت کم شدند، باید میانگین کل نابودی هزاره‌ها بیشتر از این باشد. اما بنا به تحلیل غبار، کشتار هزاره‌ها از ۶۸ درصد بیشتر است، او می‌نویسد که از ۲۰ هزار خانواده بهسود فقط ۶ هزار باقی ماند (غبار، ۱۳۹۳: ج۱ـ۲، ۶۷۰). با توجّه به این‌که بهسودی‌ها کمتر از مناطق دیگر آسیب‌دیده بودند، حداقل آمار نابودی هزاره‌ها در بیان غبار را می‌توان ۷۰٪ دانست.

شاید بین تعابیر «بیش» از ۶۲٪، ۶۸٪ و «تا» ۷۰٪ می‌توان جمع نموده و ۶۸٪ را به‌عنوان حداقل آمار تقلیل نفوس هزاره‌ها توسط عبدالرحمان، پذیرفت؛ اما اگر اساس اقدام نابودیِ هزاره‌ها از بنیاد را مورد توجّه قرار بدهیم، و با توجّه به این‌که هزاره‌های بهسود که کمتر از جاهای دیگر قتل‌عام شدند به‌تصریح مورخان ٪۶۸ گزارش شده است و با التفات به این واقعیت که کاتب در

سراسر سراج از کشتار و نسل‌کُشی آن‌ها سخن می‌گوید و اُرزگان را پس از جنگ تقریباً خالی از سکنه معرّفی می‌نماید، به این ظنّ نزدیک به یقین می‌رسیم که عبدالرحمان حدود ۸۰٪ از هزاره‌ها را قتل‌عام کرده است، بقیت السیف او در گوشه و کنار جهان آواره شدند و تعدادی هم در داخل افغانستان ماندند.

## ۳- چارچوب نظری تحقیق

کوچ اجباری هزاره‌ها در چارچوب نظریه‌های ذیل قابل تبیین می‌باشند: جنایات علیه هزاره‌ها از جمله انتقال اجباری بر پایه تفکر توتالیتری، قوم‌پرستی، امیر ذی‌شوکت، در بستر تکفیر و مقدس‌سازی قدرت رخ داده است و اینک از همین زوایا آن را مطالعه می‌کنیم.

### ۳-۱- توتالیتاریانیسم و قوم‌پرستی

در تفکر توتالیتری و انحصارگرایی، افراد به دلایل مذهبی، نژادی، قومی و...، از حقوق شهروندی و امتیازات کاملاً محروم می‌گردد (معظم‌پور، ۱۳۸۳: ۲۷۱). انحصار قدرت سیاسی، تک‌حزبی، توسل به زور و ازمیان‌بردن آزادی‌های فردی، از اصول مهم توتالیتاریانیسم به‌شمار می‌روند (آشوری،۱۳۷۳: ۲۴۵). عبدالرحمان و گروه قبیله سال‌ها با انگیزه‌های قومی و مذهبی با انحصار قدرت و اعمال زور، جان مال، و آزادی‌های هزاره‌ها را نابود کردند. قوم‌پرستی نوعی مشکل روانی ـ عصبیتی است که یک گروه قومی، نژاد و قوم خود را برتر از دیگران می‌دانند. در قوم‌پرستی، افراد با عصبیت نژادی سرکوب، غصب اموال و حذف فیزیکی اقوام دیگر را موجّه می‌شمارند. عصبیت یعنی وفاداری و پیوند قوی قبیله‌ای میان رهبر قدرتمند و اعضای قبیله (ابن‌خلدون، ۱۴۱۰: ۱۴۰). قوم‌پرستی غالباً نمی‌گذارد که گروه‌های مسلط و اقلیت با یکدیگر از در سازش درآیند، زیرا یک گروهِ قومی و نژادی شیوه‌ی زندگی‌اش را برتر و اعضایش را هوش‌مندتر از گروه‌های دیگر می‌دانند (گیدنز، ۱۳۸۳: ۲۷۱)

عبدالرحمان نیات برتری‌جویانه، فاشیستی و ضدّ انسانی‌اش سبت به هزاره‌ها را چنین آشکار می‌کند: «مردم هزاره همان طایفه و قومی‌اند که از آبا و اجداد تا حال مرکب‌آسا، بارکش مردم افغانستان بوده‌اند (کاتب، ۱۳۷۲: ج۳، ب۱، ۲۹۳). او با تکیه بر عصبیت نژادی، بنیان سلطنتِ استبدادی-قومی را استحکام بخشید: افاغنه (پشتون‌ها) پادشاه خود را به سبب این‌که پسر پادشاه می‌باشد، از برای این مقام منیع انتخاب می‌نمایند (عبدالرحمان، ۱۳۸۷: ۲۹۱). امیر برمبنای تخیّل فاشیستی و توهّمات مذهبی‌اش نتوانست هویت قومی (هزاره‌بودن) و هویت مذهبی (شیعه‌بودنِ) هزاره‌ها را بپذیرد و ازاین‌رو کمر به نابودی آن‌ها بست. او به‌واقع هیچ قومی دیگری غیر از پشتون‌ها را نمی‌پذیرفت و مانع حکومت خود می‌پنداشت (فرهنگ، ۱۳۷۴: ۳۸۷).

**۳-۲- سلطان ذی‌شوکت و اقتدار بر اساس غلبه**

ابن‌فراء معتقد است کسی که به زورِ شمشیر بر مسلمانان غلبه کند، شوکت یابد و خود را خلیفه و امیرالمؤمنین بنامد، بر هیچ‌کس از مسلمانان، جایز نیست حتی یک شب بدون این‌که او را امام خود بداند، سر به بالش بگذارد. چنین کسی، نیک یا فاجر، امیرمؤمنان است (ابن‌فراء، ۱۴۰۶: ۲۰ـ۲۳). غزالی باورمند است که حکومت‌های سلاطین ذی‌شوکت، علی‌رغم این‌که فاقد شرایط امامت و خلافت‌اند، اما به دلیل این‌که قدرتِ اداره و برقراری نظم را در جامعه ی مسلمانان دارند، مشروع‌اند (غزالی، ۱۹۶۱: ۵۰). از منظر غزالی سلطان، ظل‌الله... و گماشته خدای است بر خلق خویش هر که را خدای تعالی دین داده است، باید که پادشاهان را دوست دارد و مطیع باشد (غزالی، ۱۹۶۱: ۸۲).

امیر عبدالرحمان، نیز خود را ظل‌الله و منصوب از جانب خداوند می‌دانست: «مشیت خداوندی بر این تعلق یافته بود که شخص من حکمران کل اهالی افغانستان باشد» (عبدالرحمان، ۱۳۷۸: ۲۵۷). در جای دیگر گفته است که خدا این بنده‌ی ضعیف را به این مقام منیع مفتخر گردانید (عبدالرحمان، ۱۳۷۸: ۳۵۱ـ۱۸۰). کاتب دیدگاه امیر را چنین منعکس می‌کند: امر شرع شریف

مفوض برای سلطان عصر است که آن را حضرت ظل‌اللهی مصلحت وقت را دانسته حکم کند معمول دارد (کاتب، ۱۳۹۱: ج۳، ب۱، ۸۹۸).

طبق این نظریه، از سلطان ذی‌شوکتِ ظل‌الله گرچه فاجر و فاقد شرایط امامت باشد، باید اطاعت کرد؛ اما این‌که در صورت مخالفتْ حاکم حق دارد همگان را از دم تیغ بگذرانند، به‌طور مطلق و لجام‌گسیخته به قلع و قمع آنان بپردازد، به بردگی بگیرد، اموال‌شان را غارت کند و... هرگز از آن استنباط نمی‌گردد. عبدالرحمان و دیگر حاکمان با چنان تفکراتی، به نابودی هزاره‌ها پرداخت و آن‌ها را آواره‌ی داخل و خارج کردند.

باری، این‌جا به نوعی تعارض برخورد می‌کنیم: طبق نظریه‌ی نخست (توتالیتاریسم) حاکمیّت عبدالرحمان از بنیاد فاقد مشروعیت می‌گردد. اما از منظر دوم (سلطان ذی‌شوکت و غلبه) ممکن است در ظاهر حاکمیت او مشروع قلمداد گردد، لیکن بدین نکته توجّه کنیم که در اسلام و شریعت هیچ قوم و نژادی بر نژادی دیگر برتری ندارد (أن أکرمکم عندالله أتقیکم). در هیچ جایی قرآن، شریعت و سنّت نبوی برتریِ نژادی مبنای مشروعیت یا حقّانیّت به‌طور مطلق قلمداد نشده است. بنابراین، وقتی حکمی و رخدادی خلاف صریح قرآن باشد، از اساس باطل محسوب می‌شود. لذا حکمِ مشروعیّت حکومتِ عبدالرحمان براساس ذی‌شوکت‌بودن و غلبه، از اساس باطل و خلاف شرع و سنّت خواهد بود. به‌معنای دیگر، اتکا به نژادْ برهانِ بطلانِ مشروعیّت امارت عبدالرحمان است. افزون بر این، ملاحظه‌ی جدّیِ دیگر این است که عبدالرحمان هرگز از راه غلبه/تغلّب بر افغانستان حاکم نشد، بلکه قدرت بریتانیا در هند به‌منظور اهداف استعماری‌اش و جلوگیری از پیش‌روی قدرت روسیه به‌سمت مشرق، مناسب‌ترین و مطیع‌ترین فرد عبدالرحمان را یافت و او را بر افغانستان مسلط نمود. عبدالرحمان پس از آن حاکم افغانستان شد. یعنی حتی برمبنای اهل سنّت (تغلّب) نیز او حاکم مشروع قلمداد نمی‌گردد، زیرا آشکارا دست‌نشانده‌ی یک قدرت خارجیِ غیرمسلمان

بود و مسلمانان را زیر سلطه‌ی قدرتِ غیرمسلمان قرار داد. از منظر صریح اسلام مسلمان بر غیر مسلمان برتری دارد (یُعلی و لا یُعلی علیه) و بدین جهت او حاکمِ مشروعِ مسلمانان شمرده نمی‌شود، چرا که برتری غیرمسلمان بر مسلمان کمک کرده است. توجّه کنیم که تغلّب را در اهل سنّت به شکل درست آن درک کنیم.

**۳-۳- تکفیر، دارالاسلام و دارالکفر**

سیاست تکفیر حربه‌ای بوده که قدرت‌های حاکم در افغانستان، علیه مخالفان خود خصوصاً هزاره‌ها به‌کار برده، با ایجاد خط کفر و اسلام بین مردم تفرقه و جنگ‌های خونین راه انداخته‌اند. عبدالرحمان برخی از علمای درباری را چون ملاسید محمد معروف به ممتحن و نیز سید محمود قندهاری را در سال ۱۳۱۰ق. تشویق نمود، فتوای تکفیر هزاره‌ها را صادر کردند (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۲۵). بنا به تعبیر کاتب، امیر با فتوای تکفیر هزاره‌های شیعی از طرف علمای سوء دین‌فروش، دست هرگونه تصرف به مال، جان، نان و ناموس هزاره بازگذاشته شد و رفتاری با آنان شد که حتی با کافران انجام نگرفته است (تتمه سراج، ۱۳۹۰: ۱۷۹). او با تأکید بر دو اهرم فشار، یکی عصبیت پشتونی و دیگری فتوای تکفیر هزاره‌ها، به‌شدّت آن‌ها را قلع و قمع نموده زمین‌های‌شان را به قبایل پشتون داده و برخی از مناطق هزاره‌جات را طی فرمانی به کوچی‌ها سپرد، تا مردم به ستوه آمده، از کشور خارج شوند (فرهنگ، ۱۳۷۴: ۱۴۰ــ۳۸۷). افغانستان به‌زعم حاکمان به‌خاطر وجود انگلیسی‌ها در هند بریتانوی، دارالاسلام و آن‌سوی خط دیورند، دارالکفر محسوب می‌شدند. لذا به پشتون‌های آن‌سوی مرز توصیه می‌شد که از دارالکفر به دارالاسلام هجرت کنند (احمدی، ۱۳۹۶: ۹۸). عبدالرحمان با همین حربه‌ی فریب‌کارانه- سیاست‌های نژادی در نقاب مذهب- زمین‌های تصرّف‌شده و تصرّف‌نشده‌ی هزاره‌ها را مطابق یک فرمان هفده‌فقره‌ای به مهاجرین و پشتون‌ها داد (تتمه سراج التواریخ، ۱۳۹۰: ج۳، ۴۱۹).

## ٤- عناصر جرم کوچ اجباری هزاره‌ها

هر رفتار مجرمانه‌ی که عنصر قانونی، معنوی و مادّی را داشته باشد، به‌عنوان جرم قابل‌پیگیری شناخته می‌شود. در ادامه عناصر فوق را در جرم کوچ اجباریِ هزاره‌ها بررسی می‌کنیم.

### ٤-١- عنصر قانونی

جرمِ کوچِ اجباریِ هزاره‌ها بدان شیوه که توسط برخی حاکمان کشور مسلمان افغانستان به‌وقوع پیوسته است، به سه دسته‌ی ذیل قابل‌تقسیم است:

#### ۴-۱-۱- قوانین داخلی

قوانین برخی کشورها از جمله افغانستان، فرانسه، استرالیا، آذربایجان، بنگلادش و کنگو بر ممنوعیت کوچ اجباری، تصریح کرده‌اند. دولت افغانستان از سال ۲۰۰۳ میلادی با تصویب «اساسنامه رم» عضویت دیوان کیفری بین‌المللی را پذیرفت. کشورهای مهمی چون آمریکا، روسیه، چین و هند از منتقدان این دادگاه بوده و به آن نپیوسته‌اند (میر محمد صادقی، ۱۳۸۳: ۱۲).

قوانین داخلی افغانستان ازجمله قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲، در مواد مختلف به‌نوعی کوچ اجباری را ممنوع کرده است. مطابق ماده ۴۰ همان قانون هیچ‌کس حق تملیک اراضی، حق تبعیض و اعمال زور بر کسی را ندارد، ملکیت از تعرض مصون است و هیچ شخص از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمی‌شود (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده‌ی ۴۰).

کد جزای افغانستان مصوب ۱۳۹۶ کوچ اجباری را با این تعبیر «جابه‌جاکردن اجباری اشخاص مورد نظر از طریق بیرون راندن یا دیگر اعمال تشددآمیز از ساحه‌ی که قانوناً در آن حضور دارند بدون مجوز مندرج حقوق بین‌الملل» (کد جزا، ۱۳۹۶: بند۴ ماده ۳۳۲) به‌عنوان یکی از جرائم نسل‌کُشی ذیل جنایت علیه بشریت جرم‌انگاری نموده است. قانون‌گذار در این‌جا ترجمه عین عبارت بند۲ ماده ۷ اساسنامه رم ICC را آورده و مصوب

کرده است.

ماده‌ای دیگر از کد جزا، انتقال و اخراج اجباری را با عبارت «اخراج یا کوچ اجباری یک جمعیت» به‌عنوان یکی از جرائم ضد بشری شناخته است (بند۴، ماده‌ی ۳۳۵). اما بند۷ ماده‌ی ۳۳۷ همان قانون، اخراج یا انتقال غیرقانونی یا حبس غیرقانونی اشخاص یا جمعیتی را به‌عنوان یکی از جرائم جنگی مورد شناسایی قرارداده است. رفتار مجرمانه‌ی ذیلِ عبدالرحمان را می‌توان مطابق این ماده، یکی از جرائم جنگی دانست.

طی فرمانِ عبدالرحمان از اوت ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۵ هزاران خانواده از میرها، سیدها، کربلاَیی‌ها، زوارها، میرزادها و بزرگزادها، آنان که در جنگ بودند یا نبودند محبوس به کابل انتقال داده شدند. قسمت عمده‌ی اسرای مرد را تیرباران کردند، برخی را تبعید و بعضی در زندان ماندند و حدود ۸ هزار زن و دختر به کار اجباری وادار و برخی را فروختند (تیمورخانف، ۱۳۷۳: ۲۴۵ـ۲۴۷). امیر با حبس و انتقال غیرقانونی هزاره‌ها، مرتکب جرم کوچ اجباری و جنایت جنگی شده است.

قانون اساسی دوره‌ی ظاهرشاه که طالبان نیز در خلأ قانون و عجز از تدوین قانون اساسی، به آن تمایل نشان داده است نیز در ماده ۲۹ تأکید می‌کند: ملکیت شخص از تعرّض مصون است؛ ملکیت هیچ شخص بدون حکم قانون و فیصله محکمه باصلاحیت مصادره نمی‌شود (قانون اساسی، ۱۳۴۳: ۲۹).

بند۲ ماده‌ی ۳۳۶ کد جزا، عاملان کوچ اجباری را به مجازات حبس دوام درجه۱ محکوم نموده و هرگاه ارتکاب جرائم مندرج ماده‌ی ۳۳۵ کد جزا، از جمله کوچ اجباری منجر به مرگ شود، مرتکب با اعدام مجازات می‌گردد.

**۴-۱-۲- قوانین و اسناد بین‌المللی**

مطابق اسناد و قوانین بین‌المللی، کوچ و انتقال اجباری افراد در دو عنوان مجرمانه «جنایت علیه بشریت» و «جنایت جنگی» مورد حکم قرار گرفته است.

کوچ اجباری در فقره‌های «د» بندهای۱و۲ ماده‌ی ۷ اساس‌نامه دیوان

کیفری بین‌المللی ICC به این تعابیر که «یک شخص یا جمعیتی غیرنظامی هدف‌مندانه و عامدانه با زور از محل قانونی‌شان بدون مجوز قانونی اخراج شوند» به‌عنوان جنایت علیه بشریت جرم‌انگاری شده است[1]. براساس جزء۷ فقره‌ی «الف» بند۱ ماده‌ی ۸ دیوان، کوچ اجباری با جمله‌ی «اخراج یا انتقال غیرقانونی یا حبس غیرقانونی» به‌عنوان جنایت‌جنگی شناخته شده است[2].

رفتار مجرمانه مرتکب، اگر به‌قصد نابودی تمام یا قسمتی از گروه ملی، قومی، مذهبی و نژادی صورت‌گیرد و یا آن گروه‌ها را در وضعیت زندگی نامناسبی قرار داده و قوای جسمانی‌شان به‌صورت کلی و جزئی زایل شوند، یا صدمه‌ی شدید جسمی و روحی ببینند، جرم نسل‌کشی است[3] (اساسنامه دیوان، ماده ۶ بندهای ۲ـ۳) و اگر آنان مجبور به کوچ شوند، جرمِ جنایت علیه بشریت نیز ارتکاب می‌یابد.

عبدالرحمان با حملاتش به هزاره‌ها صدمه‌ی جسمی و روحی وارد کرده و مرتکب جنایت نسل‌کشی و کوچ اجباری شد. کاتب تصریح می‌کند که فروش کنیز و غلام هزاره به‌عنوان ملک یمین از سوی عموم مردم افغانستان، انجام می‌شد، کمتر کسی در داخل مملکت یافت می‌شد که زن و دختر هزاره را مالک و متصرف نشده باشد. حتی مردمان افغان کوچی از راه تجارت در هندوستان و سایر بلاد خارجه برده به فروش رسانیدند. (سراج التواریخ، ج۴، ب۱: ۱۱۶؛ کاتب، ۱۳۹۰: تتمه ج۳، ۳۹۰).

اخراج اجباری جمعیت، بر اساس فقره‌ی «ج» ماده ۶ منشور لندن، کنوانسیون آپارتاید، کنوانسیون آمریکا ۱۹۹۴، فقره‌ی «ج» ماده‌ی ۵ منشور توکیو، فقره‌ی «د» ماده‌ی ۳ اساسنامه‌ی دیوان کیفری بین‌المللی روآندا ۱۹۹۴، فقره‌ی «ج» ماده‌ی ۶ منشور نورنبرگ، ماده‌ی ۱۲ و ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق

---

[1]. Rome Statute of the International Criminal Court 1998: art 7(1) (d)-7(2) (d)

[2]. Ibid, art 8(2) (vii)

[3]. Ibid, art 6 (b)-(c)

بشر از حریم خصوصی حمایت و فقره‌ی «د» ماده‌ی ۵ اساسنامه‌ی دیوان کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق ۱۹۹۳، به‌عنوان یکی از جرائم علیه بشریت، نسل‌کشی و پاکسازی قومی مورد حکم قرار گرفته و جرم‌انگاری شده است. ماده‌ی ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حق سکونت، آزادی در رفت‌وآمد را مورد تأکید قرارداده و کوچ اجباری را غیرقانونی و جرم می‌داند.

مطابق قواعد عرفی حقوق بین‌الملل، اصول کلی حقوق و اسناد حقوقی، جنایت علیه بشریت یکی از شنیع‌ترین جرائم بین‌المللی شناخته‌شده است (Bassiouni, 2011: 263)عاملان آن جنایت باید در محاکم ملی و بین‌المللی محاکمه و مجازات شوند.

**۴-۱-۳- حقوق اسلامی**

حرمت اخراج و کوچ اجباری؛ قرآن کریم، اخراج و انتقال اجباری جمعیت را صریحاً حرام می‌داند و این عمل غیرانسانی را با استفاده از لفظ «محرّم» ممنوع نموده است: «ولاتخرجون انفسکم من دیارکم... هو محرم علیکم إخراجهم» (بقره/۶). طبق این آیه، اخراج اشخاص از سرزمین‌شان به‌شدّت نهی شده است. همین‌طور مفهوم مخالف آیه ۸ و مفهوم موافق آیه ۹ سوره ممتحنه، به‌وضوح اخراج‌اجباری اشخاص یا جمعیتی را از دیارشان نهی کرده، مرتکبین و هم‌دستان آن‌ها را ظالم و ستم‌کار می‌دانند.[۱] خداوند کریم، اخراج اجباری حضرت پیامبر(ص) و پیروانش را از شهر مکه، ناحق، ظالمانه و غیرقانونی می‌داند (حج/۴۰). آن مؤمنان به‌ناحق از خانه‌هایشان اخراج شدند، جز آن‌که می‌گفتند، پروردگار ما خدای یکتاست. بنابراین، مطابق این آیات قرآن، کوچ اجباری به‌عنوان یک عمل ضد انسانی، خلاف حق و

---

[۱]. لاینها کم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبروهم... و إنما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و أخرجوکم من دیارکم...(ممتحنه، ۸ـ۹)

عدالت، مورد نهی و حرمت قرار گرفته است. آیه‌ی دیگر قرآن، خانه را محل آرامش معرفی می‌کند «والله جعل لکم من بیوتکم سکنا» (نحل/۸۰). خانه و مسکن محل آرامش و امنیت است، هیچ‌کسی حق ندارد، آرامش انسان در منزلش را برهم بزند.

**٤-۲- عنصر معنوی**

الف- مفهوم عنصر معنوی؛ در تحلیل یکی از حقوق‌دانان چنین آمده است: نیت باطنی و خواست مجرمانه‌ی مرتکب به‌طوری که همراه با اراده‌ی جانی متوجّه انجام فعل ممنوع و تحقق نتیجه‌ای شود که در قانون جرم قلمداد شده است (صادقی، ۱۳۸۷: ۱۰۵). این تعریف ناظر بر تحقق جرائم مقید به نتیجه است، یعنی هرگاه رفتار مرتکب حاوی قصد فعل، قصد نتیجه و رابطه‌ی سببیت باشد، مرتکب دارای مسئولیت کیفری شناخته می‌شود. اما برخی جرائم چون ارتشاء و جعل اسناد از جرائم مطلق است، که صرف ارتکاب آن در ایجاد مسئولیت کیفری کافی است.

جرم کوچ اجباری از جرائم مقید است، یعنی این‌که مرتکب بداند، بر جمعیتی به‌قصد اخراج آن‌ها حمله کند و اجباراً جمعیت کوچ کنند و یا به‌زور آن‌ها را به‌جای دیگر منتقل کند، جرم کوچ اجباری تحقق می‌یابد. در جرائم مقید اگر مرتکب قصد نتیجه نکرده باشد، جرم عمدی محقق نمی‌شود. مرتکب اگر قصد نتیجه نکرده باشد ولی بداند که چنین اقدامی نوعاً به نتیجه منجر و موجب جنایت بر دیگری می‌شود، جنایت عمدی است (آقایی نیا، ۱۳۹۲: ۳۱۵). در رفتارها و حملات آگاهانه مستقیم، غیرمستقیم چون گلوله‌باران مناطق مسکونی و شهرها، آزار و اذیت شدید جسمی و روحی و در وضعیت بدی زندگی قرار دادن اشخاص که افراد مجبور شوند محل‌شان را ترک کنند، جرم کوچ اجباری ارتکاب می‌یابد. در این‌گونه حملات آگاهانه، که نوعاً منجر به نتیجه و جنایت می‌شوند، قصد نتیجه مفروض است.

ب- کد جزای افغانستان، بر عنصر معنوی جرم ضد بشری از جمله کوچ

اجباری تأکید می‌کند که هرگاه رفتار مرتکب عمداً و آگاهانه در حمله‌ی گسترده یا سازمان‌یافته علیه یک گروه غیرنظامی انجام شود، جرم ضد بشری شناخته می‌شود (کد جزا، ۱۳۹۶: ۳۳۵).

عنصر معنوی کوچ اجباری در بند۱ ماده‌ی ۷ اساسنامه دیوان، با این عبارت که جنایات علیه بشریت با حمله گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی، با «علم به آن حمله» ارتکاب می‌یابد، مورد توجه قرار گرفته است. بر اساس ماده‌ی ۳۰ اساسنامه دیوان ICC، هیچ‌کس دارای مسئولیت کیفری نیست و نمی‌تواند به دلیل ارتکاب یکی از جرائمی که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت دیوان است مجازات شود مگر این‌که عنصر مادی جرم با «علم» یعنی قصد عام باشد.

قصد خاص، در برخی از جرم‌های جنایت علیه بشریت از جمله کوچ اجباری مفروض است. چون بازخوانی ذهن مجرم و احراز قصد خاص در این‌گونه جنایات مشکل است. بنابراین در صورت انتقال اجباری جمعیت؛ قصد خاص مرتکب در این‌جا مفروض و جرم کوچ اجباری تحقق می‌یابد.

فرمان عبدالرحمان مبنی بر نابودی و غصب اراضی هزاره‌ها، قصد پیشینی و آگاهی او از جنایت کوچ اجباری را، به‌خوبی روشن می‌کند: «چون کفر اشرارِ هزاره‌یِ دایه و فولاد و زاولی و سلطان احمد و اُرزگان و غیره به‌جایی رسید... سرکارَ اعلی در قلع‌وقمعِ بنیاد این بی‌دینان که اثری از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاکَ ایشان در بین اقوام غلجایی و دُرانی تقسیم شود، چنین تجویز فرمودند که سپاه و اُلوسی از هر سمت... آن‌چنان در خاکِ طوایفِ باغیه‌یِ هزاره‌جات جمع شوند که نفری از آن طوایف گمراهان جان به‌سلامت نبرد وَ رها نشود و کنیز و غلام از طوایف مذکور به دستِ هر نفری از اقوام مجاهدین افغانستان بوده باشند (کاتب، ۱۳۹۰: ج۳، ب۱: ۹۳۱ـ۹۳۳). هزاره‌ها طبق دستور امیر قتل‌عام، اراضی شان غصب، به بردگی و کنیزی رفته و آواره شدند.

این سخن امیر نیز حاکی از قصد عام او است: قرن‌های بسیار، هزاره‌ها سبب وحشت حاکمان افغانستان بودند... من تصمیم تصرف هزاره‌جات را زمانی گرفتم که تعدادی از میران هزاره بخصوص هزاره ارزگان، بیعت نکردند (عبدالرحمان، ۱۳۸۷: ۲۹۰).

ملا نیازی یکی از سران طالبان، نیز قصد خود را در جنایت نابودی و اخراج هزاره‌ها چنین آشکار می‌کند. شیعیان مزار سه‌راه بیشتر ندارند، یا سنی شوند، یا به کشور ایران بروند و یا کشته خواهند شد... هزاره‌ها مسلمان نیستند و ما باید آنان را بکشیم؛ یا باید مسلمان شوید و یا افغانستان را ترک کنید (رشید، ۱۳۷۹: ۱۲۵ـ۱۲۶). نیازی در پی همین توهّم فاسدِ مذهبی، سه روز قتل عام هزاره‌های مزار را اعلام کرد که طی آن هزاران زن و کودک و پیر و جوان قتل عام شدند.

### ٤-۳- عنصر مادی جرم کوچ اجباری هزاره‌ها

عنصر مادی؛ فعل، ترک فعل و یا حالتی است که بر انسان عارض می‌شود. عنصر مادی جرم کوچ اجباری هزاره‌ها «کوچاندن اجباری» است. در ادامه به نمونه‌های از تحقق عنصر مادی کوچ اجباری هزاره‌ها اشاره و مصادیق آن را به تفکیک دوره‌های زمامداری مرتکبان، بیان می‌کنیم.

#### ۴-۳-۱- دوره‌ی سلطنت و پادشاهی(۱۸۸۰-۱۹۷۳)

الف- امیر عبدالرحمان؛ برای نابودی هزاره‌ها، حکم تکفیر آنان را از علمای اهل تسنن گرفت. امیر با توسل به آن فتوا، سرزمین هزاره‌ها را بازور و غلبه گرفت، باغات، مراتع، و آبادی‌های هزاره‌جات را «مفتوح العنوه» خواند، بر این اساس تمام املاک و دارایی‌های هزاره‌ها به مهاجرین و ناقلین پشتون، کوچی‌ها و دولت داده شد (تتمه سراج‌التواریج، ۱۳۹۰: ۱۸۰).

سال‌ها امیر و مأمورانش، تمام املاک و دارایی‌های هزاره‌ها را به اتهام یاغی‌بودن، جعل سند مالکیت اراضی، بازگذاشتن دست افغان‌ها در غصب اراضی، طرح دعاوی علیه هزاره‌ها و عدم استماع دفاعیه و شهادت آنان به

خاطر شیعه بودن، غصب کرده‌اند (تتمه سراج‌التواریج، ۱۳۹۰: ۱۸۲ـ ۱۸۳) و آن‌ها را به‌اجبار آواره کردند. ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان و... که مهردار خاصه‌ی امیر بودند، سندی جعل کرده بودند مبنی بر ترک یار و دیار اجباری هزاره‌ها و دادن آن به مردم افغان، که هیچ هزاره‌ای در میان افغان‌ها ساکن نماند (کاتب، ۱۳۹۰: ج۴، ب۱، ۶۲۸). او با سند جعلی، در سرزمین مفتوح‌العنوه‌ی هزاره، به بخشش املاک مردم هزاره چارشینیه، دای‌نوری، خلج و گیزاب بدون دستور عبدالرحمان، پرداخت (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳: ۴۹ـ ۳۴۸) و املاک زرخیز هزاره‌ی اسله و دهراود را به افغان‌های قوم درانی بخشید (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳: ۴۰۷ـ ۴۲۴)

در این میان کوچی‌ها تحت حمایت امیر با همکاری دوست محمدخان و ناقلین وطنی دست به قتل، غارت، کشتار، چپاول و اسارت هزاره‌گان جاغوری، مالستان، قراباغ و جغتو زدند و ده‌ها تن پیر، صغیر، زن و مرد را به آتش بیداد سوزاند و قرآن را هم در آتش افکندند (تتمه سراج، ۱۳۹۰: ۱۸۴).

زمین‌های تسخیرشده و همچنان علف‌چرهای ضبط‌شده به قیمت ناچیزی به مهاجرین افغان یا به کوچی‌های افغان فروخته شدند. کوچی‌ها با قساوت گله‌های خود را بر کشت‌زارها می‌چراندند، زمین‌های هزاره‌ها را به منطقه‌ی چراگاهی تبدیل کرده و همچنان علف‌چرها و چراگاه‌های دایزنگی، بهسود، دایکندی، ناهور، مالستان و جاغوری را برای خود تخصیص دادند، هزاره‌ها را وادار به زندگی مشقت‌بار (تیمورخانوف، ۱۳۶۹: ۲۶۰) و یا به‌اجبار از مناطق‌شان کوچانده شدند.

کاتب می‌نویسد، که در ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۱۵ق. طی فرمانی ملک ارزگان و قلندر و بوباش و میانه نشین و پشئه و شیرداغ و زاولی و سلطان احمد و حجرستان و تمزان و گیزاب را تا متصل جرغی و مالستان و هزاره دایزنگی را به مهاجرین و ناقلین افغان داد (کاتب، ۱۳۷۲: ۴۲۳ـ۲۰۹).

املاک غصبی هزاره‌ها در زمان امیر حبیب‌الله هم به هزاره‌ها برگردانده

نشدند. غاصبان با دادن رشوه و آوردن بهانه‌های چون دفن مردگانشان در آن املاک و یا داشتن حکم، قبالهٔ پادشاهی و مانند آن از پس دادن املاک، قلعه‌ها و آبادی هزاره‌ها خودداری کردند (تتمه سراج، کاتب ج۳، ۱۸۸).

امان‌الله خان نیز در ۱۳۰۵ش طی تقسیم‌نامه تنظیمیه ولایات هزاره‌جات توسط محمد یعقوب خان، تمامی کوه‌ها، دشت‌ها، مرغزارها، چراگاه‌ها و علفچرهای سرزمین هزاره‌جات را سنگ به سنگ و جر به جر تقسیم نموده در اختیار قبایل کوچی‌ها قرارداد (مناقبی، ۱۳۸۹: ۱۶) که این تقسیم‌نامه به «تنظیمیه یعقوب‌خان» معروف شد.

ب- در زمان ظاهرشاه (۱۹۳۳ـ۱۹۷۳) تحمیل مالیات‌های اختصاصی و کمرشکن بر هزاره‌ها مانند «روغن کته پاو»، «روغن سرچربی بی‌بی»، «مالیات بر نفوس» و... اعمال شد که منجر به قیام افرادی چون ابراهیم‌خان گاوسوار گردید. هدف از وضع مالیات جدید این بود که هزاره‌ها یا زمین‌های خود را بفروشند و یا آن‌ها را ترک کنند (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۱۷) چراگاه‌های دشت ناهور در دهه ۱۳۳۰ش توسط افسران ارتش ظاهرشاه طی فیصله‌نامه رسمی به‌عنوان سند مالکیت به کوچی‌ها فروخته شد. اهالی منطقه، سند ارائه‌شده به کوچی‌ها را معتبر نمی‌دانند و خود را مالکان اصلی زمین‌های فروخته‌شده می‌دانند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۰۳). با حمایت حاکمان از کوچی‌ها و پشتون‌ها و اخراج اجباری هزاره‌ها، علاقه‌های وسیع در جنوب مانند دای‌چوپان، اجرستان، دهراود، گیزاب، چوره، خاص ارزگان، بوم بازار، باغوچار و... به تصرف قبایل پشتون قندهاری و غلجائی درآمد (پاپلی‌یزدی، ۱۳۷۲: ۲۱۸).

**۴-۳-۲- دوره‌ی مجاهدین، جمهوریت و امارت طالبانی(۱۹۹۸ تا ۲۰۲۱)**

الف- حملات گسترده‌ی دولت اسلامی ربانی همراه نیروهای اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف در ۲۱ دلو ۱۳۷۱ش. و فبروری ۱۹۹۳ برای نابودی مردم هزاره ی افشار، چنداول و مواضع حزب وحدت اسلامی آغاز شد، افشار به ویرانه تبدیل گردید. در این حملات، جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت

از جمله کوچ اجباری ارتکاب یافت. بسیاری از غیرنظامیان پیر و جوان، زنان و کودکان کشته، به زن و دختر تجاوز و خانه‌ها به آتش کشیده شدند (AJP,2005:71-84). باشندگان افشار خانه و زندگی خود را ترک کردند و آواره شدند. برخی آوارگان به‌سوی تایمنی رفتند، بعضی در مساجد و تکیه‌های اسماعیلیه‌ها پناه گرفتند. شماری دیگری از آوارگان به‌طرف منطقه برچی رفتند (دانشنامه هزاره: ۱۳۹۹: ج۱، ۷۰۳).

ب- دوره‌ی جمهوریت (حامدکرزی...)؛ در این برهه، حملات کوچی‌ها برای غصب زمین هزاره‌ها در بهسود، بامیان، غزنی، دایکندی و... با ایراد خسارات جانی و مالی صورت گرفته‌اند. در گزارش حقوق بشر آمده است که در تهاجم کوچی‌ها در سال ۱۳۸۶ حدود ۱۱نفر کشته، ۱۵نفر زخمی و ۱۹۰۰فامیل آواره شدند، در سال ۱۳۸۷ خسارات جانی و مالی افزایش یافته ۲۴نفر کشته، ۱۱نفر زخمی، ۸۴باب خانه مسکونی سوزانده و حدود شش‌هزار خانواده مجبور به کوچ شدند (ماهنامه حقوق بشر، ۱۳۸۷: ش۵). از کج‌آب بهسود حدوداً ۶۰۰ خانه اجباراً کوچانده شده‌اند. در ولسوالی‌های بهسود ۱۱نفرکشته، ۱۵نفر زخمی، بیش از ۲۰هزار انسان را کوچانده و بیش از ۲۱۲ میلیون افغانی، خسارت مالی در آن منطقه به مردم بهسود وارد گردید[۱].

ج- دوره اول طالبان (۱۹۹۸ تا ۲۰۲۱)، پس از اشغال شهر مزار در ۱۷ اسد ۱۳۷۷ش. بسیاری از غیرنظامیان هنگام گریز از شهر براثر بمباران طالبان کشته‌شده‌اند، و صدها خانواده هزاره‌های شهر مزار شریف که از خطر تیغ جلادان طالب نجات‌یافته بودند مجبور به ترک اجباری خانه و کاشانه خود شدند (دیدبان حقوق بشر افغانستان، ۱۹۹۸).

دوره‌ی دوم طالبان (۲۰۲۱)؛ اخراج و کوچاندن تاریخی هزاره‌ها، توسط

---

[۱]. وبلاگ دره‌صوف، محمد محقق: هزاره‌ها شرمنده‌ایم حقوق‌تان پایمال می‌شود، ۱۳۸۷/۳/۳۱ http://daresufman.blogfa.com/post/25.

طالبان در ۱۴۰۰ش، ۲۰۲۱م در دایکندی، غزنی و مزار شریف تکرار شد. طالبان با نامه والی دایکندی امین‌الله زبیر، جمهور خان معاون، ولسوال گیزاب و قومندان امنیه صدیق الله عابد، حدود ۳۵۰۰خانواده را از قریه‌های کندیر، ورک، انارجوی، راه‌رمه، تگاب‌دار، کته آنار و... که بیش از ۴۰سال مالک آن قریه‌جات بوده و آن جا زندگی کرده، از خانه‌های شان اخراج کرده‌اند (روزنامه اطلاعات روز ۱۴۰۰/۷/۴).

متأسفانه از تاریخ ۱۴۰۰/۳/۲۶ در قریه سرتگاب ولسوالی پاتو ولایت دایکندی باهجوم ظالمانه توسط طالبان حدوداً تعداد ۸۰خانه، حولی و قلعه‌های مردم منفجر، سوزانده و صاحبان شان به‌اجبار، اخراج شدند (رضوی، گفتگو: ۱۴۰۰/۷/۲۲). ولسوال طالبان در گیزاب می‌گوید که والی دایکندی (حاجی زبیر) دعوا را فیصله کرده (که هزاره‌ها از گیزاب و پاتو اجباراً باید کوچ کنند)، مه فیصله نکردم. حاجی صاحب زبیر به مردم زور می‌گه و این فیصله را کرده است (روزنامه اطلاعات روز ۱۴۰۰/۷/۴).

در مجموع بیش از ۲۶ قریه در محدوده پاتو مورد تهدید کوچ اجباری قرار دارد که خوانین فقط بر ۵ قریه ادعای مالکیت دارند. ادعای مالکیت بر این قریه‌ها هم طبق گفته‌ای یکی از اهالی پاتو، بر اساس فرمان دولتی عبدالرحمان در سال ۱۸۹۳ است که طی آن پنج قریه را به غلامرضا بیگ از خوانین همکار خود در جنگ هزاره‌جات، واگذار می‌کرد (رضوی، گفتگو: ۱۴۰۰/۷/۲۲).

خبرنگار ایرانی حامد هادیان که در دایکندی ولسوالی پاتو سفرکرده می‌نویسد که این‌جا حالا زندگی یک‌باره متوقف‌شده است؛ آدم‌هایی که این‌جا رخت حیات گسترانیده بودند، حالا آواره شده‌اند؛ بعضاً از جور طالبان، حتی جرئت بازگو کردن ظلم طالبان را ندارند...(روزنامه همشهری، شماره ۸۳۳۴، ۱۴۰۰/۷/۲۰). ایشان ضمن تأیید کوچ اجباری هزاره‌ها می‌نویسد که پشتون‌ها و خان‌های هزاره همسو با طالبان، روی تمام روستاهای حاصل‌خیز ولسوالی‌های دایکندی ادعای مالکیت دارند. این اتفاق یک کوچ

سیستماتیک و نژادی علیه هزاره‌های افغانستان است (روزنامه همشهری، شماره ۸۳۳۴، ۱۴۰۰/۷/۲۰).

## ۵- اعتبار اسناد ادعایی مالکیت علیه املاک هزاره‌ها از منظر حقوق اسلامی

برخی از حاکمان، پشتون‌ها، کوچی‌ها و بعضی خوانین هزاره ادعا می‌کنند که اسناد شرعی و حقوقی مبنی بر مالکیتِ برخی علف‌چرها، قریه‌ها، مزارع، زمین‌های هزاره در مناطق مرکزی، بهسود، بامیان، دایکندی، پاتو، اروزگان، گیزاب، غزنی و... در اختیار دارند. در ادامه اعتبار این اسناد را از نگاه حقوق اسلامی بررسی می‌کنیم.

### ۵-۱- مروری بر دلایل و اسناد ادعایی مالکیت اراضی هزاره‌ها

اسناد و دلایل ادعایی برخی پشتون‌ها و کوچی‌ها بر داشتن حق مالکیت اراضی هزاره‌ها، در گزینه‌های ذیل خلاصه می‌شوند: ۱. فتوای تکفیر هزاره‌ها از سوی علمای اهل تسنن ۲. مفتوح‌العنوه خواندن اراضی هزاره‌ها مطابق آن فتوا ۳. فرمان حکومتی مبنی بر حلال‌بودن جان، ناموس، اراضی و علف‌چرهای هزاره‌ها برای کوچی‌ها و سایر اقوام پشتون. ۴. فرمان‌های جعلی حکومتی از سوی دستیاران حاکم، مبنی بر تصاحب عدوانی املاک هزاره‌ها ۵. قباله‌ی خرید زمین و علف‌چر ۶. دفن مردگان مدعیان، در اراضی هزاره‌ها ۷. قباله‌ی پادشاهی و تنظیمیه‌های واگذاری اراضی و علف‌چرهای هزاره‌ها از سوی حاکمان، ۸. تشویق و اجازه‌ی کوچی‌ها برای غصب اراضی و علف‌چرها از سوی حاکمان محلی.

### ۵-۲- عدم اثبات کفر هزاره‌ها

طبق مطالب پیشین، عبدالرحمان طی فتوایی از سوی علماء اهل تسنن، هزاره‌ها را تکفیر کرد. تکفیر یعنی دیگران را از جرگه اسلام خارج بدانیم و احکام اسلامی را بر آنان جاری ندانیم. حقوق اسلامی و سیره‌ی پیامبر گرامی

اسلام تکفیر و نسبت دادن کفر، به فرد مسلمان را به‌شدت منع می‌کند: «یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا... وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَی إِلَیْکُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً..» (نساء، ۹۴) ای کسانی که ایمان آورده‌اید... به کسی که نزد شما اظهارِ اسلام می‌کند مگویید مؤمن نیستی، تا بدین بهانه متاع زندگی دنیا را بجویید. تکفیر هزاره نیز به بهانه‌ی متاع دنیا یعنی تحکیم قدرت و چپاول اموال هزاره‌ها از سوی قوم حاکم صورت گرفته، دیگر دلیلی نداشته است.

پیامبر اکرم(ص)، اسامه را به خاطری که مردی را در جنگ لااله الا الله گفت، به احتمال این‌که از ترس گفته باشد، کشته بود؛ مورد مؤاخذه قرارداد و فرمود، تو کسی را که لا اله الا الله گفت، کشتی؟ تو قلب او را شکافتی، تا ببینی از صمیم قلب گفته یا از ترس؟ (صحیح مسلم، ج ۱، ۶۷). بر مبنای کلام پیامبر هر گوینده‌ی کلمه طیبه از جمله هزاره‌ها مسلمان و خون، مال و عرض او از هرگونه تعرض مصون است. پیامبر(ص) می‌فرماید، هر شخص مسلمانی، مسلمان دیگری را متهم به کفر کند، اگر طرف این‌گونه نباشد، خودش کافر می‌شود (مسند احمد ابن حنبل، ج۲، ۲۲). پیامبر اکرم(ص) فرمود: «لا یرمی رجل رجلاً بالفسوق ولا یرمیه بالکفر» (صحیح البخاری، ج۷، ۸۴) نباید کسی را به خاطر گناه و فسقی، متهم به کفر کنید.

جمهور علمای اهل‌سنت معتقدند که شیعیان دوازده امامی مسلمان هستند. (سرجانی، ۱۴۳۲: ۱۳۸) گفتنی است که عبدالرحمان اهل تکفیر هزاره‌ها، خود به مسلمانی هزاره‌ها اعتراف کرده است: شما مردم را مسلمان و پیرو قرآن و امت پیغمبر آخرالزمان می‌دانیم. شما قوم را سال‌ها کافر می‌گفتند خرید و فروش دختر و پسر شما را جایز می‌دانستند. اما من شما را مسلمان و اهل قبله می‌دانم (کاتب هزاره، ۱۳۹۱: ج۳، ب۱، ۳۵۲ـ ۳۹۸) امیر حبیب‌الله هم فرمان داده بود که مردم هزاره مسلمانند (کاتب هزاره، ۱۳۹۰: ج۴، ب۲، ۳۶۳).

بنابراین مطابق مستندات حقوق اسلامی، هزاره‌ها نـه کـافر بلکـه مسـلمان و پیروی قرآنند، طبق احکام اسلامی خون، مال، ناموس و عرض آن‌ها از تعرض مصون می‌باشند.

**۵-۳- عدم صدق مفتوح‌العنوه بر اراضی هزاره‌ها**

عبدالرحمان برخی از سرزمین و املاک هزاره‌ها را بر مبنـای فتـوای تکفیـر هزاره‌ها، مفتوح العنوه اعلام و تصاحب کردند. در حقوق اسـلامی زمـین‌هـای مفتوح العنوه دارای شرایط ذیل می‌باشند: الف. زمین‌ها آباد باشـند ب. تحـت مالکیت کفار در دارالحرب ج. در جنگ به اذن امام یـا خلیفـه‌ی او بـا غلبـه و زور توسط مسلمانان از کافران محارب گرفته شـوند (حقـانی زنجـانی، ۱۳۸۷: ۵۴). در صورت نبود علم یا سند معتبر و شک در مفتـوح العنـوه و آبـاد بـودن زمین، اصل عدم آن است (خوئی، ۱۴۱۷: ج۱، ۵۵۰). هنگامی که شرایط فوق تکمیل باشند، اراضی مفتوحه، متعلق به همه‌ی مسلمانان خواهند بود، این‌گونه اراضی قابل‌خرید و فروش، انتقال به غیر (دانشگر، ۱۳۹۴: ۷۱)، وقف و هبـه از سوی هیچ شخصی نیستند.

طبق مطالب پیشین، چون‌که هزاره‌ها مسـلمانند، امـلاک و اراضـی مغصـوبه آنان شرایط مفتوح العنوه را ندارند، بلکه مورد صیانت حقـوق اسـلامی بـوده، در اختیار داشتن اراضی و علف‌چرهای مغصوبه، غصب اموال مسلمان و اکـل مال به باطل است.

**۵-٤- عدم اعتبار شرعی فرمان‌های حکومتی بر مالکیت اراضی**

فرمان‌هایی حاکمان یا مأمورانشان مبنی بر مالکیـت حـریم‌هـا، اراضـی زیـر کشت، خانه‌ها، علف‌چرهای هزاره‌ها، با دلایل ذیـل اعتبـار شـرعی و حقـوقی ندارند.

الف- صیانت از حق مالکیت اموال خصوصی و عمومی در حقوق اسلامی؛ مالکیت به‌معنی داشتن قدرت و حق تصرف چیزی که هر فرد یا نهاد در دست خود دارد. پیامبر اکرم (ص) فرمود: من أحیی ارضـا میتـهً فهـی لـه. (الترمـذی،

۱۴۱۹: ج۳، ۶۶۲)، هرکسی زمین مواتی را آباد کند، زمین مال او است. امام صادق(ع) نیز می‌فرماید زمین مال خدا و مال آباد کنندهٔ آن است: «فان الارض لله و لمن عمرها» (کلینی، ۱۴۰۵: ج۲۷۹/۵). ارض دو نوع است یکی عامر و آباد که قابل احیای مجدد و تملیک نیست، دیگری زمین غامر و موات یا از اول موات بوده که قابل احیا و تملیک است، یا بعداً موات شده و صاحبش معلوم نیست، نیز قابل احیاء و تملیک است، یا صاحبش معلوم است و از آن اعراض نکرده، نمی‌توان چنین زمینی را احیاء و مالک شد (محقق داماد، ۱۳۸۲: ۲۴۱).

بنابراین، عبدالرحمان و گروه‌های قومی حق ندارند که اراضی و املاکی را که هزاره‌ها آباد کرده و سال‌ها استفاده کرده‌اند، به‌زور تصاحب کنند. حقوق اسلامی، متجاوزین به اموال خصوصی و عمومی را با اجرای حد، زندان و اعدام برحسب مورد، مجازات می‌کند.

ب- صیانت از حریم اموال خصوصی و عمومی در حقوق اسلامی؛ حد و اندازهٔ حریم چقدر است؟ فقهای شافعی اندازه‌ی حریم را «عرفی»، فقهای مالکی «میزان ضرورت انتفاع از ملک» و فقهای امامیه «دفع ضرر از ملک» می‌دانند (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۱۰۰؛ الشربینی، ۱۴۱۵: ج۴۹۸/۳؛ مالک، ۱۹۹۴: ج۴۶۸/۴)؛ یعنی هراندازه که عرف تعیین، یا در انتفاع از ملک ضرور باشد و یا به مقداری که ضرر از ملک برطرف شود، همان «اندازه» حریم قریه، خانه، زمین، چاه و... محسوب می‌شوند. همه‌ی مذاهب فقهی اندازه‌ی حریم قریه و خانه را علفچر، محل استحصال هیزم، علف‌درو، بازی اطفال، راه‌های گذر، سیل‌گذر و قبرستانی، تعریف کرده‌اند. (فیاض، ۱۴۰۱: ۱۴۸)

همه‌ی فقهای مذاهب اسلامی بر صیانت از حریم در مقابل تعرض دیگران، اتفاق‌نظر داشته و تصرف حریم ملک را جایز نمی‌دانند (هیتمی، ۱۹۸۳: ج۱۹۵/۶). طبق نظر یکی از فقهای معاصر اهل سنت، امام و حاکم حق ندارد حریم قریه را به کسی بدهد، چون ضرر به اهل قریه می‌رسد.(وهبهٔ الزحیلی،

۱۴۳۲: ۵/ ۵۴۳) وقتی که حاکمان طبق قاعده عقلی لاضرر، حق ندارد حریم محله مسکونی را به کسی دیگری بدهد، گرفتن خود محله و اخراج اجباری اهالی قریه از آن منطقه، به‌طریق‌اولی اضرار بر اهل قریه است و جواز ندارد. بسیاری از اسناد حقوقی بین‌الملل چون اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی نیز بر مصونیت مسکن و حق آزادی در رفت‌وآمد تأکید می‌کنند و ماده ۷ اساسنامه دیوان ICC اخراج اشخاص را از محل سکونت قانونی‌شان جرم می‌دانند.

دیدگاه شورای علمای شیعه در ۱۳۸۶ این است که اگر ادعای مالکیت کوچی‌ها در هزاره‌جات با قباله شرعی باشد قبول داریم، اما آن‌ها ادعای علف‌چر را طبق فرمان‌های حکومتی دارند که ما قبول نداریم. زیرا حکومت‌های ظالم آن‌وقت اگر فرمان و قباله‌ای به کوچی‌ها داده، زمین‌های شخصی مردم و یا حریم قریه‌ها را قباله داده‌اند، این عمل ظالمانه، جانبدارانه و غیرشرعی است (اکبری، مجله راز سبز، ۱۳۸۷).

بنابراین اسناد ادعایی مالکیت اراضی، صادره در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹م مانند فرمان‌های حاکمان وقت (حیدری، ۱۳۸۶: ۱۸۱) فرمان‌های عبدالرحمان مبنی بر مفتوح العنوه خواندن اراضی، فرمان‌های دیگر حاکمان مبنی بر اعطای علف‌چرها و حریم قریه‌های هزاره‌ها بر پشتون‌ها، تنظیمیه یعقوب خان ۱۳۰۵ با انگیزه‌های سیاسی و تعصبات قومی به‌صورت جعلی و برخی قباله‌ی خرید تحمیلی، پشتوانه‌ی شرعی و حقوقی نداشته و ملکیت‌آور نیستند.

## ٦- راهکارها و سیاست کیفری در قبال کوچ اجباری هزاره‌ها

کوچ اجباری باعث ناامنی، فقر اقتصادی، فرهنگی، استبداد سیاسی، توسعه‌نیافتگی، بی‌هویتی، تحقیر، هضم فرهنگ و تاریخ گروه‌های آواره می‌گردد. بنابراین برای توقف جنایت کوچ اجباری باید سیاست کیفری مطلوب اتخاذ نمود.

**۶-۱- اقدامات مؤثر ملی و بین‌المللی علیه کوچ اجباری**

الف- تلاش برای تقویت وحدت ملی؛ تشکیل کمیسیون فقهی ـحقوقی بی‌طرف جهت بررسی اسناد ادعایی پشتون‌ها و کوچی‌ها و حل قضایا طبق قوانین ملی و حقوق اسلامی؛ اتحاد درونی و دوری از تعصبات شیعه، سنی، هزاره، تاجیک، سید، قزلباش، حزب و تمایلات شخصی؛ جامعه جهانی و شیعیان از داخل و خارج افغانستان پیشنهادی را به کشورهای ذی‌نفوذ بر طالبان چون پاکستان، چین و... ارائه دهند تا طالبان را از کوچ اجباری، حملات علیه مردم و قتل‌های کور جلوگیری کنند.

ب- حمایت از قربانیانِ آوارگان اجباری؛ برای مبارزه با کوچ اجباری باید جامعه‌ی جهانی، نهادهایَ حقوقی، مدنی داخلی و بین‌المللی از قربانیان کوچ اجباری حمایت و با مجرمین مقابله کنند. این حمایت باعث پیش‌گیری از رفتارهای خشونت‌آمیز و انصراف از تصمیم بر اخراج‌اجباری می‌شوند. از سوی دیگر عدالت‌خواهان خصوصاً شیعیان، از داخل و خارج افغانستان برای زمینه‌یابی کمک‌های فوری و درازمدت، به مهاجرین کوچ‌های اجباری اخیر در داخل و خارج از کشور، تلاش نمایند.

ج- کشورهای اسلامی در قالب سازمان کنفرانس اسلامی و... باید با الهام از آموزه‌های اسلامی، اخراج اجباری را در یک معاهده‌ای جرم‌انگاری نمایند. آن‌ها با تأکید بر قوانین اسلامی، ملی و بین‌المللی خصوصاً اساسنامه رم ICC خواستار محاکمه‌ی مجرمین و اشد مجازات برای عاملین آوارگان اجباری در افغانستان، فلسطین، مسلمانان روهینگیا و... شوند. کشورهای اسلامی در موضوع پاکسازی قومی و کوچ اجباری هزاره‌ها ورود نموده و با نفوذ بر حاکمان افغانستان آنان را وادار بر پایبندی به معاهدات و قوانین جلوگیری از انتقال اجباری، نمایند.

**۶-۲- جبران خسارات و محاکمه مرتکبان کوچ اجباری**

مطابق قاعده عقلی لاضرر، اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری و مدنی و

بر اساس قاعدهٔ فقهی وزر «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» باید خسارات مالی، جانی و معنوی مجنی‌علیه را خود مجرم شخصاً جبران کنند. مطابق ماده ۲۹ اساسنامه دیوان جرائمی چون جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت از جمله کوچ اجباری، مشمول مرور زمان نمی‌شوند. بنابراین سیاست‌های کیفری ملی و بین‌المللی اتخاذ شوند تا عاملان کوچ اجباری هزاره‌ها را ملزم به جبران خسارات قربانیان طی سه مرحله‌ی ذیل نمایند.

الف- معذرت‌خواهی از آوارگان اجباری و تشفّی روحی در قبال جنایات فجیع قتل‌عام، تخریب، سوزاندن خانه‌ها، تصاحب املاک و دارایی‌های مردم هزاره است. یکی از اهداف معذرت‌خواهی اثبات بی‌گناهی قربانی و مجرم بودن مرتکب است. حاکمان افغانستان، کوچی‌ها و گروه‌های مستبد باید به‌عنوان عاملان اصلی جنایت پاکسازی قومی و کوچ اجباری و یا به‌عنوان جانشینان حاکمانی که چنین ظلمی را روا داشته‌اند، از مردم هزاره پوزش بطلبند.

ب- پرداخت غرامت به قربانیان کوچ اجباری؛ غرامت به پول یا کالایی گفته می‌شود که برای جبران خسارات و صدمات ناشی از جنگ پرداخت می‌شود، رایج‌ترین شیوه‌ی جبران ضرر، پرداخت غرامت است. (راجیان، ۱۳۸۵: ۸). مطابق قاعده‌ی عقلی لاضرر و اصل مسئولیت‌مدنی، کسی حق ندارد به دیگری ضرری برساند، اگر باعث خسارتی شد، باید جبران کند. حاکمان و مرتکبان جنایت کوچ اجباری در افغانستان باید با پرداخت پول، مال و بازگرداندن زمین‌ها، علف‌چرها و مناطق مسکونی هزاره‌ها، به آنان، جبران خسارات نمایند.

مطابق «کمیسیون غرامت سازمان ملل» ۱۹۹۱ منعقده برای دریافت غرامت از عراق بخاطر حمله به کویت، نیز بنابر معاهده‌ی صلح «دیتون ـ پاریس» ۱۹۹۵ که بین رهبران مسلمانان بوسنیا، صرب‌ها و کروات‌ها برای پرداخت غرامت به قربانیان جنگ، به امضا رسید (اسفندیاری، ۱۳۹۹: ۷۶) می‌توان به

پرداخت غرامت به قربانیان کوچ اجباری هزاره‌ها حکم داد. دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و مراجع کیفری بین‌المللی، مطابق اسناد حقوق داخلی و بین‌المللی، عاملان جنایت کوچ اجباری هزاره‌ها را بر جبران خسارات و پرداخت غرامت ملزم نمایند.

ج- محاکمه و مجازات جنایت‌کاران؛ مجرمانی که مرتکب جنایت کوچ اجباری هزاره‌ها شده‌اند، باید مطابق قوانین اسلامی، ملی و بین‌المللی از جمله اساسنامه دیوانICC، در محاکم کیفری داخلی و بین‌المللی محاکمه و مجازات شوند. ماده‌ی ۲۹ آن اساسنامه، فرماندهان و مقاماتی را که عمدی و آگاهانه، مستقیم یا غیر مستقیم جنایاتی از جمله کوچ اجباری را مرتکب شوند و یا دستور به ارتکاب آن بدهند، دارای مسئولیت کیفری و قابل مجازات می‌داند. نهادهای اسلامی، سازمان ملل و دیوان کیفری بین‌المللی با الزامات حقوقی، باید گروه‌ها، کوچی‌ها و سران جنایت‌کار کوچ اجباری در افغانستان را مانند جنایت‌کاران روندا و صربستان، در دادگاه‌های ملی و بین‌المللی کشانده و مورد مجازات قرار دهند.

## ۷- نتیجه‌گیری

مطالعهٔ حقوقی کوچ اجباری هزاره‌ها در افغانستان نتایج ذیل را به دست می‌دهد.

الف- کوچ اجباری علیه اشخاص، گروه یا یک جمعیت غیرنظامی آگاهانه از سوی گروه یا یک دولت با اهداف سیاسی، مذهبی و نژادی ارتکاب می‌یابد.

ب- عناصر اصلی در تحقق کوچ اجباری، اجبار، حمله‌ی آگاهانه و گسترده علیه غیرنظامیان، غیرقانونی‌بودن، غصب املاک و دارایی، انتقال اجباری در داخل یا به خارج کشور می‌باشند.

ج- هزاره‌ها از سوی حاکمان نژادگرا، کوچی‌ها و برخی گروه‌های نظامی در افغانستان، به دلایل مذهبی، نژادی و سیاسی آگاهانه مورد حذف سیستماتیک چون پاکسازی قومی و قتل‌عام قرارگرفته و حدود ۸۰٪ نابود

شدند. اموال‌شان تاراج، اراضی و علف‌چرهای‌شان غصب و به‌اجبار در داخل یا به کشورهای خارجی طرد و تبعید شدند.

د- از نگاه حقوق اسلامی اسناد مالکیت ادعایی، کفر هزاره‌ها، فرمان‌های حکومتی علیه اراضی و علف‌چرهای هزاره‌ها قابل‌اثبات نبوده، اعتبار شرعی و حقوقی ندارند، اموال خصوصی، عمومی و حریم آن‌ها مصون از تعرض است، غصب اموال و کوچ اجباری حرام می‌باشد.

هـ- از منظر اسناد حقوق کیفری داخلی و بین‌المللی چون کد جزای افغانستان، کنوانسیون‌ها و اساسنامه‌ی دیوان ICC کوچ اجباری به‌عنوان جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی، جرم‌انگاری شده است.

و- الزامات حقوقی بین‌المللی در مورد کوچ اجباری، مانند تعریف و تعقیب تروریست‌ها، از سوی برخی کشورها خصوصاً ابرقدرت‌ها شناسایی و تضمین نشده‌اند، در محاکمه‌ی مجرمین خصوصاً کوچ اجباری، دولت‌های ذی‌نفع بر محاکم قضایی اعمال‌نفوذ خواهند نمود.

پیشنهادها؛ الف) دولت‌های حاکم در افغانستان باید بر حفظ حقوق اتباع خود، مبنی برعدم کشتار و اخراج اشخاص از دیارشان و بر تقویت وحدت ملی تلاش کنند. ب) دولت از طریق قوه مقننه، قانونی در حمایت از اقوامِ در معرض خطر و مبارزه با کوچ اجباری تصویب و با تشکیل گروه تخصصی به معضل غصب و ادعای اراضی در کوچ اجباری رسیدگی کند. ج) سازمان‌ها و نهادهای کیفری داخلی و بین‌المللی باید مطابق قواعد عقلی و حقوقی بر محاکمه و مجازات مجرمان کوچ اجباری هزاره‌ها اقدام و آن‌ها را بر جبران خسارات ملزم نمایند. د) این نوشتار در موضوع کوچ اجباری، طرحِ بحثی بیش نیست، جا دارد که یک تحقیق علمی عمیق در این راستا از منظر فقهی و حقوقی خصوصاً فقه امامیه و اهل سنت انجام گیرد.

## کتاب‌نامه

### الف. کتاب‌ها


۱. قرآن کریم.
۲. ابن حجر هیتمی، احمد (۱۹۸۳)، *تحفة المحتاج فی شرح المنهاج*، قاهره، مکتبة التجاریة الکبری.
۳. ابن‌خلدون، عبدالرحمان (۱۴۱۰)، مقدمه؛ الجزءالاول من کتاب االعبرو دیوان المبتداء والخبر، تهران، استقلال.
۴. ابن فراء، ابی یعلی محمد بن حسین (۱۴۰۶)، *الاحکام السلطانیه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۵. آقایی‌نیا، حسین (۱۳۹۲)، *جرایم علیه‌ی اشخاص*، تهران، نشر میزان.
۶. احمدی، محمد امین (۱۳۹۶)، *تسخیر هزاره‌ی یاغستان به روایت سراج التواریخ* «پدر تاریخ‌نگاری افغانستان» کابل: بنیاد اندیشه.
۷. الاصبحی، مالك بن أنس (۱۹۹۴)، *المدونة الکبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۸. پاپلی یزدی، محمد حسین (۱۳۷۲)، *اقوام ـ کوچ‌نشینی (مجموعه مقالات)*، مشهد، آستان قدس رضوی.
۹. تبریزی، محمدحسین‌بن‌خلف (۱۳۸۰)، *برهان قاطع*، محل نشر، تهران.
۱۰. ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۱۹)، *الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی*، مصر، دارالحدیث.
۱۱. جمعی از نویسندگان (۱۳۸۹)، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران.
۱۲. حیدری خوات، غلامحسین (۱۳۸۶)، *فریاد کوهسار*، قم: مؤلف.
۱۳. خانف، تیمور (۱۳۷۲)، *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه عزیز طغیان، قم، اسماعیلیان.
۱۴. الخطیب الشربینی، محمد (۱۹۹۴)، *مغنی المحتاج*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۵. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۷)، *مصباح الفقاهة*، قم، انصاریان.
۱۶. دولت آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۵)، *هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت*، قم، ابتکار دانش.

۱۷. رشید، احمد (۱۳۷۹)، *طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ*، ترجمه اسد الله شفایی، تهران، دانش هستی.
۱۸. ریاضی، محمد یوسف (۱۳۶۹)، *عین الوقایع*، به‌کوشش محمد آصف فکرت، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
۱۹. زحیلی، وهبهٔ (۱۴۳۲)، *الفقه الاسلامی والادلته*، دمشق، دارالفکر.
۲۰. ساک‌کیتی چایساری، کریانگ (۱۳۸۷)، *حقوق کیفری بین‌المللی*، مترجم حسین آقایی، تهران، جنگل.
۲۱. سرجانی، راغب (۱۴۳۲)، *الشیعهٔ نضال أم ضلال*، قاهره، دارالکتب المصریهٔ.
۲۲. شورای علمی (۱۳۹۹) *دانشنامه هزاره*، تهران، بنیاد دانشنامه هزاره.
۲۳. صادقی، محمدهادی (۱۳۸۷)، *جرایم علیه‌ی اشخاص*، تهران، نشر میزان.
۲۴. عبدالرحمان، (۱۳۸۷) *تاج التواریخ*، کابل، نشر میوند.
۲۵. غبار، میرغلام محمد (۱۳۹۳)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ج۱ـ۲، کابل، میوند.
۲۶. غزالی، ابوحامد (۱۹۶۱)، *فضائح الباطنیه*، تحقیق عبدالرحمان بدوی، قاهره.
۲۷. فاضل مقداد، جمال الدین ابن عبدالله (۱۴۰۴)، *التنقیح الرائع لمختصرالشرایع*، قم، کتابخانه مرعشی نجفی.
۲۸. فرهنگ، محمد صدیق (۱۳۷۴)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم، احسانی.
۲۹. فیاض، محمد اسحاق (۱۴۰۱)، *الاراضی*، بغداد، المکتبهٔ الوطنیه.
۳۰. کاتب هزاره، ملا فیض‌محمد (۱۳۹۰)، *سراج‌التواریخ*، ج۴ کابل، انتشارات امیری.
۳۱. ـــــــــ (۱۳۷۲) *وقایع افغانستان*، تهران: ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی.
۳۲. ـــــــــ (۱۳۹۰) *مقدمهٔ تتمه ج۳ سراج‌التواریخ*، محمدسرور مولایی، کابل: انتشارات امیری.
۳۳. ـــــــــ (۱۳۹۱) *سراج‌التواریخ*، تهران: انتشارات عرفان.

۳۴. کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
۳۵. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳)، *جامعه شناسی*، منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
۳۶. محقق داماد، سیدمصطفی(۱۳۸۲)، *قواعد فقه*، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
۳۷. مشیری، رحیم (۱۳۸۳)، *جغرافیای کوچ‌نشینی*، تهران: انتشارات سمت.
۳۸. معین، محمد (۱۳۸۷). *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
۳۹. موسوی، سید عسکر (۱۳۷۹)، *هزاره‌های افغانستان*، اسدالله شفایی، تهران، سیمرغ.
۴۰. میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۸۳)، بررسی تعارضات احتمالی قانون اساسی ایران با مفاد اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، تهران، انتشارات سمت.
۴۱. یزدانی، حسین علی (حاج کاظم) (۱۳۷۲)، *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها*، قم: مؤلف.

**ب. مقالات**

۴۲. اسفندیاری، مریم (۱۳۹۹)، *سیاست کیفری بین‌الملل در خصوص کوچ اجباری*، مجله بین‌المللی پژوهش بین‌الملل، ش۵۱.
۴۳. حقانی زنجانی، حسین (۱۳۸۷)، *احکام زمین‌های مفتوح العنوه*، «نشریه عرفان و حکمت» س۲۹، ش۴.
۴۴. راجیان اصلی، مهرداد (۱۳۸۵)، *تحول حقوق جهانی بزه‌دیدگان*، مجله حقوقی دادگستری، ش۵۶.
۴۵. روستائی، علیرضا (۱۳۹۵)، *پاکسازی قومی مسلمانان میانمار*؛ جنایت علیه بشریت یا نسل‌زدایی؟«پژوهش حقوق کیفری، ش ۱۵.
۴۶. مروتی دانشگر، مجید (۱۳۹۴)، *مدیریت و مالکیت انواع اراضی از دیدگاه فقه اسلامی و حقوق موضوعهٔ ایران*، مجموعه مقالات، تهران، مؤسسه پژوهش‌های خدمات روستایی.
۴۷. منازعه کوچی‌ها در بهسود (۱۳۸۷)، *ماهنامه حقوق بشر*، سال ششم، اسد، ش۵.

۴۸. مناقبی، محمد (۱۳۸۹). *ماهیت و جایگاه حقوقی کوچی‌گری در افغانستان*، سرزمین سوخته، انجمن علمی فرهنگی کاتب، مشهد.
۴۹. ورله، گرهارد (۱۳۸۷) *جنایات علیه بشریت در حقوق بین‌الملل معاصر*، امیرساعد وکیل «مجله حقوقی المللی» ش۳۹.

**ج. قوانین و اعلامیه‌ها**

۵۰. اعلامیه جهانی حقوق بشر، (۱۹۴۸).
۵۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان (۱۳۸۲).
۵۲. قانون اساسی ظاهرشاه (۱۳۴۳).
۵۳. کد جزای جمهوری اسلامی افغانستان(۱۳۹۶)
۵۴. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد، (۱۹۶۶).

**د. مجلات و روزنامه‌ها**

۵۵. اکبری، محمد (۱۳۸۷). مصاحبه، مجله علمی فرهنگی «راز سبز»، کابل، ۱۳۸۷/۶/۲۹.
۵۶. روزنامه اطلاعات روز، کابل، ۱۴۰۰/۷/۴.
۵۷. گزارش دیده‌بان حقوق بشر (۱۹۹۸) *افغانستان، قتل عام در مزارشریف*، نوامبر.
۵۸. هادی، قربانعلی(۱۴۰۰) گفتگو با رضوی، سید محمد طاهر، اهل ولسوالی پاتوی دایکندی، ۱۴۰۰/۷/۲۲
۵۹. هادیان، حامد(۱۴۰۰)، *دق‌شدن در دریای هلمند*، روزنامه همشهری، شماره ۸۳۳۴، ۱۴۰۰/۷/۲۰.
۶۰. وبلاگ دره‌صوف، سخنرانی محمد محقق ۱۳۸۷/۳/۳۱
http://daresufman.blogfa.com/post/25

**هـ. منابع لاتین**

61. Afghanistan justice project (2005), the leagacy of war crime and the political transition in Afghanistan, holand.

62. Bloxham, Donald; Moses, A. Drik (2010) «Ethnic Cleansing versus Genocide» ،the Oxford Handbook of Genocide Studies, New York: Oxford University Press .
63. Ethnic cleansing." Encyclopedia Britannica Online. 10 Jul. 2010.
64. Human Rights Watch, "Massacres of Hazaras in Afghanistan," vol. 13, no.1, Feb 2001.
65. M.Cherif Bassiouni (2011), Crimes against Humanity: Historical Evolution and Contemporary Application, Cambridge University Press. P 263.
66. Rome Statute of the International Criminal Court, 1998.

# ارزیابی و نقدِ عملکردِ عبدالرحمان در جنگ اُرزگان در پرتو حقوق بشردوستانه‌ی اسلامي

عبدالخالق کریمی*

## چکیده

عبدالرحمان با ادّعای سرکوب باغیان و یاغیان و با فتوای شِبه مذهبیِ برخی علمای درباری افغانستان، مردم هزاره‌ی اُرزگان را کافر و خون، مال و ناموس‌شان را حلال و مباح شمرد. اقدامات مسلحانه و قتل و کشتار غیرنظامیان، اسیران، تعدّی و تجاوز در حق زنان و دختران و پسران و حکم به جواز بردگی مسلمان، در سرزمین هزارستان با مرکزیت اُرزگان، زمینه‌ی طرح مسائل حقوقی بشردوستانه‌ی اسلامی را فراهم کرده است. آموزه‌های حقوقی بشردوستانه‌ی اسلامی از منابع قرآنی و سیره‌ی پیامبر(ص) به‌اتفاق فریقین و سیره‌ی صحابه نزد اهل سنّت و سیره‌ی ائمه(ع) نزد اهل تشیّع قابل استخراج است. پرسشِ اصلی تحقیق این است: عملکرد عبدالرحمان در جنگ اُرزگان در پرتو حقوق بشردوستانه‌ی اسلامی چگونه ارزیابی می‌شود؟ هدف این تحقیق نقد وارزیابیِ اقدامات و عملکرد عبدالرحمان در جنگ تاریخی اُرزگان با توجه آموزه‌های حقوقِ بشردوستانه‌ی اسلامی است.در پژوهش حاضر از روش توصیفی –تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای استفاده‌شده است. بر اساس یافته‌های پژوهش مجموعه‌ی عملکردهای عبدالرحمان در دو جنگ اُرزگان (۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ه.ق) در تعارض با آموزه‌های حقوق بشردوستانه اسلامی است و اضافه بر آن برخی از وقایع و جنایات او همانند تکفیر مسلمانِ گوینده شهادتین و خرید و فروش زنان و دختران و پسران مسلمان به غاصبان و غیرمسلمانان و غصب اراضی و املاک آنان، در تاریخ اسلام بی‌سابقه و از دیدگاه آموزه‌های حقوق بشردوستانه‌ی اسلامی قابل دفاع و توجیه نیست.

**کلیدواژه‌ها:** هزاره‌ها، عبدالرحمان، اُرزگان، جنگ اُرزگان، حقوق بشردوستانه، حقوق بشردوستانه اسلامی.

---

* دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم، دکتری جامعه المصطفی العالمیه، abkarimi58@gmail.com

**۱. مقدمه**

در اسلام اصل وجود و ضرورت حقوقی که آدمی را از عوارض و لطمات غیرمتعارفِ جنگی مصون بدارد و از شعله‌ورشدن آتش جنگ و از کشتار و جنایت علیه بشریت پیشگیری کند، مسلم دانسته شده است. این حقوق به اعتبار کرامت ذاتی که خداوند به انسان داده و به اعتبار درک فطری و وجدانی که انسان در رعایت این حقوق در حق خود دارد، هم ضروری و هم واجب می‌باشد. بنابراین اسلام جدای از تعینات و مصادیقی که جوامع بشری برای آن‌ها تعیین نموده است، آن‌ها را تائید کرده و به آن‌ها پشتوانه‌ی دینی و عقیدتی داده و رعایت آن‌ها را به‌عنوان تکلیف شرعی درآورده است. اما وقایع و جنایاتِ ضد حقوق بشری که در حدود یک قرن گذشته (۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ه.ق) در سرزمین هزارستان با مرکزیت اُرزگان و توسط عبدالرحمان علیه هزاره‌ها انجام گرفت، هیچ‌کدام از آن‌ها براساس آموزه‌های حقوق بشردوستانه‌ی اسلامی قابل توجیه و دفاع نیست. اهمیت بررسی این مسئله زمانی روشن می‌گردد که هنوز بسیاری از همان عمل‌کردهای ضد حقوق بشردوستانه‌ی اسلامی، علیه بازماندگان مردم هزاره و مسلمان، در فکر و عمل برخی از همان گروه‌های مدّعی مسلمانی در نقاط مختلف افغانستان مثل افشار کابل (۱۳۷۱ش) و بامیان و مزار شریف (۱۳۷۷ش)، تبارز می‌کند و هنوز هم توسط داعش و گروه‌های تکفیری از طریق انتحار و انفجار در مدارس و مساجد و خیابان‌ها و راه‌ها، علیه این مردم به‌کار گرفته می‌شود. جالب‌تر آن‌که حتی تحصیل‌کردگانِ همانند زلمی خلیل‌زاد نیز شیوه‌های بی‌رحمانه‌ی عبدالرحمان را (که به جنایت علیه بشریت در حق هزاره‌های هزارستان و اُرزگان منتهی شد)، صریحاً تمجید می‌کند (خلیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۱۶). این در حالی است که مجموعه‌ی عمل‌کردهای عبدالرحمان در جنگ اُرزگان مصداق بارز جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود. زیرا جنایات قساوت‌باری را علیه یک جمعیت غیرنظامی مرتکب شد. جنایات او مفهومی وسیع‌تر از

ژنوسید پیدا می‌کند و به‌عنوان صدمه‌ای مهم و عمدی نسبت به شخص انسان یا نسبت به وضعیت انسانی یعنی حقوق اساسی انسان تلقی می‌شود (اردبیلی، ۱۳۸۳: ۱۷۰). در تاریخ جلوه‌های تأسف‌بار آن همانند برده‌سازی از طریق کار اجباری، اخراج مردم از مناطق آباء و اجدادشان، زندان خودسرانه یا شکنجه مخالفان سیاسی، تجاوز جنسی گسترده به زنان بی‌دفاع، ناپدیدشدگی اجباری و آزار و اذیت با وضع قوانین و تدابیر تبعیض‌آمیز (گزارش کمیسیون ملی شیلی حقیقت و آشتی، ۱۹۹۳: ج۱: ۱۳۶ و ج۲: ۴۹۵) به چشم می‌خورد. اما نسبت به موضوع تحقیق حاضر، وضع مالیات گزاف، تکفیر، خرید و فروش زنان و دختران و پسران مسلمان و غصب اراضی و املاک آنان، به‌شکل قساوت‌باری علیه هزاره‌ها رخ داد. در این تحقیق مجموعه عمل‌کردهای عبدالرحمان در جنگ اُرزگان از دیدگاه حقوق بشردوستانه اسلامی بررسی می‌گردد. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای است. مجموعه‌ی عمل‌کردهای عبدالرحمان در جنگ اُرزگان از منابع تاریخی معتبر افغانستان استخراج‌شده است و سپس در پرتو منابع و آموزه‌های حقوق بشردوستانه اسلامی ارزیابی و مورد نقد قرار گرفته است.

## ۲. پیشینه‌ی تحقیق

در خصوص بیان عمل‌کرد عبدالرحمان در جنگ اُرزگان؛ کاتب (۱۳۳۱و ۱۳۷۰) در کتاب «سراج التواریخ»، غبار (۱۳۷۵) در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ»، فرهنگ (۱۳۶۷) در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر»، محمد افضل ارزگانی در کتاب «مختصرالمنقول در تاریخ هزاره مغول»، تیمور خانف (۱۳۷۲) در کتاب «تاریخ ملی هزاره» و مهاجر هروی ریاضی (۱۳۲۴ق) در کتاب «بحرالفواید» به مجموعه‌ای از عمل‌کردهای ضد حقوق بشردوستانه‌ی وی اشاره‌کرده است. هم‌چنین عبدالمجید ناصری داوودی (۱۳۷۹) در کتاب «زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان» و دکتر محمد احمدی (۱۳۹۵) در سمینار علمی هشتاد و ششمین سالیاد وفات مرحوم فیض

محمد کاتب، به برخی از مهم‌ترین جنایات عبدالرحمان در واقعه اُرزگان اشاره‌کرده‌اند.

در موضوع حقوق بشردوستانه اسلامی، علیخانی (۱۳۸۸) در مقاله «حقوق بشردوستانه در اسلام» با استناد به آیات و روایات، دیدگاه‌های اسلامی درباره قواعد و مقررات حاکم بر روابط طرفین، حقوق بین‌المللی در زمان صلح و جنگ و حقوق جنگ و اعمال ممنوعه در جنگ و حقوق، تکالیف و امور نظامیان از دیدگاه امام علی با تأکید بر فرمان ایشان به مالک اشتر و رفتار با اسرای جنگی در اسلام اشاره‌کرده است. هم‌چنین کرباسی و همکاران(۱۳۹۷) در مقاله «اصول بنیادین حقوق بشردوستانه از منظر سیره نظامی پیامبراعظم (ص) (با تأکید بر منابع روایی)» بامطالعه سیره‌ی نظامی پیامبر اسلام به این نتیجه رسیده‌اند که حضرت در همه‌ی آن‌ها سپاهیان خود را به رعایت حقوق بشر و حفظ کرامت انسانی امر نموده است. غوث و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «درنگی در حق استئسار در فقه اسلامی» به این نتیجه رسیده است که «اسارت» برای رزمنده ناتوان یک حق و برای نیروهای غالب، یک حکم و تکلیف است. حقیقت پور (۱۴۰۰) در مقاله «اصل تفکیک انسانی از نگاه حقوق بشردوستانه‌ی اسلامی در مقایسه با معاهدات بین‌المللی» اصل تفکیک را بر اساس مبنای نظری سیره‌ی عملی پیامبر (ص) الزام‌آور شناخته و تجاوز به غیرنظامیان را ممنوع اعلام داشته است. در این تحقیق ضمن استفاده از نتایج این تحقیقات به‌صورت تطبیق موردی مجموعه عملکرد عبدالرحمان در تهاجم به اُرزگان در پرتو حقوق بشردوستانه اسلامی موردبررسی قرارگرفته است.

## ۳. ادبیات تحقیق

در ادبیات تحقیق به مهم‌ترین مفاهیم اصلی تحقیق اشاره می‌گردد.

### ۳-۱. عبدالرحمان

عبدالرحمان فرزند امیرمحمد افضل (غرجستانی، ۱۳۷۲: ۲۶)، ششمین امیر

از فرقه محمدزایی از شعبه‌ی باریکزایی (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۳۷۹) در سال ۱۲۹۷ه.ق از سوی بریتانیا به‌عنوان امیر کابل و حواشی آن به رسمیت شناخته شد (کاتب، ۱۳۷۰، ج۲: ۲۷۴). وی ابتدا با استفاده ابزاری از دین و اعلام جهاد علیه انگلستان و بیرون راندن نصاری از مملکت اسلام و مملکت آباء و اجدادی خود مناطق شمالی افغانستان مثل، فیض‌آباد و بدخشان را تصرف کرد (کاتب، ۱۳۳۱: ۲: ۲۶۳). اما هم‌زمان توسط همشیره‌ی خود با انگلیسیان اعلام دوستی و اتحاد داشت؛ چنان‌که در جواب نامه‌ی آنان صریحاً نوشته است: «هرگاه دولت انگلیس را با من هوای دوستی و اتحاد در سر باشد خواهرم که زنست واسطه و رابطه مودت و موالات را نشاید که در بین جانبین رشته خلت را ارتباط و انعقاد دهد می‌باید با ارسال رسائل و فرستادگان دانا و عاقل این امر به انجام رسد» (کاتب، ۱۳۳۱، ج۲: ۳۶۴. او بعد از تحویل گرفتن قندهار از انگلیسی‌ها، با کمک مستشاران نظامی انگلستان توانست ولایات هرات، ترکستان افغانستان و هزاره‌جات (نامی، ۱۳۸۷: ۱۲۴) را با به راه انداختن جنگ‌های داخلی و قتل و کشتارهای فراوان و برافراشتن کله‌منارها از اقوام مختلف افغانستان، به تصرف خود درآورد. او در انجام این جنایات از دولت انگلیس کمک‌های نقدی و تسلیحاتی دریافت می‌کرد و در امور داخلی صاحب‌اختیار بود و مسائل خارجی را به دولت انگلیس واگذار کرده بود (کاتب، ۱۳۳۱، ج۲: ۹۴).

### ۳-۲. اُرزگان و جنگ اُرزگان

اُرزگان بین‌النهرین کوهستانی کوچکی است که دو رودخانه‌ی بزرگ و سیلابی شمال و جنوب یعنی هیرمند و ارغنداب آن را فراگرفته است و پیشینه آن به سال ۵۰۰ بعد از میلاد می‌رسد (کهزاد، ۱۳۹۰: ۳۸۲) و پیش از دوره‌ی اسلامی مرکز زابلستان بوده و پادشاه مقتدری بنام زاول‌شاه بزرگ

(زنبیلشاه یا رتبیلشاه) بر آن حکومت می‌کرده است[۱]. در دوره‌های اسلامی به‌ویژه در روزگار غزنویان نیز این منطقه دارای اهمیت و مورد توجه حاکمان بوده است. پس از غزنویان به ترتیب غوریان، خوارزمشاهیان، آل‌کرت، تیموریان، هوتکیان و امپراتوری درانی بر اُرزگان حکومت کردند. اقتدار و اهمیت اُرزگان به‌صورت یک حکومت محلی مقتدر و مستقل ادامه می‌یابد و از زمان نادرشاه افشار تا دوره عبدالرحمان یکی از ولایات مهم و بزرگ (عظیمی، ۱۳۸۸) و قلب و مرکز هزارستان و هزاره‌جات (داوودی، ۱۳۷۹: ۱۲۸) و محکم‌ترین مرکز هزاره (عبدالرحمان، ۱۳۹۳، ۲۶۶) به شمار می‌آمد، به‌گونه‌ای که حتی سران اقوام اُرزگانی در جواب نامه عبدالرحمان در سال ۱۳۰۸ه.ق، خود را دولت پنجم در کنار دولت افغان قلمداد کرده است (تیمور خانف، ۱۳۷۲: ۱۹۶). اما امروزه از آن ولایت تاریخی مشتمل بر هزار قلعه و هشت‌هزار آبادی و محل سکنی بیست‌هزار خانوار هزاره (ووّاله، ۱۳۷۱: ۷)، ولسوالی «اُرزگان خاص» باقی‌مانده است (توسلی غرجستانی، ۱۳۸۷: ۵۳) که شامل مناطقی چون؛ زاولی، حسینی، آب پران، دره پهلوان، ناوه سلطان احمد، ناوه شاعلی، ناوه باغچار، ناوه اُرزگان، چنارتو، بیتمور و شیره و ... می‌گردد (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۳). باید یادآور شویم که در این بحث «اُرزگان» به محدوده اُرزگان اصلی یا سابق که یک حکومت محلی بوده و امروز نیز در چوکات یک ولسوالی به نام «اُرزگان خاص» یاد می‌شود (توسلی غرجستانی، ۱۳۸۷: ۵۳)، اختصاص دارد؛ بدین لحاظ «اُرزگان» به مفهوم عام و امروزی آن که یک ولایت شمرده می‌شود و دارای چندین ولسوالی می‌باشد، مقصود نیست.

مراد از جنگ اُرزگان، تهاجم و لشکرکشی عبدالرحمان جابرْ و مستبد است

---

[۱] افغانستان کنونی به سه ناحیه تقسیم‌شده است: کابلستان، زابلستان، بلخستان. هزاره‌جات در مرکز زابلستان است و شامل پنج ولایت معروف ده زنگی، بیسوک، جاغوری، مالستان و اجرستان و ولایت پنجم آن اُرزگان است. (ووّاله، ۱۳۷۱: ۷)

که با سی هزار افراد نظامی همراه ۴۰ عراده توپ و افراد ایلجاری بالغ بر ۶۰ هزار نفر، در مقابل دوازده هزار از مدافعان هزاره (ریاضی، ۱۳۴۰) و بیست هزار تن مرد پیکار واصل به اُرزگان (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۷۳۹) برای تسخیر هزاره یاغستان می‌رود، جنگی که در آن علاوه بر تهاجم به اُرزگان خاص مناطق دیگری از جغرافیای هزارستان را نیز مورد تاراج و تجاوز قراردادند. برخی از مهم‌ترین مناطقِ مورد تاراج و قتل عام عبارت‌اند از: منطقه وسیع اجرستان، دایه فولاد؛ شیرداغ، پشی از مالستان کنونی، ولسوالی خاک افغان (نام اصلی خاک‌ایران، سرزمین قلندر از اقوام بزرگ و پرنفوذ هزاره در حدّ فاصل جاغوری، دایچوپان، اُرزگان و ارغنداب)، دای‌چوپان شامل مناطقی چون شوی، بایلوغ، لرزآب، ماره، تناچوب، شیغَجی، هزاربز، بادام‌تو، دوزی، ولسوالی چوره؛ شامل کمسان، قلتک، دلغنه و ناوه چوره. هم‌چنین در این تهاجم مناطقِ وسیعی از هزاره‌های خارج از قلمرو هزاره یاغیستان مورد تاخت‌وتاز و سرکوب قرار گرفتند که از آن جمله می‌توان به ولسوالی گیزاب؛ بخشی وسیع از تمزان، مناطقی از تیرین (ازجمله چشمه شفلق، خانان، بوم و نعنه واقع در ناوه تیرین) مرکزِ کنونی ولایت اُرزگان، مناطقی از ولسوالی دهراوود (ازجمله چارچینه) از مربوطات ولایت اُرزگان، ولسوالی میانه شین، چله کور از مربوطات دای‌چوپان کنونی؛ مناطقی از دهله در قرب قندهار که رسماً جزء قلمرو یاغیستان محسوب نمی‌شده‌اند (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۴) اشاره کرد. این جنگ را از این نظر می‌توان به جنگ اُرزگان نام‌گذاری کرد که فتح اُرزگان اهمیت فوق‌العاده برای امارت عبدالرحمان داشت به‌گونه‌ی که وقتی خبر فتح اُرزگان به کابل رسید، به‌گفته‌ی کاتب «چهل‌ویک ضرب توپ تبریک فتح اُرزگان در جلال‌آباد و اسمار و هم‌چنین در هر دیار شلیک شد و مراسم شادیانه به‌پای رفت» (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۸۲۴).

## ٤. حقوق بشردوستانه

حقوق بشردوستانه، در یک تعریف کلی اعمالِ یک دسته از محدودیت‌ها

در ابزارها و حمایت از قربانیان در مخاصمات مسلّحانه است. برای رسیدن به این منظور حقوق بشردوستانه حق دولت‌ها را در استفاده از سلاح‌ها و روش‌ها محدودْ و از قربانیان درگیری‌های مسلّحانه حمایت می‌کند (موسوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۵). علاوه بر آن، حقوق بشردوستانه حمایت از غیرنظامیان را اعم از افراد و اهداف و حتی نظامیان در شرایط خاصی که زخمی، اسیر یا هنگامی که اسلحه خویش را زمین گذارده و تسلیم شوند، مورد حمایت قرار می‌دهد (موسوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۶). درنهایت می‌توان گفت: حقوق بشردوستانه، شاخه‌ای یا بخشی از حقوق جنگ یا حقوق بین‌المللی مخاصمات مسلحانه است که ضمن تعیین حقوق حمایت از افراد انسانی-اعم از نظامی یا غیرنظامیـ تکالیف افراد انسانی و طرف‌های متخاصم را نیز در آن مخاصمات مشخص می‌کند و در مجموعه قواعد و مقررات مذهبی و فرهنگیِ سراسر جهان ریشه دارد (موسوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۲۱).

### ٤- ۱. حقوق بشردوستانه‌ی اسلامی[1]

اساساً نگاه حقوق بشردوستانه‌ی اسلامی به مسائل و موضوعات، یک نگاه انسانی و جهان‌شمول است و در خصوص موضوعات و مسائل انسانی ازجمله کرامت انسانی، ادای حقوق، رعایت عدالت، پایبندی به اصول اخلاقی و به‌خصوص حقوق بشردوستانه هیچ تفاوتی بین مسلمانان و غیرمسلمانان دیده نمی‌شود. هم‌چنین نظام حقوقی اسلام ماهیتاً نظام این جهانی یا دنیوی نیست، بلکه دارای منشأ الهی و مقدس و عبارت از اعمالِ ایمان اسلامی به نحوی مشخّص در مورد روابط انسانی است. در اسلامْ ایمانِ دینی و نظم حقوقی، یک کلّ تجزیه‌ناپذیر به دست می‌دهد که در آن ایمانْ منشأ و مصدر نظمِ حقوقیِ مکملِ آن است. نظامِ حقوقی بشردوستانه‌ی اسلامی برخلاف اغلب نظام‌هایِ حقوقیِ معاصر، قواعد آن در حمایت از انسان‌ها در جنگ و صلح و

---

[1]. Islamic Humanitarian law

بی‌طرفی، برگرفته‌شده از قرآن و سنّتِ پیامبر (محقق داماد، ۱۳۸۳: ۲۱۹) به‌اتفاق فریقین، و علاوه بر آن، سنّت صحابه و خلفای راشدین در نظر اهل سنّت و سنّت ائمه معصومین (علیهم السلام) در نظر شیعه است. مفهوم حقوقِ بشردوستانه در اسلام شامل برخی اصول و قواعدی است که کیفیت بنیادین دارد و سراسر نظام حقوقی بشردوستانه متأثر از آن‌هاست. این اصول عبارت‌اند از: ۱) عدالت، ۲) مساوات، ۳) شورا بر اساس دمکراسی، ۴) وفای به عهد، ۵) مقابله‌به‌مثل (فقیه حبیبی: ۱۳۹۵). با قائل‌شدن به سه اصل الف) محدودیت کاربرد سلاح، ب) پایبندی به اصول اخلاقی در حین نبرد و ج) رفتارهای اخلاقی و انسانی با اسرای جنگی در مخاصمات مقرر کرده است، طبقاتِ خاصی مثل زنان و کودکان؛ سالخوردگان؛ تجّار و کشاورزان، عابران غیرنظامی، روحانیون، مروّجینِ ادیان و مذاهب مختلف مطلقاً از مصونیت و حمایت برخوردارند. لذا انجامِ اقدامات زیر از نظر اسلام مطلقا- توفیری نمی‌کند طرف منازعه از هر دینی و مذهبی باشد- ممنوع است: ۱) کشتار دسته‌جمعی دشمن، ۲) سلبِ حق تسلیم (کشتن اسیران)، ۳) انجامِ اعمال انتقام جویانه، ۴) تعرّض و بی‌احترامی به مجروحان، ۵) محروم ساختن دشمن از آب و غذا، ۶) انهدامِ تأسیسات و ساختمان‌ها، ۷) انهدامِ درختان و محیط‌زیست (محقق داماد، ۱۳۸۳: ۵۷-۵۵). در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: مقصود از حقوق بشردوستانه در اسلام، کلیهٔ قواعد و امتیازات و اقتدارات مشروعی است که اسلام در حمایت از انسان‌ها در جنگ و صلح و بی‌طرفی در برابر دشمن بر اساس اصول و آموزه‌های برگرفته از قرآن و سنّت به رسمیت شناخته است. حال که اصول و مبانیِ حقوق بشردوستانه‌ی اسلامی را توضیح دادیم، لازم است به ارزیابیِ عمل‌کرد عبدالرحمان در جنگ با هزاره‌ها در پرتو حقوق مزبور بپردازیم.

## ۵. ارزیابیِ عمل‌کرد عبدالرحمان در جنگ اُرزگان

عمل‌کردهای عبدالرحمان در جنگ اُرزگان را می‌توان در دو مرحله‌ی

اساسی مورد بررسی و ارزیابی قرار داد:

**۵- ۱. عمل‌کرد عبدالرحمان قبل از قیام مردم اُرزگان**

عبدالرحمان استقلال و خودمختاری مردم هزارستان به‌خصوص اُرزگان را باعث ضعف و بدنامی دولت خود می‌دانست (عبدالرحمان، ۱۳۹۳: ۲۶۵) و در کتاب خاطراتش هدف از جنگ‌های داخلی مخصوصاً با طایفه‌ی هزاره را ازدیادِ شوکت و قوت و قدرت و امنیتِ سلطنت خود بیان می‌کند (عبدالرحمان، ۱۳۹۳: ۲۶۴). بر این اساس، در سال ۱۳۰۶ه.ق تراژدی خونین تصرّف اُرزگان را طرح‌ریزی می‌نماید و با کمک برخی از میران هزاره‌ی بهسود و دایزنگی برای تصرّف اُرزگان و هزارستان لشکرکشی می‌کند. در این مرحله مردم هزاره و اُرزگان بدون مقاومت اولیه تسلیم شدند و خواستار صلح و اطاعت‌پذیری شدند. لکن سپاهیان مغرور و جاهلِ امیرِ کابلْ بعد از تثبیت تسلّط خود در نخستین اقدام بر مناطق یادشده، با مردم هزاره رفتار بسیار قساوت‌بار و رقّت‌باری را آغاز کردند؛ به‌گونه‌ای که مردم بر اثر ظلم و شکنجه‌ی آن‌ها به‌ستوه آمدند. آن‌ها تمام اسلحه‌ی گرم و سرد و سبُک را از مردم هزاره با ظلم و تعدّی و شکنجه‌های طاقت‌فرسا گرفتند و حتی برای به‌دست‌آوردن سلاحْ مردم را در معرض گزیدنِ سگ و اعدام‌های وحشیانه، هتک ناموس با اطلاع عبدالرحمان مستبدّ قراردادند (غرجستانی، ۱۳۸۷: ۵۱). به گفته کاتب «پس از مطیع و منقادشدن تمامت هزاره یاغستان و خراب کردن قلاع [آن‌ها به دست خودشان] و گرفتن اسلحه‌ی‌شان، سرکردگان لشکر و آحاد افراد عسکر پادشاهی چشم آز به مال و جان آن بازکرده و دست ستم به گرفتن دختران و پسران ایشان دراز نموده اسلحه پالیدن و تمام ندادن آن را بهانه‌ی جستجوی خانه‌های آن‌ها ساخته هر چه به قوه داشتند به فعل آوردند، آغاز نهادند» (کاتب، ۱۳۷۰: ۳:۵۵۹). به تعبیر (ژراگری) طبیب شخصی عبدالرحمان «هزاره‌ها آماده هستند که مالیات سنگین به پادشاه‌شان بدهند، ولی آماده‌ی تحمّل اعمال زور و ظلم نبوده و از فشار عساکر

اعلی‌حضرت به‌جان آمده‌اند» (تیمور خانف، ۱۳۷۲: ۱۹۷).

در ادامه‌ی این تعدّی‌ها عده‌ی زیادی از مردم و روحانیون، میرها و بزرگان هزاره به کابل فرستاده شده و محبوس می‌شدند، تا امکان هرگونه شورش و قیام منتفی گردد (تیمور خانف، ۱۳۷۲: ۱۹۶). چنان‌که بزرگان طایفه‌ی سلطان احمد و اعیان طایفه‌ی زاولی و دره پهلوان معروف به پالان اُرزگان را با چند تن از سرکردگان مردم نیک‌روز علاقه‌ی خود اُرزگان به کابل فرستاد (کاتب، ۱۳۷۰: ج۳: ۵۴۰) و در آن‌جا زندانی شدند. امیرِ مستبد به‌جای رسیدگی به شکایات و جلوگیری از ظلم و تعدی، سردار عبدالقدوس خان را که به عناد و خصومت با مردم هزاره شیعه معروف بود، بر آن‌ها گماشت (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۱۲۰). این سردار با افسران و درجه‌داران عسکری، دختران بزرگانِ هزاره را به اسم سریتی تصرف و به‌زور تجاوز می‌کردند (کاتب، ۱۳۷۰: ج۳: ۵۵۱؛ غبار، ۱۳۹۹: ۱۰۶۵). چنان‌که تجاوز سه نفر عسکر افغان از فوج زبردست خان نسبت به زن یکی از بزرگان طایفه پهلوان (اُرزگان) و اعدام توأم با شکنجه‌های شدید شوهر آن زن (تیمور خانف، ۱۳۷۲: ۲۰۲) آتش قیام و دفاع را در اُرزگان برافروخت.

**۵- ۲. ارزیابیِ عمل‌کرد عبدالرحمان قبل از قیام**

در ارزیابیِ عمل‌کرد عبدالرحمان در مرحله‌ی قبل از دفاع و قیام مردم اُرزگان با رویکرد حقوق بشردوستانه اسلامی، توجّه به مبنا و مدعای عبدالرحمان در این زمینه لازم است. آن‌گونه که بیان شد از مهم‌ترین منابع اصلی و اساسی حقوق بشردوستانه اسلامی، آموزه‌های قرآنی و سنّت پیامبر و خلفای راشدین و صحابی پیامبر از دیدگاه اهل سنّت است. عبدالرحمان نیز خود را امیر المسلمین و ضیاء الملهٔ و الدین می‌دانست و در استدلال به نامه‌ی بزرگان اُرزگانی خود را مدعی پیروی از پیغمبر و حضرت علی (علیه‌السلام) به‌عنوان پیشوای روحانی و خلیفه‌ی پیغمبر دانسته است (عبدالرحمان، ۱۳۹۳، ج۱: ۲۶۵). از لازمه‌ی این ادّعا عمل به آموزه‌های قرآنی که کتاب آسمانی

مسلمانان و فرمان‌ها و سنّت حقوق بشردوستانه پیامبر و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در قبال مسلمانان هزاره و پیروان این دو بزرگوار است که خود را صریحاً مطیع و استعانت کننده به صاحب ذوالفقار می‌دانند (عبدالرحمان، ۱۳۹۳، ج۱: ۲۶۵).

در قرآن کریم با یک نگاه انسانی و جهان‌شمول، اصل کرامت انسانی فرزندان آدم (اسراء/۱۷)، قیام و قتال برای خدا و از روی عدالت (المائدۀ/۸) و پرهیز از ترک عدالت در صورت دشمنی با جمعیتی (المائدۀ/۸) و ترک پیروی از هوای نفس و اهداف غیرالهی (الفرقان/۴۳) و عدم تعدی و تجاوز در قتال (المائدۀ/۸) و وفای به عهد (المائدۀ/۱)، بخشش مردم و طلب آمرزش برای آنان و مشورت با آنان در کارها (آل‌عمران/۱۵۹) را فرمان داده است.

در گفتار و سیره‌ی پیامبر گرامی اسلام برابری شئون و حقوق ذاتی انسان‌ها و عدم برتری قومی بر قوم دیگر مگر با معیار تقوی و پرهیزگاری (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۵۰)، مداراکردن با مردم و فرصت‌دادن به آنان و عدم تاختن بر آنان پیش از دعوت‌شان به حق (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۲۱۶) و هدف هدایت‌بخشی مردم در جنگ‌ها (کلینی، ۱۳۶۷، ج۵: ۲۸) و مصونیت جان و مال هر کس که «لااله الا الله» بگوید (بخاری، ۱۴۱۰، ج۲: ۱۱۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج۶۸: ۳۴۳)، اشاره شده است. در فرمان‌ها و سیره‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) مهربانی‌کردن با مردم و دیده‌ی رحمت و مهربانی نسبت به آنان توصیه شده است. زیرا مردم برای حاکمان یا برادر دینی هستند یا در آفرینش با آنان مشترک‌اند (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳) و در مرام حضرت است که مرد مسلمانی از رسوایی شنیدن خبر واردشدن بر زن مسلمانی و بر زنی از اهل ذمه و ربودن خلخال و دستبند و گوشواره‌ی او، از اندوه بمیرد، سزاوار است (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷). این آموزه‌ها و فرمان‌های حقوق بشردوستانه در حالت جنگ و تهاجم بوده است؛ حال آن‌که مردم اُرزگان در حالت تسلیمی و صلح بودند و هرگز کسی مجاز نبود با آن‌ها بدان قساوت و شقاوت برخورد گردد. بدین

نتیجه می‌رسیم که هیچ‌کدام از عمل‌کردهای عبدالرحمان در این مرحله نسبت به مردم مسلمان اُرزگان در حالت تسلیمی آنان، با آموزه‌های قرآنی و گفتار و سنّت پیامبر(ص) و امیر المومنین (ع) همخوانی ندارد.

## ٦. عمل‌کرد عبدالرحمان بعد از قیام مردم اُرزگان

عمل‌کرد عبدالرحمان پس از قیام را می‌توان به محورهای ذیل تقسیم‌بندی و مورد ارزیابی قرار داد.

### ٦- ١. تصریحِ هزاره‌های اُرزگان بر خودمختاری علیه عبدالرحمان خان

در این مرحله هزاره‌های اُرزگان با کسب تکلیف از علما دست به دفاع از جان و مال و ناموس خود زدند. این در حالی بود که آنان هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبودند؛ بلکه به دنبال صلح و جلوگیری از ظلم و تعدی و دفاع از خود بودند. چنان‌که عبدالرحمان در خاطرات خود بیان کرده که ده تن از سران طوایف اُرزگان در مکتوبی به سردار عبدالقدوس خان اعلام داشتند: «ای مأموران افغان چرا در مراسله خود اظهار داشته‌اید چهار دولت همسایه‌ی شما می‌باشد؛ چرا نگفته‌اید پنج دولت، همسایه شما می‌باشد؛ زیرا که دولت ما را هم باید شامل می‌کردید، به جهت خوبی و سلامتی خودتان به شما صلاح می‌دهیم که باید از ما دوری بجویید (عبدالرحمان، ۱۳۹۳، ج۱: ۲۶۵) که به یاری پنج‌تن آل عبا، ما مردم بی‌دستگاه خود را دولت پنجم دانسته و آوازه‌ی این دولت پنجم را به معاونت شاه اولیاء در جهان گوشزد خلق خدا خواهیم کرد و امر پادشاه افغان را گردن نخواهیم نهاد» (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۵۴۴). در این مکتوب که در سال ۱۳۰۹ه.ق نگاشته شده، هزاره‌ها خواستار به‌رسمیت‌شناختن دولت خود و توصیه به‌خوبی، صلح و صلاح و دوری از تعدّی و تجاوز به قلمرو خویش دارند. اما به‌تصریح تاریخْ سران اُرزگانیِ نویسندگان این نامه به دستور عبدالرحمان به شدیدترین صورت مجازات و اعدام شدند (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۷۴۰).

### ٦- ۲. صلح و گفت‌وگو مبنای مدارای سیاسی

بر اساس آموزه‌های بشردوستانه‌ی اسلامی که در قرآن آمده است اصل اولی برقراری صلحِ عادلانه بین مسلمانان و مؤمنین است و گروهی که متجاوز است (لشکرکشی کرده است) باغی و تجاوزکار شمرده می‌شود و وظیفه‌ی مسلمانان بازداشتن باغی از تجاوز است (الحجرات/۹). در مقابله با غیرمسلمانان نیز صریحاً اشاره دارد که اگر طرف مقابل شما تمایل به صلح نشان دادند، تو نیز از در صلح درآی (الأنفال/۶۱)، و در آیه دیگر می‌فرماید: اگر از شما کناره‌گیری کرده و با شما پیکار ننمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید (النساء/۹۰).

در سیره‌ی علی (علیه‌السلام) نیز همواره راه گفت‌وگو و عدم محدودیت آزادی سیاسی و اجتماعی یگانه راه مصالحه با مخالفانی بود که با آن حضرت بیعت نکرده بودند و حتی از وقتی یکی از آن‌ها خواست ضامنی بیاورد که اغتشاش نمی‌کند و او گفت ضامنی ندارم، مردم خواستند او را بکشند ولی امام مانع شد و فرمود: من خود ضامن او هستم (ابن اثیر، ۱۲۸۵، ج۳: ۳۲۰). در خصوص سایر مخالفان و دشمنان مثل مروان بن حکم و برخی از افراد ذی‌نفوذ بنی امیه که احتمال جنگ و درگیری از سوی آنان می‌رفت، امام علی (علیه‌السلام) آن‌جا نیز شیوه‌ی گفتگو و استدلال را در پیش گرفت تا بتواند با روش اقناعی آن‌ها را متقاعد سازد و حقوق و خواسته‌های آنان مثل امنیت را ادا کرد و توهمات ناامنی آنان را از بین برد (البلاذری، ۱۴۱۷: ۳۸۷). افزون بر این موارد، امام حقوق سیاسی– اجتماعی خوارج را (قبل از این‌که آنان دست به سلاح ببرند) ادا کرد (ابن کثیر الدمشقی، ۱۴۱۵، ج۷: ۲۹۵). اما عبدالرحمان برخلاف آموزه‌های اسلامی درخواست صلح را نپذیرفت و به تکفیر و کشتار مردم هزارستان و اُرزگان پرداخت.

### ٦- ۳. تکفیر و کشتار هزاره‌های اُرزگان

ازجمله اقدامات عبدالرحمان بعد از اعلام خودمختاری و دفاع مردم

هزاره‌ی اُرزگان، حکم به تکفیر و واجب القتل بودن آنان توسط ملایان درباری بود. چنان‌که صدور فتوی تکفیر را به سید احمدشاه منتسب می‌کنند و عبدالرحمان به این فتوی و پخش آن اکتفا نکرد؛ بلکه افراد دیگری همچون سید محمد ممتحن و سید محمود قندهاری را تشویق نمود تا برای اثبات تکفیر هزاره‌ها و رد عموم روافض، همراه با آیات قرآنی و احادیث نبوی، کتابچه و اعلانی به عوام انشاء نماید و ملّت سنّی را عموماً ترغیب و تحریص به جنگ با هزاره‌ها نمایند(یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۹۰). کاتب در بیان این کار شگفت تکفیر مسلمانان هزاره و دستور به کشتار آنان که نفری جان به‌سلامت نبرد، آورده است که: چون آتش فتنه هزاره به‌غایت ملتهب گردیده از شراره‌اش پیشی گرفته هواخواهان دولت را کار شگفت روی داد از جمله میر احمدخان به عینه این عبارت را رقم کرده و به مهر پادشاهی رسانیده در اطراف و اکناف ولایات انتشار داد که: «چون کفر هزاره دایه و فولاده و زاولی و سلطان احمد و اُرزگان و غیره به‌جای رسیده که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کفر نمودند و سرکار اعلی در قلع‌وقمع بنیاد این بی‌دینان که اثر از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و ... چنین سرشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت پناه نظامی و الوسی از هر سمت و جانب مملکت دولت خداداد آن‌چنان در خاک طایفه‌ی باغیه هزاره‌جات جمع شوند که نفری از آن طوایفه گمراهان جان به‌سلامت نبرند» (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۶۱۲). به دنبال آن، این اشتهار تکفیر توسط ملایان درباری در سراسر بلاد برای برانگیختن مردم حنفی مذهب برای قتل‌عام و از بین بردن مردم هزاره شیعه اُرزگان تبلیغ می‌شد. کاتب در این باره چنین می‌نویسد: «ملا عبدالخالق نام که از حضور انور والا مأمور برانگیختن مردم به قتل و تاراج هزاره شده بود، طوایف اندری و ترکی و علی خیل و هوتکی را بر وفق اشتهاراتی که به تکفیر مردم هزاره‌جات شرف اصدار و عزّ انتشاریافته بودند بر قتال و جدال هزاره ره نموده هم‌چنین وارد هر علاقه شده مردم را برمی‌انگیخت» (کاتب،

۱۳۷۰، ج۳: ۱۴). ازجمله اسناد گویای کشتار، غارت و اسارت این مردم در جنگ اُرزگان که منجر به قتل‌عام ۶۲- البته طبق روایت کاتب و خالی‌شدن ارزگان از سکنه ۸۰ در صد از هزاره‌ها قتل‌عام و نسل‌کُشی شده‌اند- درصد از مردم هزاره در این تهاجم شد (توسلی غرجستانی، ۱۳۸۷: ۵۶)، این سخن کاتب است که می‌نویسد عبدالرحمان «(غلام حیدر خان) و همه افسران مأموری هزاره‌جات را جداگانه فرمان کرد که در قتل و غارت و اسارت مردم هزاره دریغ را جایز نشمرده و فریب این قوم را نخورده اسلحه‌ی کسانی را که بغاوت نورزیده‌اند تمام گرفته و قلاع ایشان را خراب کرده و آنانی را که تمرد و سرکشی نموده‌اند یکسر قتل و غارت و احدی را زنده نگذارند» (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۲۴). این فرامین صراحتاً هدف نژادباورانه و شدّت تعصّب قومی عبدالرحمان را آشکار می‌سازد که در پی آن هزاره‌ها مورد نسل‌کُشی و قتل عام، تجاوز، غصب اراضی و ویرانی و تباهی قرار می‌گیرند.

**٦- ٤. تحلیل تکفیر و کشتار مردمِ مسلمانِ هزاره**

برای شناخت مبانی مقوله تکفیر، به تقسیم کفر به اعتقادی و عملی باید توجه کرد (میدانی، بی‌تا: ۲۹۹-۲۹۶). کفر عملی موجب بیرون‌آمدن از دین نیست؛ اما کفر اعتقادی که همان انکار ضروری دین است، فرد را از دین بیرون می‌کند (عسکری، ۱۳۶۳، ج۱۰: ۱۵۷). قرآن کریم در بیان اراده و امر تشریعی خداوند در پرهیز از انتساب کفر به دیگران صریحاً می‌فرماید: وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً (نساء، آیه ۹۴). نیز در روایت نبوی آمده است: «هم‌کیشان خود را تکفیر نکنید، حتی اگر گناهان بزرگ مرتکب شوند» (متقی هندی، ۱۴۰۹، ج۱: ۲۱۵). از این جهت نسبت دهنده‌ی کفر به مسلمانان را ملعون خطاب کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج۷۲: ۲۰۹) و نسبت‌دادن کفر به مؤمن همانند کشتن مؤمن قلمداد شده است (بخاری، ۱۴۱۰، ج۵: ۲۲۶۳). در آیه‌ی دیگر آمده است که جزای کسی که مؤمنی را بکشد خلود در جهنم است (نساء /۹۳) و کسی که دیگری را که کافر نیست و اهل توحید

است، نسبت کفر دهد، خودش به کفر نزدیک‌تر است (طبرانی، ۱۴۱۵، ج۱۲: ۲۷۲) و در قیامت کافر محشور می‌شود (بخاری، ۱۴۱۰: ج۵: ۲۲۴۷). علاوه براین، همه‌ی پیشینیان با تکفیر اهل قبله، سخت مخالف بوده‌اند. آنان براین باور بودند که گمراهی در عقیده، موجب جواز تکفیر نمی‌شود. ازاین‌رو، از تکفیر اهل تجسیم پرهیز می‌کردند (تفتازانی، ۱۴۱۲، ج۲: ۲۷۰-۲۶۷). برخی از فقهای اهل سنّت مثل ابوحامد غزالی (م۵۰۵ق) تنها تکذیب صریح پیامبر را موجب کفر می‌داند (ابن بطه، ۱۴۱۵، ج۲: ۷۶۳-۷۶۲). این در حالی بود که مسلمانان و شیعیان اُرزگان تمام شرایط مسلمانی را دارا بودند؛ اما علی‌رغم آن، از جانب علمای درباری عبدالرحمان و حکم او تکفیر شدند.

حرمت کشتار مردم مسلمان هزاره‌ی اُرزگان را می‌توان مستند بر این فرمایش صریح قرآن کریم دانست که می‌گوید: هرکسی انسانی را جز برای قصاص یا فساد در روی زمین بکشد، مانند آن است که همه مردم را کشته باشد (مائده/۳۲) و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمد بکشد، مجازاتِ او دوزخ است درحالی‌که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است (نساء /۹۳). علاوه بر این، خداوند کشتنِ مطلقِ نفس انسانی را حرام اعلام کرده است (انعام/۱۵۱). بر این اساس، حفظ حریم حق حیات در اسلام تا آن‌جا اهمیت دارد که اگر استفاده از چیزی زمینه‌ی ـ نه علت ـ ازبین‌بردن فردی از افراد بشر یا استفاده بی‌هدف از آن شود، مورد نهی واقع‌شده است (محقق داماد، ۱۳۸۳: ۸۹). حتی نمی‌توان بدون هدفِ نظامی محض از سلاح جنگی استفاده نمود و نیز نمی‌توان به‌بهانه‌ی نیروی نظامی هرکسی را نشانه گرفت، بلکه باید فقط رزمنده‌ی جنگی مورد هدف‌گیری واقع شود. به‌همین صورت، امیرالمؤمنین در جنگ‌ها به مالک سفارش می‌کند که « بپرهیز از خون‌ها و ریختن آن به ناروا که چیزی چون ریختن خون به ناحق - آدمی - را به کیفر نرساند و گناه را بزرگ نگرداند و نعمت را نَبَرد و رشته عمر را

نَبُرد» (نهج‌البلاغه: ۳۳۹)، و در ادامه‌ی آن هشدار می‌دهد که «در تخلّف از این حکم خدا هیچ عذری پذیرفته نیست». امام هم‌چنین می‌فرمایند: «پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام نیرومند مکن که خون به‌حرام ریختن قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند؛ بلکه دولت را از صاحب آن به دیگری بگرداند» (نهج‌البلاغه: ۳۳۹). حضرت خطاب به یاران خود می‌فرمایند: «اگر [دشمنان] به اذن خدا شکست خوردند و گریختند، آن‌کس را که پشت کرده است به قتل نرسانید و آن را که قدرت دفاع ندارد آسیب نرسانید و مجروحان را به قتل نرسانید» (نهج‌البلاغه، نامه ۱۴). در تاریخ سیره‌ی عملی مسلمین نیز آمده است که عُمَر خلیفه دوم، خالد بن ولید را به خاطر اینکه نباید دشمنی را که مستحق کشتن نبود، به قتل می‌رساندْ، از مسؤولیتش بر کنار می‌کند و می‌گوید: «به راستی که شمشیر خالد شقاوت بار است» (ابن‌اثیر جزری، ۱۳۸۵، ج۲: بیروت، ۳۵۸). همین‌طور حق حیات برای کسانی که در محیط جنگی از عابرین غیرنظامی هستند محترم شمرده شده است و نباید کسی متعرض آنان شود یا به آنان حمله کند (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۱). بر این اساس، در اسلام جنگْ مشروعیتی برای کشتن کسانی که مستقیماً در جنگ شرکت ندارند ایجاد نمی‌کند (مطهری، بی‌تا، ج۲: ۲۲۱)، بلکه آن‌چه در اسلام مشروعیت دارد جنگ در راه ترویج دین حق و یا دفاع از خود، ناموس و دین می‌باشد (مطهری، بی‌تا، ج۲: ۲۲۱). متأسفانه در جنگ اُرزگان هیچ‌کدام از این معیارهای حقوق بشردوستانه‌ی اسلامی مراعات نگردید.

### ۷. حکمِ کشتار اسیر و غیرنظامی، بردگی، و غصب اراضی هزاره‌ها

از دیگر عمل‌کردهای بی‌سابقه‌ی عبدالرحمان در جنگ اُرزگان، کشتار مردان اسیر و غیرنظامی و حکم به بردگی و فروش زنان و دختران و پسران هزاره اُرزگان در بازارهای داخلی و خارجی آن زمان بود. زبانِ گویای تاریخ افغانستان با وجود همه‌ی سانسورها و محدودیت‌ها از سوی حاکمان، وقایع وحشتناک و ظلم عبدالرحمان را در این زمینه چنین بیان کرده است: «

عبدالرحمان برآشفت و تمامت افسران نظامی و ملکی را که در هزاره‌جات بودند و راه قتل و غارت اشراره (هزاره) می‌پیمودند فرمان جداگانه فرستاد و امر کرد که هرچند مردم (پشتون) زن و پسر و دختر و مال و متاع اشرار هزاره را از راه غنیمت به دست آرند بر طبق آیین دین مبین حضرت سید المرسلین (ص) پنج یکش را حق دولت دانسته ارسال پایه‌ی سریر سلطنت نمایند و چهار خمس آن را حصه و بهره‌ی خود شمرده متصرف مالکانه شوند و از صدور این حکم بود که مردان به قتل رسیده و دختران و زنان و پسران ایشان به غلامی و کنیزی رفت» (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۱۴). بر اساس این حکم امیر خون آشام به کشتار همه مردان اعم از اسیر و غیرنظامی هزاره و بردگی زنان و پسران آنان دستور می‌دهد. در سندی دیگر، مرحوم کاتب هزاره واقعه‌ی اسارت و بردگی زنان و دختران هزاره‌ی اُرزگان را چنین روایت می‌کند: «زنان و دختران مردم هزاره که اسیر و دستگیر اعداد سپاه شده بودند سه صد و شش تن خمس همه را که حصه دولت بودند در تیرین کوت فرستاده که از آن‌جا رهسپار شوند و سپاهیان ملکی و نظامی اسیران خود را بعضی فروخته و برخی متصرف شده به خانه‌ها و مقام خویش فرستادند و غیر از این اسیر آن‌که در جنگ گرفته شده بودند هزاران زن و دختر دیگر را چون حکم خرید و فروش صادر شده بود از راه تجارت در داخل و خارج مملکت فرستادند، چنان‌چه در اندرون مملکت کم‌تر کسی از شهریان و روستائیان ماند که زن و دختر هزاره را مالک و متصرف نشد» (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۵۰). عبدالرحمان در ادامه‌ی جنایات خود در جنگ اُرزگان به‌طرز بی‌رحمانه‌ای به غصب زمین‌ها، مراتع و املاک هزاره‌ها و واگذاری آن به اقوام و طوایف پشتون اقدام کرد.

از جمله شاهکارهای مورّخ معاصر کاتب هزاره در گزارش این عمل‌کرد ظالمانه را می‌توان در گزارش ذیل اشاره کرد که در خلال بیان یک موضوع دیگر، زیرکانه خبر مظلومیت مردم هزاره را از کاخ ظالم و در کتاب معتبر

دولتی منتقل می‌کند چنان‌که در جریانِ بیانِ تکفیر هزاره‌ها به این مطلب چنین اشاره می‌کند و می‌نویسد: «چون کفر هزاره دایه و فولاده و زاولی و سلطان احمد و اُرزگان و غیره به‌جایی رسیده که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کفر نمودند و سرکار اعلی در قلع و قمع بنیادِ این بی‌دینان که اثر از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غیلجایی و درّانی تقسیم شود» (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳: ۶۱۲). در این فراز تاریخی حکم غاصبانه‌ی عبدالرحمان مبنی بر واگذاری املاک (زمین، مراتع و ...) هزاره‌های اُرزگان را به اقوام غیلجایی و درّانی صریحاً مشاهده می‌کنیم، و بر هزاره‌ها چنان رفت که این حکم بیان می‌کند.

**۷- ۱. ارزیابیِ کشتار اسیر و غیرنظامی، بردگی و غصب اراضی**

در ارزیابی و نقد این عمل‌کرد عبدالرحمان به مأثورات دینی، الزامات مذهبیِ و سیره‌ی پیامبر اسلام توجّه می‌کنیم. خواننده باید التفات داشته باشد که عاری بودن اقدامات عبدالرحمان از مبانی و دستورات دینی و عدم مشروعیت آن از منظر قرآن و سنّت، به‌معنای نفی حاکمیّت آن و تمامیِ عمل‌کرد اوست.

اسیر در اصطلاح قرآنی بر مردان کافری اطلاق می‌شود که در جنگ با مسلمانان دستگیر شوند و زنان و کودکان گرفتارشده در این دیدگاه سَبی گفته می‌شوند (دایره المعارف قرآن کریم، ۱۳۹۸: ۸: ۵۹۱۰، طباطبائی، ۱۳۷۵: ۱۳۴). بالفرض هم اگر اسیر به فرد یا افرادی اطلاق می‌شود که در جنگ به‌وسیله نیروهای فاتح، دستگیر شوند (زحیلی، بی‌تا، ج۸: ۵۹۱۰)؛ بر اساس آموزه‌های کرامت‌محور اسلامی نمی‌توان اسیر را به دلیل شرکت در مخاصماتْ مسئول شناخت و لذا اصل اولی در برخورد با آنان بر اساس فرمایش پیامبر اکرم (ص) رفتار نیکو همراه با رأفت و رحمت اسلامی است (حمید الله، ۱۳۸۰، ۲۴۴؛ الزحیلی، ۱۴۱۹: ۴۱۰). چنان‌که از پیامبر در باره‌ی اسیران یهودی (بنی قریظه) روایت شده که بعد از این‌که در یک روز تابستانی

هنگامی‌که هوا گرم شد فرمود: گرمای سلاح را با گرمای روز بر آنان جمع نکنید، آنان را بخوابانید تا خنک شوند (بیهقی، ۱۴۱۹: ۱۴).

قرآن کریم حق آزادی‌بخشیدن به اسیر را در شرایط خاص (بر اساس استفاده از دو راهکار «منت‌گذاشتن» و «فدیه‌گرفتن») توصیه کرده است (محمد/۴) که به گفته فخر رازی رفتار با اسیران (آن هم اسرای کافر) تنها منحصر به این دو راهکار است (رازی، بی‌تا: ۳۸). در این آیه به کشتن اسیران و یا حتی بردگی آنان که رسم متداول آن زمان بوده، کمترین اشاره‌ای نشده است. هم‌چنین نیّت قتال در راه خدا (نه برای کسب غنیمت) و با کسانی باشد که با شما قدرت بر جنگ دارند (بقره/۱۹۰). در نتیجه زنان و اطفال و سالخوردگان از تعدی و تجاوز می‌بایست مصون باشند (سید قطب، ۱۴۰۲، ج۱: ۱۸۸ و طباطبایی، ۱۳۵۲: ج۲: ۸۷). بدین‌سان، آیات مذکور به اصل تفکیک نظامیان از غیرنظامیان در حقوق بشر دوستانه‌ی اسلامی اشاره دارد و همین اصل مورد توصیه‌ی پیامبر گرامی اسلام و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز هست (جعفریان، بی‌تا: ۲۱۸ و بیهقی، ۱۴۱۹، ج۸: ۱۲۱؛ نهج‌البلاغه، نامه ۱۲).

سیره‌ی پیامبر در جنگ‌ها این بود که در امانت خیانت نکنید و زنان و کودکان را نکشید (ابن هشام، ۱۴۱۵: ۹۹۲). هم‌چنین از دستورات أکید امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در جنگ‌ها این بود که تحت هیچ شرایطی به زنان تعرض نکنید حتی اگر به شما و فرماندهان و بزرگان‌تان دشنام دهند (نهج‌البلاغه، نامه ۱۴). پس از جنگ جمل، صفیه مادر طلحه حضرت را به‌شدّت و به‌طور مکرر مورد دشنام و توهین قرار داد؛ ولی حضرت اعتنا نکرد و از واکنش تند اطرافیانش نیز جلوگیری نمود (طبری، ۱۳۶۲، ج۳: ۵۴۴) و رویه‌ی این دو بزرگوار منت‌گذاردن و مشمول عفو و بخشش قراردادن اسراء بود (مجلسی، ۱۴۰۴، ۱۳۲). همین‌طور، پیامبر بر مردم مکه منت گذاشت و هیچ‌یک از آن‌ها را نکشت و به اسارت نگرفت، بلکه فرمود بروید شما همگی آزاد هستید (طبری، ۱۳۶۲، ج۳: ۶۱). رفتار با اسیران در سیره‌ی رئوفانه پیامبر

به‌گونه‌ای است که اسیران را برادران مسلمانان می‌دانند (القاسمی، ۱۳۷۲: ۳۰۲) و حتی به نوشاندن آب شیرین و گوارا و خوراندن غذای نیکو و لذیذ به اسیران سفارش کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۳۸) و در سیره‌ی آن حضرت بود که بین مادر و فرزندِ اسیر جدایی نمی‌انداخت (بیهقی، ۱۴۱۹: ۲۶). این‌همه در مورد اسرای کافر و در جنگ با مسلمانان و در جنگ ابتدایی و بعضاً دفاعی بوده است. در حالی که جنگ اُرزگان یک جنگ با هدف طاغوتی و برای ازدیاد شوکت و قوت و قدرت و امنیت سلطنت خود (عبدالرحمان، ۱۳۹۳: ۲۶۴) و کسب غنیمت وعده داده‌شده در فرمان عبدالرحمان (از ره‌آورد تکفیر مردم هزاره مسلمان اُرزگان) و علیه گوینده‌ی «لا اله الا الله» بود که بر اساس حدیث شریف نبوی جان و مالشان محترم و مصون دانسته شده است (بخاری، ۱۴۱۰، ج۲: ۱۱۰). بر اساس هیچ سند و سیره‌ی از بزرگان دینی سابقه‌ای ندارد که در جنگ بین دو دسته از مسلمانان زنان و دختران و پسران دسته‌ی مغلوب به بردگی و کنیزی و غلامی درآید و تحت عنوان غنیمت جنگی خمس به آن تعلق گیرد و زمین‌های آن‌ها به اقوام غاصب و فاتح تملیک گردد. تنها نمونه‌ی اقدامات غیردینی، مذهبی و انسانی را در تاریخ اسلامی مربوط به اقدامات عبدالرحمان در جنگ اُرزگان و علیه مردم مسلمان و شیعه اُرزگان می‌بینیم. البته در عصر جدید داعش نیز در برخی موارد زنان و دختران غیرمسلمانان ایزدی‌ها را به بردگی و فروش گرفته است. به‌هرروی، این اقدامات عبدالرحمان و داعش می‌تواند مصداق سوءاستفاده از پیروزی نظامی در جنگ خوانده شود که طبق فرمایش پیامبر (ص) قومی که غالب شود و از پیروزی خود سوء استفاده کند، برای همیشه مورد خشم خداوند واقع خواهد شد (الشیبانی، ۱۹۸۵: ۸۵). در این‌جا تحلیل مفتوح العنوه نبودن زمین‌ها و مراتع مردم مسلمان هزاره اُرزگان، استدلال فقهی می‌طلبد که در جای خودش نیازمند بحث است، ولی کاملاً روشن است که وقتی حاکمیّت عبدالرحمان و اقدامات او هیچ مشروعیت دینی و مذهبی نداشته

باشد، مفتوح العنوه نامیدن املاک هزاره‌ها نیز غیرمشروع و یک حکم ظالمانه است. در نهایت بدین مطلب دقّت کنیم که عبدالرحمان نه تنها املاک هزاره‌ها را مفتوح العنوه اعلام می‌کند، بلکه عملاً انسان هزاره را اعم از زن و مرد کودک و جوان و همه‌ی دارایی‌های آن‌ها را مفتوح العنوه اعلام می‌دارد.

## ۸. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حقوق بشردوستانه شاخه‌ای یا بخشی از حقوق جنگ یا حقوق بین‌المللی مخاصمات مسلحانه است که ضمن تعیین حقوق حمایت از افراد انسانی ـ اعم از نظامی یا غیرنظامی ـ تکالیف افراد انسانی و طرف‌های متخاصم را نیز در آن مخاصمات مشخّص می‌کند. مراد از نظام حقوقی بشردوستانه‌ی اسلامی مجموعه احکام و آموزه‌ها و حقوقی است که در حمایت از انسان‌ها در جنگ و صلح و بی‌طرفی، برگرفته‌شده از قرآن و سنّت پیامبر به‌اتفاق فریقین و علاوه بر آن سنّت صحابه و خلفای راشدین در نظر اهل سنّت و سنّت ائمه معصومین (علیهم السلام) در نظر شیعه، مطرح شده است. از مجموع مستندات تاریخ پی می‌بریم که عمل‌کردهای عبدالرحمان در جنگ اُرزگان در دو مرحله اساسی قبل و بعد از دفاع و قیام مردم اُرزگان قابل ارزیابی است. از بررسیِ اقدامات بی‌رحمانه‌ی عبدالرحمان در طول دوران حاکمیّت‌اش به‌خصوص در سال‌های جنگ با هزاره‌ها در تمام هزارستان به‌طور عام و در ارزگان به‌طور خاص بدین نتیجه می‌رسیم که این اعمال نه‌تنها با آموزه‌های قرآنی و گفتار و سنّت پیامبر و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هرگز همخوانی و نسبتی ندارد؛ بلکه برخی از آن‌ها سابقه‌ای در تاریخ جنگ‌های مشابه آن ندارد، مطلبی که کاتب در سراج التواریخ بدان اشاره می‌کند. عبدالرحمان با تعدّی و تجاوز و زندانی کردن بزرگان مردم مسلمان اُرزگان در حالت تسلیمی آنان و رد پیشنهاد صلح آنان، بغاوت و سرکشی خود را آغاز کرد و با تکفیر و کشتار اسیران و غیرنظامیان مسلمان و حکم به بردگی زنان و دختران و پسران مردم مسلمان اُرزگان و غصب زمین‌های آن‌ها، جنایاتی را در خاطره‌ی جمعیِ ما حکّ

کرده که در تاریخ بشریت بی‌سابقه است و تاکنون مردم افغانستان از آن رنـج می‌برند.

## کتاب‌نامه


۱. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۲۸۵)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، دار بیروت.
۲. ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء الحافظ (۱۴۱۵)، *البدایهٔ و النهایهٔ*، بیروت، دار الکتاب العلمیهٔ.
۳. احمدی، محمدامین (۱۳۹۵)، *تسخیر هزاره یاغستان به روایت سراج التواریخ*، سمینار علمی هشتاد و ششمین سالیاد وفات مرحوم فیض محمد کاتب هزاره، سلام خانه ارگ، کابل، بنیاد اندیشه.
۴. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۰)، *صحیح بخاری*، تحقیق مصطفی دیب البغا، بیروت، دار ابن کثیر، دوم.
۵. البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۹۹۶)، *انساب الاشراف*، بیروت، دارالفکر.
۶. بیهقی، احمد ابن حسین (۱۴۱۹)، *السنن الکبری*، جلد ۱۸، بیروت، دار الفکر.
۷. توسلی غرجستانی، محمد (۱۳۸۷)، *سیمای اُرزگان*، ایران، قم، نشر آراسته.
۸. تیمور خانف، ل (۱۳۷۲)، *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه عزیز طغیان، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۹. جعفریان، رسول (۱۴۷۷)، *تاریخ خلفا*، قم، نشر الهادی.
۱۰. حبیبی، عبدالحی (۱۳۸۰)، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، تهران، انتشارات افسون.
۱۱. حر عاملی، محمدحسن (۱۴۰۹)، *وسائل الشیعهٔ*، جلد ۱۱، قم، آل البیت لاحیاء التراث.
۱۲. خلیل زاد، زلمی (۱۳۹۵)، *فرستاده*، مترجم هارون نجفی‌زاده، کابل، انتشارات عازم.
۱۳. رازی، فخرالدین، (بی‌تا)، *الکبیر*، بی‌جا، بی‌نا.
۱۴. زابلی مغولی، محمد افضل بن وطن داد (بی‌تا)، *مختصرالمنقول در تاریخ هزاره*، قم، چاپخانه فروردین.

۱۵. الزحیلی، وهبه (۱۴۱۹)، *آثارالحرب فی الفقه الاسلامی*، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم.
۱۶. سید قطب (۱۴۰۲)، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق.
۱۷. الشیبانی، محمد بن الحسن (۱۹۸۵)، *السیر الکبیر*، قاهره، بی‌نا.
۱۸. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۵)، *المیزان*، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
۱۹. طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
۲۰. عبدالرحمان (۱۳۹۳)، *تاج التواریخ*، افغانستان، کابل، بنگاه انتشارات میوند (بام).
۲۱. عظیمی، خانعلی (۱۳۸۸)، پایان‌نامه «بررسی تاریخی تحولات سیاسی و اجتماعی اُرزگان از برآمدن امیر عبدالرحمان تا برافتادن طالبان»، قم.
۲۲. علیخانی، علی اکبر (۱۳۸۸)، *حقوق بشردوستانه در اسلام*، فصل‌نامه حقوق بشر، س۴، بهار و تابستان ش۱ (پیاپی ۷).
۲۳. غبار، میر غلام محمد (۱۳۷۵)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم، صحافی احسانی.
۲۴. غرجستانی، محمد عیسی (۱۳۷۲)، *کله‌منارها در افغانستان*، ناشر، ایران، قم، اسماعیلیان.
۲۵. فقیه حبیبی، علی (۱۳۹۵)، *جایگاه حقوق بشردوستانه در اسلام و اسناد بین‌المللی*، فصلنامه پژوهشی‌های سیاسی جهان اسلام، س۶، ش۲، صص ۸۱-۱۰۳.
۲۶. کاتب، ملا فیض محمد (۱۳۳۱)، *سراج التواریخ*، جلد اول و دوم، کابل، مطبعه دارالسلطنه.
۲۷. -----، ---------- (۱۳۷۰)، *سراج التواریخ*، جلد سوم، قم، بی‌نا، چاپ اول.
۲۸. کهزاد، احمدعلی (۱۳۹۰)، *افغانستان در پرتو تاریخ*، ایران، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
۲۹. مجلسی، محمّد باقر (۱۴۰۴)، *بحارالأنوار، الجامعة لِدُرَر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، مؤسّسة الوفاء.

۳۰. محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۳)، *حقوق بشردوستانه بین‌المللی*، قم، نشر علوم اسلامی، چاپ اول.
۳۱. مهاجر هروی ریاضی، محمد یوسف خان (۱۳۲۴)، *بحر الفوائد، (کلیات ریاضی)*، مشهد، بی‌نا.
۳۲. ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۷۹)، *زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان*، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۳۳. نامی، محمدحسن (۱۳۸۷)، *جغرافیای کشور افغانستان*، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۳۴. ووّاله، (۱۳۷۱)، *انکشاف ولایات مرکزی «هزاره‌جات»*، ترجمه محمد علم رشنو، قم، صحافی عبدالخالق «هزاره».
۳۵. هندی، علاءالدین علی المتقی بن حسام‌الدین (۱۴۰۹)، *کنز العمال فی سنن ألاقوال وألافعال*، تحقیق: شیخ بکری حیانی و شیخ صفوة صفا، بیروت، انتشارات مکتبة التراث الاسلامی.
۳۶. یزدانی، حسین‌علی (۱۳۷۲)، *صحنه‌های از تاریخ خونین تشیع در افغانستان*، تهران، صاحب اثر.
37. Report of chileanl National Commission Truth and Reconciliation, (1993) Vols.1 and 2.

# تحلیل نقش رهبرانِ سیاسیِ هزاره در جنگ اُرزگان با عبدالرحمان خانَ از منظر جامعه‌شناسیِ جنگ

محمدتقی فاضلی*

## چکیده

اُرزگان در دوره‌ی امیر عبدالرحمان خان به‌مثابهِ مرکز ثقلِ قدرت هزاره‌ها بود که با خشونت و قساوت از هزاره‌ها گرفته شد. عوامل بیرونی و درونی زیادی در شکست هزاره‌ها، دخیل و مطرح‌اند. این پژوهه به ارزیابی، تحلیل و نقدِ واکنش‌ها و عملکرد رهبران سیاسی هزاره به‌عنوان تصمیم‌گیرنده در جنگ و شکست می‌پردازد. به نظر می‌رسد فقدان بینشِ جامع و مشرفانه‌ی رهبران سیاسی هزاره نسبت به تحوّلات جاری آن دوره و فقدان آگاهی از سیاست و استراتژی‌های بازیگران اصلی ( بریتانیا و روسیه) به‌طور عام و عدم التفات به سیاست‌های نژادباورانه‌ی امیر عبدالرحمان به‌طور خاص موجب گردید واکنش و مقاومت هزاره‌ها با شکست مواجه گردد. نگاه درونی به این مسئله به‌مثابه کلیدِ عبرت از گذشته و فهمِ حال و ترسیم چشم‌انداز روشن برای آینده، به‌مثابه هدف اصلی، در این پژوهه مدنظر است. توضیح این موضوع براساس جامعه‌شناسی جنگ و به‌شیوه توصیفی/ تحلیلی دنبال شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که افغانستان در این مقطع، میدان بازی دو امپراتوری روسیه و بریتانیا بوده و جنگ اُرزگان که توسط عبدالرحمان خان علیه مردم هزاره و به قصد پاکسازی قومی شعله‌ور گردید، نیز در همین راستا قابل بحث و بررسی است. رهبران سیاسی هزاره به دلیل فقدان بینش سیاسی، ضعف شناخت از سیاست‌ها و انگیزه‌های عبدالرحمان خان، ناتوانی در تحلیل وقایع و شرایط تاریخی، قدرت سیاسیِ بی‌سامان، تشتّت و اختلاف درونی، شکست را متحمل شدند و بدین‌ترتیب، نه تنها قدرتِ سیاسی آن‌ها فروپاشید، بل جامعه به‌طور کامل ویران گردید و بیش از نیمی از نفوس هزاره‌ها توسط حکومت کابل یا قتل‌عام شدند یا به بردگی کشیده شدند و سرزمین‌های حاصلخیز آنان نیز غصب گردید.

**کلیدواژه‌ها:** جنگ اُرزگان، هزاره‌ها، فقدان بینش، رهبرانِ سیاسی، عبدالرحمان، شکاف‌های درونی، قدرت بی‌سامان.

---

* دکترای جامعه المصطفی العالمیه- سطح چهار تمدن معاصر مسلمین -fazili1359@gmail.com

## ۱. مقدمه و پیشینه‌ی پژوهش

جنگ اُرزگان در دوره‌ی امیر عبدالرحمان خان در تاریخ هزاره‌ها از غمبارترین فجایع تاریخ بشر است؛ به‌گونه‌ای که با گذشت بیش از یک قرن، هنوز هم آثار تلخ و زیان‌بار آن، بر تمام زوایای زندگی هزاره‌ها سایه افکنده و سرنوشت سیاسی و اجتماعی آنان را مدام تحت تأثیر قرارداده است. در این جنگ، اُرزگان به‌مثابه مرکز ثقل قدرت هزاره‌ها در پی تهاجم بی‌رحمانه‌ی سپاه عبدالرحمان خان ازیک سو، ضعف و فقدان بینش سیاسی رهبران و عدم اتحاد نخبگانِ سیاسیِ هزاره از طرف دیگر، در ۲۶ صفر ۱۳۱۰ به فروپاشی انجامید و بدین‌ترتیب در تاریخ سیاسی افغانستان، فرهنگ تغلّب در امر سیاسی، مباح‌پنداری تصرّف عدوانی، نسل‌زدایی و فروش انسانِ شکست‌خورده رقم خورد (کاتب هزاره، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۱۰۲۶) و در اندکِ زمانی پس از آن به سنّت سیاسی-تاریخی مبدّل شد.

تاریخ‌نگاران زیادی مانند ملا فیض‌محمد کاتب هزاره، ملا محمدافضل اُرزگانی، محمد یوسف‌ریاضی، میر غلام‌محمد غبار، اخبارنویسان بریتانیایی و دیگران در آثار خود به وقایع مربوط به این جنگ و عوامل آن اشاره کرده‌اند؛ اما کامل‌ترین گزارش درکتاب سراج التواریخ آمده است. مرحوم کاتب هوشمندانه با استفاده از عبارات و اصطلاحات متناسب، نقش هر گروه دخیل را روایت نموده است. در مجموع این کتاب‌ها به‌مثابه تاریخ اجتماعی، اطلاعات خوبی را ارائه می‌دهند. اما مطالعه و شناخت عینی جنگ اُرزگان و فهم نقش رهبران سیاسی هزاره در مواجهه با سیاست و تهاجم عبدالرحمان خان برپایه‌ی نظریه‌ی جامعه‌شناسی جنگ، مسئله‌ی اصلی در این پژوهه است که تاکنون مورد تحلیل موشکافانه قرار نگرفته است. مطالعه‌ی علمی این جنگ روشن می‌سازد که چه عواملی موجب شکست هزاره‌ها در این جنگ گردید و چه درس‌هایی می‌شود از آن آموخت.

## ۲. رهبرانِ سیاسی هزاره

رهبران هزاره‌ها در هر دوره‌ای افراد مشخص بوده‌اند که در تاریخِ سیاسیِ هزاره‌ها دارای نقش و اثر بوده و الزاماً تصمیم آنان بر سرنوشت جمعی هزاره‌ها تاثیر مستقیم گذاشته است. عنوان‌ها در هر دوره متفاوت بوده و در مطالعات تاریخی از آنان یا به اعتبار خاندانی، یا شخصیتی و یا منطقه‌ای نام برده شده است. برای نمونه، ابن الفقیه همدانی و مرحوم دهخدا نام عام امرای غرجستان را که از قرن ۱ تا ۷ هجری بر مناطق هزاره‌جات حکومت نموده‌اند، طبق خصلت‌های رفتاری آنان «برازبنده» و «ورازبندگ» خطاب نموده‌اند (ابن الفقیه، ۱۴۱۶: ۶۴۸، دهخدا، ۱۳۴۲: ذیل واژه‌ی زابل) برخی ازآنان به آل‌شنسب نیز یاد نموده‌اند (محمدی کاظمی، ۱۳۹۷: ۱۳۷- ۱۶۲). هم‌چنین دسته‌ای از حاکمان و رهبران سیاسی که در اصطلاح امروزه به‌اعتبار نسبت خاندانی‌شان، تحت اصطلاح «آل» از آن‌ها یاد می‌شود؛ مانند آل بانیجور (قرن ۳و۴ قمری)، آل شیث (از قرن ۲ تا ۷ ق)، آل کرت (از ۶۴۸ تا ۷۸۳ ق)، آل ارغون ( از ۸۸۴ تا ۹۲۶ق) (محمدی کاظمی، ۱۳۹۷: ۱۳۷- ۱۶۲)، آن‌ها را نیز از رهبران سیاسی هزاره در آن دوره‌ها می‌توان برشمرد.

عنوان‌های دیگر برای رهبران سیاسی هزاره میر، خان، بیگ، ملک و... است که بر رهبران هر منطقه و طایفه نیز اطلاق گردیده است. اما مراد از رهبرانِ سیاسی در این پژوهه، آن دسته از رهبران سیاسی است که در دوره‌ی عبدالرحمان، به‌عنوان شخصیت‌های تصمیم‌گیرنده، رفتار و تصمیم آنان در جنگ اُرزگان اثر داشته، سرنوشت و حیات سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها را در این رویارویی تحت تأثیر قرار داده‌اند.

## ۳. نظریه‌ی جامعه‌شناسی جنگ

جامعه‌شناسی جنگ، مطالعه‌ی علمی و شناخت عینی جنگ‌ها با رویکرد معرفت‌شناسانه است. تحدیدِ ماهیّت جنگ، شناخت اهداف جنگ، ایدئولوژی جنگ، ابزار جنگ، تصمیم و رفتار رهبران و فرماندهان، سنجش

توان، ساختار قدرت، زمان و مکان جنگ، علل پیروزی و شکست، پیامدهای مثبت و منفی جنگ و... از مهم‌ترین عناصرِ نظری و مؤلفه‌های اصلیِ جنگ به شمار می‌آیند.

در نگرش جامعه‌شناسان، جنگْ نهادی اجتماعی و آفریننده‌ی تاریخ است ( ادیبی‌سده، ۱۳۸۵: ۱۹) از نظر دورکهیم[1] اصل مشترک نظریه‌های جامعه‌شناسی، قبول و رسمیت جنگ به‌مثابه یک پدیده‌ی اجتماعی در طول حیات و تاریخ ملت‌هاست (ادیبی‌سده، ۱۳۸۵: ۱۰) اندیشه‌وران، به‌تناسب باورها، تخصص، درک و خِردشان جنگ را به‌صورت قاعده‌مند در شکل‌های مختلف آن (از نظر حقوقی، سیاسی، نظامی، در سطح داخلی و بین المللی) مورد مطالعه قرار داده‌اند. برای نمونه، کاستون بوتول، نظریاتِ نظریه‌پردازان جنگ را به دو دسته «خوش بین» و «بدبین» تقسیم نموده است. خوش‌بینان، جنگ را زاییده‌ی ساختار اجتماعی می‌دانند. بدبینان، جنگ را پدیده‌ی ابدی و مفید می‌دانند که در تمام حیات بشر حضور داشته و جزء ذات انسان هاست (بوتول، ۱۳۸۷: ۲۲) در این خصوص، هابز[2] معتقد است که در حالت طبیعی، انسان دشمن انسان است (ادیبی‌سده، ۱۳۸۵: ۱۰۴) در مقابل، جان لاک معتقد است وضع طبیعی انسان، جنگ و جدال نیست. او آزادی را در تسلط فرد بر نفش خویش خلاصه می‌کند. به نظر او برای جلوگیری از زورگویی، تشکیل دولتِ قانونمند، ضروری است و در صورت بروز اختلاف و جنگ، باید از ابزار مسالمت‌آمیز استفاده نمود (ادیبی‌سده، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

نظریه‌پردازان بسیاری درباره‌ی جنگ نظر داده‌اند. سن تزو[3]، کلاوزویتس[4]،

---

1. Emile durkheim
2. Hobbes
3. Sun Tzu
4. KARL VON Clausewitz

ژومینی[1]، کاپلو و ونسن[2] و گاستون بوتول[3]، و دیگران از کسانی بودند که جنگ‌ها و علت‌ها و عوامل مؤثر در پیروزی و شکست‌ها را بررسی کرده‌اند (سن تزو، ۱۳۹۴: ۳۱، بوفر، ۱۳۹۱: ۳۲) اما در این میان کلاوزویتس (۱۷۸۰-۱۸۳۱) سهم قطعی و روشنی در مورد فهم جنگ داشته است. وی از نخستین کسانی است که به‌صورت علمی و قاعده‌مند نظریه‌ی جامعه‌شناسی جنگ را مطرح نمود و معتقد بود «جنگ‌ها به‌اندازه کافی نکات مشترکی دارند که بتوان آن‌ها را مقایسه و اطلاعاتی درمورد این مقایسه استخراج کرد» (تئودور کاپلو/ پاسکال ونسن، ۱۳۸۹: ۲۴) کلاوزویتس می‌خواهد رویکرد عینی و رویکرد ذهنی را در فهم پدیدارشناختیِ جنگ باهم ترکیب نماید.

کلاوزویتس باتوجّه به مقاصد جنگ می‌گوید: «جنگ عمل خشونت‌باری است که هدفش وادارساختن حریف به اجرای خواسته‌ی ماست» (گاستون بوتول، ۱۳۶۸: ۳۲-۳۳) وی سه عامل تشکیل دهنده جنگ را از یکدیگر تفکیک می‌کند: خشونت فیزیکی (وسیله) هدف فوری هریک از رقیبان (خلع سلاح دیگری) و در پایان آن‌ها (غایت سیاسی) را دنبال می‌کنند. در نگاه کلاوزویتس جنگ یک کنش سیاسی است که رقیبان می کوشند تا به اهداف سیاسی خویش برسند ( تئودور کاپلو/ پاسکال ونسن، ۱۳۸۹: ۳۱). کلاوزویتس پرسش‌های اساسی دیگری را نیز مطرح می‌کند «... آیاروابط سیاسی بین ملت‌ها و دولت‌ها هرگز با یادداشت‌های دیپلوماتیک قطع شده‌اند؟ این واقعیت دارد که جنگ دستور زبان خاص خود را دارد، لیکن منطق ویژه خود را ندارد» (تئودور کاپلو/ پاسکال ونسن، ۱۳۸۹: ۳۰). در واقع دیدگاه کلاوزویتس هرچند که تاحدودی متناقض وگاهاً ابهام‌آمیز به نظر می‌رسد، اما راه مطالعات علمی و قاعده‌مند را برای شناخت عینی جنگ به‌خوبی هموار

---

[1]. jomini
[2]. VENNSSON PASCALL
[3]. BOUTHOUL GASTON

ساخت.

از میان اندیشمندان این عرصه، دیدگاه کاپلو و ونسن که جنگ را همانند تعارض اجتماعی می‌دانند و می‌کوشند جنگ ها را با رویکرد علل شناسی بررسی کنند (کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۱۶). به‌خصوص از این نظر که دیدگاه آنان بیشتر بر نقش تصمیم‌گیرندگان جنگ متمرکز است، تاحدودی با بحث مورد نظر قابل تطبیق است. برای نمونه کاپلو و ونسن می‌گویند ما برای سامان‌دادن دلایل اساسی جنگ‌ها و تفکّراتی که تحریک کرده‌اند- طبقه‌بندی بر اساس سطوح تحلیل را ترجیح می‌دهیم- ناچاریم بگوییم که تنها یک نظریه در باره‌ی دلایل جنگ ها وجود ندارد. دلایلی متعددی را برای آن می‌توان برشمرد. کاپلو و ونسن دلایل جنگ ها را در سه سطح: سطحِ فردی وگروه‌های کوچک، سطحِ دولت‌ها و جوامع و سطحِ نظام بین‌الملل مورد مطالعه قرارداده‌اند (کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۷۵-۷۶)

سطح تحلیل فردی وگروه‌های کوچک بر ویژگی های روان‌شناختیِ رهبرانِ سیاسی در تصمیم‌گیری و بر ادراکات آنان متمرکز است. کاپلو و ونسن می‌گویند؛ اصل مسلم و اساسی در این‌جا این است که بیشتر جنگ‌ها درپی تصمیماتی آغاز شده‌اند که رهبران سیاسی به‌صورت فردی و مشاوران شان که محدود هستند، اتخاذ کرده‌اند. اگر بخواهیم دلایل برخورد را درک کنیم، ضرورت دارد افراد تصمیم‌گیرنده را بهتر بشناسیم (کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۸۲) و بدانیم که ادراکات بدو جنگ رهبرانِ سیاسی و تصمیمات آنان چگونه جنگ‌ها را پدید آورده و بر اَساس نتایج آن چه پیامدهای را برای جوامع به‌بار آورده است (کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۸۴).

دومین سطح تحلیل، شامل دولت‌ها، جوامع و یا به‌عبارت دیگر، واحدهای اساسی نظام بین‌المللی، یعنی شهرها، دولت‌ها یا مناطق با توجّه به زمان می‌باشد. در این حالت، جنگ‌ها شامل برخی ویژگی‌های داخلی مرتبط به جوامع (مانند نظام اقتصادی)، ساختار سیاسی دولت‌ها (مانند رژیم سیاسی یا

ایدئولوژی مسلط) یا ویژگی‌های ریخت‌شناسانه (مانند اندازه دولت، یا جمعیت آن) می‌شوند ( کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۱۰۴).

سرانجام، سومین سطح تحلیل، در عرصه مطالعه‌ی علل جنگ‌ها، نظام بین‌المللی است. در این سطح تحلیل، می‌توان سه علت اساسی جنگ‌ها را متمایز کرد: ۱- عللی که توازن قدرت را زمینه‌ساز تحقق صلح و تمرکز قدرت را زمینه‌ساز جنگ می‌دانند. ۲- نظریه سودمندی مورد انتظار در جنگ ( نظریه‌ی انتخاب عقلایی) که می‌توان تصمیم‌گیران را مانند افراد عقلایی در نظر گرفت که سودمندی مورد انتظارشان را از یک جنگ با ارزیابی هزینه‌ها و فواید در صورت پیروزی و یا شکست محاسبه می‌کنند. ۳- انتقال قدرت و جنگ سلطه‌طلبانه که بیشتر در نظام بین‌المللی کارایی دارد ( کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۱۲۱-۱۴۰).

نکته‌ی با اهمیت این‌که کاپلو و ونسن، به شناخت علل جنگ‌های داخلی به‌طور خاص توجّه نشان داده‌اند. از نظر آنان، در جنگ‌های داخلی ویژگی‌های یک نظام می‌توانند علل مهم جنگ‌ها شمرده شوند. نوع برخورد دولت‌های چند قومی، مداخلات خارجی، تضعیف ظرفیت‌های دولت‌ها، بی‌توجّهی دولت‌های در حال بحران، در مبارزه با اراده و خواست برتری‌طلبی( سلطه‌طلبی) برخی گروه‌های قومی که در صدد تحمیل فرهنگ خود به‌عنوان فرهنگ غالب هستند، ظهور یک طبقه‌ی متوسط و یا گروه قومی و مذهبی که خواهان برخی از شکل‌های مردم سالاری و یا خودمختاری هستند و در دفاع از فرهنگ‌شان به مقاومت مسلحانه روی می‌آورند و ایدئولوژی‌های انقلابی و انگیزش‌های مذهبی، از مؤلفه‌های اصلی در نظریه‌ی جنگ‌شناسیِ گاپلو و ونسن است که به دید آنان این عوامل زمینه‌ی شروع و تشدید تعارض‌های مسلّحانه را فراهم و آسان می‌سازند ( کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۳۳- ۴۰).

## ٤. نظریه‌ی جامعه‌شناسی جنگ و نقش رهبران سیاسی هزاره در جنگ اُرزگان

برپایه‌ی نظریه‌ی جامعه‌شناسی جنگ، شخصیت ورفتار رهبران سیاسی نقش بسیار تعیین کننده در شروع جنگ دارد. تصمیم آنان برای ورود به جنگ و منازعه و یا اتخاذ هرنوع تصمیمی در حین جنگ، می‌تواند سرنوشت یک ملت را تحت تأثیر قرار دهد. نقش رهبران در مرحله پیش از وقوع هرگونه منازعه، در مرحله‌ی تصمیم‌گیری برای ورود به جنگ، نحوه جنگیدن و تصمیم‌گیری درباره‌ی خروج و پایان‌بخشیدن به آن، قابل تأمل است. باید توجّه داشت که در نهایت دستورها و تصمیمات مرتبط با جنگ ناگزیر، منوط به فرمان تصمیم گیرندگان است. به‌همین دلیل درکِ درستِ رهبران سیاسی از مسائل سیاسی و آگاهی از نیّت رقیب و نیز درک و سنجش توان داخلی و رقیب، به‌طور مستقیم بر تصمیم واراده‌ی آنان اثر گذار است. به هر میزانی که این بینش و سطح آگاهی دقیق‌تر و بیشتر باشد، برخوردها نیز متناسب و آگاهانه اتخاذ خواهد شد. از شواهد تاریخی پیداست که بزرگان و تصمیم‌گیرندگان جامعه هزاره در عصر عبدالرحمان، به‌دلیل فقدان بینش متراکم سیاسی در دو سطحِ بیرونی و درونی و نیز ضعف در شناخت سیاست‌ها و انگیزه‌های عبدالرحمان خان، وادار به جنگ نابرابر شدند و به‌دلیل عدم ایجاد تشکیلات سیاسی و نظامی منسجم و شکاف‌های درونی در این جنگ شکست خوردند.

### ٤-١. فقدان بینش سیاسی

یکی از عوامل اصلی شکست هزاره‌ها در مواجهه با سیاست و تهاجم عبدالرحمان، فقدان بینش متراکم رهبران و مسئولان جامعه هزاره نسبت به مسائل سیاسی و تحولات پیرامون آن دوره است که آنان نتوانستند به‌صورت قاعده‌مند با مسائل سیاسی و بازیگران اصلی این عرصه در دو سطح بیرونی و داخلی، آگاهانه برخورد متناسب داشته باشند.

**۴-۱-۱. تحلیل در سطح بیرونی (نظام بین المللی)**

قدر مسلم این است که مسائل سیاسی افغانستان در این برهه‌ی از تاریخ، تنها موضوع داخلی نبود و لذا با سیاست و تحولات جهان ارتباط داشت. برای نمونه در این سطح، دو امپراتوری بریتانیا و روسیه به هدف توسعه‌ی نفوذ و توازن قدرت و منافع‌شان در آسیای میانه باهم رقابت داشتند. معاهده‌های سرَی و در برخی موارد آشکار بین این دو قدرت مانند سازشنامه‌های سال‌های ۱۸۷۳ و ۱۸۸۷ روس و انگلیس (کنیازف، ۱۳۹۰: ۱۳) از این نوع توافقات است که در واقع افغانستان را میدان بازی بزرگ برای رقابت و توازن قدرت و منافع استعمارگرایانه خود قرار دادند.

رقابت و کشمکش روسیه و بریتانیا در افغانستان هرچند به‌شیوه‌ی دیپلماتیک و بر اساس اصل سودمندی مورد انتظار آن‌ها، بود اما درعین‌حال بسیار جدّی بود. بریتانیا به هدف نگهداشتن نیروهای روسیه در مرز نواحی شمال افغانستان تنها درسال ( ۱۸۸۰- ۱۸۸۱) مبلغ ۳۶۱۵۰۰۹ روپیه هندی پرداخت نمود و متعهد شد که سالانه مبلغ یک‌ملیون‌ودوصدهزار روپیه یارانه، تنها به نیروهای مسلح عبدالرحمان خان برای دفاع از مرز نواحی شمال افغانستان بپردازد. حکومت هند درکنار کمک مالی ۷۴ پایه توپ و۳۶۰۰۰ میل تفنگ و چندین میلیون گلوله مهمات نیز به عبدالرحمان داد تا نیروهای او از مرز توافقی محافظت کنند (گریگوریان، ۱۳۹۶: ۱۶۷).

از شواهد و مستندات تاریخی به دست می‌آید که جنگ عبدالرحمان خان با هزاره‌ها (به‌ویژه اُرزگان و مناطق جنوب ) نیز با این بازی دو قدرت بیرونی ارتباط معنادار داشت. بریتانیا هزاره را طبق محاسباتی، تهدید پنداشتند و از این مسئله بیم داشتند که ممکن است آنان در امور سیاسی به سمت روسیه متمایل وکشانده شوند. به همین دلیل عبدالرحمان را وادار نمود تا در شمال با ازبک‌ها و هزاره‌ها (چهار ایماق ) و در مرکز باهزاره‌های اُرزگان و جنوب بجنگد و قدرت آنان را از بین ببرد. طبق مستندات تاریخی، قدرت هزاره‌ها در این دوره

به‌مثابه یک قدرت خود مختار سیاسی قابل توجّه و درسطح بین المللی مطرح بوده است. اما رهبران سیاسی هزاره نسبت به امر سیاسی در سطح بیرونی بی‌توجّه بوده و در منابع تاریخی، از حضور آنان در این عرصه سخن به میان نیامده است. حال آن که مسائل بیرونی ارتباط مستقیم با مسائل داخلی داشته و اُرزگان از این منظر در کانون توجّه قدرت‌ها بوده است. این بُعد مسئله از واکنش‌های بریتانوی‌ها در نامه‌ها و گزارش‌های اخبارنویسان بریتانیایی در داخل افغانستان و روزنامه‌های لندن و روسیه که در حین جنگ اُرزگان ثبت و بازتاب یافته، به‌خوبی قابل درک و تشخیص است. برای نمونه در جنگ اُرزگان هرگاه پیروزی برای سپاه امیر عبدالرحمان حاصل می‌شد، در مکاتبات و روزنامه‌های بریتانیا بازتاب مثبت داشت. اما خبرهای شکست نیروهای عبدالرحمان خان، دولت مردان، روزنامه نگاران، تحلیل گران بریتانیایی را به تکاپو می‌انداخت. برای نمونه پروفسور آرمینیوس وامبری در تاریخ ۳ اوت ۱۸۹۲، در پرتو جدّیت قیام هزاره‌ها، در روزنامه اتریشی[1] مقاله‌ای با عنوان «اشتباهات در افغانستان» نوشت. «تایمز لندن» این مقاله را انعکاس داد: «وامبری قیام هزاره‌ها علیه امیر را جدّی توصیف می کند. ... او دلایل شورش را به دسیسه‌های روسی نسبت می‌دهد ... وی پیش‌بینی می کند که اگر وضعیت جنبه واقعاً خطرناکی به خود بگیرد، هیچ راه دیگری به جز کمک گرفتن از انگلیسی‌ها برای عبدالرحمان خان باز نمی‌ماند، و سپس باید دید که روسیه مداخله انگلیس را درپرتو چه ملاحظاتی خواهد نگریست. شاید مقامات «پنجده» فرصت مناسبی بیابند برای ترغیب اسحاق خان، دستیار تزار، به‌عنوان رقیب عبدالرحمان خان به جبهه و این گمان با این واقعیت ثابت می‌شود که یکی از دوستان و طرفداران رازدار اسحاق خان، مدتی در مرو سِمت افسر پلیس را به عهده داشت» ( گلزاری: ۱۴۰۰، The Times London, August 1892).

---

[1]. Neue Freie Presse"

روزنامه تایمز، پاسخ روزنامه روسی به مقاله‌ی وامبری را نیز انعکاس داده است:

«او در واقع ادعا می‌کند که شورش کنونی در افغانستان در لحظه‌ای رخ می‌دهد که به‌طور خاص برای روسیه خوشحال کننده است، به خصوص که آقای گلادستون در آستانه به دست گرفتن زمام حکومت در انگلستان است» (گلزاری: The Times London, 4 August 1892).

"تایمز" پیام مقاله وامبری را بیشتر روشن می‌کند:

«در مورد قیام هزاره‌ها، با فرض این که روس‌ها انگشت پنهانی در آن کیک داشته باشند، ممکن است به یاد داشته باشیم که احساسات هزاره‌ها نسبت به انگلیسی‌ها همیشه دوستانه بوده است. تحت هیچ شرایطی، انگلستان هیچ‌گونه مداخله آشکار روسیه با هزاره‌ها را نمی‌پذیرد» ( The Times London, 13 August 1892).

این بازتاب‌ها و نیز *یادداشت‌های قندهار* که گزارش‌نویسان بریتانیایی روزانه از صحنه‌های جنگ در اُرزگان ثبت کرده‌اند، نشان می‌دهند که انگلیس‌ها به‌طور خاص جنگ اُرزگان را زیر نظر داشته وکمک‌های فکری و تسلیحاتی (مارتین یوانز، ۱۳۹۶: ۱۰۶) و استراتژیکی ( میتلند، ۱۳۷۶: ۴۸) با سپاه امیر عبدالرحمان داشته‌اند. برای نمونه، در جنگ اُرزگان هرگاه از شدت حمله‌ها و تهاجم سپاهیان عبدالرحمان بر هزاره‌ها کاسته می‌شد و یا شکست برای فرماندهان آنان اتفاق می‌افتاد، حکمران هند و ماموران رسمی بریتانیا نگرانی خود را اظهار نموده‌اند: «گمان می‌رود که سردار عبدالقدوس خان در خفا به پشتیبانی و تقویت هزاره می‌پردازد؛ و در صورت کوچک‌ترین حمایت از جانب حکومت بریتانیا، با خرسندی قندهار را تصرّف خواهد کرد. فقط ترس از بریتانیا است که وی را از پشت‌کردن به امیر نگه داشته است» ( گلزاری، بی‌تا: ۸۳).

متن گزارش‌ها و یادداشت‌های روزانه انگلیسی‌ها درلندن و قندهار پرده از

رازی بر می‌دارد که جنگ عبدالرحمان با مردم هزاره طبق سناریوسازی‌ها و مدیریت مستقیم بریتانیا در جهت اهداف استعمارگرایانه و حفظ منافع و موقعیت شان در قلمرو هند اشغال‌شده و افغانستان بوده که عبدالرحمان خان طبق سیاست دیکته‌شده و سیرت ضد انسانی خود عمل نموده است. با توجه به موقعیت جغرافیایی و توان داخلی هزاره‌ها و نظر به این که قدرت آنان برای بازیگران نقش تعیین‌کننده داشت، تراژدی این‌جاست که آنان در این سطح مورد نظر حضور موثر نداشته‌اند. غفلت وغیبت آنان، موجب گردید که در دام سناریوسازان اصلی گرفتار شوند و نتوانند آگاهانه نقش تعیین‌کننده بازی کنند و در این بازی وکشمکشِ ایجادشده، جایگاه سیاسی خود را بیابند.

**۴-۱-۲. تحلیل در سطح داخلی**

دولت بریتانیا پس از جنگ دوم انگلیس و افغانستان (۱۸۷۸- ۱۸۸۰) بر اساس شناختی که از عبدالرحمان خان پیداکرد، با وی وارد مذاکره شد و برای حفاظت از منافع ژئوپولیتیکی خود او را به‌عنوان امیر کابل منصوب کرد.

انگلیسی‌ها در این خصوص اظهار کردند که: « وضع امور زمانه؛ حالت سرکار امیر صاحب را به جایی رسانیده است که مطابق میل و خواهش دولت انگلیس می‌باشد. بنا بر آن حکمران هندوستان و کارگزاران دولت "علیا حضرت ویکتوریا ملکه انگلیس" معشوفند اعلان نماید که چنین شخصی، از نبیرگان امیر دوست محمد خان را به امارت بشناسند. این امر برای دولت انگلیس اسباب خوشنودی است ... که منتخب به امارت نموده‌اند..» (کاتب، ۱۳۷۲، ج۱ و۲: ۲۵۰).

امیر در اِزای این مقام، چندین پیمان را در طول دوران حکومتش با بریتانوی‌ها امضا و ابقا نمود که از جمله می‌توان به قراردادهای ذیل اشاره نمود:

۱. امضای قرارداد دفاعی/ امنیتی (۱۸۸۰- ۱۸۸۱) برای دفاع و نگهداشتن نیروهای روسیه در مرز نواحی شمال افغانستان با پرداخت سالانه به مبلغ

یک‌میلیون‌ودوصدهزار روپیه یارانه، از طرف حکمران هند بریتانوی به نیروهای مسلح عبدالرحمان خان (گریگوریان؛ ۱۳۹۶: ۱۶۹).

۲. امضای مرز دیورند (۱۲نوامبر ۱۸۹۳م) ( مارتین یو انز، ۱۳۹۶: ۹۹-۱۰۰، فرهنگ، ۱۳۷۴، ج۱: ۱۹-۲۱) که ساحه‌ی نفوذ سیاسی هند بریتانوی و افغانستان را مشخص نمود.

۳. تمدید و تأیید پیمان گندمگ: عبدالرحمان خان با پذیرفتن «پیمان گندمک» و شرط دولت انگلیس مبنی بر این‌که «حکمران کابل غیر از دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی نمی‌تواند رابطه ژئوپولیتیکی داشته باشد ...» (مارتین یوانز، ۱۳۹۶: ۹۹-۱۰۰؛ فرخ، ۱۳۷۱: ۳۸۰).

انتصاب عبدالرحمان توسط انگلیس اوضاع نابسامان سیاسی افغانستان را با آشفتگی و بحران داخلی مواجه ساخت. رقابت بر سر تاج و تخت بین سردار ایوب خان و عبدالرحمان خان، شکل جدّی به خود گرفت. در این کشمکش برخی از رهبران سیاسی و اقشار مختلف هزاره به این دلیل که انگلیسی‌ها متجاوزند و دفاع از خاک وظیفه ملی است، بدون توجّه به اوضاع داخلی کشور، درکنار سردار ایوب خان رقیب عبدالرحمان قرار گرفتند. این حمایت هزاره‌ها برای دولت انگلیس سوالات جدّی سیاسی و استراتژیک ایجاد کرد. حمایت هزاره‌ها از ایوب خان و پیش‌روی ایوب خان، شکست نیروهای انگلیسی در قندهار، دولت بریتانیا را به شدت ناامید وعصبانی کرد. اتحاد هزاره‌ها با وردک و حمله مشترک آن‌ها به غزنی که ارتباط کابل و قندهار را مختل کرد، باعث تشدید عصبانیت انگلیسی‌ها و امیر عبدالرحمان گردید.

در نبرد میوند، برخی از رهبران هزاره در مبارزات علیه انگلیسی‌ها (در سال ۱۸۷۱- ۱۸۸۰) با ایوب خان (رقیب تاج و تخت عبدالرحمان) همراه شدند. در این جنگ با این‌که سپاه ایوب خان فرار نمودند اما جنرال شیر محمد خان هزاره و جنرال محمد خان هزاره با نیروهایش توانستند در یک ساعت هشت فوج انگلیس را شکست دهند. ازاین روست که تاریخ، کرنیل شیرمحمد خان

هزاره را فاتح میونـد معرفـی نمـوده اسـت (فـرخ، ۱۳۷۱: ۳۲۲؛ کاتـب هـزاره، ۱۳۹۰،ج۲: ۳۷۱).

جنـگ در نـواحی شـمال افغانسـتان (چهـار ایمـاق ) و اُرزگـان و نـواحی مرکزی، به لحاظ ژئوپولیتیکی برای امپراتوری بریتانیا و حکومت عبدالرحمان خان اهمیت استراتژیکی داشت که انگلیسـی‌هـا بـه‌منظـور جلـوگیری از نفـوذ امپراتـوری روسـیه، آن را توسـط عبـدالرحمان خـان راه انداختـه و شـعله‌ور ساختند. در این بازی داخلی، قرارگرفتن برخی رهبـران هـزاره درکنـار ایـوب خان هرچند تاحدودی پایه‌های حکومت عبدالرحمان خان را متزلزل سـاخت؛ اما این امر موجب شد که بریتانیایی‌ها هزاره‌ها را از نظـر ژئوپـولیتیکی تهدیـد بزرگ برای منافع خـود و قـدرت عبـدالرحمان خـان تشـخیص دهـد. در ایـن خصـوص پـی. جـی. میتلنـد مـی‌نویسـد: انگلـیس بـرای اقتـدار حاکمیـت عبدالرحمان خان پشنهاد سرکوب هزاره‌ها را داد (میتلند، ۱۳۷۶: ۴۸). به همین دلیل پس از شکسـت ایـوب خـان، قـدرت هـزاره‌هـا را در اُرزگـان و نـواحی جنوب هدف قرار دادند. عبدالرحمان نیـز بـه‌منظـور بـالابـردن قـدرت خـود و درهم‌کوبیدن قدرت هزاره‌ها و نیز جـایگزین‌کـردن طوایـف درانـی ( کاتـب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۹۳۱-۹۳۲) در این مناطق خوش آب و هوا و حاصل‌خیز، از فرصت استفاده نمود و جنـگ را برهـزاره‌هـا عمـداً تشـدید و تحمیـل نمـود و بدین‌سان رهبران سیاسی هزاره در ایـن مقطـع، بـدون فهـم دقیـق از آن‌چـه در مسائل داخلـی و بیرونـی درجریـان بـود، بـدون تـدبیر سیاسـی دوراندیشـانه و حضور فعال در بازی قدرت، به‌صورت پراکنده و غیـر منسـجم در مواجهـه بـا سیاست عبدالرحمان خان عمل و برخورد نمودند.

### ۵. ضعف در شناختِ سیاست، ایدئولوژی، انگیزه و استراتژیِ رقیب

نظریه‌ی جامعه‌شناسی جنگ بر ایـن بنیـاد اسـتوار اسـت کـه بینـش و درک دقیق دو طرف منازعه از ایدئولوژی، مقاصد، اسـتراتژی و ابـزارهـای مـادی و معنوی خود و رقیـب، اثـر مسـتقیم بـر اراده و تصـمیم رهبـران سیاسـی دارد و

می‌توان این امر را از اساسی‌ترین عوامل پیروزی و شکست نیز برشمرد (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۷۰-۱۸۹).

همان‌گونه که بیان شد امیر عبدالرحمان با این‌که با خواست و تأیید انگلیستان پادشاه افغانستان شد ( کاتب، ۱۳۷۲: ۲۴۸-۲۴۹)، حکمران هندوستان و کارگزاران دولت انگلیس وی را به امارت برگزیدند ( کاتب، ۱۳۷۲، ج۲ و ۱: ۲۵۰). اما وی پس از به تخت نشستن، از نظر ایدئولوژی خواست و تأیید الهی را به حکومت خود نسبت داد و برای پادشاهی قالب و توجیه مذهبی را تدارک دید. امیر عبدالرحمان در تاریخ سیاسی افغانستان اولین کسی است که به مفهوم حق الهی پادشاهان متوسل شد. وی در نخستین سال امارت خود باصراحت گفت که مشروعیت یک نظام پادشاهی تنها از تفویض خداوندی نشأت می‌گیرد... پادشاهان نائبان خدا هستند که بزرگترین وظایف و هم‌چنین بزرگترین مسئولیت ها را باخواست خداوند به دست می‌آورد ( گریگوریان، ۱۳۹۶: ۱۶۶). در تصوّر او حاکم مالک و مردم خادم دولت به حساب می‌آمد (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۳؛ عبدالرحمان، ۱۳۷۵،ج۱: ۲۲۶).

عبدالرحمان خان در جنگ اُرزگان نیز خطاب به رهبران طوایف چهل و پنج گانه اُرزگان ( کاتب، ۱۳۹۳: ۸۱۳) زمام داری خود را از طرف خداوند اعلام نمود: « از طرف خدا زمام مهام امارت جمع کثیری از ملت اسلام را در کف اقتدار خویش دارم» ( کاتب، ۱۳۹۳: ۸۱۶). او براساس این ایدئولوژی هزاره‌ها را باغی خطاب نموده است. ( کاتب، ۱۳۹۳ : ۸۱۷).

امیر با مسلک‌سازی متناسب با فرهنگ علیل جامعه و استفاده ابزاری از دین و تدین سطحی برخی از توده‌ها، عملاً نقش مردم را از سیاست حذف و خود را مالک و حاکم مطلق‌العنان در امر سیاسی پنداشت و هرگونه مخالفت با نظام پادشاهی را به‌مثابه مخالفت با خدا و رسول تلقی نمود.

عبدالرحمان خان در امر حکومت داری برخلاف ایدئولوژی ادعایی‌اش (

تفویض خداوندی) همان‌گونه که مقام پادشاهی را با حمایت انگلیس تصاحب نمود، در امر حکومت داری نیز، مشابه سیاست‌های انگلیس عمل نمود. برای نمونه، وی از اصل « تفرقه بینداز و حکومت کن» به‌خوبی استفاده کرد (گریگوریان، ۱۳۹۶: ۱۶۹) و به اختلافات و ریشه‌دارنمودن آن در بین اقوام و طوایف در افغانستان دامن زد. یکی از مؤلفه‌های این اصل، ایدئولوژی و عنصر مذهب است که عبدالرحمان از این سلاح، برای سرکوب «و به انقیاد درآوردن هزاره‌های شیعه و قدرت‌مند» به خوبی استفاده نمود ( گریگوریان، ۱۳۹۶: ۱۶۹). امیر برای ریشه‌دارسازی اختلاف مذهبی (فرخ، ۱۳۷۱: ۳۳۲-۳۳۳) از حربه‌ی تکفیر و یاغی، علیه شیعیان استفاده نمود. شیعیان با آن‌که در مرحله نخست به‌طور کامل به حکومت وی پیوستند، طبق نظر اندیشه‌وران جنگ، به‌صرف تسلیم‌شدن رقیب، هدف جنگ تحقق پیدا می‌کند و هدف اصولاً نسل زدایی نیست ( ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۹۹). اما امیر به تسلیم‌شدن رقیب اکتفا نکرد، سیاست حذف و نسل زدایی را در پیش گرفت. فرماندهان و سپاهیان امیر در اُرزگان پس از تسلیم‌شدن هزاره‌ها، به‌صورت مرموز و هدفمند ظلم و ستم را بر آنان تشدید کردند و مرحله به مرحله ظلم و ستم را در حوزه های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی/ مذهبی و... شدّت بخشیدند تا هزاره‌ها را وادار به قیام کنند؛ طوری که عبدالقدوس خان فرمانده اصلی سپاه عبدالرحمان به هدف تحریک احساسات هزاره‌ها، برای خود حرم‌سرا از دختران زیبای هزاره در اُرزگان ساخت (فرهنگ، ۱۳۷۴، ج۱: ۴۰۱-۴۰۲؛ غبار، بی‌تا، ج۲: ۱۰۶۲- ۱۰۳). کاتب در این خصوص آورده است: «شصت دختر را خود عبدالقدوس‌خان، هم‌چنین باقی افسران و سرکردگان پنج، پنج و ده، ده زن و دختر به قسم کنیزی گرفتند» (کاتب، ۱۳۷۲: ج۳: ۲۴۳) امیرعبدالرحمان، نه تنها با عمل ضد انسانی و اسلامی عبدالقدوس خان مخالفت ننمود؛ بلکه فرمان داد که بعضی از دختران بزرگان آن قوم را برای حرم شاهی برگزیده و به قصر پادشاهی نیز بفرستد (کاتب،

۱۳۹۱: ۸۳۸). عبدالقدوس خان طبق فرمان امیر هزار اسب و صدکنیز همراه با بزرگانِ اُرزگان به‌عنوان تحفه برای امیر فرستاد. (گلزاری، بی‌تا: ۵۸) این دیدگاهِ عمدی‌بودن ظلم و ستم و تجاوز ضد انسانی و اسلامی حکومت عبدالرحمان خان که در اصل از عوامل اصلی قیام هزاره‌ها نیز شمرده می‌شود، توسط خود فرماندهان از جمله حکمران قندهار نیز تصدیق و تأیید شده است ( گلزاری، بی‌تا: ۸۸-۸۹).

براین اساس می‌توان گفت که واکنش و قیام رهایی بخش هزاره‌ها در اُرزگان در برابر کنش و برخورد ظالمانه و غیرانسانی و اسلامی عمال حکومت عبدالرحمان خان بود که به‌صورت هدف‌مند از پیش سناریوسازی شده بود. این قیام وقتی عمومی شد، امیر با استفاده از عنصر مذهب به منظور تحریک اهل سنت علیه شیعیان استفاده نمود. وی ابتدا دو عالم حنفی مذهب را با نام ملاسید محمد ممتحن و سید محمد قندهاری دستور داد که کتابچه‌ای در ثبوت تکفیر هزاره‌ها با استفاده از آیات و روایات بنویسند. این کتابچه در سال ۱۳۱۰ق. نوشته و چاپ شد و برای تحریک احساسات مذهبی اهل سنت به تمام اوطان فرستاده شد ( خاوری، ۱۳۸۵: ۲۰۱) امیر در نهایت دستور جهاد را با فتوای فردی مجهول الحال (به نام میر احمد شاه کشمیری ) علیه هزاره‌ها صادر نمود و جان و مال ناموس آنان را برای تمام قبایل غلجایی و درانی و کوچی ها مباح اعلام نمود (کاتب، ۱۳۷۲: ۷۸۱).

عبدالرحمان خان در این خصوص برخلاف خیلی از بازیگران دیگر که در عرصه سیاست، هنر بسیاری در پوشاندن نیت اصلی خود دارند، در برخی از اظهارات و مکاتبات دولتی از رازها و نیت‌های درونی خویش سخن بر زبان آورده است. این فاش‌سازی نیت، کار را برای پژوهشگران این عرصه آسان نموده است. طوری که در مورد فهم انگیزه و اهداف عبدالرحمان لازم نیست از روش بدیل‌سازی نیت بازیگران، که در علوم سیاسی مطرح است، استفاده کرد و رفتار، قراین و تناقضات رفتاری وی را مورد مطالعه قرار داد. برای

نمونه عبدالرحمان، هدف از جنگ‌هایش علیه اقوام افغانستان؛ به‌خصوص جنگ علیه هزاره‌ها را چندین جا با صراحت بیان نموده است. برای نمونه در نامه‌ای خطاب به خوانین درانی می‌نویسد: «...ده‌هزار مرد باید از قندهار و نواحی مجاورش برای اردوکشی اُرزگان گرد آورده شود. قصد من از تصرّف اُرزگان صرفاً کسب و حفظ یک موقعیت قدرت‌مند و مستحکم برای شما درانی‌هاست....اگر به خواب رفته‌اید بیدار شوید» ( گلزاری، بی‌تا: ۸۵). در جای دیگر نیز از نابودسازی قدرت هزاره‌ها سخن گفته که می‌خواست خودمختاری سیاسی آن‌ها را که قرن‌ها ادامه داشت برای همیشه از بین ببرد (عبدالرحمان، ۱۳۷۵، ج۱: ۲۶۲).

امیر در بیست و ششم شوال ۱۳۰۹ هجری، در پاسخ به عریضه بزرگان مردم درانی، به دو هدف اصلی خود اشاره نموده است. یکی نسل‌زدایی «وجود ایشان (هزره‌ها) را از مملکت افغانستان نیست و نابود کنید» دو، تصرّف اراضی و املاک هزاره « از امر مکنون خاطر والا که پیشنهاد ضمیر منیر دارد و می‌خواهد که اراضی و املاک هزاره را به مردم درانی بدهد...» ( کاتب، ۱۳۹۳: ج۳، ب۱: ۹۳۱-۹۳۲).

براین اساس، جنگ اُرزگان یک اقدام تاکتیکی و هدف‌مند از سوی حکومت کابل بوده که به هدف حاکمیت قومی، نابودی توان هزاره‌ها و تصاحب سرزمین حاصل‌خیز آنان راه‌اندازی شد و هزاره‌ها را هدف و طعمه قراردادند. دین/ مذهب و داعیه ایجاد حکومت ملی و فتوای جهاد علما و حکم تکفیر و... همه ابزار بود برای ایجاد نظام تک‌قومی و تسلط‌سازی دائمی «فرقه‌ی جلیله‌ی محمدزایی» (کاتب، ۱۳۹۳ج۳، ب۲: ۱۶۰) بر سریر قدرت و مملکت. قلع و قمع‌ها و نسل‌کشی‌ها مهم‌ترین دلیل بر حاکمیّت قوم‌محورانه‌ای او به‌شمار می‌آید.

از آن‌چه اشاره رفت به‌خوبی پیداست که سیاست اصلی عبدالرحمان از نظرهای مختلف برپایه‌ی

۱. تغلّب مشروع، نه مشروعیت تغلّب
۲. دولت‌ستیزی، نه دولت‌سازی
۳. استبداد و تمامت‌خواهیِ حاکمیّتِ قومی، نه حکومت ملی
۴. انقیاد و اطاعت مطلق اقوام، نه حق عمومی اقوام
۵. پاکسازی قومی/نسل‌کُشی، نه ملت‌سازی

استوار بوده و عبدالرحمان خان در هریک از موارد نامبرده شده در حد جنون عمل و برخورد نموده است.

در مقابل هزاره‌ها پس از مرحله‌ی تسلیم، تاحدودی متوجّه شدند که انگیزه و اهداف حکومت عبدالرحمان تنها قدرت‌زدایی هزاره‌ها نیست؛ بلکه عبدالرحمان خان هوای نسل‌کشی، تصرّف مزارع، تغییر مذهبِ آنان را در سر دارد، لذا بیعت و اطاعت مطلق از چنین حکومتی را نپذیرفتند و با صراحت در سرطان سال ۱۲۷۰ش (۱۳۰۸ق= ۱۸۹۱م)، طبق مبانی شیعی در پاسخ به نامه عبدالرحمان و سپس عبدالقدوس‌خان نوشتند که ما هزاره‌ها در امور دنیوی مطیع و رعیت پادشاه اسلام هستیم، ولی در امور دینی بیعت مطلق را به غیر از امامی که مانند رسول خدا(ص) معصوم و منصوص از جانب خدا باشد، نمی‌پذیریم. هزاره‌ها برای حل بحران سیاسی افغانستان در مواجهه با سیاست‌های نژادیِ ناموفق عبدالرحمان خان، نظام امارتی وی را رد و نظام شبه فدرالی را پیشنهاد نمودند و به عبدالقدوس خان گفتند که شما قشون خودتان را برگردانید. بعد ما یکی از بزرگان خود را انتخاب می‌کنیم؛ او را حاکم ما قرار دهید. سال به سال ما مالیات و عُشر زمین‌های خود را جنس به او می‌سپاریم، شما از او بگیرید» (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۹). این طرح ازسوی حکومت عبدالرحمان خان نیز رد شد (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۹) و هزاره‌های اُرزگان نیز به جبر (با توجّه به تجربه وچشم‌دیدشان) راه مقاومت را به هدف حفظ فرهنگ و جان و مال و ناموس‌شان در پیش گرفتند.

حقیقت این است که این شناخت ایدئولوژی (غلیظ و متضاد با مبانی

اسلامی)، انگیزه، هدف و راهبردهای سیاسی عبدالرحمان خان که یک امر حیاتی برای جامعه و رهبران سیاسی هزاره در آن دوره بود و در مناسبات و یا رویارویی و به‌طور مشخص در تصمیم‌گیری و نوع واکنش آنان تأثیر مستقیم داشت، برای رهبران سیاسی هزاره در آن دوره چندان مکشوف نبود. به همین دلیل تنها برای هزاره‌های اُرزگان که خود (در زمان تسلیم) تجربه کردند، تاحدودی حاصل گردید و آنان طبق شناخت حاصل شده، قیام را راه درمان تشحیص دادند. اما این شناخت شاید برای عموم رهبران سیاسی هزاره در سایر مناطق متفاوت بوده باشد. در مجموع می‌توان حدس زد که همین ضعف شناخت موجب گردید که رهبران سیاسی هزاره در مقام تصمیم‌گیری با دو موضع متفاوت در مواجهه با سیاست و تهاجم عبدالرحمان خان عمل و برخورد کنند.

### ٦. قدرت بی‌سامان (نظام ملوک الطوایفی)

یکی از آسیب‌های کلیدی که در حیات سیاسی رهبران سیاسی هزاره در دوره‌ی عبدالرحمان خان و پیش از آن مطرح است، مسئله متوقف‌ماندن آنان در نظام ملوک الطوایفی است. در این نوع نظام، طوایف مختلف هر کدام دارای مدیریت مستقل بودند. نفس این نوع ساختار در سطح کلان، مدیریت یک دست را به وجود نمی‌آورد. به همین دلیل، رهبران سیاسی هزاره در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و جنگ مورد نظر، نه موضع واحد داشتند و نه قدرت پراکنده و جزیره‌های کوچک قدرت را به یک قدرت واحد و منسجم تبدیل و متمرکز ساختند. حال آن‌که بر پایه نظریه‌ی جامعه‌شناسی جنگ، جنگ‌ها بر بنیاد قدرت‌های سامان‌یافته و کارآمدی و اثربخشیِ نظامی و سیاسی، استوار و قابل مطالعه است. کاپلو و ونسن در مورد علل پیروزی و شکست جنگ‌ها،کارآمدی و اثربخشی نظامی و سیاسی و راهبردی را از عوامل اصلی در شکست و پیروزی جنگ‌ها بر می‌شمارند ( کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۱۴۱-۱۶۷)؛ به نحوی که هریک از موارد نام برده شده به‌مثابه رکن

اصلی در امر سیاسی و نظامی و پدیده جنگ مطرح است. ( ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۲۴۵) این اصل بر قدرت هزاره‌ها و نوع برخورد آنان با امر سیاسی نیز در دوره‌های مختلف، جاری و قابل صدق است. سیر تطوّرات تاریخی حرکت‌های سیاسی هزاره‌ها نشان می‌دهد که در هر دوره‌ای که قدرت آنان تاحدودی سامان یافته بوده و با امر سیاسی برخورد متناسب داشته‌اند، بالتبع از اقتدار نسبی نیز برخوردار بوده‌اند. به همین دلیل، برخی از اندیشه‌وران، این دوره‌ها را به‌لحاظ دیرینه‌شناسی، به دوران اقتدار گسترده (از آغاز تا قرن دوازدهم هجری) و دوران متوسط (از قرن دوازدهم تا زمان عبدالرحمان) و دوره‌ی محرومیت (که توسط عبدالرحمان خان رقم خورد) نام‌گذاری نموده‌اند. (یزدانی، ۱۳۹۰: ۱۳۲). دوره‌ی اقتدار، شامل حاکمان؛ آل شنسب معروف به « غوریان» ( از قرن ۱ تا ۷ ق)، آل بانیجور (قرن ۳و۴ قمری)، آل شیث (از قرن ۲ تا ۷ ق)، آل کرت ( از۶۴۸ تا ۷۸۳ ق)، آل ارغون ( از ۸۸۴ تا ۹۲۶ق) ( محمدی کاظمی، ۱۳۹۷: ۱۳۷-۱۶۲) است که هرکدام، مراحلی از اقتدار را تجربه نموده‌اند (حبیبی، ۱۳۷۷: ۱۰۲). اما دوره‌ی متوسط از قرن دوازدهم تا دوره عبدالرحمان را شامل می‌شود که در این دوران انسان هزاره از حیث قدرت، فرهنگ و اقتصاد با سایر اقوام مساوی و دارای قدرت و اقتصاد نیمه مستقل بوده است. تراژدی این‌جاست که هزاره‌ها به‌رغم حضور فیزیکی بسیار قوی که در شهرهای مهم و استراتیک افغانستان در این دوران داشته‌اند؛ مانند مناطق مرکزی، کابل، قندهار، هرات، بادغیس، غور و شمال، باز هم نتوانستند یک ساختارسیاسی مقتدری را پایه‌ریزی کنند و یا حداقل همه‌ی آنان متحد و متفق، در ساختار حاکمیت‌های زمان‌شان، نقش‌های تعین کننده‌ای داشته باشند. رهبران سیاسی هزاره در این دوره، به دلیل نداشتن بینش سیاسی و آرمان لازم برای تشکیل یک نظام منسجم سیاسی درسطح کشور، همواره از سیاست‌ورزی پیش‌گامانه و پیش‌روانه غفلت نموده و به سمت سیاست دنباله‌روی و یا تقویت و تسلط‌سازی حاکمان خودکامه

افغانستان بر سرنوشت شان حرکت نموده و فرصت‌های موجود در عصر خودرا مدام ازدست داده‌اند. در دوره‌ی عبدالرحمان نیز هزاره‌ها با این که به‌لحاظ شمار جمعیت، یکی از بزرگ‌ترین گروهای قومی در افغانستان بوده‌اند (بارتلد، ۱۳۷۷: ۹۱-۹۲) و از نظر محدوده‌ی مکانی نیز در مناطق مختلف حضور داشته‌اند؛ طوری که ریاضی هروی محدوده‌ی هزارستان را غرباً تا کابل و غزنین، جنوباً تا قندهار و وزیرستان، غرباً تا فراه و هرات و شمالاً تا میمنه و بلخ می‌داند و مجموعا آن را به پانزده اُلکا (ناحیه) تقسیم کرده است (هروی، بی‌تا: ۴۴) و ازنظر قدرت نیز امیر عبدالرحمان اظهار می‌کند: « مردمان هزاره‌ی بربری قرن‌های بسیار اسباب وحشت حکمران‌های افغانستان بوده‌اند، حتا پادشاه اعظم نادرشاه افشار که افغانستان و هندوستان و ایران را به حیطه تصرّف درآورده بود، نتوانست طایفه‌ی هزاره گردن‌کش را مطیع نماید. ...» (عبدالرحمان، ۱۳۹۰: ۲۶۲). دراین میان، اُرزگان به‌مثابه مرکز قدرت هزاره‌ها که تا قبل از دوره‌ی عبدالرحمان خان با تعبیرات مختلف مانند «قلب و محکم‌ترین مرکز هزاره‌ها» (عبدالرحمان، ۱۳۹۰: ۲۶۶)، «قلب هزاره-جات و پشت و پناه مردم هزاره» (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۷)، « قلب و مرکز هزارجات» (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۴۴۶)، «عرصه‌ی نبردها و پیدایش حماسه‌ها» (نایل، ۱۳۷۹: ۶۵) از آن یاد شده و تا این دوره در حملات چندین قدرت بزرگ شکست نخورده بود (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵، ص۱۳۲)، به دلیل فقدان ساختار سیاسی و نظامی مطلوب، در دوره‌ی عبدالرحمان خان درسال ۱۸۹۳م، شکست خورد و ازهم پاشید (کاتب هزاره، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۱۰۲۶) .

براین اساس، می‌توان گفت که واکنش و برخورد رهبران سیاسی هزاره در رویارویی با سیاست و تهاجم سپاه منسجم و مجهز عبدالرحمان، طبق نظریه جامعه‌شناسی جنگ، متناسب نبوده و با راهبرد دفاعی و امنیتی نظام‌مند، تطابق نداشته و طبیعی است که فرجامِ چنین قیامِی (بدون فرماندهی واحد و ارتش منسجم و با تاکتیک منفعلانه و تجهیزات ابتدایی و نیروی محدود) در برابر

یک ارتشِ مجهّز به تجهیزات نظامی، تطمیع‌شده، و سرشار از نفرتِ ایدئولوژیکی و عاری از حسّ انسانی و مدنی، شکست و فروپاشی است.

### ۷. شکاف‌های درونی

شکاف‌های درونی یکی از مشکلات اساسی جامعه هزاره در هر دوره به‌طور عام و دوره عبدالرحمان خان به‌طور خاص بوده است. همان‌گونه که از نظر گذشت، ساختار ملوک‌الطوایفی که ماهیتاً یک ساختار غیر سیاسی و علیل بوده، در واقع زمینه‌ساز و بستر اصلی این شکاف ها نیز به حساب می‌آید. رهبران سیاسی هزاره همان‌گونه که نتواستند ساختار ملوک الطوایفی را اصلاح کنند، بالتبع شکاف‌های درونی را نیز حل نتوانستند. کاتب و دیگران به‌خوبی با استفاده از اصطلاحات عتاب‌آمیز این مسئله را روایت نموده‌اند (کاتب، ۱۳۹۱؛ دولت‌آبادی، ۱۳۸۵؛ یزدانی، ۱۳۹۰).

از دید جامعه‌شناسان جنگ، رهبری و فرماندهی واحد، از عوامل موثر و یکی از ارکان اصلی درِ جنگ است که به‌طور مستقیم با سرنوشت جنگ ارتباط دارد ( سن تزو، ۱۳۶۴: ۳۱). طبق این اصل، هرگونه تصمیم و فرمان باید از آدرس واحد ابلاغ و مدیریت شود. اما درجنگ اُرزگان اختلاف درونی هزاره‌ها موجب شد که رهبران سیاسی هزاره در مواجهه با سیاست عبدالرحمان خان، دو موضع متفاوت را در پیش گیرند. برخی از آنان بدون توافق جمعی راه مقاومت را در پیش گرفتند. این دسته شامل رهبران طوایف اُرزگان و سایر مناطق جنوب می‌شود که آنان در مرحله اول تاسال ۱۸۹۲ بالاتفاق تسلیم شدند اما در مرحله‌ی دوم پس از تجربه تلخ دوران تسلیمی و آشکارشدن نیت اصلی عبدالرحمان، راه قیام را در پیش گرفتند و عبدالرحمان خان محل سکونت آنان را «یاغستان هزاره» نامید.

دسته دوم شامل رهبرانی است که بدون توافق جمعی و درک شرایط و مصالح مردم اُرزگان و سایر مناطق درگیر، در اِزای رتبه و هدایای شاهانه از سوی امیر کابل، تطمیع و با آن متحد شدند. عبدالرحمان خان به رهبران

طوایفی که به دارالسلطنه کابل حاضر و یا عریضه جهت اطاعت و خدمت فرستاده بودند، رتبه و هدایا داد تا بقیه‌ی رهبران طوایف نیز ترغیب شوند و برای نزدیکی به دستگاه حکومت بر یکدیگر پیشی بگیرند. در این خصوص افرادی مانند میرمحمد عظیم بیگ دایکندی، جزء اولین کسانی بود که عریضه نوشت و رتبه سرداری را از دارالسلطنه درخواست نمود و در ازای آن وعده تسخیر یاغستان را به امیر کابل داد: «... از مرحمت پادشاهی امیدوار خلعت هستم؛ زیرا که در دروازه مسکن و متوطن مردم دایه و فولاده می‌باشم که دروازه تسخیر یاغستان هزاره به همین یک نکته بازمی‌گردد...» وی اظهار می‌کند که در این راه آماده است که از خون خود هم مضایقه نکند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۳۸۲-۳۸۳).

امیر عبدالرحمان طبق سیاست تفرقه‌افکنانه‌اش، به میر محمد عظیم بیک، رتبه سرداری داد: « امر خلعت و رقم سرداری میر محمد عظیم بیگ را که رهسپار طریق اطاعت وخدمت دولت گردیده است تلقی قبول نموده و منظور کردیم» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۴۷۲). این امر موجب شد که برخی از میران دیگر مناطق هزاره‌جات نیز ترغیب و تطمیع شوند و به امیر کابل جهت اطاعت و خدمت عریضه بنویسند. برای نمونه کاتب آورده است که وقتی به میرعظیم بیگ رتبه سرداری داده شد، بقیه نیز ترغیب و تطمیع شدند: « و هم مقارن این حال عریضه جان محمد خان حاکم هزاره دایزنگی و محمد امیر بیگ ایلخانی و میر یوسف بیگ لعل و میر ابراهیم بیگ سر چنگل به پایه سریر سلطنت رسیده ...» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۴۷۲).

این دسته از رهبران سیاسی هزاره که راه اطاعت را در پیش گرفتند، عبدالرحمان خان از تمام توان آن‌ها علیه دسته اول استفاده نمود. عبدالرحمان خان پس از شناخت روحیه رهبران سیاسی هزاره، در نامه‌ای خطاب به برخی از مناطق هزاره می‌نویسد که اگر مخالفت کنید با مردم خودتان شمارا نابود خواهیم کرد: «...آیا مردم هزاره‌ی دای‌زنگی و دای‌کندی و بهسود و علاقه‌ی

غزنین شما را می‌گذارند که سر مخالفت بالا کنید؛ و هرگاه بکنید مردم هزاره‌ی خود شما، شما را تمام می‌کنند...» (کاتب، ۱۳۹۳، ج۳، ب۱: ۳۹۳).

در این خصوص سردار میر عظیم بیگ حاکم دایکندی و میر محمد حسین بیگ پسر یوسف بیگ لعل، محمد نبی خان حاکم هزاره بهسود، جمشید خان پسر محمد باقر سلطان جاغوری از کسانی هستند که از تمام توان آن‌ها برای شکست هزاره‌های اُرزگان و مناطق جنوب استفاده شد.

طبق روایت کاتب، محمد نبی خان حاکم هزاره بهسود همراه کرنیل فرهاد خان رهسپار حجرستان شدند (کاتب هزاره، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۷۸۲). او مانند میر عظیم بیگ سه‌پای سعی کرد که مردم دایه و اُرزگان را با اندرز و نصیحت وادار به تسلیم کند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۷۸۶). جمشید خان پسر محمد باقر سلطان جاغوری نیز سعی کرد که مردم اُرزگان و خاک ایران را بدون جنگ وادار به اطاعت از حکومت عبدالرحمان خان کند (کاتب هزاره، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۴۹۱).

میر محمد حسین بیگ پسر یوسف بیک لعل نیز با چهارهزار سواره و پیاده از ایلجاری هزاره به کمک عبدالقدوس خان در جنگ اُرزگان شتافت (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۴۶). او با مشاوره‌دادن‌هایش بیشترین پیروزی را نصیب قوای دولتی، تحت فرماندهی عبدالقدوس خان و غلام حیدر خان در جنگ اُرزگان ساخت. غلام حیدر خان با کمک و رهنمایی او، قلعه محمد امیرخان ایلخانی هزاره را به توپ بست (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۱۸) و برادرزاده‌ی او را علیه ایلخانی تحریک کرد و لشکر ایلخانی بر اثر این فتنه داخلی از هم پاشید (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۱۷،۲۱۸). میر محمد حسین بیگ (برخلاف میر عظیم بیگ که در مرحله قیام هزاره‌ها در اُرزگان در جمع مقاومت‌گران پیوست)، تا آخر در کنار عبدالقدوس خان وفادار ماند ( کاتب، ۱۳۹۱: ج۳، ب۱: ۹۹۷). عبدالرحمان خان در ازای این خدمت، او را با هدیه لباس گلنار، کلاه که به الماس مزین شده بود و شمشیر و کمربند مورد نوازش قرار داد (کاتب،

۱۳۹۱، ج۳ ب۱: ۹۹۷) و حاکم بخشی از علاقه هزاره‌جات ساخت (عبدالرحمان، ۱۲۸۳: ۲۳۴).

از توان سایر رهبران هزاره نیز به همین شکل استفاده شد. برای نمونه بیشتر از ده نفر از میران هزاره دایزنگی به همراه دو هزار سواره، مردم بهسود با یک هزار و پنج‌صد نفر به همراه سه نفر از میران شان در رکاب عبدالقدوس خان وارد اُرزگان شدند و نیز چند نفر از میران جاغوری همراه هزار و شش نفر در منطقه چوره به اردوی عبدالقدوس خان پیوستند (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۸). میرعبدالله خان تایمنی نیز با چهار هزار نفر به عبدالقدوس خان پیوست (اُرزگانی، بی‌تا، ۱۴۶).

طبق روایت ریاضی تقریباً ده‌هزارنفر هزاره از بهسود و سایر مناطق تابع، از جمله جاغوری توسط عبدالقدوس در جنگ علیه هزاره‌های ازگان شرکت کردند (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۱). عبدالقدوس خان تعداد پنج هزار نفر هزاره تنها از قسمت دایزنگی و دایکندی برای حمله به اُرزگان گرد آورد (گلزاری، بی‌تا: ۳۲). این درحالی است که طبق گزارش‌نویسان بریتانیایی‌ها تعداد نیروهای مقاومت در اُرزگان بیش از ده‌هزار نفر نبودند، که روی هم رفته حدود پنج هزار سرباز نظام و پنج هزار داوطلب بودند و تعداد کمی از آن‌ها هم مسلح بودند (گلزاری، بی‌تا: ۷۹).

از میان رهبران سیاسی هزاره، میر محمد عظیم بیگ که در مرحله نخست با حکومت کابل هم‌دست گردید و با انواع وعده و وعید مردم اُرزگان را تشویق به اطاعت از حکومت نمود، اما پس از مشاهده ظلم و ستم قشون دولتی و قیام مردم اُرزگان، تغییر موضع داد و طبق منطق عبدالرحمان‌خان:" غدّارانه به یاغی‌ها ملحق گردید" (عبدالرحمان‌خان، ۱۲۸۳: ۲۳۳) و به تعبیر ریاضی هروی، «رستمانه رزمید» (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۸). میر عظیم بیک در این مرحله دوم (قیام هزاره‌ها) دو حرکت سیاسی و نظامی انجام داد که حرکت اولی در «آوقول» و دومی در «کج قول» اتفاق افتاد. حرکت اولی وی در

جهت متحدسازی و انسجام هزاره‌ها صورت گرفت. وی در این خصوص تمام میران هزاره را از سراسر هزارستان دعوت کرد و در مورد جنگ و قیام عمومی گفتگو کردند و این جرگه تاریخی میران هزاره به جرگه آوقول معروف است (خانوف،۱۳۷۲: ۲۰۱) حرکت دومی او در بُعد نظامی است که وی در مقام دفاع از قیام کنندگان، به‌خوبی رزمید و سپاه عبدالقدوس خان را در کشکول (کج‌قول) شکست داد و اسب و اسلحه بسیاری را به تعبیر کاتب:« قهراً و قسراً به دست آوردند» (کاتب هزاره، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۹۱۶). در مجموع نبرد هزاره‌ها در اُرزگان با این‌که متحدانه و منسجم نبود اما در عین‌حال هرگاه جنبه عمومی‌تر پیدا می‌کرد و با اتحاد نسبی همراه می گردید، پیروزی‌های زیادی را به دست می‌آوردند. برای نمونه، کاتب از شکست‌های پی درپی سپاه عبدالرحمان در جنگ اُرزگان سخن گفته و بیان می‌کند که از گزارش شکست « خوف عظیم بر ارکان دولت مستولی شد و حتی پایتخت به وحشت افتاد. عبدالرحمان از ترس جایگاه خود را از کابل به پغمان منتقل کرد...» (کاتب، ۱۳۹۰، ج۳: ۸۰۰).

از آن‌جا که این جنبش و قیام رهایی‌بخش، به دلیل این‌که به‌موقع و متحدانه توسط تمامی رهبران سیاسی هزاره صورت نگرفت، لذا در تغییر سرنوشت جنگ موثر واقع نشد. اختلاف سیاسی میان رهبران سیاسی هزاره و خلاء رهبری و فقدان نیروی نظامی آموزش‌دیده موجب شد که نه مقاومت و نه اطاعت؛ هیچ کدام به تنهایی موفقیت آمیز و طبق اقتضاء حال آن ها واقع نگردد.

## ۸. فشرده و نتیجه‌گیری

در پژوهه‌ی حاضر جنگ اُرزگان در دوره‌ی عبدالرحمان خان برپایه نظریه جامعه‌شناسی جنگ مورد مطالعه قرار گرفت. یافته‌ها و نتایج تحقیق نشان می‌دهند که این جنگ به لحاظ جغرافیایی محدود به اُرزگان و مناطق اطراف آن بود، اما از نظر اهمیت و ژئوپولیتیکی در سطح داخلی و بین المللی مطرح

بود. دو امپراتوری بزرگ روس و انگلیس، کشور افغانستان را به‌عنوان میدان بازی برای توازن قدرت و منافع استعماری‌شان قراردادند. در این بازی بزرگ رهبران سیاسی هزاره به‌رغم توانایی و حضور فیزیکی معتنابه و قوی که در مناطق مهم و استراتژیک افغانستان داشتند، به دلیل فقدان بینش متراکم سیاسی در سطح داخلی و بین المللی، نتوانستند، نقش موثر مطابق با مصالح جمعی خود بازی کنند. غیبت و غفلت آنان در سطح بین المللی و قرارگرفتن در کنار رقیب عبدالرحمان خان درسطح داخلی موجب شد که نتوانند به‌صورت جمعی تصمیم درست اتخاذ کنند و یا حداقل متحدانه در ساختار حاکمیت تحمیل‌شده، نقش‌های تعین کننده‌ای داشته باشند.

هم‌چنین یافته‌های پژوهه، نشان داد که عبدالرحمان از نظر استراتژی و هدف، صرفاً به اطاعت و تسلیم‌شدن هزاره‌ها قانع نبوده است؛ چراکه هزاره‌ها در مرحله اول یک دست حکومت او را پذیرفتند اما فرماندهان و سپاهیان او به جای حکومت داری، ظلم و ستم را به تدریج تشدیدکردند تا مردم هزاره را وادار به قیام کنند. ایجاد نظام تک قومی و تسلط‌سازی دائمی محمدزایی‌ها بر سریر قدرت، تصرّف مزارع هزاره‌ها از اهداف اصلی عبدالرحمان خان بود که از رهگذر پاکسازی قومی (نسل‌کُشی) و فروپاشی قدرت نیمه مستقل هزاره‌ها دنبال گردید. رهبران سیاسی هزاره به دلیل عدم شناخت دقیق از اهداف اصلی دستگاه حاکمیت، اقدام متناسب انجام ندادند. یافته‌های پژوهش‌مورد نظر، روشن ساخت که عواملی مانند فقدان یک نظام سیاسی و نظامی و اختلاف درونی و ضعف شخصیتی رهبران، سبب شکست هزاره‌ها در جنگ اُرزگان شد.

نکته‌ی آخر این‌که، بر اساس قانونِ سبب و اثر، هرگونه تصمیم و حرکتی که از خِرد و حمایت جمعی برخوردار نباشد و متناسب باتوان داخلی صورت نگیرد، محکوم به شکست است. واکنش و مقاومت‌های رهبران سیاسی هزاره در اُرزگان و تسلیم‌شدن سایر رهبران مناطق مرکزی، بدون در نظر گرفتن

مصالح جمعی، سبب اصلی شکست هزاره‌ها شد و بدین‌ترتیب سرنوشت و حیات سیاسی هزاره‌ها را برای دوره‌های بعد، نیز تحت تأثیر قرارداد.

## کتاب‌نامه


۱. ابن فقیه، ابو عبدالله احمد بن محمد ابن اسحاق همدانی ( ۱۴۱۶)، *البلدان*، تحقیق یوسف الهادی، بیروت، عالم الکتب.
۲. ادیبی سده (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی*، تهران، سمت.
۳. اُرزگانی، محمد افضل بن وطن داد اُرزگانی (بی تا)، *مختصرالمنقول در تاریخ هزاره و مغول*، قم، بی‌نا.
۴. اسمیت، دنیس (۱۳۸۶)، *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه سید هاشم آغاجری، تهران، مروارید.
۵. امیر عبدالرحمان خان ( ۱۳۷۵)، *تاج التواریخ*، جلد اول و دوم، کابل، مرکز نشراتی میوند.
۶. --------- ( ۱۳۹۰)، *تاج التواریخ*، کابل، نشر بنگاه انتشارات میوند.
۷. *اوستا* (۱۳۸۲)، گزارش و پژوهشِ جلیل دوست‌خواه، تهران، چاپ هفتم.
۸. بارتلد، ویلهلم (۱۳۷۷)، *تذکره‌ی جغرافیایی ایران*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی،
۹. بوتول، گاستون، (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه‌ی هوشنگ فرخجسته، تهران، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی.
۱۰. بوفر، اندره ( ۱۳۶۶)، *مقدمه‌ای بر استراتژی*، ترجمه‌ی مسعود کشاورز، تهران، دفتر مطالعات سیاسی وبین المللی.
۱۱. تزو، سن ( ۱۳۶۴)، *هنر جنگ*، ترجمه‌ی حسن حبیبی، تهران، قلم.
۱۲. تیمورخانف، ل (۱۳۷۲)، *تاریخ ملّی هزاره*، مترجم عزیز طغیان، ایران، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۳. تئودور کاپلو/ پاسکال ونسون، (۱۳۸۹)، *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه، هوشنگ فرخجسته، انتشارات جامعه شناسان، تهران
۱۴. حبیبی، عبدالحی، (۱۳۷۷)، *تاریخ مختصر افغانستان*، دانش کتابخانه، قصه خوانی، کابل، چ سوم

۱۵. خاوری، محمدتقی، (۱۳۸۵) ، *مردم هزاره وخراسان بزرگ*، سازمان چاپ وانتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی- نشرعرفان.
۱۶. دولت‌آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۵)، *هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت*، قم، بی‌نا، چاپ اول.
۱۷. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۲) *لغت‌نامهٔ دهخدا*، زیر نظر محمد معین، تهران، نشر موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۱۸. روسک، جوزف ورولندوران (۱۳۵۵)، *مقدمه‌ی بر جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی بهروز نبوی و احمدکریمی، تهران، کتابخانه فروردین، چاپ دوم.
۱۹. ریاضی هروی، محمد یوسف (۱۳۶۹)، *عین الوقایع*، تهران، مجموعه انتشارات تاریخی و ادبی.
۲۰. عبداللهی حسن، (۱۳۸۸)، *تبیین الگوی نظام شهری افغانستان*، مشهد، پاپلی.
۲۱. غبار، میرغلام‌محمد (۱۳۶۸)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری،
۲۲. فرخ، سیدمهدی (۱۳۷۱)، تاریخ سیاسی افغانستان، قم، نشر صحافی احسانی.
۲۳. فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۸۰)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج۱، قم، دارالتفسیر.
۲۴. کاتب هزاره، ملّا فیض محمد ( ۱۳۹۳، *سراج التواریخ*، ج۳، بخش۱، تهران، عرفان.
۲۵. --------، ------ (۱۳۹۳)، *سراج التواریخ، ج۳*، بخش۲، تهران، عرفان.
۲۶. --------، ------ (۱۳۹۱)، *سراج التواریخ، ج۲*، تهران، عرفان.
۲۷. --------، ------ (۱۳۹۱)، *سراج التواریخ، ج۱*، تهران، عرفان.
۲۸. کنیازف، الکساندر، (۲۰۱۱)، *رازهای سربه‌مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان*، ترجمه‌ی عزیز آریانفر، بی‌جا، بی‌نا.
۲۹. کیانی، فاضل؛ محمدی شاری، شوکت‌علی، آریانپور، محمدعلی (۱۳۹۳) *غزنی بستر تمدن شرق اسلامی*، انتشارات عرفان، ج۱،چاپ نخست، تهران،

۳۰. گریگوریان، وارتان ( ۱۳۸۸)، *ظهور افغانستان نوین*، مترجم علی عالمی کرمانی، تهران، عرفان.
۳۱. گلزاری، م، (۱۳۹۰)، *یادداشت‌های قندهار*، هزاره‌ها در نامه‌ها و مکاتبات اخبارنویسان بریتانیایی، مترجم عبدالله محمدی، تهران، میرگن.
۳۲. مارتین، یو وانز، سیما مولایی ( ۱۳۹۶)، *افغانستان؛ مردم و سیاست*، تهران، ققنوس.
۳۳. محمدی کاظمی، عبدالحکیم (۱۳۹۷)، *دانشنامه هزاره* (مقاله آل شنسب معروف به « غوریان» آل بانیجور، آل شیث، آل کرت و آل ارغون، کابل، بنیاد دانشنامه هزاره.
۳۴. میتلند، پی. جی، ( ۱۳۷۶)، تحقیقی درباره‌ی هزاره و هزارستان، گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس، مترجم محمد اکرم گیزابی، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۳۵. می یر، پیتیر ( ۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی جنگ و ارتش*، ترجمه‌ی محمدصادق مهدوی و علیرضا ارغندی، تهران، نشرقومس.
۳۶. یزدانی، حسین‌علی (حاج کاظم) ( ۱۳۹۰ش)، *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها*، تهران، عرفان، چاپ چهارم.
37. .The Times London, 4 August 1892. “Latest Intelligence. The Russians in central Asai”

# نقش میرهای هزاره در شکست و تسخیر اُرزگان در دوره‌ی عبدالرحمان

نورعلی حسنی*

## چکیده

شکست و تسخیر اُرزگان متأثر از عوامل متعدد درونی و بیرونی هزاره‌ها بوده‌اند؛ اما نقش عوامل داخلی هزاره‌ها در شکست و تسخیر اُرزگان، از جمله همکاری میرهای هزاره با عبدالرحمان از همه مهم‌تر بوده است. هدف این تحقیق روشن شدن نقش میرهای هزاره در شکست و تسخیر اُرزگان در دوره عبدالرحمان است که به روش تحلیلی-توصیفی و با مطالعه کتابخانه‌ای صورت گرفته است. در این تحقیق نشان داده شده است که نقش میرهای هزاره در شکست و تسخیر اُرزگان در سه مرحله بوده است: مرحله اول: تلاش میرها برای تسلیمی بدون جنگ؛ در این مرحله نقش سردار میرعظیم بیگ سه‌پای از همه برجسته‌تر است. او با طرح شرکت هزاره‌ها در سپاه حکومتی و گفتگوها با میران اُرزگان و حجرستان درباب تسلیمی و نیز تبلیغات از عدالت دروغین حکومتی در میان مردم رعیت، سبب شد که مردم از دل پذیرای حکومت کابل شوند. مرحله دوم: راهنمایی سپاه دولتی؛ در این مرحله میرمحمدحسین با رهنمایی‌های خودش در سپاه غلام‌حیدرخان، موفقیت‌های بسیاری را نصیب سپاه او کرد. علاوه بر این او با چهارهزار نفر در رکاب عبدالقدوس‌خان علیه مردم خودش جنگید. مرحله سوم: ایجاد فتنه‌ی داخلی بعد از عمومی‌شدن قیام؛ در این مرحله آن‌که ضربه نهایی را بر پیکر قیام وارد کرد محمداکبر بیگ برادرزاده میرایلخانی بود که توسط میرمحمدحسین بیگ لعل تحریک شده بود و با فتنه‌ی او لشکر عمویش میرایلخانی و سردار عظیم بیگ از هم پاشید که هردو از قدرت‌مندترین میرهای هزاره بودند و با شکست این دو میر قدرت‌مند، کمر قیام نیز شکسته شد.

**کلیدواژها:** نقش میرها، هزاره‌ها، شکست اُرزگان، عبدالرحمان.

---

* دانش‌آموخته سطوح عالی حوزه علمیه و فوق لیساس حقوق خصوصی nooralihassni4@gmail.com

**۱ـ مقدمه**

مطالعه تاریخ اُرزگان از این جهت اهمیت دارد که جنگ‌های آن بزرگ‌ترین رخداد تاریخی کشور افغانستان بوده‌اند. ولی با آن هم هیچ‌گونه سعی در راستای ثبت‌تاریخی و ماندگاری آن نشده است، بلکه آگاهانه تلاش‌های صورت گرفته‌اند که این رخداد را از بدنه‌ی تاریخ افغانستان حذف کنند و به‌همین منظور فجایع تلخ اُرزگان را افسانه خوانده‌اند. اما پرداختن به نقش خود هزاره‌ها در تسخیر و شکست اُرزگان از آن جهت ضرورت دارد که شناخت نقاط ضعف میرها و خوانین هزاره می‌تواند مایه‌ی عبرت آیندگان باشد. مهم‌ترین مسئولیت تاریخی اهل قلم هزاره، جمع‌آوری مدارک از این فجایع، ثبت و تحلیل آن است. این کار باید در زمانی‌که هنوز نسل اول و دوم و شاهدان میدانی قضایا زنده بودند، صورت می‌گرفت که بنا به نبود یا نابودکردن آگاهان از سوی عبدالرحمان خان، صورت نگرفته است. اُرزگان مرکز قدرت هزاره‌ها بوده و صدها سال در قلب افغانستان مستقل بودند و به دولت کابل تسلیم نبوده‌اند و این یعنی اوج قدرت یک ملت که حتی حکومت هم از مهار آن عاجز بوده است؛ اما در حالی‌که امروز جز نامی از آن‌ها باقی نمانده است!

هیچ‌گونه سابقه‌ی پژوهشی و تاریخ‌نگاری به‌جز از آن‌چه که توسط مورخ رسمی حکومت کاتب هزاره، مرحوم ریاضی، ملا افضل اُرزگانی، گزارش‌های روسیه و اسناد و گزارش‌نامه‌های دولت انگلیس (که بیشتر آنها قابل دسترس نیستند) تحقیق تحلیلی، تخصصی و تازه‌ای وجود ندارد. نویسندگان بعدی هم فقط به ذکر این فجایع، بدون تحلیل جامعه‌شناختی روایت‌های اولیه و بدون جمع‌آوری مستندات باقی مانده و روایت‌های شفاهی از نسل‌های اول و دوم، اکتفا کرده‌اند. آن‌چه که نویسندگان تا هنوز به آن پرداخته‌اند به‌صورت حاشیه‌ای در کنار تاریخ کلیت هزاره بوده و در آن نیز فقط به بازخوانی منابع اولیه اکتفا کرده‌اند و به هیچ‌کدام از موضوعات

خصوصاً عوامل داخلی و نقش خود هزاره‌ها در شکست اُرزگان به‌صورت مستقل و تخصصی پرداخته نشده است. تحقیق پیش‌رو ذرّه‌ای از تلاش تحلیلی در حوزه‌ی عوامل داخلی و نقش میرهای هزاره در شکست اُرزگان با اتکا به منابع معتبر و دسته‌اول است. عمده بحث این تحقیق عبارتند از: همکاری میرهای مناطق همسو با حکومت، درگیری‌های داخلی هزاره‌ها، تضاد طبقاتی بین میرها و مردم، تضاد منافع میرهای هزاره با عبدالرحمان خان و عوامل دیگری که پیوندی با میرها پیدا می‌کنند و به‌نحوی در شکست اُرزگان مؤثر بوده‌اند.

## ۲ـ وضعیت اجتماعی مردم هزاره قبل از حمله عبدالرحمان خان

هزاره‌ها قبل از حمله عبدالرحمان خان به گونه فئودالی زندگی می‌کردند و در رأس آن‌ها میرها قرار داشتند. هزاره‌های مستقل همانند اُرزگان، حجرستان، زاولی، سلطان‌احمد، چوره، شوی، بوباش و قلندر، تا زمان عبدالرحمان کاملاً مستقل بوده‌اند (غرجستانی،۱۱۹:۱۳۷۲). حاکمان کابل هم تلاش جدی برای مطیع ساختن این مناطق نکرده بودند(متلند، ۱۳۷۶: ۱۲۷). سایر هزاره‌ها همانند هزاره‌های بهسود، دایزنگی، جاغوری که به دولت تابع بودند فقط مالیات می‌پرداختند؛ اما در امور داخلی استقلال داشته‌اند(موسوی، ۱۳۷۹: ۱۶۴). برای بررسی بیشتر این وضعیت، جایگاه طبقه حاکم و طبقه محکوم به‌صورت جداگانه بررسی می‌گردند.

### ۲ـ۱ـ طبقه‌ی حاکم در جامعه هزاره

طبقه حاکم در جامعه قدیم هزاره، از موقعیت خاص اجتماعی برخوردار بوده‌اند که در رأس آن میرها و در مراتب بعدی آن روحانیت، سادات، عُمّال میرها، زوارها و کربلایی‌ها قرار داشته‌اند که هرکدام از این قشرها جایگاه خاص و ویژه در جامعه و افکار مردم داشته‌اند. میرها در مناطق هزاره‌نشین خصوصاً در مناطق مستقل هزاره، همانند اُرزگان و حجرستان بسان پادشاهان مطلق العنان و به تعبیر مرحوم ملاافضل اُرزگانی هرکدام صاحب حکومتی

بودند (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۷). باور عبدالرحمان این بود که قدرت میران هزاره بیشتر از امیران کابل بوده است (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۱۶۵). میرها نه تنها خود را صاحب مال و اختیار رعیت می‌دانستند، بلکه حتی خود را صاحب نفس مردم دانسته و در عمل مردم را برده ساخته، می‌فروختند. محمدرفیع بیگ میر دایزنگی به هارلن یکی از سیاحان غرب گفته بود: «من مالک تمام تابعین خود هستم، اگر بخواهم آن‌ها را به ازبک‌ها می‌فروشم که حتی هیچ یک از آنان در باره مقاومت علیه خواهشات من فکر هم نمی‌نماید» (تیمورخانوف ۱۳۷۲: ۱۱۱). تمامی چراگاه‌های شاداب و زمین‌های حاصل‌خیز در اختیار میرها قرار می‌گرفتند. درآمد چوپان و دهقان هزاره به‌عنوان مالیات صرف دسترخوان-های رنگین میرها می‌شدند(غبار، ۱۳۸۴: ۶۶۶). مردم رعیت و دهقانان روزبروز فقیر و فقیرتر می‌شدند و این فقر عمومی که در اثر زیاده‌خواهی میران هزاره به وجود آمده بود، نفرت ناخواسته را در روان دهقانان نسبت به میرها ایجاد می‌کرد.

### ۲ـ۲ـ طبقه‌ی محکوم در جامعه هزاره

طبقه محکوم در جامعه هزاره را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: یکی رعیت ساده و دهقانان و دیگری برده‌ها که هردو دسته به‌صورت جداگانه بیان می‌شوند.

#### ۲ـ۲ـ۱ـ رعیت و دهقانان

رعیت و دهقانان به‌صورت وحشتناک توسط میرها استثمار می‌شدند، به گونه‌ای که به علاوه پرداخت خمس و سهم روحانیون، یک سوم از محصول بدست آمده از زمین را به میرها می‌پرداختند (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۱۲۸). ستمی که از جانب میرها به مردم رعیت و دهقانان در افغانستان وارد می‌شدند، نظیر ندارد. ژودد محقق خارجی در سفری که در سال ۱۸۳۷ از کابل به طرف قندوز داشته و از مسیر بهسود می‌گذشته است در مسیر راه به گروهی از هزاره‌های گرسنه و نیمه برهنه رسیدند. وقتی که دلیل را از آن‌ها پرسیدند،

آن‌ها در جواب گفته بودند که امسال زمستان زودتر از سال‌های قبل رسیده و تمام محصولات کشت و زرع‌شان را نابود کرده است، لذا آن‌ها قدرت پرداخت مالیات میرها را نداشته‌اند، میرها هم تمام حبوبات و حیوانات‌شان را ضبط کردند و این مردم بی‌چاره گرسنه جهت یافتن لقمه‌نانی برای خانواده‌های‌شان راه سفر را در پیش گرفتند (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۱۳۳). زندگی برای دهقانان هزاره تلخ‌ترین چیز دنیا بود که حتی گاهی بر اثر افزون-ستانی کدخدایان قومی، ترک منزل و مسکن می‌نمودند (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۳۹). این تلخی، ناخواسته در روان رعیت نفرت ایجاد می‌کرد و بعداً بیان خواهد شد که یکی از عوامل شکست هزاره‌ها همین تنفر مردم از طبقه حاکم و بالأخص میرها بودند.

**۲ـ۲ـ۲ـ برده‌ها**

برده‌ها مظلوم‌ترین طبقه محکوم در جامعه هزاره بوده‌اند. باتوجّه به نفع اقتصادی که بازار برده‌فروشی داشت، میرها مردم را به بهانه‌های گوناگون برده ساخته، به ازبک‌ها می‌فروختند. در میان انواع روش‌های برده‌سازی سه روش مرسوم آن زمان بودند: یکی اسیر جنگی بود که فردِ اسیر توسط میرها برده ساخته شده، فروخته می‌شدند و شاید یکی از مهم‌ترین دلیل جنگ‌های داخلیِ دایمی در اُرزگان همین مسأله بوده است؛ دوم ارتکاب جرم زنا بود که هرکسی جرم اخلاقی زنا را مرتکب می‌شدند، هم زن و هم مرد توسط حکمِ میر برده ساخته شده، فروخته می‌شدند و پول‌شان به جیب میرها می‌رفتند. روش سوم برده‌سازی این بود که طبق سرشماری دیوان میرها از هر سه فامیل رعیت یک برده، غلام یا کنیز به میرها می‌دادند (تیمورخانوف، ۱۳۷۲:۱۲۸،۱۱۲،۱۳۷).

**۲ـ۳ـ تأثیر منفی وضعیت موجود بر نتیجه‌ی قیام‌ها**

وضعیت اجتماعی این‌چنینی به خودی خود، زمینه شکست در برابر دشمن را فراهم می‌کند. طبقه محکوم و دهقانان که از ستم میرها به جان آمده بودند

و همیشه با فقر دست به گریبان بوده‌اند، نفرت عمیقی از طبقه حاکم خصوصاً میرها در دل داشتند به همین خاطر بود که مردم در شورش‌های قبل از قیام عمومی، مقاوت چندان از خود نشان ندادند (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۱۹۳). حتی قیام عمومی سراسر هزاره‌جات به علاوه این‌که یک قیام ضد استبداد حکومتی بود یک قیام ضد فئودال هم بود. مردم در گرماگرم جنگ با سپاهیان حکومتی، از فرصت استفاده کرده، میران خود را نیز می‌کشتند که در این باره در بخش «تضاد طبقاتی بین میرها و مردم» مفصل بحث خواهد شد. حکومت عبدالرحمان هم دقیقاً از این شکاف طبقاتی در جامعه‌ی هزاره آگاه بود و از این وضعیت آشفته از میرهای ضعیف‌النفس به نفع خود کار گرفت. میرعظیم بیگ یکی از میران قدرتمند اما ضعیف‌النفس بود که با طرح خودش این شکاف طبقاتی را بیشتر کرده، عوامل شکست هزاره‌های اُرزگان را فراهم کرد. او برای این که اُرزگان را بدون مقاومت تسلیم حکومت کابل کند، در بین دهقانان گسترده تبلیغ کرد که سر شما مردم ظلم شده است و اگر امارت کابل بر این مُلک مسلط شود شاه و گدا باهم مساوی خواهند شد (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۸). این تبلیغات فاصله بین میرها و مردم را بیشتر کرد که قطعاً بر نتیجه جنگ‌ها اثر منفی داشت.

### ۳ـ همکاری میرهای مناطق تابع حکومت با عبدالرحمان خان

یکی از عوامل اساسی شکست هزاره‌های اُرزگان و حجرستان هم‌کاری فعّال میرهای همسو با حکومت خصوصاً میران بهسود، بامیان و غزنی بودند. به روایت سراج التواریخ تعداد هزاره‌های که در سپاه دولت علیه مردم اُرزگان می‌جنگیدند ۵۱۰۴ تن بوده‌اند (کاتب،۱۳۹۱،ج۳، ب۱: ۷۸۵). میران و بزرگان هزاره‌ی تابع چنان با خوش قلبی و داوطلبانه، به کمک عبدالرحمان خان علیه مردم خودش می‌شتافتند که هر صاحب عقلی را به تعجب وامی‌دارد! کاتب می‌نویسد که در زمان شورش‌های مردم دایزنگی و دایکندی، بیست و سه نفر از خوانین بهسود وقتی که از شورش مردم دایکندی و دایزنگی خبردار شدند،

عریضه‌ای نوشتند و در آن از کمک‌های‌شان به عبدالقدوس خان و سایر افسران اردوی دولتی که برای سرکوب مردم اُرزگان، حجرستان، زوالی، سلطان‌احمد، پشی، شیرداغ، زردگ، میرآدینه، قلندر و سایر مناطق مسقل هزاره آمده بودند، متذکر شدند و خواهان اجازه سرکوب شورش‌گران دایزنگی و دایکندی شده‌اند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۲: ۷۶). عبدالرحمان خان نیز از این خوش‌خدمتی میران هزاره کمال استفاده را کرد و علاوه بر این، زیرکانه از ازدواج‌های مصلحتی با قبایل قدرت‌مند بهره سیاسی می‌برد (لوانیز، ۱۳۹۶: ۱۰۶). بیان جزئیات هم‌کاری میران همسو با عبدالرحمان خان به تنهایی یک کتاب خواهد شد و از حوصله این مختصر بیرون است، اما در این تحقیق خیانت آن‌عده از خوانین و میران مورد توجّه است که خیانت‌شان در شکست هزاره‌های اُرزگان مؤثر واقع شده‌اند.

### ۳ـ۱ـ میرعظیم بیگ سه‌پای و طرح حمله به اُرزگان

وقتی عبدالرحمان از جنگ‌های پشتون‌ها فارغ شد به فکر تسخیر اُرزگان افتاد، بنیاد خان پسر جرس‌خان که در مالستان بود به حضور خود در کابل طلبیده، به او گفت که لشکر و توپ در اختیار تو قرار می‌دهم که اُرزگان بگیری که اُرزگان پشت و پناه این مردم هزاره اُرزگان است. اما او از این خواهش امیر سر باز زد، امیر او را به خاطر این سرپیچی به زندان افکند تا زمانی که مرگش فرا رسید (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۷،۱۲۶؛ اخلاقی، ۱۳۸۰: ۱۵۴). وقتی عبدالرحمان از بنیاد خان جواب رد شنید، به میرمحمدعظیم بیگ سه‌پای که سخت حرص قدرت و شهرت داشت، متوسل شد (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۷). عظیم بیگ یکی از میرانی بود که بیشترین نقش را در شکست اُرزگان ایفا کرد. او در یکی از نامه‌هایش به عبدالرحمان چنین نوشت: «من دروازه مسکن و موطن مردم دایه و فولاده می‌باشم که دروازه تسخیر یاغستان هزاره به همین یک سخن باز می‌گردد!» و با ذکر این نکته مهم، از عبدالرحمان خواستار مقام سرداری شده و چنین مرقوم داشت: «منصوب و منصب جلیله سرداری‌ام

نمایند، امید است که خون خود را از رکاب ظفر انتساب دریغ و مضایقه نکنم» (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۳۸۱).

حرصی که عظیم بیگ در به‌دست‌آوردن مقام سرداری داشت، خواسته‌های قلبی عبدالرحمان خان را از خیال به حقیقت نزدیک می‌کرد که همانا تسخیر اُرزگان باشد. عبدالرحمان خان او را لقب سرداری داد (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۴۷۰) و از او در باره‌ی تسخیر اُرزگان مشورت خواست. عظیم بیگ برای او چنین مشورت داد که باید از چهار سمت بالای مردم اُرزگان حمله شود و علاوه بر این طرح، یک طرح کمرشکن دیگر هم داد و آن این بود که باید در این جنگ ایلجاری هزاره پیش‌قدم و سپاه افاغنه (پشتون‌ها) از پشت‌سرشان باشد؛ یعنی یک نوع سپر جنگی قراردادن هزاره‌های همسو! دلیل خودش را برای این طرح چنین بیان کرد که هردو طرف هم مذهبند، شیعه با شیعه نخواهند جنگید (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۷). عظیم بیگ با این طرح‌ها و تلاش‌های نرم خودش در نهایت امر موفق به تسخیر اُرزگان شد. وی چنان فداکارانه در راستای تسخیر اُرزگان تلاش کرد که در یکی از جواب نامه‌هایش چنین بیان می‌کند که سر را پا ساخته و خدمت می‌کنم (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۲: ۴۶۱-۴۶۲). عظیم بیگ برای رسیدن به این هدف، به روایت کتاب مختصر المنقول، چندین نامه نوشت و به بزرگان اُرزگان فرستاد. مجلس آراسته با بزرگان و خوانین اُرزگان، زاولی، سلطان احمد که هرکدام به تعبیر محمد افضل صاحب حکومتی بودند، گفتگوها کردند؛ آخرالامر قلوب رؤسا را از ملک منصرف و طرف پادشاهی منعطف گردانید و از طرفی در میان رعیت عادی تبلیغات مؤثری را انجام دادند که اگر امارت کابل در این مملکت مسلط شود شاه و گدا یکی خواهند شد (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۷) و این همان رؤیای دهقانان و مردم عادی بود. به‌وسیله‌ی موعظه و تلاش‌های مستقیم عظیم بیگ بود که مردم حجرستان پذیرای حکومت کابل شدند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۳۹۹) او برای خوش‌خدمتی برای دولت سر از پای

نمی‌شناخت. در یکی از نامه‌هایش به عبدالرحمان صریح می‌کند که سر را پا ساخته و در کنار سپاه دولتی خدمت می‌کنم، مضمون نامه‌ی او چنین است: «اگر چنان‌چه مردم دیگر هزاره که تاکنون سر به خط فرمان ندارند از اطاعت پادشاهی سر بتابند و افواج قاهره رهسپار تنبیه و تهدید آن‌ها شوند، سر را قدم ساخته به اتفاق سپاه ظفر همراه تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشم به خدمت بکوشم» (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۴۶۲).

اما میرعظیم بیگ وقتی فهمید که هدف حکومت کابل، نابودی فئوال‌هاست و ستم‌ها و توهین‌های عساکر حکومتی خصوصاً زبردست‌خان و عبدالقدوس‌خان را دید و نتوانست تحمل کند، وجدان خواب رفته‌اش بیدار شد؛ از کرده‌اش پشیمان شده، به تعبیر عبدالرحمان خان: «غدارانه به یاغی‌ها ملحق گردید» (عبدالرحمان خان، ۱۲۸۳: ۲۳۳) و به تعبیر مرحوم ریاضی: «رستمانه جنگید» تا بتواند گذشته سیاه‌شان را سفید کند، اما دیر شده بود! (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۸). او برای اولین‌بار در تاریخ هزاره، میرهای هزاره را از سراسر هزارستان تا حدودی متحد کرد و از همه میران هزاره دعوت کرده، در مورد جنگ و قیام عمومی گفتگو کردند و این جرگه تاریخی میران هزاره به جرگه آوقول معروف است (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۰۱). او همان طور که اول با تمام توان و وجود سعی کرد که اُرزگان را تحت تسلط دولت کابل درآورد، بعد از پشیمانی تمام توان خود را از قوه به فعل آورد و به دفاع از قیام کنندگان پرداخت و بسیار شجاعانه جنگید. او سپاه عبدالقدوس خان را در کشکول (کج‌قول) نابود کرده و غالب آمد، بسیاری از سپاهیان دولت را کشته و اسیر کردند و اسب و اسلحه بسیاری را به تعبیر کاتب: «قهراً و قسراً» به دست آورد (کاتب،۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۹۱۶) و حتی در آخرین جنگ در ناوه چقماق بسیاری از سپاه حکومتی را کشتند، هرچند آخرالامر چنان‌چه بیاید شکست خورد (کاتب، ج۳، ب۱: ۱۰۱۰). اما چه فایده! این قهرمانی‌های او همانند نوش‌داروی بعد از مرگ سهراب بود! حالا دیگر لشکر عبدالرحمان

یکبار در قلب اُرزگان آمده، اردو زده و راه‌ها و سنگرها و مناطق سوق الجیشی را خوب می‌داند و آن ترسی که پشتون‌ها قبل از آن، از مردم اُرزگان داشتند، حالا ندارند.

**۳ـ۲ـ نقش میرمحمدحسین بیک لعل**

میرمحمدحسین پسر یوسف بیگ لعل نیز یکی از میرهای هزاره است که نقش بسیاری در شکست اُرزگان داشته است. او با چهار هزار سواره و پیاده از ایلجاری هزاره به کمک عبدالقدوس خان شتافت (اُرزگانی، ۱۴۶) و در کنار عبدالقدوس خان وفادار ماند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۹۷). به‌همین دلیل عبدالقدوس خان او را به کابل در پغمان نزد عبدالرحمان خان فرستاد (اُرزگانی، ۱۴۵) و امیر او را نوازش نموده و به او لباس گلنار، کلاه که به الماس مزین شده بود و شمشیر و کمربند طلا اعطا کرد! (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۹۹۷) و بعد او را مامور رهنمایی لشکری تحت فرمانده سپه‌سالار غلام حیدرخان نمود (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۶). علاوه بر این، هنگامی که جنرال میرعطاخان با هشت هزار فوج از سمت غزنی عزم سرکوب قیام‌گران کرد، عبدالرحمان همزمان او را نیز به سرکوبی هزاره‌ها مأمور کرد (پروگرام معارف، ۱۳۰۱: ۱۲۶). نقش او در رهنمایی سپاه دولت بیشتر از شرکت فعال او در جنگ بود. او با راهنمایی‌هایش بیشترین توفیق را نصیب قوای دولتی که تحت فرماندهی عبدالقدوس خان و غلام‌حیدر خان بودند، نمود. عبدالرحمان در عوض این خدمت‌های او، به علاوه آن الماس و کلاه شاهزادگی، او را حاکم علاقه هزاره ساخت (عبدالرحمان خان، ۱۲۸۳: ۲۳۴).

او علاوه بر تمام خیانت‌هایی که کرد، یکی از ناجوان‌مردانه‌ترین کارش این بود که سی و نه تن از زن و پسر و دختر از خانواده‌های قیام کنندگان دایزنگی و دایکندی را دست‌گیر و به تعبیر سراج التواریخ: «اسیرآسا» به کابل فرستاد که همگی‌شان در بند افتادند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۱۰۱۱). با کمک و راهنمایی او غلام‌حیدر خان قلعه‌ی محمدامیر خان ایلخانی را به توپ

بست (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۸) و برادرزاده‌ی او را علیه ایلخانی تحریک کرد؛ درست هنگام که ایلخانی می‌خواست به جنگ غلام‌حیدر خان برود، برادرزاده‌ی نامردش در میان اردو رسید و تیری به سمت عمویش رها کرد که به‌خطا رفت! اما لشکر ایلخانی بر اساس این فتنه از هم پاشید (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۸-۲۱۷). خبر شکست ایلخانی سبب تضعیف روحیه لشکریان میر عظیم‌بیگ شد که در اثنای یک جنگ تعیین‌کننده قرار داشت و در نهایت شکست خورد که شکست او در واقع شکست قیام بود! در جنگ بیش از سیاهی لشکر و کثرت جنگ‌افزاری، روحیه لشکر مهم است و بهترین راه برای از بین‌بردن این روحیه، راه‌انداختن جنگ روانی و تطمیع ضعفا در سپاه مقابل است که عبدالرحمان از این گزینه استفاده کرد؛ همیشه میران مطیع‌اش را مثل میر محمدحسین، میر عظیم‌بیگ، میرهای جاغوری و سایر میرهای همسو را خلعت و القاب‌هایی داده و بر علیه خود هزاره‌ها تحریک می‌کرد. این میرها هم که عمری را نسل‌اندرنسل خون مردم تهی‌دست را می‌مکیدند به‌خاطر منافع شخصی و شهرت که از عناوین دروغین امیر عاید حالش می‌شدند، هر کاری می‌کردند و از هیچ امر ناشایست و ناروایی ابا نداشتند.

**۳ـ۳ـ نقش سایر میران همسو با عبدالرحمان خان**

بیشترین نقش را در شکست اُرزگان سردارعظیم بیگ سه‌پای، میرمحمدحسین داشت که بیان شد و نیز محمداکبر بیگ برادرزاده‌ی ایلخانی که بعداً بیان خواهد شد. اما سایر میرهای هزاره که نقش آن‌چنانی در شکست نداشتند به‌دلیل محدودیت پژوهشی به‌صورت فهرست‌وار بیان خواهد شد. به روایت کتاب مختصرالمنقول بیشتر از ده نفر از میران هزاره دایزنگی به همراه دوهزار سواره و مردم بهسود با یک‌هزار و پنج‌صد نفر به همراه سه نفر از میران‌شان در رکاب عبدالقدوس خان وارد اُرزگان شدند. هم‌چنین چند نفر از میران جاغوری همراه هزار و شش نفر در منطقه چوره به اردوی عبدالقدوس خان پیوستند (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۸). میرعبدالله خان تایمنی نیز با چهار هزار

نفر به عبدالقدوس خان پیوست (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۴۶).

به روایت مرحوم ریاضی تقریباً ده‌هزار نفر هزاره از بهسود و سایر مناطق تابع، از جمله جاغوری توسط عبدالقدوس در جنگ علیه اُرزگان شرکت کردند (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۱). میران بامیان از سر خوش‌خدمتی متعهد شدند که ۵۴۴ سیر غله‌ی پخته، ۵۲۴خروار کاه، ۲۴خروار و ۲۰سیر گوشت، ۱۳خروار و ۴۸سیر روغن را توسط بارگیری‌های خود، به لشکر عبدالقدوس خان می‌رساند (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵: ۴۷).

به روایت کاتب در سراج التواریخ، محمدنبی خان حاکم هزاره بهسود همراه کرنیل فرهادخان رهسپار حجرستان شدند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۷۸۲) این میر نیز همانند میرعظیم بیگ سه‌پای سعی کرد که مردم دایه و اُرزگان را با اندرز و نصیحت وادار به تسلیمی بدون مقاومت کنند (کاتب،۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۷۸۶). جمشیدخان پسر محمدباقر سلطان جاغوری نیز سعی کرد که مردم اُرزگان را بدون جنگ راضی به تسلیمی کند. به شهادت سراج التواریخ قبل از رساندن نامه‌های عبدالرحمان توسط میرعظیم-بیگ به مردم اُرزگان، او مردم اُرزگان راضی به تسلیمی بدون مقاومت کرده بود (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۴۹۱). اما مرحوم افضل اُرزگانی که از متن منطقه بوده چنین بیان می‌کند که تبلیغات میرعظیم بیگ مردم و میرهای اُرزگان را راضی به تسلیمی کرد (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۷). لیکن این دو روایت قابل جمع است چنان‌چه که شواهد نیز چنین چیزی را نشان می‌دهد، زیرا در متن نامه‌ی تهدیدآمیز عظیم بیگ به مردم اُرزگان که می‌گوید اگر تسلیم نشود و سپاه دولتی برای سرکوبی آن‌ها اعزام شود در کنار سپاه دولتی سر را پا ساخته و بر علیه مردم اُرزگان می‌جنگم (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۴۶۲)، نشان از این است که هردو در راضی کردن مردم و میران اُرزگان نقش داشته و مؤثر بوده‌اند.

## ٤ـ نقش میرهای داخلی اُرزگان

آن‌چه از نقش میران سخن رفت، مربوط به میرهای از مناطق همسو با حکومت کابل بودند؛ اما میرها و بزرگان داخلی خود مناطق مستقل، نیز بعضاً همکاری‌هایی با حکومت داشتند که در ذیل بررسی می‌گردد.

### ٤ـ۱ـ در خواست استقرار عساکر دولتی توسط میرها در اُرزگان

با تلاش جمشیدخان و سردارعظیم بیگ سه‌پای که ذکرش رفت، بزرگان هزاره‌های اُرزگان و حجرستان به پذیرش حکومت مایل شدند و حاکمیت حکومت را پذیرفتند؛ ولی از ترس این‌که مردم شورش نکنند، از حکومت خواستار استقرار عساکر حکومتی در اُرزگان شدند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۴۹۱ و ۵۰۹-۶۲۰)؛ یعنی این میرها بودند که ابتدا خواهان ورود سپاه دشمن به اُرزگان شدند که قبل از این حتی مردم عادی و بی‌طرف پشتون در اُرزگان رفت و آمد نمی‌توانستند. نه تنها مردم عادی نمی‌توانستند وارد اُرزگان شوند که حاکمان قبل از عبدالرحمان نیز قصد تسخیر اُرزگان را نکرده بودند. به‌گفته‌ی عبدالرحمان: «حتی پادشاه اعظم نادرشاه نیز با وجودی که هند و ایران را تحت تصرف خود درآورده بود، اما از تسلط بر اُرزگان عاجز بود» (عبدالرحمان خان، ۱۲۸۳: ۲۲۹). از راه جنگ، دولت باتوجّه به کوهستانی بودن هزاره‌جات و نیز روحیه جنگ‌جویی مردم اُرزگان، شانس آن‌چنانی برای پیروزی نداشتند؛ اما این رایزنی‌ها و تبلیغات میرهای همسو مانند عظیم بیگ و سایر میران بودند که مردم و میران اُرزگان و حجرستان را وادار به تسلیم کردند. بعد از این‌که اردوی دولتی بدون مقاومت و با رضایت مردم وارد اُرزگان شدند از هیچ‌گونه ستم و تعدی دریغ نکردند؛ تا این‌که مردم به جان آمده و شورش کردند و این همان بهانه‌ی بود که عبدالرحمان خان می‌خواست.

### ٤ـ۲ـ همکاری بزرگان ناوه شالی و مردم اُرزگان با عبدالرحمان

به‌علاوه‌ی پیشنهاد استقرار عساکر حکومتی، بعضی از بزرگان اُرزگان با

دستگاه حکومتی عبدالرحمان همکاری می‌کردند. کاتب چند نفر از آن‌ها را نام می‌برد که وقتی صداقت‌شان مورد تأیید و مهر افسران حکومتی در منطقه بودند، در کابل فرستاده شده و به‌رسم حیله‌گری عبدالرحمان خلعت داده شدند. کاتب چنین بیان می‌کند: «درروز یازدهم ماه ذیقعده اسماعیل خان رئیس قوم بای هزاره جاغوری و شیرک و عظیم نامان دره شاه‌علی اُرزگان و علی‌اکبر و علی‌اصغر بزرگان غیره مردم اُرزگان که از راه تقبیل سده علیا در کابل آمده شرف‌بار حاصل کردند؛ چون تصدیق خدمت به مهر افسران سپاه نظام به دست داشتند، حضرت والا همه را از عطای خلعت نواخته رخصت مراجعت دادند» (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳ب۲: ۳۴۱). نمی‌دانم این‌های که این‌همه تعدی و ستم عمال دولتی را به چشم سر می‌دیدند، اما باز با دولت همکاری می‌کردند درد، غیرت، دین، احساس و دل هم داشتند؟! بی‌حرمتی به ناموس هم‌تباران خود را از نزدیک می‌دیدند؛ چگونه وجدانشان را راضی می‌کردند که جاسوس و همکار متجاوزین باشند؟! این امر به‌خوبی آشکار می‌سازد که هزاره‌ها چه‌اندازه فاقد دید تاریخی بودند و هرگز توان تحلیل، تفسیر و پیش‌بینیِ وقایع را بر اساس فرآیند آشکار و شواهد فراوان نداشتند.

**٤ـ۳ـ خیانت میرغلام رضا بیگ خلج و خوانین گیزاب**

میرغلام رضا بیگ پسر اسماعیل خان خلج و چند نفر از خوانین گیزاب با حاکم قندهار هم‌کاری می‌کردند و به تعبیر مرحوم کاتب در سراج التواریخ: «خدمت شایسته نسبت به دولت تقدیم رسانیده بودند». حاکم قندهار همیشه وفاداری این خوانین را به کابل گزارش می‌کرده است و در عوض این خوش‌خدمتی، عبدالرحمان خان به میر غلام‌رضا بیگ خلج، به‌همراه بعض خوانین گیزاب که به کابل رفته بودند، خلعت داد (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۲: ۱۰۶-۱۰۷). اینان وقتی که نوازش امیر کابل را دیدند و خلعت‌های‌شان را گرفتند، فکر کردند که خوش‌بخت‌ترین مردم دنیا هستند که این توفیق نصیب‌شان شده است! لذا در خیانت و نامردی جری‌تر از قبل شده، در نامه‌ای

از عبدالرحمان خواستار زمین‌های مخالفین دولت شدند. عبدالرحمان خان هم این درخواست را پذیرفته، قلعه‌ی آقا محمدخان را که مخالف حکومت بود، به‌همراه زمین‌های منطقه بیری و برمنی به میرغلام‌رضا بیگ داد. (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۲: ۱۳۱). این‌ها نمی‌دانستند که این نوازش نیست، بلکه پارچه‌پارچه‌کردن مردم اُرزگان است؛ برای این‌که به‌آسانی شکسته شود. تا زمانی که یک گروه قومی متحد باشد، شکستن و شکست‌دادن‌شان کاری سخت و چه‌بسا نشدنی است؛ این بدکرداران که بدی مردم را می‌خواستند و خوشی‌شان را در ناخوشی دیگران، نیز به همان سرنوشتی مبتلا شدند که سایر هزاره‌های اُرزگان شدند. این‌های که خواستار زمین‌های قیام‌گران برای خودشان بودند، در نهایت امر، زمین‌های خودشان نیز به پشتون‌های مهاجر داده شدند. به روایت کاتب «بدون غلام‌رضا بیگ، اراضی و عقار همه را ایشیک آقاسی دوست محمد خان و عبدالشکور خان بن قاضی سعدالدین خان حکمران هرات، به مردم مهاجر و ناقل افغان دادند» (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۲: ۱۰۷).

اگر این خیانت‌ها صورت نمی‌گرفت شکست‌دادن اُرزگان امر مشکل بود یا حداقل سرزمین‌های‌شان از دست نمی‌رفتند، چون مناطق هزاره‌نشین بسیار کوهستانی و صعب العبور بودند و هزاره‌ها دارای قلعه‌های جنگی فراوان بودند و خانه‌های آن‌ها نیز بسیار محکم و بسان سنگرهای جنگی بودند (عبدالغنی، ۲۰۲۰: ۳۷). از همه مهم‌تر این‌که، هزاره‌های اُرزگان در جنگ مهارت زیادی به دست آورده بودند؛ چون همیشه جنگ بین میران و خوانین اُرزگان جریان داشته‌است. به‌تعبیر میتلند: «غیر معمول نیست اگر ساکنین قلعه‌های مجاور در جنگ باهم دیگر به سر برند». (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۲۴). این روحیه‌ی ستیز و تسلیم‌ناپذیری مردم اُرزگان همیشه همانند کابوسی در دل حاکمان کابل زنده بوده‌اند که خود عبدالرحمان هم به این حقیقت اذعان می‌کند و در کتاب تاج التواریخ می‌نویسد: «هزاره بربری قرن‌های بسیار

اسباب وحشت حکم‌ران‌های افغانستان بوده‌اند» (عبدالرحمان خان، ۱۲۸۳: ۲۲۹). در جنگ‌ها هزاره‌ها با وجود که در قلب کشور موقعیت داشته و از هیچ کشوری کمک دریافت نمی‌کردند؛ به‌مدت سه سال با کمال شجاعت جنگیده، بارها دشمن را شکست داده‌اند (فرخ، ۱۳۷۱: ۴۰۴).

### ۵ـ تضاد طبقاتی بین میرها و مردم

یکی از زمینه‌های شکست هزاره‌ها، تضاد طبقاتی و نفرتی بود که از این تضاد حاصل می‌شد. باتوجّه به وضعیت اجتماعی هزاره‌ها در اُرزگان قدیم، میران صاحب‌اختیار همه چیز بودند. نه تنها مردم رعیت را استثمار می‌کردند، بلکه به بهانه‌های گوناگون مردم را برده ساخته و به همسایه‌ها، خصوصاً ازبیک‌ها می‌فروختند و این ستم میرها همانند زهر بر روان طبقه محکوم می‌نشست و فقط ایجاد نفرت می‌کرد و روزبه‌روز فاصله‌ی طبقاتی بین میرها و مردم بیشتر و بیشتر می‌شد. به‌همین دلیل بود که در جنگ‌های قبل از سال‌های ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ مردم در مقابل لشکر دولتی چندان مقاومتی نکردند و نیز حتی قیام‌های که در سال‌های ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ صورت گرفت، در عین حال که یک قیام عمومی علیه حکومت کابل بود؛ در درون حامل هدف دیگر هم بود و آن این‌که این قیام یک قیام ضد فئودالی هم بود. بعضاً مردم عادی در گرماگرم جنگ و ستیز به دنبال این هم بودند که میرها را از بین ببرند. به همین دلیل بود که میرغلام‌شاه سلطان هزاره‌های میمنه توسط افراد خودش به قتل رسید و نیز به همین دلیل بود که مردم، قلعه محمدحسین خان قوم چوپان بهسود را ویران کرده، خودش را به قتل رساندند (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۳۲). این تضاد طبقاتی تاثیر منفی بسیاری بر نتیجه قیام‌ها گذاشت.

### ٦ـ اصطکاک منافع میرها با عبدالرحمان و تحریک مردم توسط میرها

یکی از عوامل شورش‌ها علیه امیر کابل به‌دست‌آوردن دوباره‌ی سلطه و موقعیت خاص اجتماعی میرهای هزاره بود، که قبل از تسلیمی به امیر کابل، مطلق العنان بودند و بسان پادشاهان خوش‌اقبال در کمال عیش و آسایش در

خانه‌های که با نقش‌های نفیسی تزیین شده و با قلعه‌های که توسط بیگاری مردم بی‌چاره به استحکامی محکم‌ترین سنگرها ساخته شده بودند، با اسبان خوش‌خرام و حرم‌سراهای از زیبا رویان، زندگی و روزگار به‌خوشی و خوش‌گذرانی سپری می‌کردند. به تعبیر محمدافضل اُرزگانی: «هرکدام از میرها صاحب حکومتی بودند» (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۷). حاصل عرق‌ریزی و زحمات رعیتِ بی‌چاره صرف دسترخوان پر مهمان آن‌ها می‌شدند. اما سلطه‌ی حکومت عبدالرحمان بر مناطق مستقل هزاره، میدان را برای آن‌ها تنگ کرده، آنان موقعیت خودش را در خطر جدّی دیدند؛ لذا دست به تحریک و شورش مردم زدند. تیمورخانوف شورش‌های اولی علیه حکومت را عصیان فئودالی نامیده و هدف عمده‌ی شورش‌گران را احقاق حقوق غصب‌شده میرهای هزاره می‌دانست (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۳۷). به‌یقین یکی از عوامل زمینه‌ساز جنگ‌ها، خصوصاً در قیام‌های اولیه قبل از سال‌های ۱۲۷۱و۱۲۷۲ همین اصطکاک منافع میرها با عبدالرحمان بود. این شورش‌ها بهانه دست عبدالرحمان می‌داد که با شدّت بیشتر مردم را سرکوب و آواره کند و به آروزی نهایی خودش که همانا تصاحب زمین‌های اُرزگان است، برسد. به‌کمک میرهای هزاره بود که عبدالرحمان شورش‌گران پشتون و شمال را سرکوب کرد و هزاره‌ها را قتل عام! او مردم را خاک‌نشین کرد، افغانستان عملاً وادی خاموشان شده بود (فرخ، ۱۳۷۰: ۱۳)

### ۷ـ درگیری دایمی بین میرهای اُرزگان

یکی از مشکلاتی که زمینه‌ی شکست اُرزگان را فراهم کرد، این بود که میرهای اُرزگان دایم بین خودشان جنگ و نزاع داشتند که به آشفتگی جامعه و تنفر مردم از میرها می‌افزود. به بیان گزارش کمیسیون سرحدی افغان انگلیس: «هزاره‌های اُرزگان در بین خودشان بسیار نفاق داشته و غیرمعمول نیست اگر ساکنین قلعه‌های مجاور در جنگ با همدیگر بسر برند» (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۲۴). یعنی جنگ و درگیری در اُرزگان یک امر عادی بوده است و

این جنگ هم یقیناً کار میرها و فئودال‌ها بوده است نه دهقانان بیچاره که تمام حاصلات زحمت‌شان صرف عشرت و خوش‌گذرانی میرها و عمال‌شان می‌شدند. این میرها بودند که برای افزایش قدرت و نفوذشان و از همه مهم‌تر منفعت اقتصادی، جنگ‌ها را راه می‌انداختند؛ چون یکی از فایده‌های جنگ طبق قانون نانوشته در آن دیار، این بود که هرکه اسیر می‌شد مستقیماً برده شده و فروخته می‌شدند (تیمور خانوف،۱۳۷۲: ۱۳۷). به‌همین دلیل بود که دهقانان اول آرزو می‌کردند که کاش حکومت کابل بر این ملک مسلط شود که تا از این خانه جنگی خلاص شود (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۸) دهقانان و مردم رعیت اُرزگان رؤیای گم‌شده‌شان زندگی در سایه صلح بود که سال‌های متمادی تلخی جنگ‌های خانگی را چشیده بودند. به‌همین دلیل بود که در مراحل اولیه جنگ مردم عادی مقاومت چندان از خود نشان نمی‌دادند (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۱۹۳). به‌علاوه اُرزگان، مردم فولادی حجرستان نیز با وجود که میر برای تمام قبیله نداشتند و مهترهای‌شان قدرتی زیادی نداشتند؛ اما با آن هم شاخه‌های فرعی‌شان دائم در حال جنگ با یکدیگر بوده‌اند (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۲۲). این درگیری‌ها هم سبب تنفر مردم از میرها می‌شد و هم مدخل نفوذی دشمن برای نفاق افگنی؛ و تاثیر بسیاری در ناکامی قیام‌ها داشت.

### ۸ـ نقش میرها در شکست اُرزگان بعد از عمومی‌شدن قیام

بعد از این‌که قیام عمومی شد و سراسر هزارستان چه مناطقی که قبلاً مستقل بودند و چه مناطقی که تابع دولت کابل بودند، همه از ستم عُمّال و سپاه دولتی جان به‌لب شده و دست به قیام عمومی زدند. عساکر هزاره که در فوج‌های عبدالرحمان خان بودند نیز راه هزارستان در پیش گرفته و به قیام کنندگان پیوستند (تیمور خانوف،۱۳۷۲: ۲۰۳-۲۰۴). عبدالرحمان خان در خاطراتش می‌نویسد: «حتی مستخدمین شخصی من (هزاره‌های درباری) که با آن‌ها با مهربانی رفتار می‌کردم نیز فرار کرده، به شورشیان پیوستند» (عبدالرحمان خان، ۱۳۶۹: ۲۹۲). عبدالرحمان وقتی خود را در مقابل این قیام

عمومی دید، باز متوسل به فتنه شد و اعلامیه‌ای تحت عنوان «گفتار برای مردم هزاره» نشر کرد که هدف آن ایجاد فتنه و وسوسه‌کردن میران ضعیف النفس هزاره بود (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۳۰). با وجود که همه‌ی مردم و میران بر این نکته واقف بودند که عبدالرحمان هرگز به وعده خود وفا نمی‌کند و در صدد نابودی و شکستن قدرت هزاره‌ها است؛ اما با آن‌هم عده‌ای از میران ضعیف النفس هزاره، در این مرحله فوق العاده حساس و سرنوشت‌ساز، فریب خورده و یا از روی ترس با عبدالرحمان هم‌کاری کردند که معروف‌ترین آن‌ها عبارت‌اند: از میرمحمدرضا بیگ اولقان، میر ایام بیگ طایفه شادی و محمداکبر بیگ برادرزاده محمد امیر ایلخانی و بعضی میرهای بهسود که شرح هم‌کاری هرکدام به‌صورت جدگانه بیان خواهد شد.

**۸ـ۱ـ میرمحمدرضا بیگ اولقان**

میرمحمدرضا بیگ اولقان از جمله میرانی بودند که قیام مسلحانه را به صلاح نداسته و فکر می‌کرد که جنگ و تقابل با حکومت عبدالرحمان خان سبب نابودی کامل هزاره‌ها و طایفه او می‌شود و لذا سعی می‌کرد که مردم را راضی کند که بدون مقاومت تسلیم کابل شده و حداقل نابود نشوند و به همین دلیل بود که از قیام‌کنندگان حمایت نکرد و هرگز راضی به این نشد که با قیام‌کنندگان در نابود کردن نیروهای دولتی که در منطقه غاف استقرار داشتند هم‌کاری کند، بلکه نه تنها به اهل قیام کمک نکرد که خود نیز به کمک سپاه دولت علیه مردم شتافتند. (تیمورخانوف،۱۳۷۲: ۲۲۸-۲۲۹). او به همراه سه میر دیگر و دوهزار نفر به کمک فیض محمد خان که قصد نجات برادرشان زبردست خان را داشتند، شبانه وارد اُرزگان شدند و در آزادسازی زبردست خان سهم گرفت (اُرزگانی، بی‌تا:۱۴۰).

**۸ـ۲ـ میرایام بیگ طایفه شادی**

یکی از میران پرقدرت هزاره که بعد از عمومی‌شدن قیام به کمک و حمایت نیروهای دولتی شتافت، میرایام بیگ طایفه شادی بود. این میر

قدرت‌مند مانع بزرگی سر راه قیام‌کنندگان هزاره بود و از سرعت جنگ-جویان هزاره می‌کاهید و در هنگامه‌ی که سراسر هزارستان مردم قیام کرده بودند؛ اما او متأسفانه با قدرتی که داشت، نه تنها با مردم نپیوست بلکه علیه مردم و قیام قرار گرفت و در روزهای که جنگ به مرحله حساس خود رسیده بود و جنگویان هزاره سعی داشتند که مانع عبور عساکر دولتی شوند که از دریای هیرمند عبور کرده، به اُرزگان نروند، این میر و افرادش مشکل بزرگ برای جنگ‌جویان هزاره بود، چون او با افرادش در عقب میرهای قیام‌کننده قرار داشت و به‌حمایت عساکر دولتی می‌پرداخت. جنگ‌جویان هزاره مجبور بودند که با او نیز بجنگند و بخشی از نیروهای خود را مصروف دورنگهداشتن او بکنند (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۹).

**۸-۳- بعضی میران بهسود**

در عین حال که قیام همگانی شده بود، ستم و جنایت‌های عمال دولت بر پیر و جوان هزاره پوشیده نبود، اما بازهم چند نفر از میران بهسود از ابتدای قیام عمومی طرفداری‌شان را از دولت اعلام کرده بودند، در حالی‌که سایر مردم هزاره از کابل گریخته به قیام کنندگان می‌پیوستند؛ حتی خدمتکاران شخصی عبدالرحمان و هزاره‌های درباری که عمری را نمک‌گیر عبدالرحمان خان بوده‌اند نیز وجدان‌شان آن‌ها را آرام نگذاشته سر به دامن گرفته، از دربار گریخته و به شوریان پیوستند (عبدالرحمان خان، ۱۳۶۹: ۲۹۲). اما در این میان انتظار چنین بود که میرانی که در هزارستان هستند، همه باید در قیام علیه حکومت سهم بگیرند؛ چون دیگر شبهه‌ای در این نبود که عبدالرحمان خان در سدد نابودی هزاره و تصاحب سرزمین آن‌هاست، چه تسلیم شوند و یا نشوند. اما متأسفانه بعضی خوانین و میران بهسود از حکومت طرفداری می-کردند، فراری‌های عمال دولت را در خانه‌های‌شان پنهان می‌کردند و کمک‌هایی را نیز برای عساکر دولتی جهت سرکوب قیام کنندگان تدارک می‌دیدند (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۹).

**۸ـ٤ـ محمداکبر بیگ (برادرزاده‌ی میر ایلخانی) و ضربه‌ی نهایی او بر پیکر قیام**

ضربه‌ی نهایی را بر پیکری قیام، محمداکبر بیگ برادرزاده‌ی ایلخانی وارد کرد. او با فتنه‌ی که در سپاه عمویش ایجاد کرد، سپاه عمویش از هم پاشید و این شکست و پراکنده‌شدن لشکر ایلخانی، زمینه‌ی شکست لشکر عظیم بیگ را فراهم کرد؛ در حالی که عظیم بیگ عملاً نقش رهبری کل قیام را داشت؛ چون اولاً، او نخستین کس در تاریخ هزاره بود که توانست میران هزاره را متحد کند و به این منظور جرگه‌ای در منطقه آوقول تشکیل داد و از میران خواست که دست به یک قیام عمومی علیه حکومت بزنند. میران هزاره نیز دعوت او را لبیک گفته و برای اولین‌بار در تاریخ، متحد شدند! در پشت قرآن با مهرشان به یادگار گذاشتند که تخلف نکنند تا پیروزی نهایی! (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۰۱). ثانیاً، میرعظیم بیگ و میرایلخانی از قدرت‌مند-ترین میران هزاره بودند (یزدانی، ۱۳۷۰: ۲۴۰). میرعظیم بیگ در تمامی جنگ‌ها پیروز بودند او در کج‌قول (کشکول) نیروی تحت فرماندهی عبدالقدوس خان را نابود کرد، عبدالقدوس با نیروی تازه رسیده خواست انتقام بگیرد اما دوباره از میرعظیم‌بیگ شکست خورده، به قلات غلزایی عقب‌نشینی کرد (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۰۶). وی در کوتل گل بادام به نیروی جنرال میرعطا خان تلفات جانی زیادی وارد کرد. لذا این سبب شد که او تاثیر بیشتر از دیگر میران، در روحیه قیام‌کنندگان داشته باشد. اما دریغ از فتنه! فتنه‌ی برادرزاده ایلخانی سبب شکست او شد. مردان جنگی را شکست در سنگر بسا سخت و چه بسا ناممکن است، اما نفاق و فتنه‌ی درونی به‌سادگی قوی‌ترین لشکر را بدون رزم به زانو درمی‌آورد. در آخرین جنگ که میرعظیم‌بیگ در ماه در ماه اگوست ۱۸۹۳ در حجرستان داشت، او با وجود که نیروی تازه‌نفس فراهم آورده بود و پیروزمندانه می‌رزمید و در گرماگرم این جنگ پیروزمندانه، خبر شکست ایلخانی که توسط فتنه‌ی برادرزاده‌ی او صورت گرفته بود، بین نیروهای او پخش شد و به تعبیر تیمورخانوف این خبر

«نابهنگام» سبب تضعیف نیروهای عظیم‌بیگ شده و لـذا روحیـه‌ی مقاومـت را در خود ندیـده، عقـب نشـینی کردنـد و در نهایـت شکسـت خـورده و از هـم پاشیدند (تیمورخـانوف، ۱۳۷۲: ۲۱۳؛ کاتـب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۱۰۱۰) و ایـن شکست در واقع‌امر، شکست کل قیـام بـود. بعـد از او گرچنـد میـران زاولـی، سلطان احمد و اُرزگان به جنگ ادامه دادند؛ اما این جنگ‌ها از ناامیدی بود تا امیـد بـه پیـروزی. بـرادرزاده میرایلخـانی ایـن فتنـه‌ی نابخشـودنی تـاریخی را مرتکب شد که در نتیجه‌ی دور آن، اُرزگان برای همیشه از دسـت رفـت و بـه یک غم همیشگی تاریخ مبدل شد!

## ۹ـ نتیجه‌گیری

حاکمان کابل اُرزگان را همانند لانه زنبور می‌دانستند که حمله بر آن، حتی خطر سقوط حکومت را محتمل می‌کرد. شاید به‌همین دلیل بود کـه حاکمـان قبل از عبدالرحمان هیچ‌گونه سعی در تسـلط بـر ایـن منـاطق نداشـته‌انـد. اگـر هم‌کاری میرهای مناطق همسو با حکومت کابل نبود، شـاید اُرزگـان شکسـت نمی‌خورد یا حداقل زمین‌های‌شان از دست نمی‌رفت. میران هزاره تا حـدودی زمینه‌ی شکست اُرزگان را فراهم کرد. میـرعظیم‌بیـگ گسـترده در بـین مـردم تبلیغ کردند و حکومت کابل را همانند فرشته نجات مردم تهی‌دست دانسـته و گفتند که اگر امارت کابل بر اُرزگان حـاکم شـود، شـاه و گـدا بـا هـم یکـی خواهند شد. وقتی در یک وضعیت خفقان اجتماعی آن‌چنانی‌که در متن شرح دادم، سخن از عدالت و برابری شاه و گدا به گـوش برسـد، بانـگ جرسـی را ماند که به‌گوش یک راه‌گم‌کرده در دل شب می‌رسد! با این تبلیغات بود کـه دل مردم رعیت را به سوی حکومت مایل کردند و باز همین میـرعظیم‌بیـگ و جمشیدخان بودند که با ترفندهای چون تهدید، تطمیع و موعظـه‌هـای نیرنگـی عبدالرحمان خان، میرها را نیـز وادار بـه پـذیرش حکومـت کردنـد. اگـر ایـن تلاش‌ها نبود مردم اُرزگان از اول بنای تسـلیمی نداشـتند و پـذیرش حکومـت کابل را در تضاد با باورهای مقدس مذهبی‌شان می‌دانستند چنان‌چه در جـواب

یکی از نامه‌های عبدالرحمان گفته بودند که ما از حضور شما خوف در دین داریم و حتی وقتی تحت فشار قرار گرفتند گفته بودند: که تسلیم می‌شویم و مالیات‌مان را به میرها و نمایندگان دولت که از تبار قزلباش‌ها باشند، می‌پردازیم که شیعه‌اند؛ این یعنی این‌که مردم هرگز راضی به این نمی‌شدند که قشون دولتی در اُرزگان مستقر شوند؛ احساسات ناب مذهبی این مردم هرگز ایجاب نمی‌کرد که قاضیان سنی مذهب در امور آن‌ها مداخله کنند و اختیار اجتماعیِ امور آن‌ها را در دست گیرند. بر اساس همین باور قوی مذهبی‌شان بودند که صدها سال مستقل بوده‌اند و در کمال آزادی و استقلال در دره‌های شاداب و سبز، زندگی می‌کردند.

بعد از میرعظیم‌بیگ و جمشیدخان جاغوری، نوبت به میران اُرزگان رسیدند که خیانت‌شان را ثبت‌تاریخ کنند! میران اُرزگان بعد از این‌که تسلیم شدند از حکومت کابل درخواست کردند که قشون دولتی در اُرزگان فرستاده و مستقر نمایند، تا مردم شورش نکنند. به‌درخواست میران خود اُرزگان بود که قشون دولتی عمده از تبار پشتون‌ها، برای اولین بار در تاریخ، وارد اُرزگان شدند. درحالی‌که قبل آن، حتی مردم عادی پشتون‌ها نمی‌توانستند وارد اُرزگان شوند.

اما در مرحله‌ی دوم وقتی که قشون حکومتی در اُرزگان مستقر شدند، از هیچ‌نوع ستم و تعدی دریغ نکردند تا این‌که مردم جان‌به‌لب شده، قیام کردند. این قیام هزاره به‌لحاظ هدف به دو دسته تقسیم می‌شد: یکی قیام‌های که هدف‌شان کم‌کردن مالیات و رفع ستم عمال میرها بود. این مرحله مربوط به سال‌های قبل از ۱۲۷۱ است. اما قیام‌های که در سال ۱۲۷۱و ۱۲۷۲ اتفاق افتاد به‌خاطر کم‌کردن مالیات یا رفع ستم عمال‌ها نبود؛ بلکه هدف قیام آزادی و استقلال کامل هزاره‌ها در سراسر هزارستان بود. این‌بار نه تنها اُرزگان که همه‌ی هزارستان برای استقلال قیام کردند میرهای که همسو با دولت بودند مانند میرایلخانی، میرعظیم‌بیگ و ده‌ها میر دیگر با قیام‌گران پیوستند و به قصد

آزادی کامل شجاعانه جنگیدند. این قیام عمومی را با پیروزی فاصله‌ای چندان نبود؛ چون قدرت واقعی در اراده مردم است، نه در بازوان قشون دولتی! ایستادگی مردم در برابر ظلم، مستبدترین حکومت‌ها را از پای در می‌آورند و این چیزی است که تاریخ بارها تجربه کرده است. قیام سال‌های ۱۲۷۱و ۱۲۷۲ هزاره‌ها نیز از این نوع ایستادگی کامل مردم در برابر ستم زمان بود و پیروزی آن حتمی! اما فتنه چیزی دیگر است! بر اساس فتنه‌ی میرمحمدحسین بیگ لعل و محمداکبربیگ برادرزده ایلخانی که در متن مفصل بیان کرده‌ام، لشکر سردارمیرعظیم بیگ و میرایلخانی که هردو از افسانه‌های قیام و قدرت‌مند-ترین میران هزاره بودند، شکست خوردند. با شکست این دو میر قدرت‌مند، روحیه قیام‌گران در سراسر هزارستان شکسته شد! که از دست شکسته کاری برمی‌آید، اما از روحیه شکسته، نه! و بر این اساس اُرزگان و حجرستان و سایر مناطق مستقل برای دائم شکست خورد و در اخیر هزاره‌ها از ناچاری دست به مقاومت منفی یعنی مهاجرت زدند و به کشورهای ایران، هند و روسیه فراری شدند و تا امروز روان مردم ما از ضربه‌ی آن شکست آزرده و شکسته است. به این نکته‌ی به‌غایت مهم توجّه کنیم که هزاره‌ها دچار دو افیون جمعی‌اند: یکی افیون میر/خان یا همان نظام میری، این افیون تاحدودی رنگ باخته است. دوم افیونِ اخلاقی‌زدگیِ مشدّد و فاقد نگاه تاریخی. اخلاقی‌نگری مشدّد به تاریخ و پدیده‌ها و عدمِ فهمِ منطقِ واقعیت‌ها و تطوّرات تاریخی مهم‌ترین عامل انسداد سیاسیِ هزاره‌ها به شمار می‌آید. افیون اخلاقی‌نگری به پدیده‌های تاریخی کم نشده است؛ اما افیون نظام خانی و میری طی دو دهه‌ی گذشته در هیئت احزاب خانوادگیِ گوناگون بازتولید شد. ازاین‌رو، نخستین اقدام سیاسی عبور و رهایی از این دو افیون است.

با همه این رخ‌دادهای تلخ که آثار منفی آن هنوز مانند کابوس در روان مردم ما زنده است؛ کوتاهی اهل قلم و آگاهان هزاره نیز قابل اغماض نیست. می‌توان پرسید تاکنون چند نفر محقق هزاره به جمع‌آوری مدارک و

مستندات جنایت نسل‌کشی اُرزگان پرداخته است؟ چه‌قدر از روایت‌های شفاهی نسل اول و دوم زمان جنگ مکتوب شده‌اند؟ هیچ. در زمان عبدالرحمان مردم بی‌سواد بودند و اهمیت ثبت تاریخ را نمی‌دانستند؛ اما بعد از آن بسیاری از اهالی خود اُرزگان نیز به مراکز مهم علمی و دینی راه یافتند و می‌توانستند به‌راحتی خاطرات بازماندگانی که شاهد صحنه بودند را مکتوب نمایند! اما چرا غفلت کردند؟ بگذارید این گلایه را نیز بکنم که عالمان ما اهل قلم هستند؛ به تاریخ اسلام و تاریخ ملّت‌های دیگر پرداخته‌اند؛ کتاب‌ها و مقاله‌ها به نگارش درآورده‌اند؛ اما از تاریخ نیاکان‌شان غفلت ورزیدند. بس که بعد از زمان عبدالرحمان خان هزاره‌ها تحقیر شدند که حتی خودشان نیز جرئت نمی‌کند که به گذشته‌شان نگاه کنند. بسیاری هم هویت هزارگی‌شان را منکر می‌شوند و این خطرناک‌تر از نسل‌کُشی عبدالرحمان است. ملّتی که از تاریخ خود بیزار باشد، همیشه در برابر ملت‌های دیگر سرافکنده است. بنابراین، بر پژهش‌گران هزاره خصوصاً اُرزگانی‌هاست که باید به تاریخ اُرزگان بپردازند، زوایای بسیاری از حوادث اُرزگان هنوز پنهان مانده و کار نشده است. به‌عنوان نمونه بسیاری از مناطق هزاره‌نشین مانند مناطق مردم قلندرنشین بعد از عبدالرحمان تخلیه شده‌اند، اما چرا و چگونه؟ دقیق معلوم نیست. خلأهای پژوهشی و ابهامات بسیاری در مورد تاریخ اُرزگان خصوصاً در مورد عوامل داخلی شکست وجود دارد.

از میان همه رخ‌دادهای اسفناک اُرزگان آن‌چه که ضرورت بیشتر به بررسی دارد و باید به آن‌ها به‌عنوان یک حادثه مهم تاریخی پرداخته شوند، سه موضوع است که عبارت‌اند از: مستندیابی قضیه چهل‌دختران، بررسی و تحلیل داستان گرگ کشمیر و شهامت‌های هزاره در جنگ‌ها. این موضوعات از کوتاهی اهل قلم ما رنگ افسانه به‌خود گرفته است؛ در حالی که حقایق محض بوده‌اند. اما از میان این سه موضوع مهم کار نشده آن‌چه از همه مهم‌تر است، بررسی شهامت‌های هزاره در جنگ‌های اُرزگان است که حتی در نقل

سینه به سینه نیز بازتاب نیافته است؛ در حالی که هم علامه کاتب به‌طور ضمنی بر آن اشاره دارد و هم مرحوم ریاضی و ملا محمدافضل اُرزگانی و مستندات و نوشته‌های تاریخی دیگر، از شهامت و دلیری‌های هزاره مثل افسانه یاد می‌کنند. باتوجّه به مجهزبودن عساکر دولتی و تعدادشان، پیروزی و دلیری‌های مردم هزاره با آن سلاح‌های ابتدایی خیلی شبیه به افسانه می‌ماند تا واقعیت؛ اما واقعیت بوده‌اند! این واقعیت تاریخی برای ما این حقیقت را بیان می‌کند که هزاره قبل از عبدالرحمان مثل هزاره امروز نبوده است. نسبت به سرزمین‌شان بسیار وفادار بوده‌اند، شجاعت و خودباوری داشته‌اند، چیزی که امروز مردم هزاره از نبود آن رنج می‌برد. باور هزاره امروز این است که ما محکوم تاریخ هستیم و نمی‌توانیم سرنوشت سیاسی و جمعی‌مان را رقم بزنیم و به‌همین دلیل است که اولین واکنش هزاره در مقابل ستم، فرار و ترک سرزمین‌شان است و بر این اساس سرزمین‌های فعلی هزاره نیز در خطر است برای پیشگری از وقوع این خطر، باید روحیه شکست خورده هزاره را دوباره ترمیم کرد. یکی از راه‌های درمان این روحیه شکست‌خورده این است که از شهامت‌های هزاره باید نوشت و باید تحقیقات جامع در مورد دلیری‌های افسانه‌ای هزاره‌ها در جنگ‌ها صورت گیرد. وقتی مردم ما با تاریخ‌شان آشنا شدند و شهامت‌های نیاکان‌شان را در صفحات تاریخ دیدند به‌خودی‌خود باورمندی‌شان بیشتر می‌شوند و به‌تدریج بر روان جمعی تاثیر مثبت خواهد گذاشت. ما محکوم تاریخ نیستیم و می‌توانیم مثل هر ملت شکست‌خورده‌ی دیگر دوباره گردهم آییم و به آیندگان‌مان امید و خودباوری ببخشیم!

## کتاب‌نامه


۱. اخلاقی، محمداسحاق (۱۳۸۰)، *هزاره‌ها در جریان تاریخ*، ج۲، بی‌تا، انتشارات شرایع.
۲. اُرزگانی، محمدافضل، (بی‌تا) *مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول*، قم، بی‌نا.
۳. امیرعبدالرحمان خان، (۱۲۸۳)، *تاج التواریخ*، هند، گلزار حسنی.
۴. امیرعبدالرحمان خان، (۱۳۶۹)، *سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمان خان پادشاه افغانستان*، مترجم غلام‌مرتضی خان قندهاری، تهران، مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش.
۵. پروگرام معارف افغانستان (۱۳۰۱)، *تاریخچه افغانستان*، کابل، بی‌نا.
۶. خانوف، ل، تیمور (۱۳۷۲)، *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه‌ی عزیز طغیان، ایران، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۷. دولت‌آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۵)، *هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت*، قم، بی‌نا.
۸. ریاضی هروی، محمد یوسف (۱۳۶۹)، *عین الوقایع*، تهران، مجموعه انتشارات تاریخی و ادبی.
۹. غرجستانی، محمد عیسی (۱۳۷۲)، *کله‌منارها در افغانستان*، قم، اسماعیلیان.
۱۰. غبار، میر غلام محمد (۱۳۸۴)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، تهران، انتشارات جمهوری (اسدی).
۱۱. عبدالغنی (۱۳۹۹)، *روایت دست‌اول از دوران عبدالرحمان تا امان‌الله*، ترجمه‌ی پروفیسور عبدالخالق لعل‌زاد، لندن، بی‌نا.
۱۲. کاتب، علامه فیض محمد (۱۳۷۲)، *نژادنامه افغان*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعلیان.
۱۳. فرخ، سید مهدی (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی افغانستان*، قم، ناشر، احسانی، چاپ دوم.

۱۴. ----، ------ (۱۳۷۰)، *کرسی‌نشینان کابل*، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
۱۵. کاتب، فیض محمد (۱۳۹۱)، *سراج التواریخ*، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان.
۱۶. گریگوریان، وارتان (۱۳۸۸)، *ظهور افغانستان نوین*، ترجمه‌ی علی عالمی کرمانی، تهران، انتشارات عرفان.
۱۷. لوانز، مارتین (۱۳۹۶)، *افغانستان مردم و سیاست*، ترجمه‌ی سیما مولایی، تهران، انتشارات ققنوس.
۱۸. موسوی، سید عسکر (۱۳۷۹)، *هزاره‌های افغانستان*، ترجمه‌ی اسدالله شفایی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.
۱۹. میتلند، پی.جی (۱۳۷۶)، *هزاره‌ها و هزارستان (گزارش کمیسیون سرحدی افغان انگلیس)*، مترجم محمد اکرم گیزابی، بی‌جا، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۲۰. یزدانی، حسین‌علی (حاج کاظم) (۱۳۷۰)، *صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیّع در افغانستان*، مشهد، مؤلف.

# عوامل قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان

قنبرعلی حسینی*

## چکیده

یکی از وقایع بسیار مهم تاریخ اُرزگان، قیام هزاره‌های اُرزگان بعد از تهاجم اول سپاهیان عبدالرحمان خان به اُرزگان و تسلیم شدن آنان بدون جنگ است که هزاره‌های اُرزگان همگی در برابر ظلم‌ها و جنایت‌های سپاهیان عبدالرحمان خان قیام کردند و بعد از قیام مردم اُرزگان، عبدالرحمان به بهانه‌ی یاغی و باغی‌شدن آنان دوباره با لشکر عظیم به اُرزگان حمله نمود و مردم اُرزگان را قتل‌عام و سرزمین اُرزگان را تصرّف کرد. هدف این تحقیق بررسی عوامل قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان است. این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. در این تحقیق روشن شده است که عوامل قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان، انواع ظلم‌ها و جنایت‌های بی‌حد نیروهای حکومتی عبدالرحمان در حق هزاره‌های اُرزگان بوده‌اند و عبدالرحمان که از بیدادگری سپاهیان خود آگاهی داشت، هیچ اقدام عملی در جهت جلوگیری آن انجام نداد. هزاره‌های اُرزگان که از ظلم‌ها و جنایت‌های سپاهیان او به ستوه آمده بودند، در مقابل نیروهای دولتی عبدالرحمان دست به قیام مسلحانه زدند. در نتیجه ثابت شده است که هدف اصلی عبدالرحمان خان نابودی هزاره‌های اُرزگان و غصب سرزمین آنان بوده است و قوای دولتی با جنایت‌ها و رفتارهای ظالمانه خود به دنبال تحریک مردم اُرزگان بودند، تا به بهانه‌ی باغی و یاغی‌شدن آنان، آن‌ها را نابود کنند و تمام زمین‌های حاصل‌خیز اُرزگان را تصاحب نمایند.

**واژگان کلیدی:** اُرزگان، هزاره‌ها، قیام، عبدالرحمان، عوامل فرهنگی، عوامل اقتصادی، عوامل سیاسی.

---

* دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه و دانش‌پژوه دکتری اقتصاد اسلامی hosaini1352@gmail.com

**۱ـ مقدمه**

بدون تردید، یکی از حوادث بسیار مهم تاریخ اُرزگان که در سرنوشت هزاره‌های اُرزگان تأثیر بسیار سنگین، غمناک و فراموش نشدنی گذاشت، تهاجم سپاهیان عبدالرحمان خان به اُرزگان در سال ۱۲۷۰ش است. مردم اُرزگان در این تهاجم بدون جنگ تسلیم شدند. اما بعد از گذشت شش ماه و در بعض مناطق هشت ماه تسلیمی، بر اثر ظلم‌ها و جنایت‌های نیروهای دولتی، رابطه بین هزاره‌های اُرزگان و حکومت عبدالرحمان خان به‌هم خورد و مردم اُرزگان در سال ۱۲۷۱ش علیه نیروهای دولتی قیام کردند و آن‌ها را از سرزمین اُرزگان بیرون راندند (کاتب، ۱۳۹۱ ج۳، ب۱: ۸۱۹-۸۲۰ و ۸۸۴-۸۸۶؛ اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۸-۱۳۸). بعد از قیام مردم اُرزگان، عبدالرحمان به بهانه‌ی یاغی و باغی‌شدن مردم اُرزگان دوباره با لشکر عظیم به اُرزگان حمله نمود و مردم اُرزگان را قتل‌عام و سرزمین اُرزگان را اشغال و غصب کرد. پرسش این است که چرا مردم اُرزگان علیه نیروهای دولتی قیام کردند و عوامل قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان چه بودند؟

هدف این تحقیق بیان عوامل اصلی و مهم قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان است. بیان عوامل اصلی و واقعی قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان از جهات مختلف دارای اهمیت است: اول این‌که قیام هزاره‌های اُرزگان به جهت همین عوامل صورت گرفته است؛ دوم این‌که قتل‌عام‌ها، بردگی‌ها، آوارگی‌های هزاره‌های اُرزگان و غصب سرزمین اُرزگان بر اساس این قیام انجام شده‌اند و سوم این‌که شناخت عوامل اصلی قیام هزاره‌های اُرزگان و دانستن واقعیت‌های این بخش از تاریخ اُرزگان بر رفتارهای حاکمان حال و آینده افغانستان، رفتارهای نیروهای نظامی و اقوام افغانستان، به‌خصوص پشتون‌های مهاجر و روحیه هزاره‌ها و ایجاد وحدت بین آن‌ها تأثیر مثبت دارد که با عبرت‌گرفتن از حوادث و وقایع این قسمت از تاریخ اُرزگان، از تکرار تاریخ جلوگیری می‌نماید. بنابراین،

تحقیق در باره‌ی این موضوع ضروت مضاعف می‌یابد.

با جست‌وجوی پیشینه‌ی تحقیق حاضر درمی‌یابیم که تحقیقات محدودی با رویکردهای خاص از سوی بعض نویسندگان داخلی و خارجی در باره‌ی این موضوع صورت گرفته‌اند. در بعض این تحقیقات مانند سایر قیام‌ها، تمرکززدایی در مقابل تمرکزگرایی، اختلاف میرها با حکومت، اختلاف طبقاتی و اختلافات قبیله‌ای را به‌عنوان عوامل این قیام دانسته‌اند و وارد جزئیات قضایا نشده‌اند و به عوامل اصلی نپرداخته‌اند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۵۸-۱۶۴). مورخانی که وارد جزئیات قضایای این قیام شده‌اند و عوامل اصلی این قیام را مورد نظر قرار داده‌اند، مرحوم کاتب در «سراج التواریخ»، تیمورخانوف در «تاریخ ملی هزاره» و دولت‌آبادی در «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» هستند؛ ولی آن‌ها این عوامل را به‌صورت پراکنده و دسته‌بندی‌نشده ذکر کرده‌اند؛ لذا تحقیقات انجام‌شده در باره‌ی عوامل این قیام کافی نیستند؛ واقعیت‌های این بخش از تاریخ اُرزگان آن‌طور که باید روشن نشده‌اند و این موضوع به تحقیقات بیش‌تر و دقیق‌تر نیاز دارد. هرچند قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان می‌تواند عوامل زیادی داشته باشد، اما در تحقیق حاضر سعی بر این است که «عوامل اصلی و مهم قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان» بیان شوند. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و نوع تحقیق، کتابخانه‌ای است. قبل از پرداختن به بحث اصلی، دو بحث مقدماتی «شناخت اُرزگان» و «تهاجم به اُرزگان و تسلیم و قیام هزاره‌های اُرزگان» مطرح می‌شوند.

## ۲ـ شناخت اُرزگان

«اُرزگان» نام سرزمینی است که جغرافیا و مساحت آن در دوره‌های مختلف، متغیر بوده است. برای شناخت ارزگان بهتر است ارزگان زمان عبدالرحمان خان و قبل از آن، ولسوالی ارزگان و ولایت ارزگان معرفی شوند.

**۲ـ۱ـ ارزگان قدیم**

«اُرزگان» قبل از تهاجم و اشغال توسط سپاهیان عبدالرحمان خان، یکی از هشت ولایت معروف هزارستان و محل سکونت هزاره‌ها بوده است و به‌عنوان مرکز اقتصادی، سیاسی و ملی هزاره‌ها و قلب هزارستان به حساب می‌آمد (اُرزگانی، همان: ۸۷؛ ناصری، ۱۳۹۰، ۳: ۲۶۳). هزاره‌های اُرزگان قدیم تا عصر عبدالرحمان خان به‌طور کامل تابع هیچ حکومتی نبوده‌اند و به‌صورت مستقل یا نیمه‌مستقل و ارباب‌ـرعیتی زندگی می‌کردند (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج۱: ۴۰۰). اقوام عمده‌ای که در ارزگان زندگی می‌کردند، حسینی، زاولی، سلطان‌احمد، خواجه‌علی، قوت‌علی، سعیددرویش، بهروز، نیکروز، عیدروز، قدم، آرال، شالی، شیخه، شیره، بیتمور، خوردی، کوچک و زردک بوده‌اند (نایل، ۱۳۹۵: ۷۰ و ارزگانی، همان: ۱۰۳). پس از تهاجم و نسل‌کشی عبدالرحمان خان در سال ۱۲۷۰ش و بعد از آن، سرزمین اُرزگان مصادره گردید و هزاره‌هایی که از دم تیغ جلادان عبدالرحمان جان سالم به‌در برده بودند، به دیگر مناطق تبعید و آواره شدند و این سرزمین حاصل‌خیز به پشتون‌های بیگانه داده شد (ناصری، ۱۳۹۰، ۳: ۲۶۳). منظور از هزاره‌ها شیعیان هستند. در افغانستان هزاره مساوی با شیعه است؛ زیرا هزاره اسم یک شخص نبوده است که نسل او به نامش یاد شود؛ بلکه هزاره اسمی است که بر تمام شیعیان افغانستان که از هزار قوم کوچک و بزرگ و از نژادهای مختلف تشکیل شده‌اند، اطلاق می‌شود و این نام ریشه در سنّت اَوستایی و فرهنگِ پارسیِ پس از آن دارد که در طی تطوّرات تاریخی بدل به هزاره شده است.

جغرافیای اُرزگان در زمان عبدالرحمان خان با جغرافیای وُلُسوالی اُرزگان خاص این زمان منطبق است که شامل مرکز اُرزگان و قریه‌ها و مناطق توابع آن می‌شده است و از طرف شمال به حجرستان و گیزاب، از غرب به کِمسان و چوره، از جنوب به دایچوپان و از شرق به قریه‌های شیرداغ و میرادینه مالستان محدود می‌شده است (دانشنامه هزاره، ۱۳۹۹، ج۱: ۴۲۰ و ۴۳۲).

**۲ـ۲ـ ولسوالی ارزگان خاص**

اُرزگان خاص یا خاص اُرزگان یکی از ولسوالی‌های ولایت اُرزگان است و در ۱۰۰کیلومتری شمال شرق ترینکوت مرکز ولایت اُرزگان قرار دارد و مرکز آن هزارقدم است. ولسوالی اُرزگان خاص از شمال به ولسوالی‌های اجرستان و گیزاب، از غرب به ولسوالی چوره، از جنوب به ولسوالی دایچوپان در ولایت زابل و از شرق به ولسوالی مالستان در ولایت غزنی محدود می‌شود (دانشنامه هزاره، ۱۳۹۹: ۴۱۷؛ جیلانی، ۱۳۷۹: ۱۲۶ و ۱۰۵ و ۱۱۰). برای ولسوالی اُرزگان خاص از ۲۵۲۵ تا ۴۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت ذکر شده است که در آن ۴۷ تا ۶۵ قریه بزرگ و ۱۵۶ قریه کوچک واقع شده‌اند (اطلس قریه‌های افغانستان، ۱۳۵۳، ج۳: ۱۴۵۶-۱۴۶۰؛ دانشنامه هزاره، ۱۳۹۹: ۴۱۷؛ دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۱۲۸ و ۱۳۲). در این زمان تنها پنج قریه حسینی، سیابغل، پَیک، ششپر و سیرو و مقداری از سه قریه پالان، باغچار و کندلان در تملک هزاره‌ها هستند و سایر قریه‌های ولسوالی ارزگان خاص را مهاجرین پشتون تصرف کرده‌اند. نام‌های تعدادی از آن قریه‌ها توسط ساکنان جدید، تغییر داده شده‌اند؛ اما نام‌های بیشتر آنها به همان شکل سابق باقی مانده‌اند که بعض آنها از این قرارند: حسینی سُفلا، آوپران، خواجه‌روشنی، اوله، ششبرجه، بوم، سرخ‌بینی، سنگو، سَوُزچو، سیاچو، سرقول، سیاقول، قول‌قاسم، قل‌خار، پالان، نویان، سلطان‌احمد، غوندی‌مار، دان‌چورکه، خربید، فراموز، تنگی آرال، شیخه، شینیه، چنارتو، هزارقدم، خوردی، گردن‌سخی، بهروز، نیکروز، قلعَتَک، قَلَّغُو، شیره، بیتمور، دُلغنه، شالی، کوچک، خرکُنده، قحط‌آبه، عاشورا، کاریز و کندلان.

**۲ـ۳ـ ولایت ارزگان**

ولایت اُرزگان در مرکز افغانستان و متمایل به جنوب واقع شده است. این ولایت قبل از ولایت‌شدن و جداشدن دایکندی در تاریخ ۱۳۸۳/۴/۲۰ش، از شمال با ولایات بامیان و غور، از غرب با ولایات غور و هلمند، از جنوب با

ولایات قندهار و زابل و از شرق با ولایت غزنی در ارتباط بوده است. ولایت اُرزگان طبق تقسیمات گذشته دارای نُه ولسوالی بوده است که ولسوالی‌های آن عبارت بودند از: اُرزگان خاص، تیرینکوت، چوره، اجرستان، گیزاب، دهراود، کجران، شهرستان و دایکندی. مرکز ولایت اُرزگان ترینکوت بود که با کابل پایتخت افغانستان ۴۷۰ کیلومتر فاصله دارد (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۱۲۷؛ توسلی، ۱۳۸۷: ۱۱، ۱۶، ۱۷؛ جیلانی، ۱۳۷۹: ۱۲۶ و اطلس قریه‌های افغانستان، ۱۳۵۳: ۱۴۵۰-۱۴۹۶). ولایت اُرزگان بعد از ولایت‌شدن و جداشدن دایکندی در سال ۱۳۸۳ش، از شمال با ولایت دایکندی، از جنوب با ولایات قندهار و زابل، از شرق با ولایت غزنی و از غرب با ولایت هلمند همسایه است. ولایت اُرزگان جدید دارای شش ولسوالی به نام‌های اُرزگان خاص، ترینکوت، چوره، دهراود، شهیدحساس و گیزاب است. مرکز ولایت اُرزگان ترینکوت می‌باشد. ولسوالی اُرزگان خاص بزرگ‌ترین و ولسوالی دهراود کوچک‌ترین ولسوالی‌های ولایت اُرزگان هستند (خبرگزاری صداوسیما، ۱۴۰۰/۴/۱). ولایت اُرزگان با تمام ولسوالی‌هایش، قبل از تهاجم و تصرّف توسط سپاهیان عبدالرحمان خان، محل سکونت هزاره‌ها و شیعیان بوده است و بعد از آن، تعداد کمی از هزاره‌ها و شیعیان در ولسوالی‌های ارزگان خاص و گیزاب زندگی می‌کنند و در سایر مناطق این دو ولسوالی و همچنین در سایر ولسوالی‌های این ولایت مهاجران پشتون جایگزین شده‌اند.

### ۳ـ تهاجم به اُرزگان، تسلیم و قیام هزاره‌های اُرزگان

عبدالرحمان خان از همان ابتدای سلطنتش تصمیم داشت اُرزگان را که محکم‌ترین مرکز هزاره‌جات بود تسخیر کند؛ لذا در سال ۱۲۶۶ش (۱۳۰۵ق= ۱۸۸۷م)، میرمحمد عظیم بیگ سه‌پای (شارستان) را در کابل طلب کرد و به او لقب سرداری داد و به او وعده داد که بعد از تصرّف اُرزگان و سایر مناطق هزاره‌جات به او رتبه و مقام و تنخواه داده خواهد شد (کاتب، ۱۳۹۱ ج۳، ب۱: ۴۸۶ و ۷۳۶). در این دیدار، عبدالرحمان خان از او درباره‌ی فتح اُرزگان

مشورت خواست. او این‌گونه مشورت داد که باید از چهار طرف اُرزگان لشکر کشیده شود. این لشکرها تنها از مردم افغان نباشد، بلکه از مردم هزاره نیز ایلجاری جمع شود. لشکر ایلجاری هزاره در پیش لشکر نظامی و مقابل هزاره اُرزگان قرار داده شود و فوج‌های افغان پشت سر لشکر هزاره‌های ایلجاری باشند. اگر این‌طور شود موفق به فتح اُرزگان می‌شوید؛ چون هزاره‌های اُرزگان که شیعه هستند، شیعه‌ی خود را نمی‌زنند (اُرزگانی، همان: ۱۲۷؛ اخلاقی، ۱۳۸۰ ج۲: ۱۵۰-۱۵۱ و ۱۵۴).

عبدالرحمان خان این مشورت میرمحمد عظیم بیگ را پسندید و در سال ۱۲۶۷ش (۱۳۰۶ق= ۱۸۸۸م) او را امر به دعوت مردم اُرزگان نمود. میرعظیم بیگ سه یا چهار بار نامه مشتمل بر تهدید و دلجویی به مردم اُرزگان نوشت و یک یا دوبار با خان‌های اُرزگان جلسه‌ی حضوری تشکیل داد و گفتگوی زیاد کرد. از طرف دیگر دهقانان را در بین مردم رعیت می‌فرستاد، تا تبلیغ کنند که به شما از طرف خان‌ها ظلم می‌شود. اگر امارت کابل در این مُلک تسلط پیدا کند، شاه و گدا باهم مساوی خواهند شد. در آخر، میرعظیم بیگ با قول‌ها، وعده‌ها، ترس‌ها و تبلیغات خود دل‌های خان‌ها و مردم اُرزگان را به طرف حکومت عبدالرحمان خان متمایل و منعطف نمود (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۲۷-۱۲۸).

عبدالرحمان خان سردار عبدالقدوس خان را که یک مرد خشن، فاسد و در دشمنی با شیعیان معروف بود، مأمور تسخیر اُرزگان کرد. در تابستان سال ۱۲۷۰ش (۱۳۰۸ق= ۱۸۹۱م)، قوای دولتی عبدالرحمان خان به فرماندهی عبدالقدوس خان برای تسخیر اُرزگان از چهار طرف آن هجوم آورد. بزرگان و مردم اُرزگان، با اعتماد بر قول‌ها و وعده‌های حکومت و تبلیغات میرعظیم بیگ، بدون مقاومت جدّی تسلیم شدند. بعد از آن، اُرزگان به مدت شش ماه و بعض مناطق آن هشت ماه تحت تصرّف قوای دولتی عبدالرحمان خان بود (کاتب، ۱۳۹۱ ج۳، ب۱: ۸۱۹ و ۸۸۶ و اُرزگانی، همان: ۱۳۵). اما رفتارهای

بسیار خصمانه، ظالمانه و ضدانسانی نیروهای حکومتی عبدالرحمان خان و در رأس آن‌ها سردار عبدالقدوس خان و کرنیل فرهاد خان با بزرگان و تسلیم‌شدگان هزاره اُرزگان در این مدت، باعث شد که هزاره‌های اُرزگان در بهار سال ۱۲۷۱ش علیه نیروهای حکومتی دست به قیام مسلحانه بزنند و نیروهای حکومتی را به زودترین وقت از سرزمین اُرزگان بیرون کنند. به دنبال آن، عبدالرحمان خان، به جای پیگیری مجرمان و جنایتکاران و مقصران اصلی این حادثه، با لشکر بیش از صدهزار نفری دوباره به اُرزگان هجوم آوردند و دست به جنایات و اعمال ظالمانه و وحشیانه‌ای زدند که در تاریخ بشر کم‌نظیر است.

بعد از این، به بحث اصلی این تحقیق که بررسی عوامل قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان باشد، پرداخته می‌شود. عوامل قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان به سه دسته عوامل فرهنگی‌ـاجتماعی، عوامل اقتصادی و عوامل سیاسی‌ـامنیتی تقسیم می‌شوند.

### ٤ـ عوامل فرهنگی- اجتماعی قیام هزاره‌های اُرزگان

از جمله مهم‌ترین عوامل قیام هزاره‌های اُرزگان، عوامل فرهنگی‌ـاجتماعی بوده‌اند. عبدالرحمان خان تمام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی شیعیان را از بین برد. هزاره‌های اُرزگان که تا آن زمان در مسایل مذهبی و فرهنگی خویش مستقل و آزاد زندگی می‌کردند، به ناگاه دیدند در چنگال حکومت فاشیستی گرفتار شده‌اند که تنها سرمایه باقی‌مانده آن‌ها، یعنی مقدسات مذهبی‌شان را به‌صورت آشکار به چالش خوانده و مذهب سنی را با اجبار و اکراه تمام جایگزین مذهب شیعه می‌کند (ناصری، ۱۳۷۹: ۱۲۰). هم‌چنین هزاره‌های اُرزگان به زودی دیدند و فهمیدند که سپاهیان عبدالرحمان خان به خاطر ضعف فرهنگی و داشتن تفاوت‌های قومی و مذهبی با آنان، هیچ‌گونه احترامی به مذهب، جان، مال، ناموس و خُرد و کلان آن‌ها قایل نیستند؛ با آن‌ها رفتارهای خصمانه و تحقیرآمیز دارند و حتی بی‌باکانه به نوامیس مردم

هزاره تعرض و تجاوز می‌کنند. در این‌جا چند تا از عوامل فرهنگی‌ـاجتماعی قیام هزاره‌های اُرزگان ذکر می‌شوند.

**٤ـ۱ـ اجرای قضاوت بر اساس مذهب اهل سنّت**

یکی از عوامل قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان، اجرای قضاوت بر اساس مذهب سنی بوده است. چون یکی از سیاست‌های عبدالرحمان خان در مناطق تسخیرشده‌ی هزاره‌جات، انتصاب قاضیان دولتی بود که بر اساس فقه مذهب سنی حنفی عمل می‌کردند. هزاره‌ها که شیعه‌مذهب و تابع فقه جعفری بودند، اجرای فقه حنفی را تعرض به مذهب و اعتقادات خود می‌شمردند و این مسأله برای آنان غیرقابل تحمّل بود (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج۱: ۴۰۰). چنان‌که این مشکل در گفت‌وگوی مکتوب مردم اُرزگان با عبدالقدوس خان قبل از ورودش به اُرزگان مطرح شده است.

در سرطان سال ۱۲۷۰ش (۱۳۰۸ق= ۱۸۹۱م)، عبدالقدوس خان از چوره نامه به مردم اُرزگان فرستاد که «شما بیعت پادشاه اسلام را قبول کنید!» مردم اُرزگان در جواب نامه او به این مضمون نوشتند که «ما رعیت پادشاه اسلام هستیم، ولی بیعتی که شما گفته‌اید، ما به غیر از امامی که معصوم و منصوص از جانب خدا باشد، کسی دیگر را بیعت نمی‌کنیم. ما در این زمان امام و سلطان عادل و اولی‌الامر واجب الاطاعت به‌غیر از حضرت حجت بن الحسن مهدی موعود، کسی دیگر را نمی‌دانیم. لیکن ما پادشاه اسلام را در امور دنیوی مطیع هستیم نه دینی. شما قشون خودتان را برگردانید. بعد ما یکی از بزرگان خودمان را انتخاب می‌کنیم، او را حاکم ما قرار دهید. سال به سال ما مالیات و عُشر زمین‌های خود را جنس به او می‌سپاریم، شما از او بگیرید» (اُرزگانی، همان: ۱۲۹).

وقتی این جواب به عبدالقدوس خان رسید باز قاصد فرستاد که «ما می‌خواهیم قشون در مُلک اُرزگان بگذاریم که شما هیچ وقت خیال خودسری نکنید!» هزاره‌ها جواب دادند که «ما این کار را قبول نخواهیم کرد،

تا جان در بدن داریم؛ چون که بیم کلّی ما این است که شما در دین ما مداخلت بکنید، آن وقت کار بر ما مشکل خواهد شد» (اُرزگانی، همان).

**٤ـ۲ـ توهین به مقدسات و علمای دینی**

نیروهای مهاجم عبدالرحمان خان در اُرزگان که از لحاظ نژادی وابسته به قوم پشتون و از لحاظ مذهبی سنی مذهب بودند، علنی و بی‌جهت به اعتقادات و مقدسات دینی و مذهبی هزاره‌ها که دارای مذهب شیعی دوازده امامی بودند، توهین می‌کردند (یزدانی، ۱۳۷۰: ۲۰۳). از جمله، فرهادخان در ناوه سلطان‌احمد چهار نفر از هزاره‌ها را در نزد خود خواست و گفت به حضرت علی(ع) فحش و ناسزا بگویید؛ آن چهار نفر غیور به حضرت علی(ع) فحش و ناسزا نگفتند و به جای آن بر سلاطین جور لعن و ناسزا گفتند. فرهاد خان دو نفر آنان را پیش سگ‌ها انداخت و سگ‌ها آن دو را پاره پاره کردند و دو نفر دیگر را دست‌ها و پاهای‌شان را بست و هرکدام را در پیش دو نفر افغان گذاشت و امر کرد که با دندان بدن آنان را پاره پاره کنند (اُرزگانی، همان: ۱۳۱). به قول ریاضی «لشکریان افغان از بس که به رعایای تابع هزاره دشنام پیرو مذهب می‌دادند و تعدی و دست‌اندازی به مال و ناموس آن‌ها می‌کردند، رؤسای هزارستان که به امداد و آذوقه با اردو همراهی و همکاری داشتند، سخت رنجیده، هرکدام به محل خود شتافته بر ضد امارت افغانستان و شرکت با یاغیان اقدام کردند» (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۵).

هم‌چنین نیروهای اشغالگر اُرزگان رؤسا و علمای دینی هزاره‌ها را علنی توهین و تحقیر و اذیت می‌کردند و حتی بعضی از آنان را در معرض نابودی و کشتار قرار می‌دادند (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۱۹۶؛ غبار، ۱۳۹۰، ج۲: ۴۸۸). در حالی که علمای دینی و روحانیون شیعه در طول تاریخ اسلام در میان شیعیان از یک قداست و احترام خاصی برخوردار بوده‌اند؛ زیرا علما و دانشمندان متقی شیعه مبلغان دینی و حلقه‌های اتصال مردم و پیشوایان دینی و مذهبی شمرده می‌شوند. بنابراین، مردم هزاره اُرزگان تحمّل توهین به مقدسات و

رهبران دینی و مذهبی خود را نداشتند و بر ضد اشغال‌گران هتاک قیام کردند.

### ٤ـ۳ـ رفتارهای تحقیرآمیز

سپاهیان امیر به خاطر ضعف فرهنگی و داشتن تفاوت‌های قومی و مذهبی با هزاره‌های اُرزگان، هیچ‌گونه احترامی به مذهب، جان، مال، ناموس و خُرد و کلان آن‌ها قایل نبودند و با آن‌ها رفتارهای تحقیرآمیز داشتند. در این‌جا به چند نمونه از رفتارهای تحقیرآمیز قوای دولتی اشاره می‌شود:

وقتی کرنیل فرهاد خان با لشکرش وارد ناوه زاولی شدند، بعضی از بزرگان مردم زاولی به واسطه بزرگان مردم مالستان برای تسلیم‌شدن نزد او آمدند؛ او آنان را به خواندن کلمه طیبه امر کرد و این را نیز گفت که بگویند: کافر بودیم الحمدلله مسلمان شدیم (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۱۹). مورد دیگر این‌که خانان و بزرگان اُرزگان که سال‌ها راحت خورده و بالای مردم تمام کارهای زندگی خود را پیش برده بودند، به دستور عبدالقدوس خان مجبور بودند از صبح تا شب به گِلکاری مشغول باشند. هم‌چنین قلعه‌های که سال‌ها با زحمت زیاد ساخته بودند، به دستور عبدالقدوس خان به اجبار به دست خود ویران می‌کردند (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵: ۸۲).

ملا افضل اُرزگانی می‌گوید: «مأموران در راه هرکه را می‌دیدند همراه خود برای خدمت می‌بردند. جوانان ارغوانی‌رنگ را می‌دیدیم که از کثرت زحمت بارکشی برای حکومت مثل کاکاسیاه رنگ‌شان مبدل گشته بود. در هر دهی که چهار نفر مأمور افغان وارد می‌شدند اهالی آن ده آرامش و خواب نداشتند و هر کاری که می‌خواستند انجام می‌دادند» (اُرزگانی، همان: ۱۳۴ و ۱۳۵). هر عسکر معمولی گستاخانه بر اهالی قریه‌ها حکومت می‌نمود و دشنام به مذهب می‌داد (غرجستانی، ۱۳۷۲: ۱۵۸). «سه-چهار نفر را در یک‌جا نشستن نمی‌گذاشتند که شما از بغاوت حرف می‌زنید. مردم همدیگر را که ملاقات می‌کردند سلام‌شان اشک چشم بود. جاسوس نیز در بین خود مردم

پیدا شده بود، لذا مردم در بین خود نمی‌توانستند درباره حکومت سخن بگویند» (اُرزگانی، همان: ۱۳۴).

هزاره‌های اُرزگان، به‌خصوص بزرگان‌شان، با این برخوردهای نیروهای دولتی و غیردولتی افغان سخت تحقیر شدند؛ ولی جز تحمّل حقارت چاره‌ای نداشتند. مردم اُرزگان تا شش ماه و در بعض مناطق هشت ماه، این ظلم‌ها و این حقارت‌ها را تحمّل کردند. در آخر مردم از جان خود سیر شده تصمیم برای جنگ گرفتند.

**٤ـ٤ـ تعدی و تجاوز به نوامیس**

یکی از علت‌های اصلی قیام مردم اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان، تعرض و تجاوز کارکنان لشکری و کشوری دولت به نوامیس مردم هزاره بود (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج۱: ۴۰۱). سپاه امیر بعد از این‌که در اُرزگان مستقر شدند، دختران و پسران مردم را مُفت و رایگان به جبر و اکراه متصرّف شدند و به آن هم اکتفا نکردند زنان شوهردار را گرفتند. پس مردم مجبور شدند اطاعت را رها کرده قیام کنند (غبار، ۱۳۹۰، ج۲: ۴۸۷). مردم اُرزگان نه در مقام یاغی و سرکش، بلکه در خط دفاع از نوامیس خود، مرگ را بر زندگی ترجیح داده، بر ضد قوای عبدالرحمان خان قیام کردند.

فرُّخ می‌گوید: «علت حقیقی قیام هزاره‌جات این بوده است که سردارعبدالقدوس خان عده‌ای از دختران امیران و بزرگان هزاره را به اکراه و اجبار در بستر شهوت‌رانی کشیده و سپاه افاغنه از این اقدام حکمران و سردار خود جسور و جری شده و به واسطه آن بغض و تعصب سنی‌بودن و عناد با جماعت شیعه، دست تعدی به دختران و زنان و حتی به لواط با پسربچه‌های هزاره گشودند و مدت یک سال این رفتار روزبه‌روز رو به ازدیاد می‌گذاشت. عبدالقدوس خان گذشته از این‌که در ظاهر هم این امور را رفع و دفع نمی‌نمود، خودش هم باب مفاسقه را بیش از دیگران صرف می‌نمود. بالاخره بربری‌ها به جان آمده، مرگ را بر زندگی ترجیح داده، قوای افاغنه را خلع

سلاح نموده و علیه عبدالقدوس خان قیام نمودند» (فرُّخ، ۱۳۷۱: ۴۰۳).

سردارعبدالقدوس‌خان فرمانده کل نیروهای دولتی در اُرزگان چهل‌وپنج نفر از دختران بزرگان هزاره را که در خوبی و زیبایی ممتاز بودند، به زور و بدون رضایت والدَین و بستگان‌شان، به‌عنوان سُرِّیَتی(کنیز)، زن و خدمتکار تصرّف کرده، خوش‌گذرانی می‌کرد. سایر افسران لشکر نیز به پیروی از رئیس و سالار خود، هرکدام یک دختر یا دو دختر هزاره به‌عنوان زن و خدمتکار در کنار خود داشتند و مشغول عیش و نوش بودند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۳۸ و ۸۸۶). مرحوم کاتب در کتاب «وقایع افغانستان» آورده است: «شصت دختر را خود عبدالقدوس خان و هم‌چنین باقی افسران و سرکردگان پنج‌پنج و ده‌ده زن و دختر به قسم کنیزی گرفتند» (کاتب، ۱۳۷۲، ج۳، ب۱: ۲۴۳).

امیرعبدالرحمان خان هم وقتی خبردار شد که عبدالقدوس خان و دیگر افسران لشکر دختران هزاره را تصرّف کرده‌اند و مشغول عیش و نوش هستند، ذوق‌زده شده، به عبدالقدوس خان فرمان داد که بعضی از دختران بزرگان آن قوم را که شایسته خدمت حضور و سزاوار پرستاری حرم شاهی باشند، به رضایت پدران و مادران‌شان برگزیده به قصر پادشاهی بفرستد (کاتب، ۱۳۹۱: ۸۳۸). «در پایان جنگ، امیر پنجاه دختر زیبا را به‌عنوان سُرِّیَتی برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد و پسران جوان میران و بیگ‌ها را به‌طور غلام‌بچه جزء عمله دربار ساخت» (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج۱: ۴۰۲).

عبدالرحمان خان با گفتارش در مورد فرستادن دختران هزاره به قصر پادشاهی، اعمال ظالمانه و ننگین عبدالقدوس خان را تأیید کرده است و او را در این کار جری‌تر نموده است. امیر و سردار به جای این‌که از ناموس مردم محافظت کنند، خودشان به دنبال ناموس مردم بودند.

مرحوم کاتب در مورد بی‌ناموسی‌هایی که سپاهیان عبدالرحمان خان در وقت جمع‌آوری اسلحه در حق مردم می‌کردند، گفته است: «بسیار زنان و

دختران و اَمرَدان پرده‌ی ناموس‌شان دریده گشت. ...گربه را در میان زیرجامه زنان می‌انداختند و سینه و فروج‌شان را به آتش داغ می‌کردند که اسلحه را نشان بدهند» (کاتب، ۱۳۷۲، ج۳، ب۱: ۲۴۵). یزدانی نیز می‌گوید: «سپاهیان عبدالقدوس‌خان بعد از استقرار در اُرزگان، دست به اعمالی زدند که قلم از بیان آن شرم دارد. آنان حتی دست تجاوز به ناموس مردم دراز کردند. هزاره‌ها در مورد قتل و غارت صبر کردند، اما در مورد تجاوز نتوانستند صبر کنند؛ مجبور به قیام شدند» (یزدانی، ۱۳۷۰: ۲۰۳).

مردم اُرزگان با دیدن این بی‌ناموسی‌ها صبرشان لبریز می‌شد و منتظر جرقه‌ای بودند که آتش قیام را روشن کند. اما جرقه‌ای که این آتش را روشن کرد، موضوع گل‌بیگم ملقب به شیرین‌جان دختر یکی از سران هزاره بود که توسط یکی از افسران امیر به عُنف مورد تعرّض قرار گرفت. با نشر این خبر قیام هزاره‌ها شکل عمومی گرفت، حتی سرانی که تا آن وقت برای امیر در راه مصالحه کار می‌کردند، مثل میر عظیم‌بیگ شارستان، در زیر چتر همبستگی قومی و مذهبی به مبارزین پیوستند (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج۱: ۴۰۱).

مرحوم کاتب در سراج، این قضیه را این‌گونه نقل کرده است که شبی سه نفر از سپاهیان در دره پالان اُرزگان به‌بهانه‌ی جستجوی تفنگ در خانه‌ی مردی که زن زیبا داشت، داخل شدند و دست و پای مرد را محکم بستند و با زن او عمل نامشروع انجام دادند. برادر آن مرد که آگاه شد، چند نفر از هزارگان ستمدیده‌ی درد رسیده را خبر داد. آن‌ها در میان خود پیمان بستند و با هم گفتند که از این زندگی صد بار مرگ بهتر است که یک کار ناروا را با چشم سر ببینیم، ولی به خاطر بی‌غیرتی صبر نماییم و جلو آن را نگیریم. آن‌ها آن سه نفر سپاهی را کشتند. مردم درّه پالان که از این حادثه خبردار شدند ترسیدند و یقین کردند که نیروهای حکومتی بر آن‌ها حمله خواهند کرد، در حالی که هیچ اسلحه‌ای برای دفاع از خود ندارند؛ لذا شبانه بر قلعه‌ی اسلحه‌خانه در مرکز اُرزگان حمله کردند؛ تمام محافظان اسلحه‌خانه را کشتند

و همه اسلحه‌ای که در آن قلعه بود گرفتند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۸۴ و ۸۸۵). صبح که شد چهار هزار لشکر دولتی به طرف آن قلعه حمله کردند و جنگ شدیدی رخ داد. مردم اُرزگان که خبردار شدند خودشان را به قلعه اسلحه‌خانه رساندند و بعد از آن جنگ عمومی شد.

## ۵ـ عوامل اقتصادی قیام هزاره‌های اُرزگان

از جمله عواملی که باعث عقده‌ای‌شدن و قیام مردم اُرزگان بر ضد سپاهیان عبدالرحمان خان شدند فشارها، ویرانی‌ها و ضربه‌های اقتصادیی بودند که از طرف نیروهای مهاجمِ امیر بر هزاره‌های اُرزگان وارد می‌شدند. در این‌جا به چند مورد از عوامل اقتصادی قیام هزاره‌های اُرزگان اشاره می‌شود.

### ۵ـ۱ـ تخریب آبادی‌ها و کشت‌زارها

با این‌که مردم اُرزگان بدون جنگ تسلیم شدند؛ ولی قوای دولتی با آنان رفتارهای خصمانه داشتند، به‌طور نمونه می‌توان به تخریبِ وحشیانه و ددمنشانه‌ی قلعه‌ها، خانه‌ها، کشتزارها و مواد خوراکیِ مردم اشاره کرد. از جمله این‌که کرنیل فرهاد خان با لشکرهای تحت فرمانش وقتی از ناوه زاولی وارد ناوه سلطان‌احمد شدند، در بین راه، با این‌که مردم زاولی و سلطان‌احمد جنگ نکرده بودند، بسیاری از آبادی‌ها و خرمن‌های مردم را آتش زدند. (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۳۱). هم‌چنین عبدالقدوس خان امر کرد که هر کس به دست خود قلعه‌ی خود را خراب کند و تمام برج و باروهایش را مساوی با دیوار خانه‌ها بکند. در این کار مردم بسیار عاجز شدند و بسیاری از مردم تلف گردیدند (اُرزگانی، همان: ۱۳۳).

کاتب نوشته است: «بزرگان اقوامی که از راه اطاعت نزد عبدالقدوس خان حاضر آمده، رهسپار معاونت لشکر پادشاهی شده بودند، تمامت قلاع خود را به امر سردار موصوف خراب و پست کرده، با بام‌های خانه‌های اندرون قلعه برابر ساختند و سنگ و چوب قلاع و بروج مخروبه را به دوش خویش در نقطه مرکزیه اُرزگان جهت تعمیر قلعه برای سُکنای فوج نظام و انبارخانه و

اصطبل و قورخانه پادشاهی حمل و نقل کردند» (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳۷ ب۱: ۸۳۷).

### ۵ـ۲ـ گرفتن مالیات و حواله‌های سنگین

سپاهیان دولت عبدالرحمان خان از مردم اُرزگان مالیات و حواله‌های سنگین و پی‌درپی می‌گرفتند و هیچ قاعده و قانونی در این باره نداشتند. این مسأله خیلی بر مردم اُرزگان فشار وارد کرد.

ملا افضل اُرزگانی در این باره می‌گوید: «هیچ قاعده و قانون برای گرفتن مالیات و محصولات زمین نگذاشته بودند. حکم می‌کردند که ده خروار گندم فلان طایفه بدهد و مأمورین با ستمگری تمام آن را می‌گرفتند. یک روز امر می‌کردند چند خروار کاه و چند خروار جو بیاورید. روز دیگر امر می‌کردند چند خروار چوب بیاورید. چند روز بعد امر می‌کردند چند خروار روغن بیاورید. چند روز دیگر امر می‌کردند صد رأس گوسفند چاق بیاورید. تمام مخارج لشکر نظامی و ایلجاری را از مردم به زور می‌گرفتند. هرچه مردم داد و فریاد می‌زدند که قانون بگذارید که ما مخارج خود را بدانیم و آن را تهیه کنیم، به دادشان نمی‌رسیدند» (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۳۴).

### ۵ـ۳ـ تاراج اموال

مردم هزاره بعد از اشغال اُرزگان توسط سپاهیان عبدالرحمان خان هرگز اختیار اموال‌شان را نداشتند. مأموران و سپاهیان دولتی و افغانان عادی اموال آنان را تاراج می‌کردند و به هرچه دست‌شان می‌رسد به زور تصرّف می‌کردند.

ملا افضل اُرزگانی می‌گوید که مأمورین دولتی هرجا که می‌رفتند گوسفند و مرغ برای تهیه غذا با لوازمش از مردم به زور می‌گرفتند. هرکه را گیر می‌آوردند جیبش را خالی و جیب خود را پر می‌کردند. هر خر و اسبی را می‌دیدند سوار شده می‌رفتند. مأموران به‌اندک بهانه‌ای مردم را چهل قِران و پنجاه قِران جریمه می‌کردند. افراد سپاهی هرجا می‌رسیدند می‌زدند،

می‌خوردند و می‌بردند. افغان‌های عادی در هرجا می‌رسیدند، هرچه به دست‌شان می‌رسید، می‌چاپیدند و می‌بردند. اصلاً حساب و کتابی در کار نبود. تمام دارایی مردم برباد رفته بود. این وضعیت برای مردم اُرزگان قابل تحمّل نبود (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۳۴).

### ٦ـ عوامل سیاسی- امنیتی قیام هزاره‌های اُرزگان

از جمله عوامل مهم قیام هزاره‌های اُرزگان بر ضد حکومت عبدالرحمان خان عوامل سیاسی‌ـامنیتی بودند. هزاره‌های اُرزگان، با اعتماد بر قول‌ها و وعده‌های عبدالرحمان خان و عُمّال او، بدون جنگ تسلیم نیروهای دولتی عبدالرحمان شدند؛ ولی برخوردهای قوای مسلح حکومتی با تسلیم‌شدگان بسیار خصمانه، ضدانسانی و تحریک‌کننده بودند و این نشان می‌داد که حکومت در گفتارش صادق نیست و هدفش آرام‌کردن مردم اُرزگان نبوده است؛ بلکه هدف اصلی عبدالرحمان خان نابودی کامل هزاره‌های اُرزگان بوده است؛ لذا قوای حکومت عوامل اصلی قیام هزاره‌های اُرزگان و زمینه نابودی و بربادی آن‌ها را فراهم کرد؛ به‌طوری که برای هزاره‌های اُرزگان هیچ راه دیگری جز قیام مسلحانه باقی نمانده بود (یزدانی، ۱۳۷۰: ۲۰۲-۲۰۴). در این‌جا به چند عامل اصلی و مهم سیاسی‌ـامنیتی قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان اشاره می‌شود.

#### ٦ـ۱ـ زندانی‌کردن بزرگان در کابل

با تهاجم نیروهای دولتی، مردم اُرزگان بدون مقاومت جدی تسلیم سپاه عبدالرحمان خان شدند؛ لیکن رفتارها و عملکردهای سردارعبدالقدوس خان و همکارانش در روند دستگیری بزرگان مردم اُرزگان و فرستادن آنان به کابل و زندانی‌کردن و اعدام آنان، زمینه‌ی قیام عمومی را هرچه بیشتر آماده می‌ساخت. ملا افضل اُرزگانی درباره‌ی رفتار سپاه عبدالرحمان خان با بزرگان مردم اُرزگان می‌گوید: «اول کاری که کرد حکم کرد بزرگان و خوانین آن‌ها را که تقریباً صد نفر می‌شدند در کابل برده، حبس نمود. آخرالامر

همه‌ی آن‌ها را کشتند؛ عیال و اطفال ایشان را نیز در کابل برده، در قلعه‌ای حبس نمود. تمام آن‌ها در محبس تلف شدند، مگر نادری که زنده مانده باشد» (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۳۳).

عُمّال امارت عبدالرحمان خان به خاطر ترس از دست‌دادن نفوذ و قدرت خویش همیشه کوشش می‌کردند تا میرها و بزرگان هزاره‌ها را مورد شکنجه و حبس قرار دهند. محبوسینی که در کابل آورده می‌شدند، در زندان‌های مخوف انداخته می‌شدند و حتی بعض میرهای که مطیع سلطنت عبدالرحمان خان بودند نیز محبوس می‌گشتند؛ مانند میرها و بزرگان اُرزگان، با این‌که تسلیم شده بودند، به کابل فرستاده شده، زندانی گردیدند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۲۲-۸۲۳، ۸۲۸، ۸۳۹، ۸۵۰-۸۵۱).

مرحوم کاتب درباره‌ی میرها و بزرگان اُرزگان که بعد از ورود فرهادخان به ناوه‌های زاولی و سلطان‌احمد و تسلیم‌شدن مردم این مناطق، در منطقه تمزان برای اعلام اطاعت و تسلیمی نزد عبدالقدوس خان رفته بودند، می‌گوید که عبدالقدوس خان، قبل از جمع‌آوری اسلحه، تمام بزرگان هزاره اُرزگان که برای اطاعت و تسلیم‌شدن نزدش آمده بودند، از جمله بزرگان طایفه سلطان‌احمد، اعیان طایفه زاولی و دره پالان و چند نفر از سرکردگان مردم نیکروز علاقه خود اُرزگان، به همراه سی نفر از مردم رعیت عادی را به کابل فرستاد. آنان هرکدام یک اسب اُرزگانی به رسم هدیه با خودشان برای امیر بردند. اما آنان وقتی به کابل رسیدند، اسب‌های‌شان را گرفتند و خودشان را زندانی کردند و به آن سی نفر رعیت که همراه آنان بودند، اجازه بازگشت داده شد. آن‌ها وقتی به اُرزگان بازگشتند خبر زندانی‌شدن بزرگان خود را به بازماندگان‌شان و مردم رساندند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۲۲-۸۲۳). مردم اُرزگان وقتی این خبر ناگوار را شنیدند بسیار ترسیدند و نسبت به اهداف عبدالرحمان خان و فرماندهانش دچار شک و تردید شدند.

هم‌چنین عبدالرحمان خان به عبدالقدوس خان فرمان داد که کربلایی‌ها،

زوّارها و ریش‌سفیدهای هزاره‌های جدیدالاطاعه را به کابل بفرستد، تا اشخاصی که مورد سوءظن هستند در کابل نگهداری شوند و کسانی که بی‌طرف هستند به مناطق دیگر افغانستان تبعید گردند، تا هیچ یک از آن‌ها فکر شورش را حتی در سرشان نیز نپرورانند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۸۵). طبق این فرمان، حتی کسانی که احتمال مخالفت و شورش درباره‌ی آن‌ها می‌رفت به کابل فرستاده شده، زندانی می‌شدند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۵۱ و ۸۸۴). دستگیری بزرگان و افراد مورد احترام هزاره‌های اُرزگان و فرستادن آنان به کابل و زندانی‌کردن آنان، احساسات هزاره‌ها را برانگیخت و زمینه‌ی قیام عمومی را هرچه بیشتر آماده ساخت.

**۶ـ۲ـ خلع‌سلاح عمومی**

یکی از عوامل مهم قیام هزاره‌های اُرزگان خلع سلاح و جمع‌آوری اسلحه مردم بود. خلع سلاح علاوه بر این‌که برای هزاره‌های اُرزگان کار خیلی دشوار بود، این کار از طرف نیروهای دولتی با فشارها و شکنجه‌های طاقت‌فرسا انجام می‌شد. جمع‌آوری اسلحه به جبر و قهر و انواع شکنجه‌ها برای مردم هزاره‌ی اُرزگان کار بسیار سنگین، تلخ و غیرقابل تحمّل بود؛ چون این مردم علاوه بر این‌که همیشه آزاد بودند و با اسلحه می‌زیستند، مشکل‌ها و دشمنی‌های زیاد داخلی میان خودشان داشتند و به‌خصوص با پشتون‌های همسایه و کوچی‌های دوره‌گرد همیشه در جنگ و جدال بودند. هرگاه مردم هزاره اُرزگان خلع سلاح می‌شدند طبیعی بود که مردم افغان که یک مردم متجاوز و زورگو بودند هرچه دل‌شان می‌خواستند انجام می‌دادند؛ چون مردم هزاره وسایل دفاعی نداشتند که از خود دفاع کنند (اخلاقی، ۱۳۸۰ ج۲: ۱۹۴).

عبدالقدوس خان همه‌ی سلاح‌ها را توسط محصّلان کرنیل فرهاد خان و بزرگان مردم ملاخیل کوچی افغان که از دست مردم هزاره دردناک و دارای دل‌های پر از کینه بودند، جمع‌آوری کرده، به کابل فرستاد. آن‌ها در وقت گرفتن اسلحه عذاب‌ها و شکنجه‌های گوناگون که از حوصله و طاقت برون

بودند به آن مردم روا داشتند، تا این‌که آنان را به مرحله بغاوت و نافرمانی رساندند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۲۹).

دولت‌آبادی از کاتب نقل می‌کند: «با این‌که به‌وجه اسهل مردم هزاره مستمال شده، سر در خط فرمان نهادند، مردم فوجی در حین اسلحه جمع‌کردن و علوفه‌خواستن بنیاد ظلم را چنان عریض نهادند که از دود آه مظلومان فلک دیگر غیر از افلاک نُه‌گانه مجسم شد. چنان‌چه بسیار کسان کشته شده، بسیار زنان و دختران و اَمرَدان پرده ناموس‌شان دریده گشت و آن‌قدر بیداد بدان قوم روی داد که قلم از شرح آن عاجز است! ...و علاوه بر مردم یاغستان اسلحه مردم جاغوری و مالستان نیز گرفته شد؛ اما به غایت بی‌آبی، چنان‌چه گربه را در میان زیرجامه زنان می‌انداختند و سینه و فروج‌شان را به آتش داغ می‌کردند که اسلحه را نشان بدهند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۹۲-۹۳). به‌هرصورت، مردم اُرزگان مجبور شدند سلاح‌های خود را تسلیم نیروهای متجاوز دولتی بدهند؛ اما این وضعیت برای آن‌ها غیرقابل تحمّل بود.

### ٦ـ۳ـ کشتارهای بی‌رحمانه و شکنجه‌های گوناگون

یکی دیگر از عوامل مهم قیام شیعیان اُرزگان علیه سپاهیان عبدالرحمان خان، کشتارهای بی‌رحمانه و شکنجه‌های گوناگون مردم عادی اُرزگان توسط سپاهیان او بودند. سپاهیان عبدالرحمان خان، علاوه بر این‌که بزرگان، مخالفان و افراد نظامی و سنگری را با قساوت بی‌حد شکنجه می‌کردند و می‌کشتند، مردم عادی، تسلیم‌شده‌ها و اسیران را نیز به‌عنوان‌های مختلف مورد شکنجه‌های گوناگون قرار می‌دادند و بعض آن‌ها را بدون حساب و کتاب بی‌رحمانه می‌کشتند. در این‌جا به چند نمونه اشاره می‌شود.

زمانی که کرنیل فرهاد خان با لشکرش در ناوه زاولی مستقر بودند، جمشید خان جاغوری که دوصد نفر از مردم زردک، پشی و شیرداغ را برای خدمت سپاه دولت با خود آورده بود، وارد اردوگاه لشکر شدند. فرهاد خان که باید

جمشید خان را احترام و نوازش می‌کرد، به او ناسزا گفت؛ پنجاه‌وسه نفر از بزرگان لشکر مردم زردک، پشی و شیرداغ را زندانی کرد؛ پانزده نفر از زندانیان را به قتل رساند و اسب پسر ابراهیم سلطان پشی را به زور گرفت. از این رفتار ناشایست فرهاد خان، بزرگان هزاره که با لشکر قومی خود برای خدمت حاضر بودند بسیار ترسناک شدند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۱۹).

کرنیل فرهاد خان با لشکرهای تحت فرمانش پس از هشت روز توقف در زاولی، وارد ناوه سلطان‌احمد شدند و در آن‌جا قرارگاه زدند. در ناوه سلطان‌احمد، بزرگان مردم زاولی، سلطان‌احمد، شیرداغ، پشی و اُرزگان برای کرنیل فرهاد خان هدیه‌هایی را آوردند و اظهار اطاعت و تسلیمی نمودند و با این‌که مردم نجنگیده بودند، فرهاد خان شش نفر از مردم زردک را شق کرده بر درخت اویزان نمود. چهار نفر دیگر را یک سر ریسمان‌ها را به پاهای آن‌ها بست و سر دیگر ریسمان‌ها را به اسب‌ها بست و اسب‌ها را دواندند، تا این‌که هر عضو آن بیچاره‌ها از هم جدا شده در گوشه‌ای افتاد؛ اما تا زمانی که زنده بودند با آواز بلند بر حاکمان ظالم لعنت می‌فرستادند (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۳۱). فرهاد خان دو نفر دیگر را در نزد خود خواست و گفت به حضرت علی(ع) فحش و ناسزا بگویید؛ آن دو نفر غیور ایمان خود را حفظ کردند، به حضرت علی(ع) فحش و ناسزا نگفتند و عوض آن هرکدام از سلاطین جور را لعن کردند؛ آن دو نفر را پیش سگ‌ها انداختند و سگ‌ها آنها را پاره پاره کردند. فرهادخان دو نفر دیگر را خواست و گفت به حضرت علی(ع) سب و ناسزا بگویید؛ آن دو نفر غیور نیز ایمان خود را حفظ کردند و به پادشاهان جور فحش و ناسزا گفتند؛ آن دو نفر را دست‌ها و پاهای‌شان را بستند و هرکدام را در پیش دو نفر افغان گذاشتند و امر کرد که با دندان بدن‌شان را پاره پاره کنید. مردمان هزاره که در آن‌جا حاضر بودند و به چشم خود دیده بودند، می‌گفتند افغان‌هایی که مأمور این کار شده بودند با دندان گوشت آن دو بی‌چاره را می‌کندند و می‌انداختند و دهن‌های‌شان پر از کف خون شده بودند

(اُرزگانی، همان). ریاضی می‌گوید: «کرنیل فرهاد خان بعضی از اهالی را به بهانه‌ی این‌که چرا یاغی بوده‌اند، دست و گردن بسته، نزد سگان درنده که همراه داشت می‌انداخت که زنده زنده پاره پاره کنند» (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۴).

از این رفتارهای زشت و کشتارهای بی‌رحمانه فرهاد خان کشف می‌شود که او به‌دنبال طغیان و شورش و تارومارکردن شیعیان اُرزگان بوده است. شاید این مأموریت از طرف خود عبدالرحمان خان یا به خاطر پستی و پلیدی خودش بوده است و گرنه هیچ توجیهی برای این رفتارهای زشت و کشتارهای بی‌رحمانه او دیده نمی‌شود. فرهاد خان بدترین، پست‌ترین و شرورترین انسانی بوده است که در تاریخ مثل او کمتر دیده شده است.

سپاهیان عبدالرحمان خان در اُرزگان، در وقت جمع‌آوری اسلحه، مردم اُرزگان را شکنجه‌های گوناگون و غیرقابل تحمّل می‌کردند. از جمله این‌که آرد تر را گِرد کرده دور بالای سر افراد می‌چسباندند و روغن داغ را در میان آن آرد و روی سر آن‌ها می‌ریختند و می‌گفتند که بگو تفنگ و شمشیر در کجاست و در پیش کیست؟ دیگر این‌که سنگ را در بین آتش می‌گذاشتند، وقتی مثل آتش داغ می‌شد دست و پای افراد را می‌بستند و سنگ داغ را در گریبان‌شان می‌انداختند. آهن را داغ کرده بر بدن هزاره‌ها می‌گرفتند. گربه را در داخل زیرجامه افراد می‌انداختند و پایین هر دو پای زیرجامه را می‌بستند، آن وقت گربه را با چوب می‌زدند؛ گربه به تنگ آمده و خشمگین شده، به ران و عضو تناسلی آن بیچاره‌ها چنگ کشیده، پاره پاره می‌کرد و افغان‌ها می‌خندیدند (اُرزگانی، بی‌تا: ۱۳۳ و ۱۳۶).

مردم اُرزگان که شاهد این کشتارهای بی‌رحمانه و شکنجه‌های گوناگون بودند روزبه‌روز بر خشم‌شان افزوده شده، کاسه صبرشان لبریز می‌شد و به دنبال فرصتی بودند که از شر این ظالمان جنایتکار خلاص شوند و آن‌ها را به سزای اعمال‌شان برسانند.

### ٦ـ٤ـ آزادی ستمگران و دربندکشیدن ستم‌دیدگان

پس از تسلیم‌شدن تمام مردم اُرزگان و خراب‌کردن قلعه‌ها و گرفتن اسلحه مردم، سرکردگان لشکر و آحاد و افراد عسکر پادشاهی چشم آز و طمع به مال و جان آن مردم باز کردند و دست ستم به گرفتن دختران و پسران ایشان دراز نمودند و به‌بهانه‌ی پالیدن اسلحه و تمام ندادن آن به جستجوی خانه‌های مردم، هرچه می‌توانستند به مردم ظلم کردند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۵۰). حکومت عبدالرحمان و حاکمان آن که وظیفه‌شان تأمین امنیت جان و مال رعیت و حمایت از مظلومان بود، در مقابل این ظلم‌ها و جنایت‌های افراد خود نه تنها سکوت می‌کردند و به داد مردم مظلوم اُرزگان نمی‌رسیدند، بلکه خودشان سردسته این افراد درنده‌خوی و بلای جان مردم مظلوم بودند و هرگاه افراد مظلوم در پیش حاکمان برای شکایت از ظالمان می‌آمدند آن‌ها را زندانی و اعدام می‌کردند.

عبدالقدوس خان به عبدالرحمان خان عریضه نوشت که لشکر مُلکی و نظامی که مأمور جمع‌آوری اسلحه مردم هزاره جدید الاطاعت هستند، از راه خودسری و هرزگی به هر درّه‌ای که وارد می‌شوند دو نفر و ده نفر از هزاره‌ها را به قتل می‌رسانند؛ بسیاری از اموال آن‌ها را غارت و تاراج می‌کنند؛ بسیاری از مردم را اسیر و دستگیر کرده، غُل به گردن و پا به زنجیر انداخته به لشکرگاه می‌آورند و من به خاطر این‌که لشکریان دلگیر و ناراحت نشوند و فتنه‌ای رخ ندهد، هیچ چه نمی‌گویم و هر روز پنجصد نفر مرد و زن از دهقانان دستگیر شده را ضامن گرفته از حبس رها می‌کنم (کاتب، ج۳، ب۱: ۸۵۰). عبدالرحمان خان در جواب عبدالقدوس می‌نویسد که آدم‌های بیکاره و بیچاره را رها کند و کسانی را که آثار شرارت و مفسدت از چهره‌های‌شان پیداست به کابل روانه کند. لیکن عبدالرحمان خان درباره‌ی ظلم و ستم سپاهیان نظام به مردم بی‌چاره و بی‌دفاع هزاره چیزی نمی‌گوید (کاتب، ج۳، ب۱: ۸۵۱).

عبدالقدوس خان پس از رسیدن این فرمان، افرادی را که توان و احتمال شورش و مبارزه‌کردن داشتند، گرفته پی‌درپی به کابل روانه می‌کرد. اما چون عبدالرحمان خان درباره‌ی بازداشتن و منع‌کردن افراد سپاه از ستم به مردم هزاره چیزی ننوشته بود، سردار نیز به سپاهیان درباره‌ی جنایت‌ها و ستمگری‌های‌شان در حق مردم هزاره اُرزگان، هیچ چیزی نگفت؛ مانع ستمگری‌های آن‌ها نشد و آن‌ها را به حال خودشان گذاشته، خودش به بهانه سردی هوای اُرزگان به جانب چوره رفت. در آن‌جا تعداد زیادی از دختران زیبا را در کنار خود به زور گردآورده، مشغول عیش و خوشگذرانی شد. افسران سپاه نیز با پیروی از سالار خود هرکدام زن و خدمتکاری برای خود گرفته، مشغول عیش و نوش شدند. سپاهیان هم خودسرانه مانند سگ‌های هار و دیوانه به هرکس و هرچیز حمله آورده، هرچه می‌خواستند انجام می‌دادند و هر روز نیز تیزتر و جری‌تر گردیده، به کارهای شنیع و قبیح دست زده، مردم بی‌چاره را در شرایطی قرار دادند که مرگ و نابودی را بر زندگی خود ترجیح می‌دادند و می‌خواستند که پاره پاره و قطعه قطعه شوند؛ ولی آن بیدادگری، اهانت و ذلت را به چشم خود نبینند و در انتظار یک جرقه بودند که شعله‌ور گردد (کاتب، ج۳، ب۱: ۸۸۴؛ اخلاقی، ۱۳۸۰، ج۲: ۲۰۵).

جای تعجب و حیرت است که این سردار و این امیر چگونه با این مردم بی‌گناه رفتار و بازی کرده‌اند! عبدالقدوس خان که سرپرست و فرمانده تمام قواست بی‌کفایتی، بی‌ارادگی و بی‌مسئولیتی یا بغض و جنایت خود نسبت به مردم هزاره را به یک عذر بدتر از گناه توجیه می‌کند و امیر بی‌کفایت و ظالم هم در جوابش دستور داده است که همه افرادی را که توان دفاع و مبارزه‌کردن در آن‌ها مشاهده می‌شود به کابل بفرستد تا زندانی و اعدام شوند و در مقابل، دست سپاهیانش را باز می‌گذارد که هر ظلم و جنایتی می‌خواهند انجام دهند.

از این عریضه و جوابش فهمیده می‌شود که هدف اصلی دستگاه حاکمه و

عبدالرحمان خان از بین‌بردن و نابودکردن هزاره‌های اُرزگان و تصرّف زمین‌های حاصل‌خیز آن بوده است؛ تا با فرستادن بزرگان و کسانی که توان شورش دارند به کابل و زندانی و نابودکردن آنان، این مردم در آینده توان مبارزه نداشته باشند و به‌راحتی نابود شوند و گرنه یک فرمانده کل قوا وظیفه‌اش تأمین امنیت جامعه و جلوگیری از ظلم و خودسری افراد خاطی و جانی است و این عریضه و اجازه نمی‌خواهد. برای یک حاکم و پادشاه هم شایسته است که همیشه به دنبال خیر و صلاح مردم و تأمین امنیت و حمایت از رعیتش باشد و درست نیست که درباره‌ی مردمی که در طول تاریخ خود آزاد بوده‌اند؛ از هیچ حکومتی اطاعت نداشته‌اند؛ حالا بدون جنگ و خونریزی از او اطاعت کرده‌اند، قلعه‌های خود را به دست خود خراب کرده‌اند و اسلحه خود را تسلیم نموده‌اند، چنین فرمانی صادر کند. بلکه عقل، وجدان و انصاف حکم می‌کند که با آن‌ها به مُدارا رفتار نماید و از کوچک‌ترین رفتاری که باعث رنجش و خیزش آن‌ها شود جلوگیری کند. عبدالرحمان خان در موارد مختلف به مسأله‌ی نابودی هزاره‌های اُرزگان و تصرّف زمین‌های حاصل‌خیز آن تصریح کرده است (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۹۲۸، ۹۳۱؛ یزدانی، ۱۳۷۰: ۲۰۲-۲۰۴).

مرحوم کاتب درباره‌ی کوتاهی عبدالقدوس خان در جلوگیری از ظلم‌های سپاهیان در حق مردم اُرزگان و بازگذاشتن دست آن‌ها می‌گوید: «عبدالقدوس خان هرگونه جور و ستمی که از اعداد سپاه ماتحت رایتش به مردم هزاره رسیده و می‌رسید نیز نپرسیده، تا که مردم به ستوه آمدند و در دل عزم شورش همی‌بستند» (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳، ب۱: ۸۸۵).

حکمران قندهار پس از قیام مردم اُرزگان و هزاره‌های سایر مناطق هزاره‌جات، در نامه‌ای به میرمحمدعظیم بیگ و دیگر بزرگان هزاره، به ظلم‌ها و جنایات عبدالقدوس خان و سایر افسران تصریح و اعتراف نموده است و تصدیق می‌کند که این برخورد عبدالقدوس خان و افسرانش شما را ناگزیر به

شورش نموده است. متن نامه‌ی حکمران قندهار در مکاتبات اخبارنویسان بریتانیا به این صورت ذکر شده است: «تأیید می‌کنم که سردار عبدالقدوس خان و افسرانش، علی‌رغم فرمانبرداری‌تان از والاحضرت امیر، ظلم و ستم بسیاری بر شما روا داشته و شما را ناگزیر به شورش علیه حضرت والا کرده‌اند» (گلزاری، بی‌تا: ۸۸-۸۹).

هرروز که از ورود سپاهیان دولت عبدالرحمان به اُرزگان و حکومت او در آن‌جا می‌گذشت، به جای ایجاد نظم، امنیت و عدالت، بر شدّت ظلم و کشتار و کارهای خلاف سپاهیان افزوده می‌شد؛ تا آن‌که کاسه صبر شیعیان اُرزگان لبریز گردید (ناصری، ۱۳۹۰، ج۳: ۱۲۲). مردم اُرزگان که گمان می‌کردند شاید امیر عبدالرحمان خان به‌عنوان یک پادشاه جنایات افسران و سربازان خود را نسبت به مردم رعیت و تسلیم‌شدگان محکوم و بازخواست کند! با مشاهده حمایت او از جانیان، ناامیدانه در بهار سال ۱۲۷۱ش (۱۳۰۹ق= ۱۸۹۲م) دست به قیام مسلحانه زدند. میران تسلیم‌شده نیز یکی پس از دیگری در صف قیام‌کنندگان پیوستند. مردم اُرزگان به‌زودترین وقت سپاهیان ظالم و جنایتکار عبدالرحمان خان را نابود یا از اُرزگان اخراج کردند و در عین مظلومیت، شجاعانه از ارزش‌های خود دفاع نمودند.

مردم اُرزگان نه در مقام یاغی و سرکش، بلکه برای دفاع از مقدسات دینی، جان، مال، عزت، نوامیس، آزادی و سرزمین خود بر ضد حکومت استبدادی و نژادیِ عبدالرحمان خان قیام کردند. حق دفاع در موارد ذکرشده از بدیهی‌ترین و طَبیعی‌ترین حق حیات انسانی و جلوگیری از هرج و مرج در زندگی اجتماعی بشر است و از نظر اسلام و فقه و حقوق شیعه و سنی جایز، بلکه در بعض موارد واجب است (موسوی خمینی، ۱۴۲۰، ج۱: ۴۸۷-۴۸۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۱۱۲؛ عوده، ۲۰۰۹، ج۱: ۳۵۵-۳۵۷). لیکن متأسفانه این قیامِ برحق مردم اُرزگان به دلایلی شکست خورد. عبدالرحمان خان و سپاهیان ظالمش نهایت ظلم و ستمگری و وحشیگری خود را در اُرزگان به نمایش

گذاشتند و بیشتر مردم اُرزگان را به ناحق و بدون دلیل بی‌رحمانه قتل‌عام کردند؛ سرزمین اُرزگان را تصاحب نمودند و بازماندگان هزاره‌های اُرزگان را برده و آواره کردند. کشتار، بردگی، ویرانی و جنایات عبدالرحمان نه تنها در تاریخ معاصر افغانستان، بلکه در تاریخ بشر کم‌نظیر است.

**۷ـ نتیجه**

از آن‌چه گفته شد برمی‌آید که عوامل اصلی قیام هزاره‌های اُرزگان علیه حکومت عبدالرحمان خان، انواع ظلم‌ها و جنایت‌های بی‌حد و حصر نیروهای حکومتی علیه هزاره‌های اُرزگان بوده‌اند. ظلم‌هایی که از طرف عبدالرحمان خان و سپاهیانش در حدود شش ماه تسلیمی مردم اُرزگان، به آن‌ها می‌شدند، از تحمّل مردم اُرزگان خارج بودند. از طرف عبدالرحمان خان قضاوت بر شیعیان بر اساس مذهب سنی صورت می‌گرفت؛ سپاهیان دولتی به اعتقادات و مقدسات دینی و مذهبی هزاره‌ها توهین می‌کردند؛ با هزاره‌ها رفتارهای تحقیرآمیز داشتند؛ قلعه‌ها، خانه‌ها، کشتزارها و مواد خوراکی هزاره‌ها را خراب می‌نمودند؛ از مردم اُرزگان مالیات و حواله‌های سنگین و پی‌درپی می‌گرفتند؛ اموال آنان را تاراج می‌کردند؛ بزرگان اُرزگان را به کابل فرستاده، زندانی و اعدام می‌کردند؛ تمام سلاح‌های آنان را به انواع شکنجه‌ها جمع‌آوری می‌کردند؛ کشتارهای بی‌رحمانه و شکنجه‌های گوناگون در حق مردم اُرزگان انجام می‌دادند؛ تعرض و تجاوز به نوامیس مردم اُرزگان می‌کردند؛ دست سپاهیان ستمگر دولتی در ارتکاب هر ظلم و جنایتی در حق آن مردم آزاد بودند و با مردم مثل یک حیوان درنده رفتار می‌کردند و عبدالرحمان خان و حکومتش که از بیدادگری سپاهیان خود آگاهی داشتند، هیچ اقدام عملی در جهت جلوگیری آن انجام ندادند؛ بلکه از طرف خود عبدالرحمان خان ظلم‌ها تشدید می‌شد. مردم اُرزگان که از ظلم‌ها و جنایت‌های سپاهیان عبدالرحمان خان به تنگ آمده بودند و توان و تحمّل را از دست داده بودند، برای دفاع از مقدسات دینی، جان، مال، عزت، نوامیس، آزادی و

سرزمین خود، در مقابل نیروهای دولتی عبدالرحمان قیام مسلحانه کردند.

از مجموع عوامل قیام مردم اُرزگان و رفتارهای ظالمانه‌ی عبدالرحمان خان و سپاهیانش با مردم اُرزگان در مدت شش ماه و بعض مناطق هشت ماه تسلیمی و اطاعت از دولت، برمی‌آید که هدف اصلی عبدالرحمان خان و دستگاه حاکم تصفیه قومی و نابودی هزاره‌های اُرزگان، انهدام مرکز تشیع و غصب سرزمین اُرزگان بوده است و از این‌که مردم اُرزگان بدون مقاومت تسلیم شدند، عبدالرحمان خان و قوای دولتی سخت ناراحت بودند؛ لذا با جنایت‌ها و رفتارهای ظالمانه خود به دنبال تحریک و شورش مردم اُرزگان بودند؛ تا مرکز تشیع را منهدم سازند؛ مردم اُرزگان را به بهانه یاغی و باغی‌شدن نابود کنند و تمام زمین‌های حاصل‌خیز و هستی آنان را تصاحب نمایند. اما متأسفانه بزرگان برجسته‌ی اُرزگان در کابل زندانی بودند؛ آن‌هایی که مانده بودند از اهداف شوم و نقشه ظالمانه عبدالرحمان و حکومتش غافل بودند یا درک می‌کردند و لیکن راه جلوگیری از افتادن به آن دام برای آنان میسر نبود و مردم عادی هم که از درک اوضاع عاجز بودند؛ لذا، مردم اُرزگان دست به قیام زدند. البته همه مورخان منصف و بی‌طرف بر این باورند که هزاره‌های اُرزگان چاره‌ای جز قیام نداشتند؛ چرا که دستورهای عبدالرحمان و اقدامات سخت‌گیرانه و غیرانسانی افسران و سربازان او در حق مردم اُرزگان برای هیچ انسانی قابل تحمّل نبودند؛ لذا مردم اُرزگان از روی مجبوری و شدّت ستم و تبعیض قیام کردند؛ ولی به شدّت سرکوب شدند و این قیام بهانه‌ای برای عبدالرحمان و سپاهیانش شد تا نهایت ظلم و وحشیگری خود را به نمایش بگذارند و هزاره‌ها را از مناطق حاصل‌خیز و مورد نظرشان به‌طور کامل نابود کنند. هرچند به نظر می‌رسد که با توجه به عوامل متعدد داخلی و خارجی ارزگان و با توجه به سرکوب‌شدن تمام قیام‌های صورت گرفته علیه حکومت عبدالرحمان خان، شرایط برای موفقیت و پیروزی قیام مسلحانه هزاره‌های ارزگان فراهم نبوده است؛ لذا مردم ارزگان نباید بهانه به

دست عبدالرحمان خان می‌دادند و به دام او گرفتار می‌شدند و بهترین کار در چنین شرایط تحمّل وضعیت موجود و تلاش برای تغییر اوضاع از راه‌های غیرجنگ بود که هزینه‌ها و ضررهای کمتری برای مردم ارزگان داشتند. مثلاً مردم ارزگان از طریق واسطه قراردادن حاکمان جاغوری، غزنی و قندهار و میرها، خان‌ها و افراد دارای نفوذ هزاره در پیش عبدالرحمان خان و دستگاه حاکم، مظالم او و سپاهیانش را کاهش می‌دادند. در صورت بروز جنگ در بعض مناطق سعی می‌کردند که در همان مناطق محدود شود و در مناطق دیگر توسعه پیدا نکند. گرچه تحمّل وضعیت دوره اشغال ارزگان توسط سپاهیان عبدالرحمان و ظلم‌های گوناگون آنها به مردم خیلی سخت بود؛ اما به قول معروف «از مردن، گوشت خر خوردن بهتر است»؛ پس در چنین وضعیت و شرایط هم، تحمّل هتک حرمت‌ها، زندان‌رفتن‌ها، شکنجه‌ها و کشتارها از نابودی کامل بهتر و آسان‌تر است.

یک نکته عبرت‌آموز این‌که هزاره‌ها، چه کسانی که در اردوی دولت بودند و چه ارزگانی‌هایی که موافق تسلط دولت بر ارزگان بودند، با اعتماد به قول‌ها و وعده‌های عبدالرحمان‌خان، در تسخیر ارزگان نقش عمده داشتند. اما زمانی که عبدالرحمان‌خان به مقصودش رسید و ارزگان را تسخیر کرد، به قول‌ها و وعده‌های خود عمل نکرد و در حق هزاره‌های ارزگان چه موافقان و چه مخالفان، انواع ظلم‌ها و جنایت‌ها را انجام داد و همچنین همه هزاره‌هایی که با او در تسخیر ارزگان همکاری کرده بودند را دور انداخت؛ به خواسته‌های آن‌ها توجه نکرد؛ به مذهب و مقدسات آن‌ها توهین شد و در حق قوم آن‌ها انواع ظلم‌ها و جنایت‌ها صورت گرفت. بنابراین، انسان عاقل نباید به ظالم اعتماد کند و به خاطر ترس و منافع شخصی نباید با ظالم همکاری کند و اگر مجبور باشد یا مصلحت ایجاب کند که با ظالم همکاری کند، باید همیشه در کارهایش خیر مظلوم را در نظر بگیرد.

برای مردم عزیز افغانستان و به خصوص هزاره‌ها و شیعیان پیشنهاد می‌شود

که با توجه به جنگ‌ها، ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها، قتل‌عام‌ها و آوارگی‌ها، اسارت‌ها و بردگی‌ها، ظلم‌ها و جنایت‌ها که تاریخ افغانستان را فراگرفته‌اند، همان‌گونه که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده که «صلح و سازش بهتر است (نساء، ۱۲۸)»، صلح و امنیت و زندگی مسالمت‌آمیز بهترین راه برای رشد و تعالی انسانی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی افغانستان است و به جای جنگ باید برای صلح تلاش و سرمایه‌گذاری شود. صلح و سازش برای همه اقوام افغانستان لازم است، اما برای اقوام ضعیف لازم‌تر است؛ چون جنگ برای همه به معنای نابودی، ویرانی و شعله‌های آتشی است که سرمایه‌های ملی، دینی، فرهنگی و انسانی را می‌سوزاند؛ اما جنگ برای نیروی ضعیفی که در مقابل نیروی قوی بی‌رحم قرار گرفته است به معنای خودکشی و نابودی حتمی است. بنابراین، صلح، سازش، امنیت و حل مشکلات از طریق تعامل و گفتگو، به هر قیمتی باشد، بهتر از جنگ، ناامنی و بی‌ثباتی است.

آنچه درباره‌ی عوامل قیام هزاره‌های ارزگان علیه حکومت عبدالرحمان و ظلم‌های او و سپاهیانش در حق آن مردم مظلوم ذکر شدند مشتی نمونه‌ی خروار است؛ اما لازم است در باره‌ی قیام هزاره‌های ارزگان علیه حکومت عبدالرحمان و عوامل این قیام، آثار و پیامدهای آن و مبانی شرعی و حقوقی آن از نظر اسلام و منظر فریقین و دیدگاه حقوق بشر و بین‌الملل، مقالات و کتاب‌های علمی و تحقیقی زیادی نوشته شود.

## کتاب‌نامه


۱. قرآن کریم.
۲. اخلاقی، محمداسحاق (۱۳۸۰)، *هزاره در جریان تاریخ*، قم، انتشارات شرایع، چاپ اول.
۳. اُرزگانی، محمدافضل (بی‌تا)، *مختصرالمنقول در تاریخ هزاره و مغول*، قم، (بی‌نا)، چاپ اول.
۴. *اطلس قریه‌های افغانستان* (۱۳۵۳)، کابل، اداره مرکز احصائیه صدارت عظمی.
۵. توسلی غرجستانی، محمد (۱۳۸۷)، *سیمای اُرزگان*، قم، نشر آراسته، چاپ اول.
۶. تیمورخانوف، ل (۱۳۷۲)، *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه عزیز طغیان، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول.
۷. جیلانی، غلام (۱۳۷۹)، *جغرافیای ولایات افغانستان*، پیشاور، اداره کتابخانه‌های سیار اریک، چاپ اول.
۸. خبرگزاری صداوسیما، (۱۴۰۰/۴/۱)، www.iribnews.ir.
۹. *دانشنامه هزاره* (۱۳۹۹ش)، کابل، بنیاد دانشنامه هزاره، چاپ دوم.
۱۰. دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۸۵)، *هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت*، قم، ابتکار دانش، چاپ اول.
۱۱. دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۸۲)، *شناسنامه افغانستان*، تهران، عرفان، چاپ دوم.
۱۲. ریاضی هروی، محمدیوسف (۱۳۶۹)، *عین‌الوقایع؛ تاریخ افغانستان*، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
۱۳. عوده، عبدالقادر (۲۰۰۹)، *التشریع الجنایی الاسلامی*، قاهره، المکتبة التوفیقیة، طبع اول.
۱۴. غبار، میرغلام‌محمد (۱۳۹۰)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، تهران، عرفان، چاپ اول.
۱۵. غرجستانی، محمدعیسی (۱۳۷۲)، *کلّه‌منارها در افغانستان*، قم، اسماعیلیان، چاپ اول.

۱۶. فرُّخ، سیدمهدی (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی افغانستان*، قم، احسانی، چاپ اول.
۱۷. فرهنگ، میرمحمدصدیق (۱۳۷۱)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
۱۸. کاتب هزاره، ملافیض‌محمد (۱۳۹۱)، *سراج التواریخ*، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان، چاپ اول.
۱۹. کاتب، ملافیض‌محمد، (۱۳۷۲)، *وقایع افغانستان، به نام بدل سراج التواریخ*، تهران، ارگان نشراتی سیدجمال الدین حسینی، چاپ اول.
۲۰. گلزاری، محمد (بی‌تا)، *یادداشت‌های قندهار*، ترجمه ع محمدی، کابل، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی صبح امید.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳)، *جنگ و جهاد در قرآن*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ دوم.
۲۲. موسوی خمینی، روح‌الله (۱۴۲۰)، *تحریر الوسیله*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ هشتم.
۲۳. موسوی، سیدعسکر (۱۳۷۹)، *هزاره‌های افغانستان*، ترجمه اسدالله شفایی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ، چاپ اول.
۲۴. ناصری داودی، عبدالمجید (۱۳۷۹)، *زمینه و پیشینه‌ی جنبش اصلاحی در افغانستان*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ اول.
۲۵. ناصری داودی، عبدالمجید (۱۳۹۰)، *مشاهیر تشیّع در افغانستان*، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)، چاپ اول.
۲۶. یزدانی، حسین‌علی (۱۳۷۰)، *صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیّع در افغانستان*، مشهد، مؤلف، چاپ اول.

# بررسی انگیزه‌ها و پیامدهای تهاجم عبدالرحمان به اُرزگان

قنبرعلی صمدی*

## چکیده

جنگ اُرزگان و تهاجم عبدالرحمان خان برای تسخیر آن در سال ۱۳۰۸ق/۱۸۹۱م، از آن دست حوادث هولناکی است که مصائب و آثار بی‌شماری را بر هزاره‌ها که صاحبان اصلی این سرزمین‌اند، تحمیل کرده است. در این واقعه‌ی تلخ تاریخی، جنایات ضدّ انسانی بسیاری توسط عمّال عبدالرحمان رخ داده است: کشتار، غارت، تجاوز، آوارگی و تصاحب سرزمین‌های هزاره‌ها، تنها بخشی از اقدامات ویرانگر عبدالرحمان در این منطقه بوده و حجم انبوه این فجایع، سرنوشت طیف وسیعی از مردم افغانستان را با چالش‌های بزرگی مواجه نموده است. مقاله‌ی حاضر با روش تحلیلی-اسنادی، به بررسی چرایی و پیامدهای این واقعه، پرداخته است. یافته‌های تحقیق، نشان می‌دهد که مهم‌ترین هدف و انگیزه امیر عبدالرحمان در تهاجم به اُرزگان و سایر مناطق هزاره، تحکیم اقتدار سیاسی و مالکیت موروثی قدرت با توجیه مذهبی بوده و نتیجه‌ی اقدام وی در تسخیر اُرزگان، فروپاشی‌اجتماعی، حذف سیاسی، تغییر جغرافیای سرزمینی و جمعیتی هزاره‌ها و نهادینه‌سازی تضادهای مذهبی و قومی در افغانستان بوده است.

**واژگان کلیدی:** اُرزگان، هزاره، عبدالرحمان، انگیزه‌ی سیاسی، انگیزه‌ی نژادی، انگیزه‌ی دینی، قتل‌عام، سرزمین.

---

* محقق و دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه samadi313@yahoo.com

**۱ـ مقدمه**

واقعه‌ی تلخِ تسخیر اُرزگان در دوران امیر عبدالرحمان خان، برای اهالی اُرزگان و عموم هزاره‌ها در افغانستان، صرفاً یک حادثه‌ی غمبار نیست، بلکه سرآغاز و اوجِ تراژدی‌ای هولناکی است که دست‌کم سه سده تاریخ هزاره‌ها را با فاجعه گره زده است؛ به‌گونه‌ای که با گذشت نزدیک به یک و نیم قرن، هنوز هم آثار تلخ و زیان‌بار آن، بر تمام زوایای زندگی هزاره‌های اُرزگان سایه افکنده و حیات سیاسی و اجتماعی چندین نسل از بقایای مردمان مظلوم این سرزمین را متأثر نموده‌است.

بدون شک، تسخیر سرزمین اُرزگان در آن مقطع تاریخی و حجم انبوه فجایع جاری بر هزاره های ساکن اُرزگان، چنان عظیم و هولناک بوده است که علی‌غم وضعیت سانسورِ ناشی از خفقان حاکم برشرایط آن روز، بخش زیادی از آن وقایع توسط مورخان منصف برای آیندگان بازگو شده است. تاریخ‌نگاران خبره و چیره‌دستی چون: ملا فیض محمد کاتب هزاره، ملا محمد افضل اُرزگانی، محمد یوسف ریاضی هروی، غلام میرمحمد غبار و... که همگی در دوران عبدالرحمان حضور داشته و فجایع جاری در اُرزگان را از نزدیک لمس کرده‌اند، بسیاری از پرده‌های آشکار و پنهانِ جرایم ناشی از لشکرکشی و تهاجم قشون عبدالرحمان بر مردمان این سامان را، گزارش نموده‌اند.

تهاجم امیر عبدالرحمان خان به اُرزگان و تسخیر آن، از ابعاد مختلفی قابل واکاوی است: یکی از ابعاد بایسته‌ی تحقیق و تأمل در باره‌ی این واقعه‌ی مهم تاریخی، تحلیل و بررسی انگیزه‌های تهاجم و پیامدهای تلخ آن بر وضعیت زندگی نسل‌های گذشته، امروز و فردای هزاره‌های اُرزگان است. مقاله‌ی حاضر، با روش تحلیلی-اسنادی، در چارچوب دو محور تهاجم مورد نظر را به بررسی می‌گیرد: الف) چرایی و انگیزه‌های عبدالرحمان از تهاجم به سرزمین هزاره‌ها و ب) تبیین پیامدهای سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی تسخیر

اُرزگان و تأثیرات ماندگار آن بر سرنوشت مردم اُرزگان. اما پیش از آن لازم است به روایت متنِ صریح و کیفیت وقوع این تهاجم بپردازیم.

## ۲ـ تهاجم قشون عبدالرحمان به اُرزگان

پیش از پرداختن به عوامل برانگیزاننده‌ی عبدالرحمان به این تهاجم، برای درک روشن از وضعیت حاکم بر شرایط آن روز، لازم است نحوه‌ای تسخیر اُرزگان توسط لشکریان عبدالرحمان، با استفاده از گزارشات تاریخی، اندکی توضیح داده شود تا پیش‌نیاز ذهنی برای طرح چرایی این تهاجم و تحلیل و بررسی پیامدهای آن، فراهم گردد.

با آغاز سال ۱۳۰۸ق و ۱۸۹۱م، امیر عبدالرحمان خان به هدف سرکوب هزاره‌های اُرزگان و تسخیر آن، سپاهی انبوهی را تجهیز و برای یورش همه‌جانبه به این منطقه، اعزام نمود. جنگ عبدالرحمان با مردم مظلوم هزاره اُرزگان از سال ۱۸۹۱م آغاز و تا ۱۸۹۳م، به مدت سه سال طول کشید. در این مدت، عبدالرحمان حملات وسیعی را علیه مردم اُرزگان به راه‌انداخت تا با زور و قوه‌ی قهریه آن را فتح نماید. وی پس از تصمیم به تسخیر اُرزگان، سردار عبدالقدوس خان را که ضمیری مملو از خصومت و کین نسبت به هزاره و شیعه داشت، مأمور این کار نمود و به او وظیفه سپرد تا در هزاره‌جات نفوذ نموده سلطه‌ی دولت را در سرتاسر آن منطقه قایم کند. در آن وقت محکم ترین مرکز قوم هزاره، اُرزگان بود که در شمال قندهار واقع است (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۴۴۳). عبدالرحمان دستور داد تا در این جنگ، چندین فوج دیگر از ولایات مختلف ملازم و هم رکاب او باشند و از چند سو به طرف اُرزگان حرکت کنند.

پس از تهاجم لشکریان عبدالرحمان به اُرزگان، در ابتدا هزاره‌ها بدون درگیری، تسلیم نیروهای دولت به سرکردگی عبدالقدس خان شدند؛ اما جنایاتِ خودسرانه‌ی عساکر دولت، سخت‌گیری‌ها و رفتار خصمانه عبدالقدوس خان و دستگیری و شکنجه‌ی بزرگان هزاره، سبب گردید مردم

اُرزگان در برابر ظلم و ستم و تجاوز به جان و مال و ناموس خود، قیام کنند. پس از قیام عمومی و شکست نیروهای عبدالرحمان، آنان مجدداً با لشکریان انبوهی از چند طرف به اُرزگان یورش برده و با تهاجم گسترده به کشتار، غارت و اسارت مردم اُرزگان پرداختند. بیشتر جنایات لشکریان عبدالرحمان در این مرحله به وقوع پیوسته است. این وقایع و جنایات در منابع معتبر تاریخی مانند: سراج التواریخ، مختصر المنقول، عین الوقایع، افغانستان در مسیر تاریخ و... گزارش شده است. در این‌جا به‌صورت گذرا، به برخی از گزارشات تاریخی در باره‌ی جنگ اُرزگان و حجم لشکریان دشمن در این تهاجم که به تسخیر اُرزگان منتهی گردید، اشاره می‌شود.

در بهار سال ۱۸۹۱م سردار عبدالقدوس‌خان با سپاه ده هزار نفری وارد اُرزگان شد، اما به‌زودی روابط میان قوای او و مردم محلی برهم می‌خورد و نیروی حکومت در اُرزگان به محاصره افتاده و اردوی که به کمک آن اعزام گردید، منهزم می گردد. جنگ برای سه سال از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳م با شدّت تمام ادامه پیدا می کند. امیر که توسط ملایان، احساسات مذهبی و قومیِ سنّی‌ها را به درجه‌ی غلیان رسانده بود، بزرگ‌ترین قوای مختلط نظامی و قومی را از پنج سمت کابل، غزنی، قندهار، هرات و مزارشریف به داخل هزاره جات سوق داد. بزرگ‌ترین سرداران او مثل سردار عبدالقدوس خان، سپه‌سالار غلام حیدرخان چرخی و جنرال امیر محمد خان در آن جنگ سهم گرفتند (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۴۴۳). هدف از این لشکرکشی، انهدام مرکزیت قدرت هزاره و تسخیر کامل اُرزگان بوده است.

محمد یوسف ریاضی هروی، تاریخ‌نگار معاصر عبدالرحمان، نحوه‌ای لشکرکشی به سوی اُرزگان، حجم انبوه سپاهیان و چگونگی تسخیر اُرزگان را این‌گونه گزارش نموده است: «در سنه ۱۳۰۸ه، مطابق ۱۸۹۱م، امیر عبدالرحمان خان در کابل، عزم تسخیر ارازگان و طیوف یاغی الگای جنوبی بربرستان را نمود. سردار عبدالقدوس‌خان را از بامیان با جمعی سواره و

استعداد حربی و کرنیل فرهادخان را از کابل با یک فوج هزاره کوهستانی پیاده نظام و یک رجمنت رساله که تحت فرمان محمدالله خان کرنیل بودند معه دوازده عراده توپ مأمور فتح اُرزگان نمود. از طرف غزنین کوماندان (قومندان) صمدخان را با پنج‌هزار ایلجاری (داوطلب) و یک فوج پیاده نظام از طایفه بهلولی غزنوی با یک رجمنت رساله و چهار عراده توپ مقرر حمله به یاغیان داشت. و نیز فرمانی به هرات فرستاد که بُرگُت زبردست‌خان با فوج کابلی ابواب جمعی خود و فوج دوم هراتی و شش عراده توپ از راه غورات معجلاً عازم اُرزگان شود (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۰۸). عبدالقدوس خان با ده هزار نفر، پس از طی مسیر طولانی، به سوی اُرزگان حرکت کرد، در آن‌هنگام کرنیل فرهاد خان با توپخانه و سپاه نظامی به سرحد نقطه میرآدینه وارد شده و پس از جنگ و گریز با مردم زاولی به منقطه سبزچوب واردگردید، سپس با ملحق شدن قوماندان صمدخان با عساکرشان، به ناحیه سلطان‌احمد و سپس به نقطه آوپران فرود آمدند و از آن‌جا پیش‌روی کرده در نقطه آرال خیمه و خرگاه به پا کردند. در این هنگام سردار عبدالقدوس خان نیز با توپخانه و سواره و همراهان و بزرگان بربری و سواران قندهاری از راه رسیده، به اردوی بزرگ آنان ملحق شدند. پس از ده روز برگید زبردست‌خان با کرنیل فیض‌الدین خان و قشون نظامی و توپخانه‌های که از هرات همراه داشت در این نقطه به اردو پیوست. این اردو مرکب از بیست و دو هزار سواره و پیاده و سی‌وچهار عراده توپ، همه تحت فرمان سردار عبدالقدوس خان بودند» (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۱۱-۲۱۲ با اندک تلخیص).

در این گزارش آمده است که امیر عبدالرحمان خان، جنرال میرعطا خان را با ۸۰۰۰ سپاه از سواره و پیاده و ۱۲ عراده توپ و چند خمپاره که در کابل تهیه شده بود، مأمور داشت که از طرف غزنین به یاغیان حمله ببرند. به سپه‌سالار غلام حیدر خان لَندَی (کوتاه‌قد) نیز امر نمود که از ترکستان ازبک

با استعداد وافری از سپاه و توپخانه متوجّه بربرستان شود. وی با هشت‌هزار سپاه متوجّه بربرستان شد (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۱۶).

در سال‌های ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ق، جنگ‌ها شدّت بیشتری پیدا کرد و گسیل لشکریان به اُرزگان و مناطق مجاور آن رو به فزونی نهاد. در اواخر ماه صفر و اوایل ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۱۰ق، گروه‌های بی‌شماری از سپاهیان دولت و افراد ایلجاری و اجیر به سرکردگی سپه‌سالار غلام‌حیدر خان و جنرال شیرمحمد خان اندری و جنرال میرعطا خان و عبدالله خان حکمران قندهار و کرنیل فرهاد خان و دیگر فرماندهان، از جهات مختلف به اُرزگان هجوم آورده به حملات وسیع علیه ساکنین اُرزگان دست زدند (نائل، ۱۳۹۵: ۵۳).

در این همایش جنگی، طوایف زیادی از صحرانشینان افغان (پشتون) به لشکریان مهاجم پیوستند. از قندهار متجاوز از ۲۰هزار ایلجاری تحت ریاست سردار عبدالله خان تیموری هراتی که حکمران قندهار بود عازم اُرزگان شدند. جنرال امیر محمد خان تگابی از طرف کابل با یک دسته سپاه عمده نظامی و چندین هزار ایلجاری بدان نقطه رهسپار گردیدند و از ترکستان و میمنه و نواحی غزنین هم جمعیت زیادی به اردوهای سپه‌سالار غلام حیدر خان و ژنرال میرعطا خان هراتی پیوست و تعداد سپاه عبدالرحمان در آن محاصره و محاربه ی آخری به ۳۰هزار سپاه نظام و ۴۰عراده توپ و ۶۰هزار ایلجاری رسیده بود. جمعیت بربری‌ها ۱۲هزار مرد جنگی بودند که در مقابل حملات شدید افاغنه[1] همه روزه با نهایت رشادت محاربه می کردند. تا اینکه در فصل پائیز ۱۳۱۰هـق، در اثر تفرقه، لجاجت و اختلاف درونی، تنازع بر سر منافع شخصی، اخذ رشوه و نفوذ دشمن، شکست خوردند و لشکریان دشمن

۱. در محاورات جاری میان مردم فارسی زبان افغانستان، کلمه «افغان» و «افاغنه»، در باره‌ی پشتون‌ها به کار می‌رود و منظور از «افاغنه» در این جا، سپاهیان عبدالرحمان است که غالباً متشکل از پشتون‌ها بوده است.

قلعه آنان را با توپ منهدم و برای قتل وغارت آنان یورش بردند (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۷-۲۲۸).

در باره ی تعداد سپاهیان و افراد ایلجاری که در این تهاجم، مشارکت داشته اند، در منابع موجود نظرهای متفاوتی ارائه شده است. در کتاب سراج التواریخ، تعداد جنگاوران و لشکریان مهاجم در این جنگ ۲۰هزار ذکر شده است. کاتب می نویسد: «تا غرّه ماه ربیع الاول با آنکه اکثر سپاه پادشاهی از نظامی و ملکی سرگرم رهنوردی بودند و هنوز داخل اُرزگان نشده بودند، بیست هزار تن مردم پیکار در آن جا بار وصول گشودند» (کاتب هزاره، ۱۳۹۱، ج۳: ۷۳۹). اما محمد افضل اُرزگانی تعداد سپاه مهاجم در اُرزگان را ۲۴هزار ثبت کرده است. این تعداد ظاهراً مربوط به مرحله‌ی آمادگی و آغاز جنگ است، در حالی که در گزارش محمدیوسف ریاضی نویسنده کتاب بحرالفواید، مجموع نیروهای مهاجم دراین جنگ، تا نودهزار ذکر شده است. به گفته‌ی وی تنها ۲۰۰۰۰ ایلجاری از قندهار به معیت سردار عبدالله به اُرزگان وارد گردیدند و مجموع افراد نظامی به ۳۰۰۰۰ نفر با ۴۰ عراده توپ و تمام افراد ایلجاری به ۶۰۰۰۰ نفر بالغ می گردیدند و در مقابل این عده‌ی کثیر، نیروی که برای دفاع از اُرزگان از خود پایمردی نشان می‌دادند، از ۱۲۰۰۰ تن تجاوز نمی کرد. مقابله و دلاوری این ۱۲۰۰۰ نفر در برابر ۸۰۰۰۰ و ۹۰۰۰۰ نفر که تا دندان مسلح بودند، بسیار اعجاب آور است و این جنگ در میان جنگ‌های ۱۰ ساله‌ی هزاره‌جات، مهم‌ترین جنگ بوده است (به نقل از نائل، ۱۳۹۵: ۵۵). جنگ اُرزگان برای حکومت عبدالرحمان، چنان مهم بوده است که وقتی خبر فتح اُرزگان به کابل می رسد، از طرف دولت مراسم جشن و پایکوبی برگزار می‌شود و توپ‌های شادیانه به صدا در می آید (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳: ۸۲۴).

## ۳ـ بررسی انگیزه‌های عبدالرحمان از تهاجم به ارزگان

رفتار خشن و بی‌رحمانه عبدالرحمان با جامعه‌ی هزاره به‌ویژه ساکنان

اُرزگان و حجم عظیمی از فجایع هولناکی که توسط وی در حق ساکنان این سرزمین رواداشته شد، این پرسش مهم را پدید می‌آورد که انگیزه‌های عبدالرحمان خان از این‌همه قساوت و بی‌رحمی نسبت به مردم مظلوم هزاره چه بوده است؟ پاسخ این پرسش را می‌باید در بازشناسی بنیادهای فکری، تاریخی و سیاسی شکل‌گیری شخصیت عبدالرحمان و اظهارات و عملکرد خصمانه‌ی او نسبت به مردمان هزاره‌تبار، جست‌وجو نمود.

در بررسی عوامل و انگیزه‌های لشکرکشی عبدالرحمان به اُرزگان، با توجّه به عملکرد و اعترافات شخص عبدالرحمان خان، سه عنصر را می‌توان به‌عنوان عوامل برانگیزاننده امیر عبدالرحمان در تهاجم گسترده‌ی نظامی به سرزمین هزاره‌ها در اُرزگان، مورد توجّه قرار داد:

**۳ـ۱ـ انگیزه‌ی سیاسی (عنصر قدرت)**

نخستین عامل مؤثر در تحریک عبدالرحمان برای ساماندهی تهاجم همه‌جانبه به اُرزگان، انگیزه‌ی سیاسی او در حفظ قدرت و تحکیم و توسعه اقتدار حکومت مرکزی در همه مناطق هزاره‌جات بوده است تا از این رهگذر بتواند هسته‌های مقاومت هزاره‌ها را بشکند و امکان خیزش آنان در برابر حکومت مرکزی را برای همیشه از بین ببرد.

اُرزگان تا پیش از حمله عبدالرحمان، به دلیل موقعیت جغرافیایی و برخورداری از استحکامات ویژه‌ای جنگی، به‌عنوان مرکز اقتدار هزاره‌ها و مهم‌ترین پایگاه مقاومت آنان شناخته می‌شد و عبدالرحمان نیز به اهمیت جایگاه اُرزگان واقف بود و اُرزگان را قلب هزاره‌جات و پشت و پناه هزاره‌ها می‌دانست (اُرزگانی، بی‌تا: ۲۷؛ فرهنگ ۱۳۸۵: ۴۴۶)، عبدالرحمان اُرزگان را «یاغستان» و محل یاغی‌گری و شورش تلقی می‌کرد و با اطلاعی که از وضعیت منطقه اُرزگان داشت، آن را اصلی‌ترین نقطه‌ی قدرت هزاره‌ها و مرکز دائره اشرار می‌دانست (امیر عبدالرحمن، ۱۳۷۵: ۲۶۶). از این‌رو، همه‌ی

توان خود را برای تسخیر اُرزگان و درهم‌شکستن آن به کاربست تا از این طریق سایر مناطق هزاره‌جات را نیز فتح نماید.

شواهد تاریخی و اعترافات خود عبدالرحمان نیز این امر را تأیید می‌کند، چنان که وی در خاطراتش می‌نویسد: قرن‌های بسیار، هزاره‌ها سبب وحشت حاکمان افغانستان بودند و از سه‌صد سال پیش، هیچ سلطانی حتی بابُر تیموری و نادر افشار نتوانسته بود هزاره‌ها را مطیع و رام کند و قرن‌ها مطلق العنان بودند (عبدالرحمان، ۱۳۶۹: ۲۸۷ـ۲۹۰). هم‌چنین وی در اظهارات خود اذعان نموده است که تصمیم به تصرّف هزارستان را زمانی گرفته است که تعدادی از میران هزاره بخصوص هزاره‌ی اُرزگان، در پاسخ به نامه درخواست بیعت باعبدالرحمان، هزاره‌ها را دارای دولت مستقل و همسایه کابل معرفی کرده بودند (عبدالرحمان، ۱۳۶۹: ۲۹۰). از این‌رو، خودمختاری و اقتدار داخلی هزاره ها، برای حاکم مستبدی چون عبدالرحمان، غیر قابل پذیرش بوده و تداوم این وضعیت، نقش مؤثری در اتخاذ این تصمیم از سوی وی داشته است. عبدالرحمان خان با تهدید جلوه‌دادن اتحاد قومی هزاره‌ها (شیعیان) و خطر آنان برای دولت مرکزی (عادلی، ۱۳۹۹: ۲۱)، به قلمرو شیعیان هجوم آورد و تاوان سنگینی را بر هزاره ها که تا این زمان از هیچ قدرت خارجی شکست نخورده بودند، تحمیل نمود.

### ۳ـ۲ـ انگیزه‌ی نژادی (عنصر قومیت)

دوّمین عنصر نقش آفرین در لشکرکشی عبدالرحمان به اُرزگان، قوم گرایی افراطی شخص عبدالرحمان و خصیصه‌ی تفوّق‌طلبی نژادی او بر دیگر اقوام به‌ویژه هزاره‌ها بوده است. نقش قومیت در شکل‌گیری این تقابل به‌حدی پررنگ بوده است که برخی تاریخ‌نگاران، اختلافات قومی‌ای ریشه‌دار میان عبدالرحمان با هزاره‌ها را برجسته‌ترین عامل این جدال دانسته و منشأ این کشاکش و نزاع را به دوران امارت احمدشاه ابدالی بر قندهار (۱۱۲۶-۱۱۵۱ش) و تلاش طوایف پشتون برای تسلط بر اقوام دیگر بیان کرده‌اند

(فرهنگ، ۱۳۶۷، ج۱: ۳۹۹ـ۴۰۴). از این منظر، انگیزه‌ی اصلی عبدالرحمان در برافروختن آتش جنگ علیه هزاره‌ها، کشتار، آوارگی، کاهش تعداد و تمرکز جمعیت هزاره‌ها بوده است (موسوی، ۱۳۸۶: ۱۸۴). عبدالرحمان قوم پشتون را بر غیرپشتون و در میان آن‌ها قبیله بارکزایی را بر همه ترجیح داده و نظام سخت‌گیرانه‌ای شاه‌محور و قبیله‌سالار را بنیان نهاد. او در شرایطی که در جهان شیوه‌های جدید دولت‌سازی به وجود آمده بود، به‌جای استفاده از روش‌های مدنی، میراث و سنن قبیلوی را سنگ‌بنای دولت خود قرار داد.

## ۳ـ۳ـ انگیزه‌ی دینی (عنصر مذهب)

سومین عنصر مؤثر در عزم عبدالرحمان به تسخیر اُرزگان را می‌توان تضاد مذهبی و دشمنی عبدالرحمان با شیعیان قلمداد نمود. وی در خاطراتش با اتهام زنی به هزاره‌ها، نفرت مذهبی خود نسبت به شیعیان را این گونه ابراز نموده است: هزاره ها تماماً شیعه هستند و بقیه اهالی افغانستان را که سنّی بودند، کافر می‌خواندند (عبدالرحمان، ۱۳۶۹: ۲۸۷). عبدالرحمان در خصوص هزاره‌های اُرزگان، مهم‌ترین جرم آنان را اظهار وفاداری به تشیع دانسته و پاسخ مکتوب بزرگان مردم اُرزگان به سرکردگان افغان را که در آن نوشته بودند: اگر شما به امیر جسمانی خود مغرورید، ما به رهبر روحانی خود، صاحب ذوالفقار مغرورتریم (عبدالرحمان،۱۳۶۹: ۲۸۷ــ۲۹۰)، دلیل جوازِ ریختنِ خون آنان ذکر کرده است. عبدالرحمان حتی پس از سرکوب هزاره‌ها نیز به دلیل نفرتِ شدیدِ مذهبی نسبت به شیعیان، در دیدار با نماینده پارلمان انگلیس، از این که حاکم هندوستان، نماینده‌ی سیاسی خود در افغانستان را از میان شیعیان انتخاب کرده است، برآشفته و شیعیان را بدترین جانوران خزنده ی روی زمین توصیف کرده است (محمود، ج۵: ۴۳۴).

### ۳ـ٤ـ تحلیل انگیزه‌های عبدالرحمان

در تحلیل و بررسی عوامل یاد شده و بیان انگیزه‌ی اصلی عبدالرحمان در این جنگ، به نظر می‌رسد آن‌چه در تصمیم تهاجم بی‌رحمانه‌ی وی علیه

هزاره‌ها عموماً و مردم اُرزگان به طور خاص، نقش تعیین کننده داشته است، دو عامل نخست؛ یعنی بسط اقتدار سیاسی از یک سو و تحکیم سیادت قومی از سوی دیگر بوده است. اما عامل سوم؛ یعنی بعد مذهبی قضیه، اگرچه می تواند دست کم در تقویت عزم عبدالرحمان در یورش به سرزمین هزاره‌ها نقش داشته باشد، اما حقیقت آن است که عنصر مذهب یک عامل فرعی بوده و طرح مسائل مذهبی از سوی عبدالرحمان، نه به‌خاطر دغدغه‌ی دینی بلکه صرفاً ابزاری برای رسیدن به دو هدفِ نخست بوده است.

توضیح این اجمال آن است که عملکرد عبدالرحمان و مظالم بی‌شمار دوران حاکمیت او، به‌وضوح نشان می‌دهد که ساختار فکری و روحیات وی، هیچ‌گونه سنخیت و هم‌خوانی با نگرش مذهبی نداشته و تنها چیزی که اندیشه او را به خود معطوف نموده است، دغدغه انحصار قدرت و سیادت قومی بوده است. عبدالرحمان که به اعتراف خودش فردی کُندذهن و فراری از خواندن و نوشتن و اهل تفریح و خوش گذرانی بوده است (عبدالرحمان، ۱۳۷۵: ۲۰)، نه تنها دغدغه‌ی دینی و مذهبی نداشته بلکه هرجا مذهبیون را مزاحم خود پنداشته، بی‌درنگ آنان را از سر راه برداشته‌است. نمونه‌ی بارزِ این نوع برخورد وی را می توان در سرکوب شدید پشتون‌های غلجایی در سال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۸م، مشاهده نمود. در آن دوره، امیر عبدالرحمان شمشیر بی‌رحمانه‌ی خود را علیه ملاها به کار گرفت و روحانیونی که ساز مخالف سرداده بودند را رهبران دروغین دین و دلیل آفت ملّت‌های مسلمان در تمام کشورها خوانده و با برخورد آهنین، آنان را وادار به تسلیم یا ترک کشور نمود (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۵). عبدالرحمان، عِرق قومی و ملاحظات فامیلی را نیز تا جایی مراعات می کرد که برای حریم قدرت او مزاحمتی ایجاد نکند. شاهد این امر، پیکار با عمویش شیرعلی خان و نوادگان او و برخود قهرآمیز با پشتون های غلجایی و هوتکی و سرکوبِ شدید ملاهای آنان است که بیانگر رفتار دوگانه وی نسبت به موضوع نژاد و مذهب است، چنان‌که خود

عبدالرحمان در کتاب خویش، معترضان طایفه‌ی غلجائی را «یاغی‌ها» خوانده است و ملاها و قاضیان آنان را، عناصر خطرناک و ضدّ دین معرفی نموده و عالم سرشناس موسوم به «مُشک عالم» را «موش عالم» نام گذاری کرده است (عبدالرحمان، ۱۳۷۵: ۲۴۴).

بنابراین، برای عبدالرحمان، در کنار عنصر قدرت، محرک قدرت‌مند دیگر او در سرکوب هزاره‌ها، انگیزه‌ی قومی و سیطره‌ی کامل هم‌تبارهای او بر سایر اقوام و سرزمین‌های آنان بوده است. عبدالرحمان حتی غیرت قومی پشتون‌های بیرون از مرز را نیز تحریک کردند تا با استفاده از این فرصت، سرزمین‌های حاصل‌خیز هزاره‌ها را از آن خود سازند. این رویکرد وی حاکی از آن است که هدف اصلی عبدالرحمان، تسلط سیاسی از مجرای قوم و تبار بوده است. از این‌رو، عامل مذهب، برای عبدالرحمان، تنها به‌عنوان یک ابزار تسهیل کننده مورد توجّه بوده است. وی با آگاهی از تأثیرات فوق العاده مذهب در بسیج عمومی، تلاش کرده است خصومت مذهبی میان افغان ها با شیعیان هزاره را تشدید نماید، تا با استفاده از احساسات مذهبی و دشمنی طوایف پشتون نسبت به شیعیان هزاره، زمینه‌ی بهره برداری سیاسی او در مشروعیت بخشی سرکوب هزاره ها و گسیل لشکریان انبوه به اُرزگان و دیگر مناطق هزاره‌جات فراهم گردد. او در خاطرات خود، سرکوب هزاره‌ها را یک اقدام پیشگیرانه توصیف کرده و ادعا نموده است که به خاطر جلوگیری از تهدیدات امنیتی، دست به این کار زده است تا مبادا آنان در مخالفت با او و گریز از قیمومیت حکومت مرکزی، با هم‌دستی قوای انگلیس و روس، دست به شورش فراگیر بزنند (عبدالرحمان، ۱۳۶۹: ۲۸۷). این اعتراف وی، بیانگر نقش محوری «قدرت» در تصمیم گیری‌های اوست و ادعای مضحک و دروغین وابستگی هزاره‌ها، چیزی جز عوام‌فریبی برای پنهان‌کردن نیات اصلی وی نبوده است.

بنابراین، اگرچه عنصر «مذهب» و دغدغه‌ی دینی برای فرد خودکامه و

مستبدی چون عبدالرحمان که قدرت طلبی، تمامیت خواهی و نژادباوری جنون‌وار همه‌ی زوایای فکری او را تسخیر کرده است، جایگاهی ندارد، اما وی توانسته است هوش‌مندانه از ابزار مذهب برای اهداف سیاسی و مهار و سرکوب مخالفان خود و درهم‌شکستن مقاومت هزاره‌های خطه اُرزگان، بهره گیرد. نمونه‌ی بارز مهارتِ عبدالرحمان در بهره‌جستن از اعتقادات مذهبی به سود اهداف سیاسیِ خود، استفاده از حربه «تکفیر» علیه مخالفان خود به ویژه هزاره‌ها، برای مشروعیت بخشی به جنایات خویش است. وی حتی در مواجهه با هم‌کیشان مخالف خود نیز از شِگرد عوام فریبانه‌ای مذهبی استفاده کرده است، چنان‌که در جنگ قدرت میان او و پسر عمویش سردار ایوب‌خان، وی با اخذ فتوای تکفیر و یاغی خواندن سردار ایوب خان به جنگ او رفت و قندهار و هرات را تصرّف کرد و ایوب‌خان را به ایران متواری نمود (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۲۶۰). وی، از یک‌طرف مخالف خودسری‌ها و صدور فتواهای ضد منافع سیاسی دولت بوده است، از سوی دیگر، تعدادی از علمای درباری را استخدام نموده تا هرگاه مصلحت و منافع او ایجاب نماید، فتوای شرعی صادر کنند. چنان‌که در موارد مختلف، به‌خصوص در سرکوب هزاره‌جات، اهالی نورستان و باشنده‌های ترکستان، از صدور فتوای دستوری و فرمایشی کارگرفته است (پیکار، ۱۳۹۵: ۹۰).

عبدالرحمان، برای درهم شکستن دژ هزاره‌ها در اُرزگان، از این تاکتیک قویاً بهره جست. وی پس از قیام مردم اُرزگان و مقاومت آنان در مقابل سرکوب نیروی‌های حکومتی، برای توجیه دینیِ اقدامِ سرکوب‌گرانه‌ی خود، به فتوای شرعی مبنی بر یاغی و باغی خواندن مقاومت‌گران هزاره متوسل شد تا گروه‌های تندرو مذهبیِ پشتون را علیه این مردم بسیج نماید. امیر عبدالرحمان برای تحریک احساسات مذهبی هم‌کیشان خود علیه هزاره‌ها، خطاب به آنان می‌گوید: «این مردم که در بین غزنین و قندهار اند اکثر بیرون از جاده اطاعت خدا و رسول می‌باشند و با ما و شما همیشه رایت غزا همراه و شُقه گشا است و این مردم،

بی شک معین و یاور مخالفین دین اند و کفار را نصرت می دهند. از این گفتار حیرانم که این مردم کی مسلمان خواهند شد» (کاتب، ۱۳۱۱، ج۲: ۳۰۳).

ملا محمد افضل اُرزگانی در باره‌ی شیوه‌ی بهره گیری عبدالرحمان از عنصر مذهب، می گوید: «امیر عبدالرحمان هنگامی که ملاحظه کرد کار از دست حکومت پیش نمی‌رود، جنگ را مذهبی قرار داد و از علمای اهل سنت فتوای قتل هزاره ها و اباحه دما و اموال ایشان را گرفت. بلکه علمای اهل تسنن را در اطراف فرستاد که مردم را دعوت به جهاد نماید» (اُرزگانی، بی تا: ۱۴۳). محمد صدیق فرهنگ، در باره ی استفاده از حربه ی مذهب توسط عبدالرحمان می‌نویسد: «امیر تبلیغات مذهبی وسیعی را علیه هزاره‌ها به جریان انداخته بود و آن‌ها را به توهین دو خلیفه اول اسلام متهم می‌ساخت» (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۴۴۴).

اتهام تکفیر هزاره ها به دلیل شیعه بودن، برای بسیاری از مردمان جاهلِ قبایلِ اهل سنت، موجّه تلقی می‌شده است (مونت استوارت، ۱۳۷۵: ۴۳۱). از این رو، پس از انتشار فتوای تکفیر شیعیان، تمام مردم افغانستان خود را برای جنگ با شیعیان آماده نموده و از هر طرف، نیرو به سمت هزاره جات روانه کردند و تا توانستند کشتند و غارت کردند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳: ۱۷۱). وی در پاسخ به نامه های اعتراضی ناصرالدین شاه قاجار و میرزای شیرازی که از طریق والی خراسان ارسال شده بود، خود را مالک الرقاب مردم و مجاز به هرگونه تنبیه و مجازات رعایای خود دانسته و اقدامات خویش در قتل عام و سرکوب هزاره‌ها را یک امر داخلی و مشروع قلمداد کرده است!

از این نظر، می توان گفت مهم ترین ابزار عبدالرحمان برای حذف هزاره‌ها تکفیر بوده است. چون تا هزاره ها تکفیر و جان، مال، عرض و فرزندان شان برای عموم حلال نمی‌شدند، نمی توانستند مردان هزاره‌ی یاغی را بکشند، زنان و کودکان شان را برده بگیرند و به بازار کافر و مسلمان بفروشند و همه را غنیمت اعلام کنند (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۹). بدین منظور، عبدالرحمان برخی عالمان درباری از جمله ملا صید (سید) محمد نام کوسج معروف به صید

محمد ممتحن را که از علماء اعلم اهل‌سنت و بسیار محیل بود با صید محمود قندهاری مأمور کرد تا کتابچه و اعلانی به عوام انشا نمایند در ثبوت تکفیر طایفه بربری و رد عموم روافض (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۱). در سنه ۱۳۱۰ هجری ملا سید محمد مرجوعه خود را (حکم تکفیر شیعیان) انجام داد و اشتهار آن را به طبع رسانید و به تمام اوطان فرستادند و علمای شیعه را به هر بلدی از بلاد افغانستان که بودند به مسجد جامع طلبیده قرائت فرامین و اشتهار مزبور را نمودند و حکم شد اهل تشیع همه به مسجد اهل سنت همه روزه حاضر شوند و اقتدا به مقتدای سنی نمایند وتعزیه‌داری سیدالشهداء موقوف باشد (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۵). نکته‌ی تأسفبار در این خصوص، کتمان این حقایق در برخی ازمتون مورخان اهل‌سنت است[1]؛ به‌گونه‌ی که این واقعیت‌ها بازگو نشده و یا حتی‌الامکان سعی‌شده است با توجیهات جانبدارانه فجایع جاری برهزاره‌ها، یک امر عادی جلوه داده شود!

## ٤ـ بررسی پیامدهای تسخیر اُرزگان توسط عبدالرحمان

واقعه تسخیر اُرزگان پس از مقاومت سه سال در برابر تهاجم بی‌رحمانه و نابرابر لشکریان عبدالرحمان، موجب شد همه‌ی بنیادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردم اُرزگان نابود گردد و اهالی این سرزمین وارد دشوارترین مقطع تاریخی خود شوند. پیامدهای این شکستِ غم‌انگیز چنان سنگین بوده است که با وجود گذشت نزدیک به یک ونیم قرن از آن دوره‌ی سیاه، هنوز هم بقایای مردمان این سرزمین، از آثار و تبعات جانکاه آن رنج می برند. در این جا به برخی از مهم‌ترین تبعات سیاسی، اجتماعی، انسانی، جغرافیایی و اقتصادی این فاجعه تاریخی، اشاره می‌کردد:

---

۱. در این زمینه رجوع شود به مقاله: بازتاب اوضاع سیاسی شیعیان افغانستان در آثار مورخان معاصر و نقد آن، نوشته علی‌جان عادلی، دوفصلنامه علمی تخصصی تاریخ اسلام در آئینه‌ی اندیشه‌ها، سال دوازدهم، شماره۱۷، بهار و تابستان ۱۳۹۹.

### ٤ـ۱ـ غصبِ سرزمین‌های هزاره‌ها

یکی از پیامدهای خسارت‌بار تسخیر اُرزگان که بر مردم مظلوم این سرزمین تحمیل گردید، سلب مالکیت سرزمینی و تصاحب جغرافیای هزاره‌ها در اُرزگان بوده است. پس از تسخیر اُرزگان و قتل عام مردم آن، عوامل عبدالرحمان به دستور وی، اقدام به کوچاندن هزاره‌ها از جغرافیای اصلی‌شان و مصادره و تقسیم املاک و اراضی آنان در میان سیاه‌پوشان غلجایی و درّانی نمودند. با این رویکرد، عبدالرحمان توانست سرزمین پُرمحصول اُرزگان و بسیاری از مناطق اطراف آن مانند دایه و فولاد و اجرستان را از تملّک و حضور هزاره‌ها خارج و به قبایل کوچیِ آن سوی مرز واگذار نماید. این سیاست حذفی عبدالرحمانی، جامعه‌ی هزاره و مردم اُرزگان را با گسست هولناک تاریخی و سرزمینی مواجه ساخت که آثار زیانبار آن، مردمان این سرزمین را در یک بحران دائمی فرو برده است.

این در حالی است که شواهد تاریخی گویای آن است که اُرزگان و نواحی اطراف آن، زیست گاه قدیمی هزاره‌ها و سرزمین آبائی و تاریخی آنان بوده و از زمان های قدیم نسل در نسل در این منطقه سکنا داشته اند[۱]. سابقه‌ی حضور و سکونت هزاره‌ها در این منطقه و مناطق مرکزی، به دوران پیش از اسلام می‌رسد، به‌گونه‌ی که هزاره‌ها را از قدیمی‌ترین ساکنان این سرزمین بوده و اجدادشان در زمان پیش از میلاد مسیح، در مرکز افغانستان حضور داشته‌اند (موسوی، ۱۳۸۶: ۷۳). منطقه‌ی اُرزگان[۲] در گذشته مهم‌ترین ساحه‌ی آباد و مستحکم جنوب هزاره‌جات به شمار می‌رفت و ساکنین آن تماماً از

---

۱. حدود چهارهزار سال پیش، نام «اُرزگان» از طرف مردمانی که در این ناحیه سکونت داشته اند، «ارگنه قون» به معنی کوه بلند؛ یعنی منطقه کوهستانی گذاشته شده است که به مرور زمان به «ارزگون» و بعد به «اُرزگان» تبدیل گردیده است (نائل، ۱۳۹۵: ۵۳).

۲. منظور از «اُرزگان» محدوده اُرزگان اصلی و سابق آن است که امروزه در چوکات یک ولسوالی به نام «اُرزگان خاص» یاد می‌شود و دارای چندین قریه است.

هزاره‌ها بوده‌اند. اما پس از تسخیر اُرزگان، قسمت اعظم اراضی آن به مردم غیر بومی داده شده و امروزه تعداد ساکنین اولیه در آن‌جا به‌هیچ‌وجه قابل توجّه نمی‌باشد (نائل، ۱۳۹۵: ۵۶).

پیش از وقایع خونین سال های تجاوز عبدالرحمان به اُرزگان، این ناحیه به‌عنوان ولایت پنجم هزاره‌جات مطرح بوده است. وسعت جغرافیایی ناوه اُرزگان، ۲۷ میل طول و ۲۷ میل عرض (۲۵۲۵ کیلومتر مربع) بوده است. این سرزمین دارای باغات و زراعات فراوان و همچنان ۱۰۰۰ قلعه و ۸۰۰۰ آبادی داشته است و ساکنین آن حدود ۲۰۰۰۰خانوار بوده‌اند (نائل، ۱۳۹۵: ۵۵). اُرزگان حدود ۷۰ دهکده یا قریه دارد که اسامی یک تعداد از آن‌ها به شکل سابق باقی مانده و نام های تعداد دیگری از آن ها توسط ساکنان جدید، تغییر داده شده است. بعضی از اسامی قریه ها و نواحی سابق که فعلاً هم به همین نام شناخته می‌شود، عبارت‌اند از: آوپران (علیا و سفلا)، بوم، تانه هزاره، چورکه محمدشاه سلطان، حسینی (علیا و سفلا)، خرکُنده، درّه پهلوان (پالو)، درّه شالی (شاعلی)، زاولی، سبزچوب، سرقول، سلطان احمد، سیابغل، سیاه چوب، سیاه قول، شش برجه، شیخه، شینه، عاشورا، فیروز، قحط آبه، قدم شالی، قلتک یا قلعتک (سفلا و علیا)، قول قاسم، قَلَغُو، گردن سخی، گل خار، نویان، نیکروز و هزارقدم (نائل، ۱۳۹۵: ۵۸-۶۶). همین‌جا لازم به تذکّر می‌دانیم که هزاره‌ها ضمن بازسازی میراث فکری و فرهنگیِ خویش باید به بازسازی و حفظ این نام‌ها با همه‌ی جزئیات و معانیِ آن‌ها بپردازد. در باره‌ی وضعیت جمعیتی ناوه اُرزگان، ریاضی هروی می نویسد: اُرزگان دارای پنج هزار خانوار، میانشین هزار خانوار، سلطان آباد که بربری‌ها سلطان احمد می‌نامیدند با طایفه‌ی پالان هزار خانوار، زولی هزاروپانصد خانوار، اهالی شیره و بانیتان که دو محل و در حوالی این نقاط واقع است سه‌وچهارهزار خانوار بوده‌اند (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۱۰). از حیث تشکیلات اداری، اُرزگان در گذشته غالباً به ولایت قندهار ارتباط داشت و از ۱۳۰۰ش تا ۱۳۳۸ش، با ولسوالی‌های

همجوار آن در چوکات یک حکومت محلی به نام حکومت کلان اُرزگان ارتباط آن با ولایت قندهار ادامه یافت و در سال ۱۳۳۸ش، تشکیل آن وسعت داده شد و به حکومت اعلا ارتقا پیدا کرد و در سال ۱۳۴۳ش، ولایت اُرزگان تشکیل گردید که تا امروز به همین شکل باقی می باشد. مرکز ولایت اُرزگان «تیرین» است و اُرزگان مورد بحث، به حیث یک حکومت محلی در چوکات آن جای دارد و به نام «اُرزگان خاص» یاد می‌شود (نائل، ۱۳۹۵: ۵۷).

عبدالرحمان پس از تسخیر اُرزگان، زمین‌های حاصل‌خیز، علف‌چرها و مراتع مردم اُرزگان و نواحی آن را مصادره و در میان پشتون‌های مهاجر و کوچی‌های بیابان‌گرد که از سرحدات هند بریتانوی (پاکستان) به افغانستان آمده بودند، توزیع گردید (موسوی، ۱۳۸۶: ۱۰۰). برپایه‌ی این دستور، لشکریان عبدالرحمان، در فرجام کار، مال و متاع شکست خوردگان را تاراج نمودند، قلّاع و مزارع آنان را به آتش کشیدند، زنان و کودکان‌شان را به اسیری گرفتند و به بازارهای برده فروشی عرضه کردند و اراضیِ زراعتی آنان را به افغان‌های غیر بومی تفویض کردند (نائل، ۱۳۹۵: ۵۵). بر اساس این فرمان، سرزمین های مردم اُرزگان شاملِ مناطق زاولی، حسینی، آب پران، درّه پهلوان، ناوه سلطان احمد، ناوه شاعلی، ناوه باَغچار، ناوه اُرزگان، چنارتو، بیتمور و شیره، و نیز بسیاری از مناطق وسیع اطراف آن مانند ولسوالی‌های مالستان، خاکیران، دایچوپان، چوره، گیزاب، تیرین، دهراود، میانه نشین، چله‌کور، باغران و... مصادره و توزیع گردید (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۳-۲۴). به‌گفته‌ی کاتب، عوامل عبدالرحمان از سال ۱۳۱۰ تا سال ۱۳۳۲ق، املاک و عقارات حدود چهار لک (۴۰۰۰۰۰) خانوار هزاره از تصرّف‌شان به‌هرنحوی که دانست و توانست خارج ساختند و به اقوام مختلف افغان دادند. از قرب قندهار تا متصل به مالستان، بهسود و سه‌پای از جنوب به شمال، و از سمت غرب از قرب نیلی و تمزان، بخش هایی از باغران و بخش‌هایی از خود ناوه تیرین‌کوت، از جمله مواضعی چون چشمه شقلق، نعته، خانان، بوم که در خود

تیرین موقعیت دارند، تحت عنوان مناطقی نام می‌برد که افغان‌ها از حکومت خواسته‌اند که به آن‌ها داده شود (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳: ۴۱۹).

در تقسیم اراضی، سرزمین‌های حاصل‌خیز هزاره‌ها در اُرزگان، میان اچک‌زایی‌ها از طوایف درّانی و کوچیان غلجایی توزیع گردید. افغان‌های کوچی پس از تسلط بر زمین‌های هزاره‌ها که به حیث تحایف و هدایای ملوکانه عبدالرحمان خان به آن‌ها داده شده بود (غرجستانی، ۱۳۸۷: ۷۳)، با سرازیرنمودن گله‌های حیوانات خود به کشت‌زارها و باغستان‌های هزاره‌ها و ایجاد خسارات سنگین به محصولات آنان، منشأ چالش جدیدی در نزاع مداوم با مردم گردید. این رفتار و وضعیت هنوز هم در مناطقی مانند بهسود و دایکندی، به یک معضل فصلی و نزاع خونینِ سالانه تبدیل شده است.

**٤ـ۲ـ حذف هزاره‌ها از ساختار سیاسی**

پیامد مهم دیگر تسخیر اُرزگان، کنارگذاشتن جامعه‌ی هزاره از حریم سیاسی و مدیریتی منطقه‌ی اُرزگان بوده است. تسخیر اُرزگان توسط عبدالرحمان، برای ساکنان این سرزمین، حقیقتاً یک حادثه‌ی فوق العاده سنگین و خسارت‌باری بود که همه‌ی ظرفیت‌های اجتماعی و سیاسی هزاره‌ها در این ناحیه را نابود کرد و صلابت و غرور تاریخی هزاره‌ها را در هم شکست. در این واقعه، تمام تلاش عبدالرحمان بر این بود که سیادت قومی پشتون‌ها و مالکیت موروثی قدرت سیاسی آنان را تثبیت نماید، تا تدریجاً با انکار هویت اجتماعی-تاریخی هزاره‌ها، زمینه‌های حضور اجتماعی و مشارکت سیاسی آنان را نیز از میان ببرند.

بدون شکّ، طرد و حذف هزاره‌ها از ساختار سیاسی و تصمیم‌گیری مدیریتی در اُرزگان، موجب انزوای دائمی آن‌ها گردید. این وضعیت پس از دوران عبدالرحمان تا عصر حاضر نیز تداوم داشته و همواره تلاش شده است تا شیعیان از عرصه‌ی قدرت و سیاست طرد گشته و دور انداخته شوند. تحمّل و تداوم این وضعیت به‌غایت بر روح و خاطره‌ی جمعیِ هزاره‌ها تلخ و دشوار

تمام می‌شود، اما باید پذیرفت تداوم این شرایط از حیث درونی، نتیجه‌ی عدم درایت سیاسی، عدم انسجام درونیِ هزاره‌ها و فقدان نقش‌آفرینی نخبگان فکری نسبت به سرنوشت سیاسیِ حال و آینده است. زیرا وقتی انسجام اجتماعی و پیوندهای حاکم بر روابط درونی یک جامعه، از درون دچار گسست‌های عمیق و تَرَک‌ها مرگبار باشد، قهراً توان تأثیرگذاری در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی نیز ناممکن بوده و سرنوشت آن جامعه در قبضه کسانی‌خواهند بود که اراده‌ی خود را بر آنان تحمیل کرده‌اند و نسبت به اصول مذکور وقوف بیشتر و اهتمام جدّی‌تری دارند.

نکته‌ی تلخ و تأسف‌بار ماجرا این است که این رویکرد، پس از دوران عبدالرحمان نیز تداوم یافته و به اصل و قاعده رسمی تبدیل شده است. در این مدت طولانی نزدیک یک و نیم قرن پس از عبدالرحمان، همواره هزاره‌ها از این حریم، دور نگهداشته شده است؛ به‌گونه‌ای که هنوز هم هزاره‌ها، نتوانسته‌اند از سد فولادین تبعیض قومی و مذهبی‌ای بنیان نهاده‌شده توسط عبدالرحمان، عبور نمایند. شاهد مطلب آن است که در این سال‌های متمادی، هنوز هزاره‌ها نه تنها نتوانسته‌اند به مناصب سیاسی یا نظامی چون «والی» و «قومندان» در اُرزگان راه یابند، بلکه حتی تصدی پست‌های نازل خدماتی و آموزشی مانند «اربابی» و «معلمی» را نیز از آنان دریغ داشته‌اند.

سیاست حذف هزاره‌ها و دورنگهداشتن آنان از عرصه‌ی قدرت، گویا یک اصل مورد توافق در همه این ادوار بوده و همه‌ی حاکمان پس از عبدالرحمان به این سنت نژادباورانه و فاشیستیِ او وفادار مانده است. دلیل روشن این توافق و تبانی، حضور ناچیز و بی‌تأثیر نمایندگان هزاره در ادروار گذشته‌ی پارلمان است. در این زمینه، حسن پولادی در کتاب «هزاره‌ها»، می‌نویسد: «شرکت هزاره‌ها در سیاست، خیلی کم بوده است. در اوایل دهه ۱۹۶۰ از مجموع ۱۶ میلیون جمعیت افغانستان (با ملاحظه تخمین بالاتر)، ۱۷۱ نفر در پارلمان این کشور بودند. در بین ۱۶ میلیون جمعیت دو میلیون آن‌ها با کمترین برآورد

هزاره‌ها بودند. طبق قانون مشارکت، هزاره‌ها باید بیش از ۲۱ نفر نماینده در پارلمان می داشتند. اما تنها ۴ نفر نماینده داشتند؛ یک نفر از بهسود، یک نفر از دایکندی، یک نفر از دایزنگی و یکی هم از یکه‌ولنگ. همه باقی‌مانده به گروه های غیر هزاره (شیعه) تعلق می گرفت. این موضوع وقتی اتفاق افتاد که حکومت افغانستان پادشاهی بود. در سال ۱۹۷۴ که در افغانستان جمهوری اعلان شد، این امید وجود داشت که همه‌چیز برای هزاره‌ها (شیعیان) به‌صورت چشمگیر تغییر کند و به آن‌ها حقوق مساوی داده شود. اما بدبختانه هیچ چیز مهمی تغییر نکرده است» (پولادی، ۱۳۸۷: ۶۱۱). وی در باره‌ی چگونگی گردش مهره‌های قدرت در افغانستان، می‌افزاید: «تحولات دقیقاً یک مسأله‌ی خانوادگی بوده است، وقتی یک سردار (ظاهرشاه) رفت، سردار دیگر (رئیس جمهور داوود) آمد. باقی‌مانده‌ی مسائل شبیه هم هستند، به‌جزاین که به جای پادشاهی، فعلاً جمهوری افغانستان گفته می شود. روابط بین کادر حکام افغان و هزاره‌ها، هیچ تغییر نکرده است (پولادی، ۱۳۸۷: ۶۱۱). این وضعیت، بیانگر ماهیت قومیِ مفهومِ سیاست در افغانستان است که شکاف‌های اجتماعی را مدام گسترش داده است و بر مُغاک قومی و اجتماعی حاکمیّت استبدادی و قومی پا گرفته است.

### ٤ـ۳ـ فروپاشی انسجامِ اجتماعی هزاره‌ها

تسخیر اُرزگان در دوران عبدالرحمان، اثرات عمیقی بر زیست جمعی هزاره‌ها برجای گذاشت و موجب گسست اجتماعی آنان گردید. شیوه‌ی تقابل عبدالرحمان با هزاره‌ها در این واقعه و خشونت شدید وی، سبب فروپاشی ساختار اجتماعی و استقلال داخلی هزاره‌ها گردید. این واقعه‌ی تلخ، انسجام اجتماعی مردم اُرزگان را درهم شکست و ساختار اجتماعی شیعیان هزاره را که بر پایه نظام خود مختار محلی اداره می‌شد، از میان برداشت.

ساختار اجتماعی مردم اُرزگان، تا قبل از سال ۱۳۰۶ هجری قمری، بر پایه‌ی نظام خان‌محوری استوار بوده است که در چگونگی تعاملات و

مناسبات بیرونیْ آنان را بزرگ قومی (میر و خان) برعهده داشته است. تا آن زمان، مردم اُرزگان زندگی منسجم و آرامی داشته‌اند. بعضی از پیش‌آمدهای ناملایم که پیش از آن به وقوع پیوست، آن قدر دارای اهمیت نبود که بر آرامش و حالت عادی زندگی همه مردم اثر جدی بگذارد. اما بعد از آن که امیر عبدالرحمان کمر به اضمحلال و ویرانیِ مسکنت هزاره بست، نه تنها سکوت در اُرزگان شکست، بلکه آن ناحیه به نقطه‌ی تلاقی و تهاجم نیروها و پایگاه جنگِ تصاعدی از یک‌سو و مبارزات چریکی از جانب دیگر مبدل گردید. جنگ‌های ناحیوی و زد و خوردهای پراکنده در سال‌های ۱۳۰۶- ۱۳۰۸ قمری، در خود اُرزگان و نواحی همجوار آن مانند اجرستان، گیزاب، چوره و دایچوپان، موجب از هم گسیخته شدن نظام زندگی مردم گردید (نائل، ۱۳۹۵: ۵۴). با این وجود، نمی‌توان از ذکر این ملاحظه فارغ شد که ساختار اجتماعیِ خان یا میرمحور از حیث اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ماهیتاً یک ساختار ایستا، بسیط و استثمارگر است و این یکی از رازهای شکستِ تاریخیِ هزاره‌ها را برملا می‌سازد.

در تهاجم عبدالرحمان به اُرزگان، وی برای فروپاشی کامل جامعه‌ی هزاره از یک‌سو از اهرم‌های مهلکِ تطمیع، تهدید، تکفیر و نفوذ بهره گرفت و فتوای مذهبی روحانیان درباری را مبنی بر کافربودن هزاره‌ها به دست آورد تا بدین‌وسیله فرایند حذف هزاره‌ها در اُرزگان را آسان کرده و تسریع بخشد. از جانب دیگر، رهبران و سران طوایف پشتون را با وعده‌ی واگذاری زمین‌های هزاره‌ها، با خود همراه کرد و از آن‌ها لشکری عظیمی برای پیش‌برد اهداف خود ساخت. افزون بر این‌ها، با نفوذ میان برخی از سران و خوانین هزاره و تطمیع آنان، زمینه را برای ایجاد گسست و فروپاشی اجتماعی از درون هزاره‌ها فراهم کرد.

عبدالرحمان با این سیاست‌های چندبعدی خود، جامعه‌ی هزاره در اُرزگان و دیگر مناطق را متلاشی کرد و به‌رغم شهرت عمومی هشتاد درصد از

جمعیت هزاره‌ها را قتل عام نمود؛ دقیقاً جنایتی را مرتکب شد که امروزه در حقوق بین الملل از آن به‌عنوان جنایت علیه بشریت و نسل کُشی یاد می‌شود. جرم این انسان ها تنها دو چیز بوده است: یکی قومیّت هزاره، دوم مذهب تشیع! بدیهی است که هر وجدان بیداری با این قتل عام‌ها مخالف است، در این رابطه، آن‌چه در برابر فجایع واد شده بر هزاره‌ها، بیش از همه مسؤولیت دارد، وجدان‌های بیدار و منصف پشتون‌ها، به‌خصوص قشر تحصیل کرده و روشنفکر آنان است. چرا که این فجایع با سوء استفاده از هویت قومی و آدرس تباری آن ها صورت گرفته است؛ لذا هرجا هزاره قربانی شده، پشتون به‌عنوان قاتل معرفی شده است و این خاطره‌ی تاریخی به‌حق تاکنون تداوم داشته است.

**٤ـ٤ـ اسکان پشتون‌ها و تغییر بافت جمعیتی**

پیامد مهم دیگرِ تسخیرِ اُرزگان پس از تهاجم نظامی عبدالرحمان، تغییر بافت جمعیتی ازرگَان و حذف فیزیکی هزاره‌ها از ساختار اجتماعی این منطقه بوده است.

رفتار قهرآمیز عبدالرحمان با مردم اُرزگان، بیانگر آن است که سیاست و پلان رسمی وی در قبال هزاره‌ها، استفاده از مشت آهنین با هدف کوچ اجباری و جایگزین سازی آنان، بوده است. سیاست خشونت‌بار عبدالرحمان در کشتار، سرکوب، شکنجه، تحقیر، آوارگی و مصادره‌ی سرزمین‌های مردم اُرزگان، زمینه‌های حذف فیزیکی مردمان بومی هزاره را، فراهم ساخت و شرایط را برای عملیاتی‌نمودن پروسه‌ی پشتون‌سازی این منطقه هموار نمود. از این نظر، سیاستِ کوچ اجباری و جایگزین‌سازی طوایف کوچیِ آن‌سوی مرز، برای تحکیم برتری قومی و استمرار این سیاست و حاکمیت بوده است، چرا که کوچ اجباری و تصاحب سرزمینی، آسان‌ترین راه برای نابودیِ تدریجیِ یک قوم است. رویکرد عبدالرحمان در سرکوبِ شدید و کوچِ اجباری آنان، تا حد زیادی توانست توازن جمعیتی ساکنان اُرزگان را تغییر

دهد و تغلّب قومی جامعه پشتون را در این سرزمین تثبیت نماید.

در اثر سیاست پاکسازی قومی عبدالرحمان و فرمان قتل عام هزاره‌ها توسط وی، بیش از چهارصدهزار خانوار هزاره یا کشته شدند یا به اسارت رفتند و به‌عنوان کنیز و غلام به فروش رسیدند، از این میان هشتاد تا نود درصد آنان از بین رفتند و تنها تعداد اندکی؛ حدود ده تا بیست درصد از آنان جان سالم به در بردند. در این باره کاتب می‌نویسد: «چهارصدهزار خانوار را از مواطن و مسکن ایشان به هرنوعی که دانست و توانست، خارج ساخته... هزارگان فرار شده از صدی ده الی بیست خانه، جان از داخل افغانستان به سلامت در خارج چون خراسان ایران و ترکستان روسی و بخارا و پنجاب و هند و بلوچستان بردند» (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳: ۸۹۸). به‌سبب مظالم بیش از حد عبدالرحمان، بسیاری از هزاره‌های اُرزگان به ایران و کویته‌ی پاکستان مهاجرت کردند و زمین‌ها و دارایی آن‌ها به ۱۶هزار خانوار پشتون واگذار گردید (مصباح زاده، ۱۳۸۸: ۷۷).

عبدالرحمان، پس از بی‌نتیجه‌بودن سیاست سرکوب شدید، سیاستِ حذفی را در برابر مقاومت و قیام هزاره‌ها در پیش گرفت. وی پس از اخذ فتوای تکفیر هزاره ها، در فرمانی که به حاکمان ولایات مختلف ارسال داشت، تصمیم خود بر نابودی کامل هزاره‌ها را اعلام و دستور کشتن هزاره‌ها و تصرّف اموال و سرزمین و نابودی کامل آنان را صادر کرد: «طغیان سخت را که جماعت کفار اشرار هزاره نموده بر مسلمانان حکم کفر کرده‌اند، جزای سخت و سزای درست لازم است تا که در صفحه ی روزگار جزادادن آن ها یادگار بماند» (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳: ۶۱۳). در این فرمان، کشتن هزاره ها برای عموم مباح اعلان شده و اموال و زنان و فرزندان آنان غنیمت شمرده شده است و فقط خمس این غنایم را باید به خزانه دولت تحویل دهند (کاتب، ۱۳۹۱، ج۳: ۹۹۲). عبدالرحمان با هدف ریشه‌کن‌نمودن قوم هزاره دستور سوزاندن و تخریب‌خانه‌ها و اماکن این مردم را صادر کرد بود تا نام و اثری از

این قوم باقی نماند (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۱۰۴). مرحوم کاتب، در باره‌ی هدفِ اصلیِ عبدالرحمان از قلع قمع بنیاد هزاره‌ها می‌نویسد: «سرکار اعلا، چنین سررشته و تجویز نموده‌اند که سپاه نصرت پناه نظامی و اولوسی از هر سمت و جانب مملکت خداداد، آن چنان در خاک طایفه باغیه هزاره جمع شوند که نفری از آن طوایف گمراهان جان به سلامت نبرد» (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳، ب۱: ۶۰۹). در این فرمان، به صراحت اعلام کرده است که هزاره‌ها از ملک خدا داد افغانستان باید نابود شود. مرحوم کاتب در مورد تأثیرات عمیق و پایدار این حکم در حذف فیزیکی هزاره‌ها می‌نویسد: «پس از صدور این حکم بود که هزاران مرد به قتل رسید و دختران و پسران و زنان ایشان به غلامی و کنیزی رفت» (کاتب، ۱۳۷۰، ج۳، ب۱: ۹۹۳).

بنابراین، رویکرد سخت‌گیرانه عبدالرحمان نسبت به هزاره‌ها، یک امر حساب‌شده و هدف‌مند بوده است. از این‌رو، اگرچه برخورد بی‌رحمانه‌ی عبدالرحمان با مخالفان خود، اختصاص به هزاره‌ها نداشته بلکه وی در جنگ با پشتون‌های غلجایی، شینواری و افغان‌های مشرقی نیز دست به کشتارهای شدید زده است، همچنین در جنگ با مردم شمال و مردم نورستان، قساوت‌های شدیدی ازخود نشان داده است. اما جنگ‌های خونین و نحوه‌ی برخورد او با هزاره‌ها، کاملاً متفاوت از آن چیزی است که در جنگ‌های دیگر مشاهده می‌شود، زیرا در این جنگ، اهداف بلند مدت قومی و طرح جایگزینی، مدّنظر بوده و جنایاتی انجام داده که در تاریخ بشر کمتر سابقه دارد.

### ٤ـ٥ـ استثمار و محرومیت اقتصادی هزاره‌ها

محرومیت اقتصادی و استثمار دائمی هزاره‌ها، یکی دیگر از پیامدهای تلخ تسخیر اُرزگان شمرده می‌شود. پس از اشغال اُرزگان، هزاره‌ها با ازدست‌دادن سرزمین و مسکن و مأوای خویش با انواع محرومیت و فقر و فلاکت مواجه گردید و مجبور به پذیرش شرایط ذلّت‌بار استثمار از سوی اربابانِ خودخوانده

و مالکانِ ادعائیِ جدید شده و به‌عنوان دهقانان و خدمت‌کاران، حاصلِ دست‌رنجِ ناچیز خود را بار دیگر دودستی تقدیمِ مالکان نا آشنایی کنند که خود را خدایان سرزمین و مالک الرّقاب آنان می‌پندارند.

اشغال اُرزگان، سبب گردید تا جایگاه و کرامتِ انسانیِ انسانِ هزاره‌ها از بنیاد لگدمال گردد و بقیت‌السیف مردمان این سرزمینِ نه تنها ناگزیر از پذیرش شرایط سخت و ذلّت بار زندگیِ برده گونه شدند؛ بلکه هیچگاه نتوانستند در برابر مهاجمان و غاصبان سرزمینِ خود قدعلم کنند و از آن زمان تا حال، نسل هزاره در این سرزمین به‌عنوان طبقه‌ی محکوم شناخته شوند.

شرایط تاریخی پس از جنگ، کوچاندن، مصادره‌ی اموال و املاک، غصب زمین‌های مردم اُرزگان و اعطای آن‌ها به پشتون‌های مهاجر و بیابان‌گرد، سبب تحمیل دو نوع محرومیت بر هزاره‌ها اُرزگان گردید: الف) از یکسو موجب فقر و تنگ‌دستی آنان شد و منبع درآمد و امرار معاش آنان که بر پایه‌های کشاورزی و دامداری استوار بود، از آنان سلب گردید، ب) از سوی دیگر، سبب بهره‌کشی و استثمار اقتصادی آنان توسط طیف حاکم گردید. در حقیقت، بحران غصب سرزمین و پروسه‌ی جایگزین‌سازی، باعث ایجاد رابطه‌ی ظالمانه ارباب-رعیتی میان پشتون‌های مهاجر و هزاره‌های بومی‌گردیده و محرومیت اقتصادی دائمی بر جامعه‌ی هزاره تحمیل نمود.

**٤ـ٦ـ نهادینه‌شدن تضادهای قومی- مذهبی**

یکی دیگر از پیامدهای مهلکِ تسخیرِ قساوت‌بار اُرزگان که آثار مرگ‌بار آن هنوز باقی است، تشدید اختلافات قومی-مذهبی و نهادینه‌سازی آن توسط دستگاه حاکم بوده است. این در حالی است که در یک جامعه‌ی چند قومیتی، مهم‌ترین رسالت حکومت، تلاش برای ایجاد همگرایی و جلوگیری از تنش‌های قومی-مذهبی است؛ زیرا تشدید تعصّبات قومی-مذهبی، زندگی مسالمت‌آمیز را ناممکن می‌سازد و به گسترش انشقاق و خصومت اجتماعی می‌انجامد.

بر اساس اسناد تاریخی، یکی از مشکلات دوامدار مردم افغانستان پس از حاکمیت احمدشاه درانی و هم‌تباران وی، وجود اختلافات ناشی از تعصبات قوی و مذهبی و تشدید آن از سوی حاکمیت بوده است.

در دوران حکومت عبدالرحمان، به دلیل منافع سیاسی بیش از هر زمانی به این اختلافات دامن زده شد و سیاست‌های انحصارگرایانه و تبعیض‌آمیز او، موجب تشدید تنش‌های قومی-مذهبی و نهادینه‌سازی این اختلافات در افغانستان گردید؛ به‌گونه‌ای که آثار مخرّب آن همواره بر زاویای مختلف زندگی مردم افغانستان سایه افکنده است. عبدالرحمان، با اعلام ضدّیت با شیعه از یکسو، مصادره و تصاحب سرزمین‌های اجدادی هزاره‌ها از سوی دیگر، بذر خصومت دائمی میان ساکنان سرزمین افغانستان پاشید و بزرگ‌ترین ضربه بر پروسه‌ی ملت‌سازی در این سرزمین وارد کرد. از این نظر، عبدالرحمان پایه‌گذار شکاف‌های قومی- مذهبی در افغانستان محسوب می‌شود؛ به‌گونه‌ای که تبارز نفرت‌های نهفته و تضادهای قومی-مذهبی در شرایط امروزی افغانستان را نیز می‌توان از نتایج اقدامات او برشمرد.

سیاست‌های قوم‌گرایانه عبدالرحمان خان و ضدیت او با شیعه، در حقیقت سر آغاز قطبی‌سازی و رسمیت‌یافتن تبعیض قومی-مذهبی در افغانستان بوده است؛ چرا که وی دولت خود را برپایه‌ی برتری قبیله‌ای بنا نهاده و تنها به حفظ و استحکام قدرت سرداران محمدزایی متعهد بوده است. سنّت سیئه‌ی او در مطیع‌سازی قهرآمیز سایر اقوام، تدریجاً به یک رویه‌ی سیاسی تبدیل گردیده و این ذهنیت را برای پشتون‌ها پدید آورد که آنان خود را به‌عنوان قوم برتر و صاحب امتیاز در کشور تلقی کنند.

آن‌چه اشاره گردید، تنها گوشه‌ای از پیامدهای جبران‌ناپذیر واقعه دردناک تسخیر اُرزگان بود که بر مردم مظلوم این سرزمین تحمیل شده است. بدون شک، تبیین همه ابعاد این واقعه‌ی به‌غایت اندوه‌ناک، به‌خصوص پیامدهای روانی و فرهنگی آن، نیاز به مجال بیشتری دارد که در این مقال نمی‌گنجد.

## ۵ـ نتیجه‌ی بحث

از مطالب گذشته این جمع‌بندی به دست می‌آید که در بحث از چرایی تهاجم عبدالرحمان به اُرزگان، سه عامل اساسی نقش داشته است: عامل سیاسی (قدرت)، عامل نژادی (قومیت پشتون) و عامل مذهبی. اما با توجّه به شواهد تاریخی و روحیات و اعترافات شخص عبدالرحمان خان، آن‌چه در برانگیختن به تسخیر اُرزگان، نقش محوری داشته دو عامل نخست بوده است. بدین معنا که انگیزه‌ی مذهبی و تظاهر به دغدغه‌ی دینی از سوی عبدالرحمان بدین جهت بوده است که مذهب می‌تواند ابزار قدرت‌مندی برای تحقق اهداف سیاسی و قومیتی وی باشد. در بحث از پیامدها، انهدامِ مرکزیت سیاسی شیعه‌ی هزاره و کنارزدن آنان از ساختار قدرت، مصادره‌ی زمین و املاک هزاره‌ها و توزیع آن‌ها میان پشتون‌های درّانی و غلجایی، فروپاشی و گسست اجتماعی، محرومیت هزاره‌ها از فرصت‌ها و منابع اقتصادی و نهادینه‌سازی نفاق و نفرت اجتماعی و استمرار تضاد قومی-مذهبی میان ساکنان افغانستان، از مهم‌ترین تبعاتِ سیاست عبدالرحمان در تهاجم به اُرزگان شمرده می‌شود.

نکته‌ی حایز اهمیت در این رابطه، عبرت‌آموزی از حوادث تلخ گذشته برای حل ریشه‌ای چالش‌های فراروی جامعه‌ی هزاره در افغانستان است. آن‌چه در این خصوص جای غور و بررسی دارد، تداوم پیامدهای مختلف جنایات دوران عبدالرحمان بر نسل‌های امروز و فردای مردم ما و عادی‌سازی آن در افکار عمومی است. از این‌رو، جا دارد اندیشوران دلسوز برای جلوگیری از تداوم تبعات سیاسی-اجتماعی این ظلم تاریخی و فاجعه‌ی هولناک بشری بر جامعه هزاره به‌ویژه مردم اُرزگان، چاره‌اندیشی نمایند و با نگاه جامع و دوراندیشانه، راهکارهای تأمین حقوق این طیف وسیعی از مردم افغانستان را مورد بررسی قرار دهند. بدون شک، عبرت از حوادث دیروز، مستلزم پذیرش واقعیت‌های

اجتماعی امروز و تلاش برای تحکیم بنیادهای اخوت و الفت میان اقوام مختلف در افغانستان است تا در پرتو همدلی و ایجاد فضای تفاهم و برابری، موجبات پیشرفت و ترقی کشور فراهم گردد.

## کتاب‌نامه


۱. احمدی، محمدامین (۱۳۹۵)، *تسخیر هزاره یاغستان به روایت سراج التواریخ*، (متن سخنرانی در سمینار علمی هشتادوششمین سالیاد وفات مرحوم فیض‌محمد کاتب، کابل، سلام‌خانه ارگ ریاست جمهوری، مورخ ۱۳۹۵/۱۱/۲۱، تدوین و نشر، دانشگاه ابن سینا.

۲. اُرزگانی، ملا محمدافضل (بی تا)، *مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول*، قم، به همت رمضانعلی محقق، چاپ اول.

۳. امیر عبدالرحمان خان (۱۳۷۵)، *تاج التواریخ*، کابل، مرکز نشراتی میوند.

۴. بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۹۲)، *جایگاه سیاسی و اجتماعی شیعیان در افغانستان*، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.

۵. پولادی، حسن (۱۳۸۷)، *هزاره‌ها*، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران، محمدابراهیم شریعتی، انتشارات عرفان، چاپ دوم.

۶. توسلی غرجستانی، محمد (۱۳۸۷)، *سیمای اُرزگان*، قم، نشر آراسته، چاپ اول.

۷. تیمور خانف (۱۳۷۲)، *تاریخ ملی هزاره*؛ مترجم عزیز طغیان، تهیه و تنظیم عزیزالله رحیمی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعلیان.

۸. دولت آبادی، بصیراحمد (۱۳۸۵)، *هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت*، قم، بی‌نا، چاپ اول.

۹. ریاضی هروی، محمدیوسف (۱۳۶۹)، *عین الوقایع (تاریخ افغانستان در سال‌های ۱۲۰۷-۱۳۲۴ق)*، به کوشش محمدآصف فکرت هروی، تهران، بنیاد محمود افشار، چاپ اول.

۱۰. عادلی، علی جان (۱۳۹۹)، *بازتاب اوضاع سیاسی شیعیان افغانستان در آثار مورخان معاصر و نقد آن*، دوفصلنامه علمی تخصصی تاریخ اسلام در آیینه ی اندیشه‌ها، س۱۲، ش۱۷، بهار و تابستان.

۱۱. غبار، میرغلام‌محمد (۱۳۹۳)، *افغانستان در مسیر تاریخ، (ج۱و۲)*، کابل، انتشارات میوند.

۱۲. فرهنگ، میرمحمدصدیق (۱۳۸۵)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، به کوشش محمدابراهیم شریعتی، ویرایش: محمدکاظم کاظمی، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان، چاپ نوزدهم.
۱۳. کاتب هزاره، فیض محمد، *سراج التواریخ*، جلد سوم، تهران، مؤسسه انتشاراتی عرفان.
۱۴. ---، ---------- (۱۳۱۱ق)، *سراج التواریخ*، ج۲، چاپ کابل.
۱۵. ---، ---------- (۱۳۶۹)، *سفرنامه و خاطرات*، بازگردان از ترجمه انگلیسی، غلام‌مرتضی قندهاری، تهران، بنیاد محمود افشار.
۱۶. --------، -------- (۱۳۷۰)، *سراج التواریخ*، جلد سوم، بخش دوم، قم، چاپ اول.
۱۷. کریم پیکار، پامیر (۱۳۹۵)، *استبداد امیر عبدالرحمان خان و اثرات منفی آن بر جامعه‌ی افغانستان*، تورنتو- کانادا، اداره ماهنامه پگاه در کانادا.
۱۸. محمود- محمود (۱۳۵۳)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس*، ج۵، تهران، انتشارات اقبال، چاپ چهارم.
۱۹. مرادی، صاحب نظر (۱۳۹۰)، *از سلطنت عبدالرحمان تا جمهوری محمدداودخان*، ۱۵جدی (دی) ۱۳۹۰، تارنمای خراسان زمین.
۲۰. مصباح‌زاده، سیدمحمدباقر (۱۳۸۸)، *تاریخ سیاسی مختصر افغانستان*، بی‌جا، مرکز پژوهش‌های آفتاب، چاپ اول.
۲۱. موسوی، سیدعسکر (۱۳۸۶)، *هزاره‌های افغانستان*، ترجمه عزیز طغیان، قم، اشک یاس.
۲۲. مونت‌استوارت الفنستون (۱۳۷۵)، *افغانان؛ جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)*، ترجمه محمدآصف فکرت، ایران (مشهد مقدس)، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
۱. Php/read.php?id=988 (https://www.khorasanzameen.net۹۸۸).

۲۳. ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۷۹)، *زمینه و پیشینه‌ی جنبش اصلاحی در افغانستان*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۴. نائل، حسین (۱۳۹۵)، *سرزمین و رجال هزاره‌جات*، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، چاپ دوم.
۲۵. یزدانی، حسین‌علی (۱۳۸۵)، *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها*، تهران، محمدابراهیم شریعتی.

# بررسی نقش انگلیس در سرکوب هزاره‌ها توسط عبدالرحمان

رحمت‌الله حمیدی*

## چکیده

یکی از مسائل مهم در تاریخ اُرزگان، بررسی قیام هزاره‌ها است. این قیام توسط عبدالرحمان سرکوب شده است. عوامل متعددی در شکست این قیام نقش داشته است. یکی از آن عوامل نقش خارجی‌ها به‌ویژه استعمار انگلیس است. بریتانیا برای تسلط به سرزمین افغانستان تلاش کرد عوامل اقتدار این کشور را نابود کند و یکی از عوامل شکست نیروهای انگلیسی در افغانستان مناطق مستقل هزاره‌جات بود که با ارسال نیرو، تجاوزهای انگلیس را ناکام گذاشتند. این تحقیق به بررسی نقش انگلیسی‌ها در سرکوب قیام هزاره‌های افغانستان پرداخته است. اثبات نقش انگلیس در سرکوب قیام شیعیان افغانستان با محوریت اُرزگان؛ توسط امیر عبدالرحمان هدف اصلی در این پژوهه است. این تحقیق با روش جمع‌آوری داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای پرداخته است. با تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری‌شده، اهداف حضور و عوامل مهم شکست انگلیسی‌ها در افغانستان و نیز نقش بریتانیا را در سرکوب قیام هزاره‌های اُرزگان تبیین نموده است.یافته ها نشان می دهد که انگلیسی‌ها باهدف جلوگیری از قدرت روس و دستیابی به ذخائر و منابع طبیعی افغانستان، از رهگذر دخالت در امور سیاسی افغانستان؛ خصوص با انتخاب عبدالرحمان خان به عنوان پادشاه و سپس حمایت‌های مالی؛ نظامی؛ اطلاعاتی و فتنه‌انگیزی، نقش مهم در جنگ داخلی افغانستان به طور عام و ارزگان به طور خاص داشته است. طبق شواهد تاریخی واسناد دسته اول، دولت بریتانیا با حمایت‌های مالی، تسلیحاتی، ایجاد فتنه‌های مذهبی و قومی و اطلاعاتی، عبدالرحمان را برای سرکوب مردم هزاره‌جات تحریک وحمایت کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** قیام هزاره‌ها، انگلیس، عبدالرحمان‌خان، افغانستان، اُرزگان.

---

* سطح چهار فقه و معارف اسلامی، گرایش تفسیر و علوم قرآن hamidiorazgani@gmail.com

## ۱. مقدمه

مناطق هزاره‌جات در صدوپنجاه سال اخیر دست‌خوش حوادث ناگوار زیادی بوده است. عوامل متعدد داخلی، خارجی و درونی در فروپاشی و سرکوب قیام‌های مردم این سرزمین نقش داشته‌اند: عوامل داخلی مانند نقش و دخالت مستقیم حاکمان افغانستان که سبب قیام و سرکوب قیام‌های این مردم در هزاره‌جات شده‌اند، عوامل درونی نظیر خیانتِ میرها و خان‌های هزاره که از درون موجبات فروپاشی و شکست را فراهم کردند، و عوامل بیرونی مانند: دخالت‌های روس و انگلیس که باهدف تجزیه و تسلط بر افغانستان انجام می‌گرفت. یکی از عوامل تأثیرگذار خارجی در شکست قیام مردمی افغانستان، نقش دولت بریتانیا است. دولت انگلیس با هدف مهار قدرت شوری و استعمار خاک افغانستان، سه بار وارد این کشور شد و در هرسه‌بار به‌نحوی با شکست مواجه شد. دولت بریتانیا بعد از شکست اول، تاکتیک جنگی خود را تغییر داده و با هدف شناسایی قدرت‌های تأثیرگذار در شکست انگلیسی و با سیاست نفوذ و فتنه وارد افغانستان شد.

در این میان دو قومِ غلجایی‌ها و هزاره‌ها، نقش مهمی در شکست انگلیسی‌ها داشتند. حاکم انگلیس برای جلوگیری از قدرت هزاره‌ها به‌ویژه هزارهای مستقلِ اُرزگان یک پایگاه نظامی در قندهار داشت. برای همین امر بین دولت بریتانیا در هند و جاسوسان و فرماندهان نظامی، در حفظ پایگاه قندهار اختلاف‌نظر وجود دارند در نهایت دولت انگلیس تصمیم به ترک قندهار گرفته و یک پایگاه نظامی برای مهار قیام‌های قدرت‌های محلی، در کویته ایجاد می‌کند. نیروهای هندی بریتانیایی با هربار حضور در افغانستان نتوانستند بر مناطق هزاره‌جات تسلط پیدا کنند. بلکه جنگجویان این مناطق نقش مهم در شکست استعماران انگلیس به‌ویژه در سرکوب نیروهای انگلیس در قندهار و غزنی داشتند.

با توجّه به حضور سیاسی دولت بریتانیا در افغانستان و تعیین و حمایت از

عبدالرحمان که مناطق هزاره‌های مستقل را نابود و تارومار کرد؛ این سؤال به ذهن می‌رسد که دولت هندی بریتانیا، با حاکمان افغانستان به‌ویژه عبدالرحمان خان چگونه بوده است؟ دولت هندی انگلیسی، چه نقشی در سرکوب اقوام مخالف دولت افغانستان و مناطق هزاره‌جات داشته است؟ انگلیسی‌ها چه نقشی در سرکوب و نابودی مناطق هزاره‌جات به‌ویژه اُرزگان و هزاره‌های مستقل داشتند؟ اهداف دولت انگلیس از حمایت حاکمِ زمانْ برای سرکوب اقوام مخالف به‌ویژه مناطق هزاره‌جات چه بوده است؟ دولت انگلیس چه فعالیت‌هایی را برای شکستن قدرت و استقلال این مناطق هزاره‌جات انجام داده‌اند؟

برای پاسخ این سؤالات باید به منابع مهم و دست‌اول که هم اکنون موجود است مراجعه نمود. بر همین اساس این تحقیق با توجّه به سه منبع سراج التواریخ؛ و عین الوقایع و گزارش کمیسیون سرحدات انگلیس و افغان و گزارش‌های جاسوسان انگلیس و ... منابع دیگر به روش کتابخانه‌ای پیش خواهد رفت.

## ۲. پیشینه‌ی تحقیق

در خصوص نقش انگلیس در سرکوب قیام‌های مردم افغانستان تا آن‌جا که نگارنده اطلاع دارم، به‌صورت رسمی تحقیقی صورت نگرفته است. اما در منابع تاریخی مرتبط با افغانستان و شیعیان افغانستان مواردی بیان شده است. تنها "میر غلام محمد غبار" در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" به نقش انگلیس در مسائل و حوادث افغانستان پرداخته است که در قسمت‌های این گزارش به نقش دولت بریتانیا در سرکوب قیام‌های مردمی به‌ویژه اُرزگان نیز اشاره شده است. کتاب‌هایی که به‌صورت کلی در رابطه با مسائل افغانستان و ایران و انگلیس و هند نوشته شده، زیاد است که ما هم در بعضی موارد از آن‌ها استفاده کردیم ولی در خصوص نقش انگلیس در سرکوب قیام شیعیان افغانستان نپرداخته است. از این جهت این تحقیق به‌نوبه‌ی خود موضوع جدیدی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

## ۳. پیشینه و اهداف حضور انگلیس در افغانستان

بریتانیا کشوری است که همیشه در پی تحقق سیاست‌های استعماری خویش در آسیای میانه حضور یافته است. بریتانیا به کشورهای زیادی از جمله افغانستان چندین بار حضور مستقیم نظامی پیدا کرده است. انگلیسی‌ها بانفوذ و تثبیت اقتدار خویش در شبه‌قاره‌ی هند، در تلاش گسترش نفوذ استعماری خود در افغانستان برآمدند. اولین‌بار پس از تضعیف دولت افغانستان در نوامبر (۱۸۰۳م) به این کشور تجاوز کرد، با ورود سپاه انگلیس به کابل دوست‌محمد خان از کابل به بخارا فرار نمودند. انگلیسی‌ها شاه شجاع را که در پناه آن‌ها بود، به‌عنوان حاکم افغانستان تعیین نمودند. چندی نگذشت که با قیام مردم مسلمان کابل علیه نیروهای استعمارگر انگلیسی در سال (۱۲۵۷ق) که منجر به شکست خروج ذلت‌بار آن‌ها گردید، شجاع الملک نیز توسط قیام‌کنندگان در کابل به قتل رسید (توحیدی و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۲۸ و ۲۴۸) این جنگ، به جنگ اول افغانستان و انگلیس مشهور گردید.

دولت هندی بریتانیایی با شکست سنگینی که از مجاهدین افغانستان متحمل شدند، با حاکمیت دوست‌محمد خان که در هند به‌سر می‌برد، موافقت کردند. با مرگ دوست‌محمد خان سدوزایی، شیرعلی خان پسرش در سال (۱۲۷۹ق) به حکومت رسید. ایشان با دولت هند رابط برقرار کردند و در سفرش به هند، از حاکم هندی انگلیسی، درخواست کمک برای مقابله با روس و انحصار دوستی انگلیسی‌ها و نیز حمایت حاکم انگلیس، از امارت و جانشینان خود را می‌کند. این درخواست به‌صورت صریح از جانب دولت انگلیس مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد، ولی قناعت امیر به دست می‌آید (توحیدی و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۵۶).

انگلیسی‌ها با دریافت گزارش از ارتباط امیر شیرعلی خان با ژنرال «کافمن» روسی در تاشکند و حضور ژنرال «ستولیتف» روسی در کابل، در یافتند که شیرعلی خان به جانب روس‌ها متمایل شده است. این را بهانه‌ی خوبی برای

هجوم دوباره به افغانستان دانستند. سرانجام در تاریخ (۲۱ نوامبر ۱۸۷۸م) با سه کاروان نظامی وارد افغانستان شدند، با اندکی مقاومت به کابل رسیدند و کابل را محاصره نمودند. شیرعلی خان فرزندش محمد یعقوب خان را نائب السلطنه قرارداد و خودش به طرف ترکستان و بلخ فرار نمود. یک سال بعد بر اثر بیماری در بلخ مرد (انصاری، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

با مرگ شیرعلی خان انگلیسی‌ها با موافقت سلطنت محمد یعقوب خان پسر شیرعلی خان موافقت کردند، ولی با امضای «معاهده گندمک» با انگلیسی‌ها، استقلال افغانستان از دست رفت. محمدیعقوب خان با امضای این قرارداد بخشی از خاک افغانستان همچون «شالکوت» «قوشنج» تا کوه «کوثرک» و علاقه «کرم» تا ابتدای منطقه «حاجی» و «درّه خیبر» تا مناطق نزدیک «لندی کوتل» را واگذار کرده و نیز حضور مستشاران انگلیسی در خاک افغانستان را پذیرفت (کاتب، ۱۳۹۰: ۲۱۹).

طبق این قرارداد، سفارت انگلیس در کابل بازگشایی شد. سفیر انگلیس شخصی هندی‌تبار به نام «کیوناری» بود که خیلی بی‌باکانه و متکبّرانه با مقامات افغانی برخورد می‌کرد و در امور سیاسی کشور دخالت می‌نمود. این رفتار کیوناری سبب شد، جنگ بین نیروهای اردوی افغانستان و سفارت انگلیس در بگیرد و سفیر انگلیس با ۱۲۳ نفر از اعضای سفارت به قتل برسد. دولت هندی انگلیسی به دنبال این قضیه، با فرستادن نظامیان انگلیسی با رهبری جنرال «رابرتس» در صدد انتقام برآمدند. قوای انگلیس توانست کابل را تصرف کند. محمد یعقوب خان از سمتش بر کنار و به پیشاور تبعید گردید (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۴۰۲ و ۴۰۳).

مردم با دیدن این وضعیت اسفبار که شاه برکنار شده و نیروهای انگلیسی در کابل حضور یافته‌اند، دست به قیام زدند. با حمله به کابل انگلیسی را عقب راندند، ولی با آمدن نیروی کمکی از هند قیام مردم در کابل درهم شکست. کابل دوباره در تصرف نیروهای استعمارگر انگلیس قرار گرفت. انگلیسی‌ها

در یافتند که نمی‌توانند با حکومت‌های قبائلی درگیر شوند و قادر به تسخیر کل افغانستان نیستند. در نتیجه، با مشورت جاسوسان و سردران دریافتند که تسخیر و حفظ افغانستان به روش نظامی غیر ممکن است. از این رو به دستگاه دیپلماسی و سیاسی آوردند. به دنبال فردی می‌گشتند که وفادار و تابع «پیمان گندمک» باشد و خروج امن قشون انگلیس را از افغانستان تأمین نماید، تا قبل از رسیدن زمستان سرد، سپاه خود را از افغانستان خارج نمایند (غبار، ۱۳۷۵: ۱۰۲۱).

"جنرال رابرتس" از طریق مادر و یا خواهر (قندهاری، ۱۳۶۲: ۱۷) عبدالرحمان خان پسر محمد افضل خان که در روس زندگی می‌کرد، ارتباط برقرار نمود. هم‌چنین توسط نماینده خود «گریفن» با عبدالرحمان خان وارد مذاکره شد. عبدالرحمان خان با پذیرفتن «پیمان گندمک» و شرط دولت انگلیس مبنی بر این‌که «حکمران کابل غیر از دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی نمی‌تواند رابطه پولیتیکی داشته باشد ...» رسماً حاکم دست‌نشانده‌ی انگلیس در افغانستان شد (مارتین یوانز، ۱۳۹۶: ۹۹-۱۰۰؛ فرخ، ۱۳۷۱: ۳۸۰).

انگلیس در سه مرحله حضور نظامی در افغانستان داشتند که در هر سه بار با مقاومت سرسخت مردم مسلمان افغانستان روبه‌رو شدند، شکست خوردند و هر سه بار به‌صورت کامل نتوانست بر افغانستان تسلط پیدا کنند. متأسفانه حاکمان افغانستان هیچ‌وقت در مقابل متجاوزان انگلیسی مقاومت نکردند، بلکه در همان ابتدای جنگ فرار را برقرار ترجیح دادند و یا با پذیرفتن شرائط سپاس انگلیس به‌عنوان حاکم دست‌نشانده استعمار به حاکمیت‌شان ادامه دادند. هر آن‌چه سبب شکست نیروهای استعمار پیر می‌شد، مقاومت مردم مسلمان افغانستان بود که سرانجام دولت انگلیس راه حل نظامی را کنار گذاشت و با سیاست در کنار عبدالرحمان خان قرار گرفتند و نقشه‌های شوم خود را در تجزیه و سرکوب قیام های مردمی افغانستان عملی نمودند (غبار، ۱۳۷۵: ۴۴۹) دولت انگلیس با اهداف زیر وارد خاک افغانستان شده است.

۱. جلوگیری از قدرت روس‌ها و فرانسوی‌ها که مبادا به مرزهای هند نزدیک شوند. دکتر "پیو. کارلوتر نزیو" کتابی به نام «رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان» نوشته است. این کتاب به‌خوبی به این مسئله می‌پردازد. شاهان افغانستان با تعهد به دولت انگلیس از شوروی فاصله می‌گرفتند. دولت بریتانیا در قبال این تعهد از حاکمان افغانستان حمایت‌های مالی و تسلیحاتی و اطلاعاتی می‌کرد، امری که در عصر عبدالرحمان خان پررنگ‌تر دیده می‌شود (مارتین یوانز، ۱۳۹۶: ۱۰۴؛ فرهنگ، ۱۳۹۰: ۳۹۰).

۲. اشغال افغانستان: انگلیسی‌ها در صدد تصرف خاک افغانستان بودند و حتی در پی حضور خانوادگی در افغانستان بودند (فرهنگ،۱۳۶۷: ۱۷۱). اما بعد از شکست ذلیلانه‌ی نظامیِ خود از مجاهدین افغانستان تاکتیک نظامی را به روش دیگری ترجیح دادند (مارتین یو انز،۱۳۹۶: ۶۳). حضور و دخالت انگلیس در جایی رسیده بود که برای آن‌هایی که حاکم تعیین می‌کرد، لقب "نائب السلطنه" (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۲۳۰) و "علیا حضرت" اعطا می‌نمود (کاتب، ۱۳۹۰: ۲۲۴). هم‌چنین افراد مورد نظر خود را با فشار بر امیر افغانستان در بخش‌های مهم دولت جابه‌جا می‌کرد (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۱۷۵). نقش انگلیس در دولت عبدالرحمان خان به‌صورت علنی نیست، بلکه طبق معاهده‌ی گندمک مستشاران و جنرالان و جاسوسان دولت انگلیس در ظاهر به‌صورت مخفیانه ولی در حقیقت آزادانه در افغانستان فعالیت می‌کردند. گزارشات جاسوسان و کارداران انگلیسی نشان می‌دهد تمامی اتفاقاتی که در افغانستان افتاده، به هند ارسال شده است. بخشی از گزارشات ارسالی حوادث مناطق هزاره‌جات می‌باشد. نمونه‌ی این گزاراشات را محقق محترم جناب محمد گلزاری در کتاب "یادداشت‌های قندهار" آورده است.

۳. دسترسی به منابع معدنی افغانستان: بر اساس گزارش‌های "پی. جی. میتلند" یکی دیگر از اهداف فعالیت انگلیس در افغانستان، کشف ذخائر معدنی بوده است. میتلند با کسب اطلاعات از مناطق هزاره‌جات با بیان این‌که

در این مناطق چه معادنی وجود دارد، می‌نویسد «هزاره‌جات مملو از سرب و سولفور و آهن و مس و نقره و طلا و ... است» (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۷).

۴. تجزیه افغانستان: طبق بعضی از منابع، اشارات در این خصوص هم وجود دارد که شخصی به نام سید محمود پاچای کنری، در ملاقات با "جنرال گریفن" به دولت انگلیس پیشنهاد می‌کند که با قوای انگلیس در افغانستان همکاری می‌کند، اما در عوض دولت انگلیس افغانستان را به اجزای کوچک تقسیم کند تا هرکدام مستقل و تابع دولت انگلیس باشد. گریفن در پیشنهاد او این اطمینان را می‌دهد که «حکومت تمام تدابیر را اتخاذ خواهد کرد تا او به علت وفاداری‌اش از دولت بریتانیا زیانمند نشود» (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۴۳۵). انگلیس در زمان حاکمیت عبدالرحمان خان به بخشی از اهدافش که تقسیم افغانستان بود رسیدند و قسمت عمده‌ی افغانستان مانند مناطق وزیری و آن‌سوی خط دیورند را از افغانستان گرفتند (کاتب، ۱۳۹۰: ۲۱۹).

انگلیس فعالیت‌های خود را با حضور نظامی آغاز کرد که با مقاومت و مبارزه مردم و قدرت‌های محلی به شکست ذلت‌بار منجر شد. برای همین روش نظامی را ناکارآمد دانسته و با سیاست سازش با حاکمان افغانستان بر آمدند. دولت بریتانیا با حمایت از حاکمان قدرت‌طلب افغانستان، به انتقام از مردم مجاهد و متدین افغانستان پرداختند. عبدالرحمان خان که توسط انگلیس بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده بود، با طرح‌ها و کمک‌های دولت بریتانیا، توانست همه‌ی اقوام افغانستان را با نیرنگ و زور سرکوب کند.

## ٤. نقش انگلیس در تسخیر مناطق هزاره‌جات

### ٤- ١. عبدالرحمان خان حاکم تابع انگلیس

انگلیسی‌ها بعد از اشغال کابل به دنبال یک برده‌ی سیاسی بودند، کسی که تابع و منقاد سیاست‌های آنان باشد. لذا کسی را پیدا نکردند جز عبدالرحمان. سرداران انگلیس با او ارتباط برقرار کردند، در تبادل نامه‌ای که بین سردار عبدالرحمان‌خان و "گریفن" افسر انگلیس رد و بدل شد، به توافق رسیدند که

انگلیسی‌ها در کابل عبدالرحمان‌خان را به‌عنوان حاکم افغانستان اعلان نمایـد. در نامه‌ای "جنرال دانلـد اسـتوارت" و گـریفن بـه سـردار عبـدالرحمان چنـین می‌نویسد: «ما را هوای آن در سر است که نامه‌ی اعلان امارت افغانستان را بـه نام شـما منتشـر سـازیم، بنـابراین لازم اسـت کـه شخصـی برگزیـده در کابـل بفرستید تا در روز اعلان امارت شـما بـه کابـل حاضـر باشـد» (کاتـب، ۱۳۷۲: ۲۴۸-۲۴۹). بعد از حاکم‌شدن عبدالرحمان خان، ملاقات بـین او و "گـریفن و کشمنر هستنگر کریستی" صورت گرفت. انگلیسی‌ها چنین اظهار کردند که: « وضع امور زمانه؛ حالت سرکار امیـر صـاحب را بـه جـایی رسـانیده اسـت کـه مطابق میل و خواهش دولت انگلیس می‌باشد. بنا بر آن حکمران هندوسـتان و کارگزاران دولت "علیـا حضـرت وکتوریـا ملکـه انگلـیس" مشـعوفند اعـلان نمایند که چنین شخصی، از نبیرگان امیر معظم امیر دوسـت‌محمـد خـان را بـه امارات بشناسند. این امر برای دولت انگلیس اسـباب خوشـنودی اسـت ... کـه منتخب به امارت نموده‌اند. خیالات امیر صاحب والا نسبت به دولت در انتهای درجات دوستی خواهد بود. .... تا زمان که حکومتش برقرار و این خیالات در ضمیرش ثابت نماید، دولت انگلـیس بـه ایشـان امـداد خواهـد کـرد و بهتـرین وضع که دوستی خود را به دولت انگلیس ثابت نماید، این خواهد بـود کـه بـا رعایای خودش که به ما خدمت نمـوده‌انـد؛ بـه‌طـور رافـت سـلوک نمایـد، و "جنرال محمدجان خان وردک" را در لشکر خویش بـه منصـب سپهسـالاری سرفراز سازد. سرکار اشـرف والا امـر سپهسـالاری او را پـذیرفت...» (کاتـب، ۱۳۷۲: ۲۵۰). در همین ابتدای کار باید فردی مورد پسند انگلیسـی‌هـا «جنـرال محمدجان خان وردک» را به‌عنوان سپهسـالار حـاکم افغانسـتان تعیـین نمایـد. هم‌چنین «خان لال پوره» که در جنگ دوم حامی انگلیسی‌ها بـود، گـریفن در نامه به عبدالرحمان خان نوشت «خان لال پوره در تحت حمایت دولت بریتانیا قرار دارد». امیر به سفارش او گوش کرده ایشـان را رهـا مـی‌کنـد. وقتـی امیـر می‌خواست با "سید محمود پاچای کنـری" برخـور نمایـد چـون ایـن شـخص

مورد حمایت دولت انگلیس بود، دولت هند با ارسال نامه‌ی شخصی به امیر، عبدالرحمان خان را از برخورد با این شخص برحذر داشت (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۴۳۵). عبدالرحمان خان که اساس امارت خود را از انگلیس‌ها دانسته و پایه‌ی استحکام امارت خود را به خرسند نمودن انگلیس از خود نهاد، نخست به اعدام و تبعید کسانی که با انگلیس جنگیده، پای اسلامیت فشرده بودند، پرداخت (رجبی (دوانی)، ۱۳۹۰: ۱۲۹). سرکوب قیام‌های مردم افغانستان و اعلان جهاد علما علیه انگلیس نیز در همین راستا بود. قیام هزاره‌ها از عمده‌ترین و سرسخت‌ترین قیام‌ها علیه دولت نایب السلطنه‌ی انگلیس بود. پی. جی. میتلند می‌نویسد: انگلیس برای اقتدار حاکمیت عبدالرحمان خان پیشنهاد سرکوب هزاره‌ها را داد (میتلند، ۱۳۷۶: ۴۸).

**٤- ۲. حمایت‌های مالی دولت انگلیس از عبدالرحمان**

انگلیسی‌ها از همان ابتدای حاکمیت عبدالرحمان خان؛ حمایت‌های مالی‌شان را شروع کردند. بخشی از هزینه‌های آموزش اردو را به‌صورت سالیانه تأمین می‌کردند. این کمک‌ها را سراج التواریخ سالیانه ۱۲ لگ روپیه ذکر می‌کند (کاتب ، ۱۳۹۱: ۲۱۱). "مارتین یوانز" می‌نویسد: این مستمری که سالیانه است از یک میلیون‌ودوصدهزار تا یک میلیون هشتصد هزار روپیه ذکر شده است (مارتین یوانز، ۱۳۹۶: ۱۱۱) . در جای دیگر از کاتب هزاره نقل شده است که عبدالرحمان خان سالانه ۱۸ لگ روپیه انگلیسی، بر سبیل استمرار از دولت انگلیس می گرفت (رجبی (دوانی)،۱۳۹۰: ۱۲۹) طبق نقل کاتب این هزینه‌ها برای تربیت نیروهای نظامی استفاده می‌شد (کاتب هزاره، ۱۳۷۰: ۲۱۱). قبیله‌های گوناگون بیش از چهل‌بار علیه عبدالرحمان شورش کردند که عمده‌ترین دلیل شورش مردم وابستگی امارت عبدالرحمان خان به انگلیسی‌ها بود. بعضی قیام‌ها مانند قیام غلجایی‌ها و هزاره‌ها عواقب سختی به دنبال داشت. عبدالرحمان خان برای مقابله با چنین ناآرامی‌هایی خدمت سربازی را اجباری کرد که طبق آن از هر هشت جوان یکی باید سربازی

می‌رفت. برای اجرای این برنامه [سرکوب قبائل مخالفش] انگلیسی‌ها با پول و سلاح به او کمک کردند. عبدالرحمان خان در نابودی رقبایش که از قبیله‌های گوناگون بود کاملاً بی‌رحم بود و گاهی زیاده‌روی می‌کرد. عبدالرحمان خان با کمک مالی‌ای که از انگلستان می‌کرد توانست دستگاه اداری کشوری و ارتشی قدرتمند به وجود آورد. (مارتین یوانز، ۱۳۹۶: ۱۰۶-۱۰۷) این همه کمک تسلیحاتی و مالی که سبب به‌وجودآوردن یک ارتش قدرت‌مند شد، از این ارتش و سلاح‌ها برای سرکوب مخالفان استفاده نمود که بیشترین مصرف این کمک‌ها در سرکوب قیام مناطق هزاره‌جات صرف شدند (مارتین یوانز، ۱۳۹۶: ۱۰۶)

### ٤- ۳. حمایت‌های تسلیحاتی از عبدالرحمان

دولت بریتانیا برای مقابله با تهدیدات دولت روس کمک‌های زیادی تسلیحاتی به حکومت دست‌نشانده‌شان در افغانستان می‌کردند. سید مهدی فرخ می‌نویسد: «دوازده‌هزار تفنگ هنری مارتینی و پنجاه‌هزار قبضه تفنگ دنباله پرناوه چند ضرب توپ یا قرخانه و فشنگ مکفی روز حاجت جهت استحکام و انسداد ره حمله روس به عبدالرحمان کمک شده است» (فرخ، ۱۳۷۱: ۲۰۰). جاسوسان انگلیس در گزارش‌شان از مناطق هزاره‌جات به مسیرهایی که توپ و ادوات نظامی سنگین قابل حمل و نقل هستند اشاره دارد (میتلند، ۱۳۷۶: ۴۸) مارتین یوانز هم‌چنان که گذشت می‌نویسد انگلیسی‌ها برای سرکوب قبائل مخالف عبدالرحمان خان کمک‌های مالی و تسلیحاتی می‌کردند (مارتین یو انز، ۱۳۹۶: ۱۰۶) . هم‌چنان که قبلاً بیان شد این کمک‌های مالی و تسلیحاتی انگلیس به عبدالرحمان خان به‌صورت مستمر ادامه داشته است که صرف امور نظامی و تربیت آن شده است (کاتب هزاره، ۱۳۹۱: ۲۱۱). عبدالرحمان از این کمک‌ها برای سرکوب قبائل و علمای که با سیاست نوکری برای انگلیس می‌کردند؛ استفاده کردند (مارتین یو انز، ۱۳۹۶: ۱۰۶-۱۰۷). چنان‌چه ذکر شد این کمک‌ها بیشتر برای سرکوب قیام‌ها علیه

دولت عبدالرحمان خان استفاده شده است. بیشترین تسلیحات نظامی کمک‌های انگلیس در سرکوب قیام مردم اُرزگان به کار گرفته شده است و تسلیحات سنگین را با فیل‌ها به اُرزگان انتقال دادند (گلزاری، ۱۳۹۹: ۴۹) تا قلعه و دژهای محکم هزاره‌ها را تخریب کنند.

**٤-٤. حمایت‌های اطلاعاتی و مشورتی از عبدالرحمان**

"عبدالحی حبیبی" می‌نویسد: انگلیسان چون مستقیماً نتوانستند در افغانستان پای محکم کنند، بنا بر آن به سردار عبدالرحمان خان بن امیر محمد افضل خان که در تاشکند فراری بود توسل کردند ... او را به‌شرط قبول اطاعت در سیاست خارجی وعده تقویت داد ... دولت هند بریتانوی نیز امیر را تقویت کرد. در سنه ۱۸۸۰ به او پنج لک روپیه نقد با چند صد توپ و چندین هزار تفنگ داد و هرسال ۱۸۰۰۰ پوند امداد می‌کرد ... " امیر در شکرانه این‌همه حمایت و امداد انگلیسی‌ها به حکمران هند برتانوی نوشته است: "در صورتی‌که من مانند حکومت کبیر شما، دوست داشته باشم، چطور می‌شود بدون اندرز و دستور شما با قوه دیگری مراوده نمایم (حبیبی، ۱۳۴۹: ۱۲۹-۱۳۱). معاهده گندمک [سند پذیرفتن استعمار انگلیس در افغانستان] که یعقوب خان با بریتانیا امضا کرده بود، کاملاً پذیرفت و اجرایی نمود. هم‌چنین سیاست خارجه دولت عبدالرحمان خان توسط انگلیسی‌ها اداره می‌شد. آن‌ها بودند که روند ارتباط با کشورهای همسایه افغانستان را تعیین می‌کردند و در موارد اختلافی بین افغانستان و همسایگان شان مذاکره می‌کردند. (حبیبی، ۱۳۴۹: ۱۲۹-۱۳۱؛ مارتین یوانز، ۱۳۹۶: ۱۰۸).

در کتاب گزارش‌های از سرحدات افغانستان، آورده است که: هزاره‌ها با وجود تنفرشان نسبت به پشتون‌ها تدریجاً در پادشاهی پشتون جذب می‌گردند. گرچه تا حال، هیچ کوشش جدی برای مطیع ساختن هزاره‌های مستقل به عمل نیامده است ولی سرزمین آنان مطلقاً به روی پشتون‌ها مسدود است. اما اگر افغانستان بخواهد خودمختاری خود را حفظ نماید به‌زودی باید آنان

تحت کنترل درآورده شوند (میتلند، ۱۳۷۶: ۴۲) سید مهدی فرخ نیز حمله بر هزاره‌جات و کشتار این مردم را طرح انگلیسی‌ها می‌داند که برای سرکوب ملحق نشدن به ایران و اختلاف افگنی مذهبی دست به چنین کر زده‌اند (فرخ، ۱۳۷۱: ۴۰۱).

## ۵. جاسوسی در مناطق هزاره‌جات

جاسوسی در مناطق هزاره‌جات و قرارگرفتن اطلاعات آن در اختیار عبدالرحمان خان یکی دیگر از نقش انگلیسی‌ها در سرکوب قیام شیعیان افغانستان بوده است. کتاب هزاره و هزاره‌جات برای همین منظور تدوین شده است.

### ۵- ۱. جاسوسان

۱. مونت استوارت، الفنستون: این شخص در زمان شاه شجاع در کابل بوده، مدت زیادی در افغانستان حضور داشته و اطلاعات دقیقی را در خصوص افغانستان، حکومت، فرهنگ و مردم، به‌ویژه هزاره‌ها، در اختیار دولت انگلیس قرار داده است. گزارش‌های این فرد، در کتاب به نام «افغانان، جای، فرهنگ، نژاد» ترجمه، محمد آصف فکرت، چاپ شده است. الکساندر برنس، توسط "ملانجیب" از عوامل مونت استوارت؛ با الفنستون آشنا می‌شود (برنس، ۲۰۱۸: ۱۰۳) ایشان با این‌که از اقوام اطلاعات دقیق دارد و فکر می‌کند تنها قوم حاکم و اکثریت در افغانستان پشتون هستند و اقوام دیگر به‌ویژه هزاره‌ها را اقلیت می‌شمارند که پشت کوه‌ها زندگی می‌کنند، می‌نویسد: هزارگان به قبیله‌ها تقسیم شده‌اند که مهم‌تر از همه دایزنگی، دایکندی، جاغوری و پولادند. هر قبیله را سلطانی است که بر قبیله‌اش تسلط مطلق دارد. او در امور قضایی و جرائم اداریم اخیارات حبس و جریمه و حتی اعدام را دارد. ... هزارگاه همیشه با هم‌دیگر خصومت دارند و به دشواری یک قبیله هزاره را می‌توان یافت که با قبیله مجاور در جنگ نباشد.ایشان هزاره‌ها را مردمان همیشه در جنگ با خود و همسایگان خود معرفی می‌کند.

و از نگاه مذهب پیروان سرسخت حضرت علی علیه السلام هستند. با اهل سنت خوب نیست و اگر به مناطق‌شان برود اذیت می‌کند و یا سبک می‌شمارند و اگر از خودشان کسی نزد اهل سنت برود می گوید فاسد شده است (الفنستون، ۱۳۷۳: ۴۰۳-۴۳۱). جمعیت هزاره‌ها را قابل تخمین نمی‌داند و می‌گوید بین سیصد تا سیصد و پنجا هزار می‌باشد. (الفنستون، ۱۳۷۳: ۲۳۲). این شخص در نوشته‌هایش نقش استعمار آشکار است و به‌نحوی قلم می‌زند که سبب اختلاف بین اهل سنت و شیعیان و اقوام هزاره با پشتون‌ها شود. همیشه اهل سنت و شیعیان را و اقوام را ناسازگار معرفی می‌کند (الفنستون، ۱۳۷۳: ۲۰۰) این در حالی است که در زمان حضور این اختلافات اقوام و مذاهب در افغانستان به این صورت که گزارش می‌کند وجود ندارد بلکه هزاره‌ها به‌عنوان فرماندهان نظامی در کنار پشتون‌ها علیه نیروهایی بریتانیا در جنگ هستند. هم‌چین بین اهل سنت و هزاره‌ها رابطه خانوادگی وجود دارد. این شیعه شیعیان را منفورتر از همه فرقه نزد اهل سنت معرفی می‌کند و از طرفی قائل است که شیعیان در رده‌های بالای مقامات دولتی فعالیت می‌کند و نیز قصه حضور نظامیان بریتانیا را با پرچم‌های عزاداری در کابل نقل می‌کند که توسط سفارت انگلیس در این مراسم شرکت کردند و این سبب تحریک اهل سنت و اطرافیان شاه و حتی اعتراض علمای اهل سنت شدند (الفنستون، ۱۳۷۳: ۲۰۵) و این نیز از مواردی است که انگلیسی‌ها در صدد تحریک اهل سنت علیه شیعیان می‌باشد.

۲. الکساندر برنز: این شخص افسر جوان از توپخانه بمبئی است که زبان‌های مختلفِ نقشه‌برداری و جهانگردی می‌دانست و زبان فارسی را خیلی خوب بلد بود. بعد از فعالیت سری‌شان در افغانستان و ایران، در نزد نخبگان لندن جایگاه مهم یافت و بار دوم به‌عنوان رئیس هیئتی، در سال ۱۸۳۶م به کابل آمد. در ابتدا وظیفه بستن قراردادهای تجاری داشت، ولی بعدها دستور یافت که برای حل منازعات افغانستان و پیشاور از نفوذ انگلیس استفاده کند

(مارتین یو انز، ۱۳۹۶: ۵۸-۵۹) گزارشات این شخص در کتابی به اسم «ماموریت کابل: الکساندر برنس؛ (۱۸۳۸م – ۱۸۳۶م)» چاپ شده است. این شخص در کتاب سفرنامه برنس به بخارا می‌نویسد: مبهن لال، دوست و رابط او با مردم افغانستان بوده است که در دینداری این جوان او را از خطرات قبائلی و مذهبی مردم افغانستان نجات می‌دهد. هم‌چنین هدف اصلی از این سفر را ردیابی مسیر اندوس و نقشه‌برداری از مناطق مناطق که تا هنوز نا معلوم است معرفی می‌کند. این شخص با فردی به نام او از فرد به نام غلام حسن خیلی تقدیر می‌کند که همیشه با او بوده و وفادارترین خادمش بوده و با او به انگلیس مسافرت کرده است. او در سفر از هزاره‌جات به ترکستان می‌رود و نام میرزا را برای خودش انتخاب می‌کند. در این سفر اطلاعات اجمالی از مناطق هزاره‌جات و اخلاقیات مردم هزاره بدست می‌آورد. (برنس، ۱۸۳۴: ۱۵ و ۸۰). این شخص در مورد مسیرها و معادن و اقوام و دولت افغانستان اطلاعات جمع‌آوری کرده است. از مناطق هزارجات اطلاعات دقیق نداشته فقط اقوام و تعداد نفوذ هزاره‌ها را به‌صورت تخمینی ذکر کرده است. ایشان به بیان نفوس و خصوصیات جغرافیایی، اخلاقی، مناطق دایکندی، دایزنگی، دای‌فولاد، دای چوپان، شیخ علی، جاغوری، هجرستان، اُرزگان، گیزو، بهسود و بامیان می‌پردازد (برنس، ۲۰۱۸: ۸۷).

۳. پی. جی میتلند: کاپیتان پی جی میتلند در گروه کارکنان هنگ سوم، ژاکوب آباد [ایالت شمالی پاکستان] و بین اکتبر ۱۸۸۴ و اکتبر ۱۸۸۶ فعالیت کرده است. یکی از کارهای او گزارش‌هایی کمیسیون سرحد افغانستان در مورد ساختارهای اجتماعی هزاره‌ها و ترکمن‌ها است. این شخص با همکاری صوبه دار محمدحسین اطلاعات دقیقی از مناطق هزاره‌جات و هزاره‌های مستقل و اُرزگان، جمع‌آوری کرده است. فعالیت‌های این شخص در کتابی به نام " گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس در ساله‌ای ۱۸۷۸-۸۹ م" ثبت شده است، که بخشی از آن با ترجمه محمد اکرم گیزابی به چاپ رسیده است.

۴. شبکه‌ی جاسوسی: میرغلام‌محمد غبار شبکه‌ی جاسوسی انگلیس را خیلی گسترده می‌داند؛ از افراد عادی گرفته تا بعضی مقامات دولتی را عوامل انگلیس می‌داند. مانند: رابرت لیچ، مبهن لال؛ آغا حسن کشمیری، میرزا قلی کشمیری، قاضی غلام قادر، محمد افضل خان، محمدعلی و زن که به‌عنوان گیاه‌شناس در مناطق هزاره‌جات فعالیت می‌کردند (غبار، ۱۳۷۵: ۴۵۴-۴۵۸؛ پیکار امیر، ۱۳۷۹: ۱۲۳). محمد افضل خان که غبار او را به‌عنوان جاسوس یاد نموده، شاید همان شخصی باشد که کاتب آن را در زمره‌ی فرماندهان جنگ اُرزگان ذکر می‌کند (کاتب هزاره، ۱۳۹۱: ۵۱.) غبار می‌نویسد: جاسوسان انگلیس به نام سید، ملا ، مولوی، مولانا و کربلایی در افغانستان فعالیت می‌کردند (غبار، ۱۳۷۵: ۴۵۵) هم‌چنین می‌نویسد: شخصی به نام محمد علی و یک زن گیاه شناس انگلیسی از مناطق هزاره‌جات جاسوسی می‌کردند (غبار، ۱۳۷۵: ۴۵۸).

**۵- ۲. کیفیت جاسوسی و اهداف آن**

جاسوسان در مناطق مختلف افغانستان و از جمله مناطق هزاره‌جات برای کشف منابع طبیعی و راه‌های رسیدن به مناطق هزاره‌جات تلاش می‌کردند. انگلیسی‌ها در مناطق هزاره‌جات در پی کشف معادن و یافتن راه‌های امن و انتقال تجهیزات نظامی برای تصرف هزاره‌جات بودند. پی. جی. میتلند در گزارش خود، به راه‌هایی که حمل تجهیزات سنگین نظامی مانند توپ و ... آسان باشد، چند مورد را در مسیرهای بهسود و جاغوری اشاره می‌کند (میتلند، ۱۳۷۶: ۴۸). هم‌چنین این شخص، با همکاری افرادی که از خود مردم هزاره است، به‌صورت دقیق جغرافیایی هزاره‌جات، سران قبائل و ویژگی‌های اقوام هزاره، تعداد نفوس، روش‌های زندگی، خوراک و پوشاک، مواشی، مزارع و درختان و جنگل‌ها، ویژگی‌های اجتماعی و قبیله‌ای اقوام و راه‌های مواصلاتی هزاره‌جات را مورد بررسی قرار داده است. حتی به راه‌های مواصلاتی در فصول مختلف، روش‌های انتقال تجهیزات و قشون‌های نظامی

به مناطق هزاره‌جات نیز پرداخته است. وی ضمن گزارشات خود از مناطق هزاره‌جات می‌نویسد: هزاره‌جات مملو از سرب و سولفور و آهن و مس و نقره و طلا و .. است (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۷).

"مارتین یوانز" می‌نویسد: عبدالرحمان خان با کمک‌های مالی و اطلاعاتی انگلستان ارتشی قدرت‌مند به وجود آورد و تا سال ۱۹۰۱م، توانست سراسر خاک افغانستان را در کنترل خود بگیرد و شالوده‌ی قدرت او شبکه گسترده‌ای از جاسوسان و خبرچینان دولتی بود (مارتین یوانز، ۱۳۹۶: ۱۰۷) به نظر می‌رسد این شبکه‌ی جاسوسی مشترک بین عبدالرحمان خان و انگلیسی‌ها بوده است.

## ٦. فتنه‌انگیزی مذهبی و قومی

سید جمال‌الدین جنگ‌ها و فتنه‌های داخلی هند و افغانستان را ناشی از سیاست‌های استعماری انگلیس و مسلک وهابیت می‌داند. در مورد مسئله‌ی فتوای کفر شیعیان می‌نویسد: در این آواخر که مسلک وهابیّت در هند ایجاد و به کشورهای اسلامی رخنه کرده است، روحانیون دینی، به‌محض این که احساس کنند کسی با آن‌ها مخالفت می‌کند یا حوزه‌ی نفوذشان را به خطر انداخته، بدون هیچ دلیلی و برهانی او را متهم به وهابی‌بودن می‌کنند. عده‌ای حتی فرقه‌های اسلامی را متهم به کفر کرده و از این رهگذر فجایع هولناکی را به بار می‌آورند و جنگ‌های خونین مذهبی و فرقه‌ای به راه می‌اندازند. نمونه‌های بارز این بی‌خردی‌های روحانیون در قندهار و کابل بعینه اتفاق افتاده است. عده‌ای به نام عالم دینی، فتوای کفر مردم شیعه را صادر کردند، خلق خدا را به جان هم انداختند. به سبب آن خانه‌ها ویران، و خون مسلمین به زمین ریخته شده است (رجبی (دوانی)، ۱۳۹۰: ۲۶۵).

در پی معاهده گندمک که امیر یعقوب خان با انگلیسی‌ها بستند، عده‌ای از فرماندهان نظامی با یعقوب‌خان مخالفت کردند که بخشی از خاک افغانستان را بدون رضایت مردم به انگلیسی‌ها داده است. این امر سبب درگیری با

نیروهای بریتانیا شد. انگلیسی‌ها از ترفند فتنه‌انگیزی استفاده کردند و خود را از این مخمصه که در محاصره‌ای مجاهدین بودند، نجات دادند.

کاتب می‌نویسد: " انگلیسیان در اوائل ورودش به کابل کرنل ولی‌الله خان قوم تاجیک را به مژده و نوید عطای زر، در غزنین فرستادند که با هر حیله و وسیله که بتواند مخالفت و عداوت در بین افغان و هزاره‌ای غزنین اندازد، تا مردم افغان گرفتار پیکار شده از راه جهاد وارد کابل نشوند. چنان‌چه او وارد غزنین شده، خواست که نخست مردم تاجیک را از راه قومی خویش ... اغوا کرده بعد به اضلال مردم هزاره پردازد اما عبدالقادر خان بن محمود خان بزرگ و رئیس قوم تاجیک که پس از آمدن سید محمد سعید خان حاکم غزنین بود، کرنل ولی‌الله خان را مانع شده نگذاشت که داخل شهر غزنین شود. پس ناچار در قلعه شاه علی‌اکبر رفته اقامت گزید. سید محمدتقی شاه را از طرف کارگزاران انگلیس نوید بزرگی داد، مکتوبی را که انگلیسیان در باب آن‌چه که او بکند و هر که را تصدیق خدمت بدهد، در نزد کارداران دولت انگلیس مربوط و منظور باشد، به او بازداشته و اغوا کرد. به توسط بزرگان برخی طوائف هزاره، در قلعه نه برجه شاه علی‌اکبر خان انجمن ساخته و از طرف دولت انگلیس، مکتوب مذکور نشان داده و به وعده‌ها و نویدها همه را اغوا کرده، روی تسخیر به شهر غزنین نهاد. عبدالقادر خان آنان را به ضرب گلوله توپ از پیش رانده و نگذاشت که پا نزدیک حصار گذارند. هزاره‌گان چند روز تاخت‌وتاز کردند، کاری از پیش نبرد، راه اوطان خویش پیش گرفتند. غلامحسین خان و نورمحمد خان با سواره و پیاده مردم محمد خواجه، شب را در وقت محاصره غزنین به دهات مردم تاجیکیه و غیره به سر می‌بردند، قلعه حاجی را غارت کرده، آخوندزاده را که صاحب آن بود کشته و تمامت مال و منالش را برداشته به خانه‌های خود رفتند. مقارن این حال غازیانی که از کابل مراجعت کرده، وارد غزنین شدند از راه انتقام روی به‌سوی گل بوری و قیاق نهاده، تا قلعه سربید بتاختند. مردمِ هر دو موضع

دست عیال و اطفال خود را گرفته بدون مال‌ومنال وارد سراب شدند. غازیان چند تن از مردان و زنان ایشان را که بازمانده بودند کشته، از منال و متاع ایشان گران‌بار معاودت کردند. هم‌چنین مردم رعنا خیل قوم اندری با مردم هزاره‌های شاکی درآویخته، فراوان خون یکدیگر بریختند. پس از قتال و جدال بسیار گل‌محمد خان معروف به خان آکای جلال زایی قوم اندر و از راه صلح وارد شاکی شده، نزاع قوم افغان و هزاره را به صلح فیصله نمود (کاتب، ۱۳۷۲: ۸۹۱-۸۹۲) این قصه را با کمی تفاوت سید مهدی فرخ نیز نقل کرده است (فرخ، ۱۳۷۱: ۱۹۹).

فیض‌محمد کاتب در خصوص تکفیر شیعیان توسط حاکم قندهار می‌نویسد" در سال ۱۳۰۰ هجری در مجلس سردار نورمحمد خان حکمران قندهار مذاکره مذاهب و نِحل اتفاق افتاده، از جمله مذهب شیعه را تشنیع کرده اهل محفل این فرقه را شنیعه و کَفَرَ گفته رفته‌رفته به السنه خواص و عوام افتاد، تا که از عرایض واقعه‌نگاران آن جا مسمع فیض مجمع ولا رسیده، حکم ذیل به نام نائب الحکومه مذکور شرف صدور یافت این‌که: از شما می‌پرسیم که به کدام دین و مذهب و کتاب کفرِ مردمِ شیعه ثابت می‌شود؟ زیرا که آن‌ها اقرار به وحدانیت الهی و نبوت و رسالت پناهی و غیره اوامر و نواهی دارند و تصدیق «ما انزل الله» را نموده حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌دانند. پس چگونه کفر ایشان ثابت می‌شود؟ ..." عبدالرحمان خان در این حکم شدیداً سردار نورمحمد خان حکمران قندهار توبیخ می‌کند و در آخر می‌نویسد: دیگر این‌که مادر جدّ و مادر پدر شما از کدام قوم است! اگر این طایفه مسلمان نمی‌بودند، چگونه نکاح کافر بر مسلمان روا می‌شود؟ (کاتب، ۱۳۹۰: ۱۲۳). این شخص و فرزندش شیرمحمد خان از دولت انگلیس مقرری می‌گرفتند و به جاسوسی متهم بودند (کاتب، ۱۳۹۰: ۲۸۹).

## ۷. نقش انگلیس در سرکوب قیام اُرزگان

نقش انگلیسی‌ها را در اُرزگان دو گونه می‌توان ارزیابی نمود:

۱. جمع آوری اطلاعات دقیق مناطق پس کوه و مناطق ناشناخته برای انگلیسی و عبدالرحمان خان. این اطلاعات شامل تعداد نفوس اقوام، رؤسای قبایل، خصوصیات روانی و اخلاقی و مسیرهای انتقال لشکر و تجهیزات نظامی و تسلیحات سنگین به مناطق پس کوه و اُرزگان می‌باشد. هدف اصلی جمع آوری این اطلاعات، بررسی موقعیت جغرافیایی و امکانات و تدارکات نظامی و اقتصادی هزاره‌ها بوده است، تا در عملیات های نظامی انگلیسی مورد استفاده قرار گیرد. پی. جی. میتلند در گزارش خود مناطق اُرزگان را مناطق یاغیستان و یا پس کوه (اجرستان و اُرزگان) می‌داند. بهترین راه رسیدن پشتون‌ها به این مناطق را از راه هزاره‌های بهسود معرفی می کند. از کارهای دیگر این شخص معرفی اقوام ساکن در این مناطق می‌باشد. او می‌نویسد اقوام فولاد در دایه و زولی در اُرزگان و قلندرها در بین جاغوری و اُرزگان زندگی می کنند (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۱۶-۱۲۰).

۲. کمک های مالی و تسلیحاتی و اطلاعاتی: خان بهادر میرزا محمد تقی‌خان کاردار انگلیس در قندهار است. این شخص تمامی گزارش‌های جنگ‌های هزاره‌جات به‌ویژه اُرزگان و اجرستان و تیرین را، از قندهار به ایالت بلوچستان ارسال کرده است. میرزا محمد تقی‌خان همیشه در مجلس حکمران قندهار حضور دارد. نامه‌هایی که از جنگ‌های اُرزگان و کابل به حاکم قندهار ارسال می‌شود این شخص همان را پیوست گزارش‌های خود کرده به والی انگلیس در کویته ارسال می کند (گلزاری، ۱۳۹۹: ۵۵). این شخص با حاکم قندهار ارتباط نزدیک دارد و در جلسات او حضور می‌یافته و او را مشوره می‌دهد (گلزاری، ۱۳۹۹: ۷۶). در بعضی گزارشات نگرانی دولت انگلیس از شکست عبدالقدوس خان در اُرزگان مشهود است (گلزاری، ۱۳۹۹: ۸۷) در یکی از گزارشات که از شکست و سردر گمی سردار عبدالقدوس خان از اُرزگان خبر می‌دهد، میرزا محمدتقی خان در گزارش خود به وزارت خارجه هند چنین می‌نویسد: گمان می‌رود که سردار

عبدالقدوس خان در خفا به پشتیبانی و تقویت هزاره می‌پردازد، در صورتی که با کوچک‌ترین حمایت از جانب حکومت بریتانیا، با خرسندی قندهار را تصرف خواهد کرد. فقط ترس از بریتانیا است که وی را از پشت‌کردن به امیر نگه داشته است (گلزاری، ۱۳۹۹: ۸۳). عبدالرحمان خان برای غلبه بر هزاره‌های اُرزگان دست به دامن خارجی‌ها می‌شود و بعد از آن است که صدهزار نیروی نظامی با چاشنی فتوای تکفیر شیعیان به هزاره‌جات می‌فرستد. در نامه‌ای که به حاکم قندهار نوشته است چنین آمده است: «والا حضرت اضافه می‌کند اگرچه این موضوع در ابتدا بی‌اهمیت بوده، اما اکنون جدی گشته و حتی در مورد آن، باقدرت‌های خارجی مشورت شده است. «خدا پروا کند، مبادا که حکومت افغان به بدنامی و بی‌آبرویی کشیده شود.» (گلزاری، ۱۳۹۹: ۹۱)

## ۸. نتایج و یافته‌ها

انگلیسی‌ها باهدف استعمار و تسخیر افغانستان با حمله‌ی نظامی وارد این سرزمین شدند. با شکستی که از سوی مردم افغانستان (نه دولت) متحمل شدند؛ با مشورت جاسوسان خود به این نتیجه رسیدند که از حضور مستقیم نظامی در افغانستان پرهیز کنند. برای همین منظور، با تقویت و حمایت همه‌جانبه‌ای حاکمِ تابع و منقاد خویش به سرکوب قیام‌های مردم افغانستان به‌خصوص قیام‌های عدالت‌طلبانه‌ی هزاره‌ها پرداختند. حاکمِ وقت عبدالرحمان خان، در ابتدای امر به اعدام علما و رهبران دینی که سازش با دولتِ انگلیسی‌ها را تحریم کرده بودند، پرداخت. سپس با ترسیم شبکه جاسوسی مشترک افغانی و انگلیسی به سرکوب قیام‌های مردمی علیه خودشان پرداختند. در این میان قیام مردم غلجایی و هزاره‌ها از عمده‌ترین قیام‌ها بود. با سرکوب قیام غلجایی‌ها، از آن‌ها برای سرکوب شیعیان افغانستان در مناطق مستقل استفاده کردند. انگلیسی‌ها با ایجاد فتنه‌های قومی و مذهبی، حمایت اطلاعاتی، تسلیحاتی و مالی از قوای نظامی عبدالرحمان خان در سرکوب

قیام‌های مشروع هزاره‌های مستقل و اُرزگـان و ... نقـش مهـمّ را ایفـا نمودنـد. تمام کمک‌های تسلیحاتی سبک و سنگین انگلیسی‌ها به عبدالرحمان خـان در جنگ با هزاره‌های اُرزگان به کار گرفته شده اسـت. بـه‌طـور کلّـی، مـی‌تـوان گفت دولت بریتانیا با تجربه‌ی شکست‌های نظامی که از مردم افغانستان به‌ویژه دو قوم بزرگ غلجایی و هزاره‌ها دیده بود، با روش حمایت از دولت حاکم با سـرکوب قیـام غلجـایی‌هـای مـزاحم و فرسـتادن آن‌هـا بـرای سـرکوب قیـام هزاره‌های مستقل، استفاده کردند. احتمال این نیز وجود دارد که فتوای تکفیـر شیعیان و تحریک اهل‌سـنت بـرای شکسـتن قیـام هـزاره‌هـا توسـط مستشـاران انگلیسی بوده باشد. چنان‌چه مرحوم میرغلام‌محمد غبـار بـه ایـن مسـئله اشـاره می‌کند. بدون تردید، هزاره‌ها قربانیِ اصلیِ سیاست‌های استعماری انگلیسی‌هـا در اوایل قرن بیستم به‌شمار می‌آیند. امروزه سیاست‌های اسـتعماری در هیئـت دیگر و از طُرُق متفاوت‌تری ملّت‌ها و اقوام را قربانی می‌کنند؛ مهم‌ترین هیئت آن را در جنگ‌های نیابتی شاهدیم. بنابراین، مسأله‌ی خودمختاری، اسـتقلال و موجودیت هزاره‌ها هنوز هم بنیادی‌ترین مسـأله‌ی سیاسـی-تـاریخیِ هـزاره‌هـا به‌شمار می‌آید. تنها در صورت وقوف و آگاهیِ کامل از مناسبات سیاسـی در ابعاد کوچک و کلان آن می‌تـوان بـه وحـدت اندیشـه‌ی سیاسـی رسـید و راه خویش را در تاریخ پیدا کرد.

## کتاب‌نامه


۱. الفنستون، مونت استوارت (۱۳۷۳)، *افغانان جای، فرهنگ، نژاد*، ترجمه‌ی محمد آصف فکرت، ایران- مشهد، استان قدس رضوی.

۲. انصاری، فاروق (۱۳۸۱)، *تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان (بررسی موردی قندهار)*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

۳. ----، ----- (۱۳۸۳)، *فشرده‌ی تاریخ افغانستان*، کابل، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبری افغانستان.

۴. برنس، الکساندر (۲۰۱۸)، *ماموریت کابل؛ (۱۸۳۸م – ۱۸۳۶م)*، ترجمه‌ی دکتر لعل‌زاده، لندن، بی‌نا.

۵. ----، ---- (۱۸۳۴)، *سفرنامه برنس به بخارا*، لندن، بی‌نا.

۶. پیکار امیر، ک (۱۳۷۹)، *امیران دست‌نشانده*، کانادا، اداره‌ی ماهنامه پگاه.

۷. توحیدی، دکتر محمد علی و نوری، دکتر محمد موسی (۱۳۹۴)، *تاریخ افغانستان*، کابل، جامعه المصطفی العالمیه- نمایندگی افغانستان.

۸. حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۹)، *مختصر تاریخ افغانستان ج۲*، کابل، انجمن تاریخ و ادب افغانستان.

۹. رجبی (دوانی)، محمد حسن (۱۳۹۰)، مکتوبات و بیانات سیاسی اجتماعی علمای شیعه در دوره‌ی قاجار، تهران، نشر نی.

۱۰. غبار، میر غلام محمد (۱۳۷۵)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم، صحافی احسانی.

۱۱. فرخ، سید مهدی (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی افغانستان*، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم.

۱۲. فرهنگ، میر محمد صدیق (۱۳۶۷)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، پیشاور، آریانا افست پرنتیرز.

۱۳. ----،------- (۱۳۹۰)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، تهران، انتشارات عرفان، چاپ بیست و یکم.

۱۴. ----،-------(۱۳۸۵)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج۲،۱، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، چاپ بیستم.

۱۵. قندهاری، طالب حسین (۱۳۶۲)، *نگاهی به دیروز و امروز افغانستان*، بی‌جا، ح- ر- مهاجر غزنوی.
۱۶. کاتب هزاره، فیض محمد (۱۳۹۱)، *سراج التواریخ*، جلد سوم، ایران، تهران، محمد ابراهیم شریعتی (عرفان).
۱۷. -----، ------- (۱۳۷۰)، *سراج التواریخ*، ج۳، قسمت اول، قم، چابخانه نمونه.
۱۸. -----، ------- (۱۳۷۲)، *سراج التواریخ*، ج۱ و۲، تهران، موسسه مطالعات و انتشارات بلخ.
۱۹. -----، ------- (۱۳۹۰)، *سراج التواریخ*، ج۲، کابل، انتشارات امیری.
۲۰. گلزاری، م (بی تا)، *یادداشت‌های قندهار (هزاره‌ها در نامه‌ها و مکاتبات خبرنویسان بریتانیایی)*، ترجمه ع. محمدی، کابل، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی صبح امید.
۲۱. مارتین یو انز (۱۳۹۶)، *افغانستان؛ مردم و سیاست*، ترجمه‌ی سیما مولایی، تهران، ققنوس.
۲۲. میتلند، پی. جی (۱۳۷۶)، *گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس در سالهای ۸۹ ۱۸۷۸-م*، ترجمه‌ی محمد اکرم گیزابی، بی‌جا، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.

# تحلیل تحولاتِ سیاسیِ دوره‌ی جهاد در اُرزگان بر پایه‌ی نظریه‌ی پخش

امان‌الله شفایی*
صالحه شریفی**

## چکیده

ولایت اُرزگان در دوره‌ی چهارده ساله جهاد، تحولاتِ سیاسی عمیق و وسیعی به‌خود دید. بازخوانی، ثبت و تحلیل این تحولات، ضرورتی غیر قابل انکار است. ایده‌ی اصلیِ نوشتارِ حاضرْ تحلیلِ این تحولات در چارچوبِ نظریه‌ی پخش است. مؤلفه‌های این نظریه ظرفیتِ تحلیلیِ بی‌بدیلی در تبیین و تحلیل پدیده‌ها و تحولاتِ سیاسی ایجاد می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهند سیاست در اُرزگان در دوره‌ی جهاد نسبت به دوره‌های پیشین، عمیقاً متحوّل شد؛ که می‌توان آن را با جنگ هزاره‌ها و عبدالرحمان‌خان در تاریخ اُرزگان مقایسه نمود. جهاد ساختار قدرت را در اُرزگان تغییر داد و دریچه‌ی تازه‌ای در تاریخ سیاسی معاصر این خطه گشود. هزاره‌ها پس از یک قرن با تفنگ به صحنه سیاست بازگشتند، بن‌بست‌های سیاسی حاصل از خودکامگی گشوده شد؛ اما گشایشی در مشارکت و ثبات سیاسی ایجاد نگردید. جهاد در اُرزگان آزادی و تاحدودی استقلال به همراه آورد، اما امنیت عمومی را به‌هم ریخت. حکمرانی‌های ملوک‌الطوایفی و متعاقب آن منازعات حزبی و فرقه‌ای، نهایتاً به گسست‌های اجتماعی و سیاست‌زدگی انجامید. نتیجه‌ی کار آن شد که در دهه ۱۳۷۰ اُرزگان به خاستگاه طالبان تبدیل شود.

**واژگان کلیدی:** اُرزگان، افغانستان، هزاره‌ها، تحوّل سیاسی، جهاد، دوره‌ی جهاد، نظریه‌ی پخش.

---

* دکترای علوم سیاسی و استاد دانشگاه aman.shafa@yahoo.com
** دکترای علوم قرآنی و استاد دانشگاه sharifisali@yahoo.com

## ۱. مقدمه

از زمان اعلان پادشاهی مستقل افغانستان توسط احمدخان ابدالی در ۱۱۲۶ش، اُرزگان یکی از مراکز ثقل تحولات سیاسی در افغانستان بوده است. به‌ویژه در دوره‌ی حکومت امیر عبدالرحمان خان (۱۲۵۹-۱۲۸۰ش)، جنگ‌های هزاره‌ها و امیر که با سرکوب و تصفیه‌ی نژادی هزاره‌ها پایان یافت، یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی و اجتماعی در تاریخ معاصر افغانستان محسوب می‌شود. دوره‌ی جهاد در افغانستان (۱۳۵۷-۱۳۷۱) را می‌توان دوّمین مقطع تاریخی مهم برای اُرزگان و اُرزگانی‌ها تلقی کرد. این دوره از جنبه‌های مختلف امنیتی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... قابل بررسی است و علی‌رغم گذشت نزدیک به نیم‌قرن از آغاز آن، تاکنون تحقیقات معتنابهی برای روشن‌شدن ابعاد و زوایای جهاد در اُرزگان صورت نگرفته و معدود تحقیقات شناسنامه‌ای مانند کتاب «سیمای اُرزگان» نوشته توسلی غرجستانی و مدخل «اُرزگان» در «دانشنامه هزاره» و برخی نگاشته‌های منتشرنشده، نمی‌توانند از پیشینه‌ی پژوهشی موضوع نمایندگی کنند.

اهمیت اُرزگان به‌عنوان ولایت مرکزی و حلقه‌ی وصل ولایت‌های افغانستان، در تاریخ و فرهنگ کهن این خطه است. در مباحث آتی خواهیم دید که اُرزگان در تاریخِ قدیم و جدید افغانستان بار فرهنگی و تمدّنی منحصربه‌فردی را حمل نموده و این منطقه در گذر تاریخ مسیر پُر فراز و نشیبی را پیموده است. نسبت به آن‌چه «دوره جهاد» خوانده می‌شود نیز اُرزگان جایگاه خود را دارد. اُرزگان یکی از کانون‌های جهاد در افغانستان بوده و پیامدها و تحولات آن ولایت‌های هم‌جوارِ غزنی، بامیان، غور، قندهار و هلمند را شدیداً متاثر کرده است. تحولاتِ شتابانِ درون‌منطقه‌ای در اُرزگان، شدّت و ظهورِ رقابت‌های تخریب‌کننده‌ی سیاسی میان احزاب و گروه‌های جهادی و کشیده‌شدن دامنه‌ی آن به منازعات قومیتی میان هزاره‌ها و پشتون‌ها، از دیگر مسائلِ جهاد در اُرزگان به‌شمار می‌آیند؛ امری که

مطالعه، تبیین و ثبت آن‌ها ضروری است. این مقاله در نظر دارد با روش کتابخانه‌ای-میدانی چندوچون آن را در چارچوب نظریه‌ی پخش مورد تحلیل قرار دهد.

## ۲. اُرزگان‌شناسی

در سال‌های اخیر واژه‌ی «اُرزگان» از منظر واژگانی و دیرینه‌شناسی توّجه بسیاری از پژوهشگران حوزه‌ی تاریخ و جغرافیا را به‌خود معطوف داشته و رویکردهای مختلفی پیرامون آن شکل گرفته است. ما اُرزگان را به‌عنوان یکی از ولایت‌های ۳۴گانه‌ی افغانستان می‌شناسیم که مرکز آن تیرین‌کوت است و از شمال با ولایت غور و بامیان، از جنوب با ولایت قندهار و زابل، از شرق با ولایت غزنی و از غرب با ولایت هلمند متصل است. پیش از ولایت-شدن دایکندی، اُرزگان دارای ۹ ولسوالی بود؛ اُرزگانِ خاص، چوره، اجرستان، گیزاب، دهراوُد، کجران، شهرستان، دای‌کندیَ و ترین‌کوت (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۹).

اُرزگان در تقسیمات اداری و سیاسی افغانستان تا قبل از ۱۳۰۰ش یکی از علاقه‌داری‌های ولایت قندهار محسوب می‌شد. در زمان صدارت محمدداوود خان در ۱۹۵۸ ولایات افغانستان در درون خود به حکومت‌های کلان، محلی و علاقه‌داری تقسیم می‌شدند. در این دوره ولایت قندهار به حکومتِ کلان اُرزگان و قلات تقسیم شد و علاقه‌داری‌ها با این دو حکومت ارتباط یافتند (عبداللهی، ۱۳۸۸: ۱۲۷). تا سال ۱۹۶۴م مرکز این ولایت اُرزگانِ خاص بود که بنا به ملاحظات سیاسی به تیرین‌کوت انتقال یافت. تیرین‌کوتَ یک شهر جدید است که عمر آن از هفت دهه تجاوز نمی‌کند (دایرۀ المعارف آریانا، ۱۳۸۶: ۳۸۷). در سال ۱۳۸۳ش تأسیسِ ولایت دایکندی، موجب دوپاره‌شدن اُرزگان و تقسیم آن به دو قلمرو اداری مجزا شد و ولایت اُرزگان به جغرافیای کوچک کنونی محدود گردید.

پیشینه‌ی تاریخی و جایگاه تمدنی و فرهنگی اُرزگان و تنوّع فرهنگی و

ترکیب جمعیتی آن، اُرزگان را به یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق افغانستان تبدیل کرده است (فاضل‌کیانی، ۱۴۰۰). برخی نویسندگان آن را «قلب و مرکز هزاره‌جات» می‌دانند (واعظی، ۱۳۹۱: ۱۰۸)، برخی(موسوی، ۱۴۰۰) آن را «قلب غرجستان» تلقی نموده، و اندیشمند دیگری (مدیرشانه‌چی، ۱۴۰۰) آن را «خلاصه‌ی تاریخ افغانستان» محسوب می‌کند. از منظر بوم‌شناسی و مردم‌شناسی *تیمورخانوف* محقق روسی با برشمردن نام‌های برخی طوایف مانند نیکروز، شیخه، پهلوان، فیروز، سید درویش، حسینی، قدم، بهروز، سلطان‌احمد، زاولی، دایه، و فولاد، معتقد است که اُرزگان از گذشته‌های دور قطب سیاسی و اقتصادی هزاره‌ها بوده است (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۷۲).

## ۳. دوره‌ی جهاد

تاریخ افغانستان با مفهوم جهاد گره خورده و نیروهای سیاسی همواره از مشروعیت جهاد چه در جنگ علیه بیگانگان و چه در منازعات داخلی، سود برده‌اند. اما در ادبیات سیاسی آن‌چه «دوره جهاد» خوانده می‌شود، معنا و مفهوم ویژه‌ای دارد و بازه‌ی زمانیِ خاصی (۱۳۵۷-۱۳۷۱ش) را شامل می‌شود. سرآغاز دوره‌ی جهاد شورش‌هایی است که پس از کودتای حزب دموکراتیک خلق در سال ۱۹۷۸ علیه جمهوریت داوودخانی به الغای این رژیم و روی کار آمدن حکومت کمونیستی انجامید. به باور مجاهدین *نور محمد تره‌کی*، *حفیظ‌الله امین*، *ببرک کارمل* و *نجیب‌الله* و حتی دولت‌مردان و کارمندان عادی دولت، نیروهای مرتد، ملحد و مشرکی بودند که جنگ مقدس علیه آنان فرض است (شفایی، ۱۳۹۶: ۲۰۳). در آن‌سال‌ها صدور فتوای ارتداد و الحاد بسیار گرم و رایج بود. به‌عنوان مثال محمدآصف محسنی در «توضیح مسائل جنگی» هر گونه همکاری با رژیم مارکسیستی را بدتر از زنا، لواط و شُرب خمر و یکی از بزرگترین گناهان کبیره می‌دانست (محسنی، بی‌تا: ۱۰۱). این دوره‌ای بود که گروه‌های اسلام‌گرایِ اهل سنّت مفهوم جهاد را در قالب اندیشه‌های اخوانیسم و دیوبندیسم پرورش دادند. در حالی که

شیعیان آن را در قالب آموزه‌های تشیع و با الهام از انقلاب اسلامی ایران پیش می‌بردند. این دو وضعیت موازی در فرایندهای تاریخی در مقاطعی به تقابل با یکدیگر پرداختند. این تقابل پس از سرنگونی حکومت خلقی و تشکیل دولت مجاهدین در سال ۱۹۹۲ تشدید شد (باقری، ۱۳۹۳: ۶۹). دوره‌ی جهاد در افغانستان به‌لطف هم‌زمانی با انقلاب اسلامی در ایران و مشروعیتی که «انقلاب» در فرهنگ سیاسی جهان آزاد از آن برخوردار بود، «دوره‌ی انقلاب» نیز خوانده می‌شود. بی‌گمان نهادینه‌شدن مفهوم «انقلاب» به‌موازات «جهاد» محصول آرا و نظریه ابوالاعلی مودودی اندیشمند شبه‌قاره و تئوریسین «انقلاب اسلامی» بود. مودودی در کتاب «تئوری سیاسی اسلام» با پیوند حکومت اسلامی و انقلاب اسلامی، در نظر داشت چهره‌ی مدرن‌تری از جهاد ارایه نماید (Maududi,1955:25-26).

## ٤. چارچوب نظری؛ نظریه‌ی پخش

نظریه‌ی «پخش»[1] یا «اشاعه» توسط *تورستن هاگراستراند* ابتدا در سال ۱۹۵۳ میلادی مطرح و سپس اصول آن در سال ۱۹۶۸ در کتاب «انتشار فضایی فرآیند نوآوری» بسط داده شد(Hagerstrand, 1969). «پخش» اصولاً چگونگی گسترش یک پدیده را از کانون‌های اصلی آن میان مردم توضیح می‌دهد. پخش در جغرافیا به معنای انتشار، گسترش، پراکندگی و به‌هم-آمیختگی است. هرچند خاستگاه این نظریه در رشته جغرافیای انسانی است، اما در موضوعات علوم سیاسی و علوم اجتماعی نیز کاربرد دارد. از این نظریه در سالیان اخیر به‌وفور در مباحث جریان‌شناسی و انقلاب‌ها استفاده شده و پخش ایده‌ها، تفکّرات انقلابی و تحولات سیاسی از مکانی به مکانی دیگر مورد بررسی قرار گرفته است. این نظریه، گسترش هر نوع نوآوری فکری یا فیزیکی را تبیین می‌کند و کاربرد آن در باب مسائل و موضوعات مختلف،

1 . Diffusion

توانست رویکردی برای مدیریت انتشار و گسترش رویدادها ارائه دهد (Palloni, 2007).

در میان نظریه‌هایی که به کار تحلیل انقلاب‌ها و سرایت افکار و اندیشه‌ها می‌آید، نظریه پخش به‌لطف سادگی و کارآمدی‌اش، مورد توجّه محققین قرار گرفته است. *هاگراستراند* شش عامل را در پخشِ ایده‌ها و پدیده‌ها مورد تحلیل قرار داده است: یکم) حوزه یا محیط جغرافیایی: محیطِ جغرافیایی می‌تواند محیطِ پذیرا یا واگرا باشد. دوم) زمان: عاملی است که می‌تواند به‌صورت مداوم یا به حالت دوره‌های متمایز از یک‌دیگر و متوالی در نظر گرفته شود. سوم) موضوع پخش: ممکن است موضوعاتْ فرهنگی، طبیعی، و سیاسی باشند. چهارم) مبدأ پخش: مقصود مکان‌هایی‌اند که خاستگاه نوآوری‌ها و صدور پیام‌ها و ارزش‌ها شمرده می‌شوند. پنجم) مقصد پخش: مکان‌هایی‌اند که محتوای پخش یا جریان مداومِ پخش به آن‌ها منتهی می‌شود. ششم) مسیر: این عنصر به حرکت پدیده‌ها و مجاریِ انتقال نوآوری از مبدا به مقصد، و فاصله‌های جغرافیایی و اجتماعی-اقتصادی نظر دارد (Haggett, 1972: 350). مهم‌ترین مسیرهای حرکتی سه نوع‌اند:

۱- جابه‌جایی[1]: این امر زمانی رخ می‌دهد که افراد یا گروه‌هایْ دارای ایده‌ی مخصوص، به‌طور فیزیکی از مکانی به مکانی دیگر حرکت کنند و ابداعات و ایده‌ها را در سرزمین جدید گسترش دهند.

۲- سلسله‌مراتبی[2]: طبق آن پدیده‌ها و نوآوری‌ها در قالب سلسله مراتب و از طریق توالیِ نظمِ دسته‌ها و طبقات، انتقال می‌یابد. ایده‌ها از یک فرد مهم به فرد دیگر و از یک مرکز شهری مهم به مرکز دیگر گسترش پیدا می‌کند.

۳- سرایتی[3]: در این نوع گسترش عمومی ایده‌ها بدون در نظر گرفتن

1- Relocation diffusion
2 - Hierarchic diffusion
3 - Contagious diffusion

سلسله مراتب و به‌صورت عادی انجام می‌شود (برزگر، ۱۳۸۲: ۴۳-۴۴).

## ۵. نظریه‌ی پخش و جایگاه اُرزگان در تحولات سیاسیِ دوره‌ی جهاد

### ۵-۱. محیط؛ بسترشناسی پذیرش تحول

آن‌چه اُرزگان را در دوره‌ی جهاد مستعد تحول و تغییر نموده، سرکوب‌ها و محرومیت‌هایی‌اند که در تاریخ بر بخش بزرگی از ساکنان بومی این منطقه رفته‌اند. بازماندگان فاجعه‌ی اُرزگان در دوره‌ی عبدالرحمان خان، آن‌چه بر اجداد آن‌ها رفته است را از یاد نبرده‌اند. در دوره‌ی پساعبدالرحمان نیز حکومت‌ها شرایطِ تاریخی را چنان بر مردم بومی این منطقه تنگ نمودند که هیچ اقدامی نسبت به اعاده زمین‌های آبایی هزاره‌ها که توسط عبدالرحمان خان به پشتون‌ها واگذار شده بود، صورت نگرفت. سیاست تغییر تناسب جمعیتی در دوره‌های مختلف نیز آزردگی‌ها و شکاف‌های قومی را در اُرزگان تشدید کرده بود. این سیاست حتی در عصر حکومت محمد ظاهرشاه تداوم یافت که نمونه مهم آن تغییر مرکز ولایت از اُرزگان خاص به تیرین-کوت بود. در نتیجه‌ی این تغییر، مناطق هزاره‌نشین در حاشیه قرار گرفتند و از امتیازات توسعه و انکشاف محروم شدند و حتی در امور اجتماعی و حقوقی از دست‌رسی به مرکز ولایت بازماندند (ولی‌زاده، ۱۳۹۷ :۳۲۷).

محرومیت‌های نظام‌مند هزاره‌های اُرزگان در دوره‌ی جمهوریت داوودخانی نیز تغییری نکرد. اما کودتای حزب دموکراتیک خلق علیه جمهوریت و استقرار حکومت کمونیستی در کابل بهانه‌ی لازم برای انفجار سیاسی در اُرزگان را فراهم آورد. اگر فجایعی مانند نسل‌کُشی هزاره‌ها در اُرزگان را به‌عنوان بسترهای دور تلقی نماییم، سیاست‌های سخت‌گیرانه و اقدامات حکومت خلقی را می‌بایست به‌عنوان عوامل نزدیک تحولات در اُرزگان محسوب کنیم. حکومت خلقی پس از استقرار در سال ۱۳۵۷، مردم را تحت فشار قرار داده بود. خلع سلاح عمومی توسط معلمان یکی از آن‌ها بود. اما برنامه‌ی بازداشتِ نخبه‌ها نقش مهمی در جریحه‌دار نمودن احساسات

عمومی داشت. در خزان ۱۳۵۷ برخی از بزرگان و عالمان دینی اُرزگان خاص بازداشت و زندانی شدند. سید محمد مظفری و ملا یعقوب گیزوی عالمان دین از هزاره‌ها، وکیل قیوم و برادرش، ملاجان پسر دوست‌محمد خان، ملا تاج‌محمد از کنیزدارها و ملا باروک، حاجی عبدالرحمان و صمدخان از پشتون‌ها، به جرم فئودال بودن به تیرین‌کوت منتقل و مفقودالأثر شدند. بنا به - روایتی، در ابتدای سال ۱۳۵۸ مامورین «خاد» آن‌ها را با شمار زیادی از زندانی‌ها، شب‌هنگام، در محل گچ‌خانه در نزدیکی زندان تیرین، زنده به گور کردند (احسانی،۱۳۹۶: ۳۳۴؛ اُرزگانی، ۱۳۹۶: ۳۳۵).

تنگناهایی که حکومت علیه طبقات مختلف جامعه ایجاد کرده بود، به‌ویژه مصادره‌ی اموال مردم و هم‌چنین بازداشت نظام‌مند روحانیون و مذهبی‌ها، خان‌ها، و سرمایه‌دارها، آتش خیزش‌های مردمی را در اُرزگان تیزتر نمود (انصاری، ۱۴۰۰). حکومتِ خلقی نقش اصلی تحول‌پذیری سیاسی در اُرزگان را ایفا می‌کرد. این حکومت در مقام قانون‌گذاری و صدور فرمان‌های حکومتی در رابطه با اصلاحات اجتماعی و ارضی، رنجش‌های بسیاری را در میان پشتون‌ها و هزاره‌ها ایجاد کرد. فرمان‌های متوالی تره‌کی مردم اُرزگان خاص را به تنگ آورد. آنان دریافتند که ارزش‌های‌شان در خطر است. دولت خلقی در تطبیق فرامین انقلابی جدّی به‌نظر می‌رسید و کمترین تخطّی از آن را به‌شدّت پاسخ می‌داد (کریمی،۱۴۰۰). در اُرزگان شمالی (در شهرستان و دایکندی نیز حاکمان محلی از همان ابتدا گریبان مردم را گرفتند. آن‌ها معتقدات دینی و مذهبی مردم را به استهزا می‌گرفتند و در مکتب‌ها درام‌های توهین‌آمیز اجرا می‌کردند. بارها در مکتب‌ها و دیگر جاهای دایکندی رساله‌های فقهی مراجع را پاره و لگدمال کردند و علمای دینی را بازداشت نمودند. شیخ ناظر حسین (پدر کاظم افکاری)، شیخ میرزا حسین موحدی، شیخ دوست‌محمد رحیمی، و شیخ جان‌محمد مهدوی روحانیون شناخته‌شده‌ای بودند که از اُرزگان شمالی دستگیر و سر به نیست شدند (بیانی، ۱۴۰۰).

در حکومت خلقی معلمان ابزار تطبیق سیاست‌های حکومت خلقی بودند و در جمع‌آوری اطلاعات از افراد و مناطق و ارسال آن به مراکز بالادستی، نقش مهمی ایفا می‌کردند. معلمان با تحت فشار قراردادن دانش‌آموزان آنان را وادار به جاسوسی می‌کردند (غلامی، ۱۴۰۰). معلمان با غافل‌شدن از وظیفه‌ی معلمی، به کارگزاران حکومت به‌ویژه در روستاها تبدیل شده بودند. به روایت *نیک‌محمد خلیلی* «معلمان چنان وضعیتی به‌وجود آوردند که هیچ کسی در خانه‌ی خود احساس امنیت نمی‌کرد. هر روز مشکلی به بهانه‌های واهی خلق می‌نمودند؛ خانه‌های مردم را تفتیش کرده و حتی دو نفر با هم در مورد زندگی شخصی نمی‌توانستند صحبت کنند و متهم به توطئه علیه دولت و اخوانی‌بودن می‌شدند» (خلیلی، ۱۴۰۰). به گفته‌ی عزیزالله غلامی، خلقی‌ها روحانیون و شخصیت‌های مذهبی را با برچسب «اخوان الشیاطین»، خان‌ها و ارباب‌ها را به‌مثابه «استثمارگر» و سرمایه‌داران و زمین‌داران را به‌عنوان «فئودال» بازداشت و مجازات می‌کردند (غلامی، ۱۴۰۰). اصلاحات ارضی نیز برنامه‌ی جنجال‌برانگیزی بود که با شعار مساوات و برابری روی دست گرفته شد. هرچند این برنامه به نفع هزاره‌ها بود و آنان می‌توانستند بخشی از زمین‌های آبایی‌شان را که در دوره‌ی عبدالرحمان ظالمانه مصادره و غصب شده بود، به‌دست آورند؛ اما سیاست‌های ضددینی حکومت، آنان را نیز دل‌سرد کرده بود. *عزیزالله غلامی* وضعیت اُرزگان را در اوایل حکومت خلقی در عبارت «احساس ناامنی عمومی» خلاصه می‌کند (غلامی، ۱۴۰۰).

### ۵-۲. مبدأ؛ کانون‌های صدور جهاد

هرچند برخی قیام هزاره‌ها و پشتون‌ها و ورود آن‌ها به فاز جهاد را خودجوش و ناشی از شرایط سختی می‌دانند که حکومت خلقی به‌جود آورده بود. اما غلام‌نبی رضایی از اُرزگان‌خاص و عزیزالله بیانی از اُرزگان‌شمالی، هرگونه تاثیرپذیری اُرزگانی‌ها از بیرون ولایت را رد می‌کنند (رضایی، ۱۴۰۰؛ بیانی، ۱۴۰۰). البته بیانی می‌پذیرد که قیام اُرزگان شمالی زمانی جان گرفت

که هم‌زمان در مناطقی مانند پنجشیر، لولنج، درّ ه‌صوف، چهارکنت، مشرقی، انار دره فراه، هرات، چهار برجک و کابل حرکت‌های مردمی علیه رژیم خلقی جریان داشت. او ادعا می‌کند که قیام عمومی اُرزگان شمالی نسبت به سایر مناطق سریع‌تر به نتیجه رسید. زیرا در مدتی کوتاه مناطق وسیعی از اُرزگان و مناطق مجاور آزاد شد (بیانی،۱۴۰۰). ناظرحسین زکی نیز مدعی است که ولسوالی کجران در اُرزگان شمالی پیش از سایر مناطق از چنگ حکومت خلقی خارج شد. او مدّعی است که تحولات روند معکوس داشته است و تب‌وتاب تحولات در اُرزگان شمالی به ولایات هم‌جوار سرایت کرده است (زکی، ۱۴۰۰).

بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهد که سه شهر بزرگ افغانستان یعنی کابل، قندهار و هرات مستقیماً در تسرّی اپیدمی جهاد به اُرزگان دخالت داشته‌اند. کابل به‌عنوان پایتخت افغانستان مرکز اصلی فعل و انفعالات جهاد بود. بسیاری چشم به مرکز داشتند و منتظر بودند بدانند معارضین کابلی با دولت خلقی چه می‌کنند. شهر کابل از دو جهت تاثیرگذار بود: اول این‌که پایتخت کشور بود و محل تصمیم‌گیری دولت‌مردان و محل صدور فرمان‌هایی که موجب تحریک احساسات دینی و عکس‌العمل مردم شده بود. دوم این‌که علمای بزرگ و رهبران دینی در حوزه‌های کابل بودند و اکثر آنان زندانی و تعدادی هم موفق به فرار به روستاها شده بودند. در روستاها آنان مشغول فعالیت بر ضد حکومت کمونیستی بودند (خلیلی، ۱۴۰۰).

قندهار نیز به علّت موقعیت جغرافیایی‌اش در درازای تاریخ برای همه‌ی رهبران افغانستان از جمله پادشاهان اهمیت بسیاری داشته است (گرومف، ۱۳۷۵: ۱۰۳). در بخش مهمی از تاریخ افغانستان اُرزگان از اقمار قندهار محسوب شده و سرنوشت سیاسی این خطه با سرنوشت لوی‌کندهار گره خورده است. حتی در اواخر دوره محمد ظاهرشاه قسمت جنوبی دایکندی و بعضی از هزاره‌های اُرزگان، مالیات‌شان را به حکومت قندهار می‌پرداختند

(میتلند، ۱۳۷۶: ۴۰). از منظر تعلقات قومی نیز بسیاری از پشتون‌های اُرزگان خود را جزء لوی‌کندهار می‌دانند. بزرگان قومی و رهبران سیاسی- اجتماعی اُرزگان در قندهار سکونت داشته و مسلماً افکار و نظرات آنان بر توده‌های پشتون در اُرزگان تاثیرگذار بوده است (خلیلی، ۱۴۰۰). از سوی دیگر، پشتون‌های اُرزگان با هم‌تباران‌شان در قندهار رابطه‌ی خویشاوندی و تجارت داشتند؛ طلاب‌شان در آن‌جا تحصیل می‌کردند و به‌صورت مستقیم تحت تاثیر جریان‌ها و رویدادهای قندهار بودند (کریمی، ۱۴۰۰).

تحولات هرات نیز در تحریک مردم اُرزگان علیه حکومت نقش مهمی داشت. رویداد خونین ۲۴ حوت هرات نه تنها افغانستان بلکه منطقه را تکان داد. این رویداد که در آن صدها نفر از قیام‌کنندگان هراتی کشته شدند، آزردگی شدید اُرزگانی‌ها را در پی داشت (کریمی، ۱۴۰۰). هم‌زمانی این رویداد با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، پای مقامات انقلابی ایران را نیز به‌میان کشید. واکنش تند آیت‌الله‌های ایرانی به‌ویژه روح‌الله خمینی و کاظم شریعت‌مداری در محکومیت کشتار هرات، مورد توجّه هزاره‌های اُرزگان قرار گرفت. اعلامیه شریعت‌مداری علیه رژیم تره‌کی، برای بسیاری در اُرزگان در حکم صدور فتوای جهاد علیه رژیم خلقی بود (غلامی، ۱۴۰۰). موضع تند آیت‌الله خمینی علیه دولت تره‌کی و تیرگی روابط میان دو کشور، موجب شد دولت خلقی تبلیغات وسیعی را علیه رهبران انقلاب ایران تدارک ببیند. این سیاست موجب رنجش شیعیان در افغانستان شد و می‌توان گفت تحت تاثیر آن سربازان هزاره‌ی اُرزگانی در کابل و سایر ولایت‌ها از خدمت گریختند و حتی کارمندان دولت به قیام‌کنندگان پیوستند (شریفی، ۱۴۰۰).

پاکستان نیز که پایگاه گروه‌های جهادی اهل‌سنت بود، نقش مهمی در تسرّی جهادیسم داشت. پیشاور به پایگاه جلب کمک‌های مالی و تسلیحاتی به مجاهدین تبدیل شده بود. سخاوت‌مندی کشورهای غربی و عربی در ارسال کمک‌های تسلیحاتی از کانال پیشاور و کویته به‌نحوی بود که اگر کسی از

افغانستان می‌آمد و به دروغ هم ادعا می‌کرد که مجاهد است، در پاکستان مورد حمایت قرار می‌گرفت و کمک‌های نظامی دریافت می‌نمود (کریمی، ۱۴۰۰). چه آن‌که تسلیح مجاهدین افغان علیه اتحاد شوروی و رژیم مارکسیستی کابل مورد تاکید حاکم وقت پاکستان ژنرال ضیاءالحق و رئیس وقت آی.اس.آی ژنرال اختر بود (یوسف و ادکین، ۲۰۱۵: ۴۰). در سال ۱۳۶۰، سیلی از تسلیحات سبک و سنگین توسط احزاب جهادی به سوی اُرزگان سرازیر شد. البته این تسلیحات زمانی به اُرزگان رسید که بساط حکومت خلقی برچیده شده بود. این تسلیحات نقش مهمی در حفاظت مناطق آزادشده و امنیت عمومی ایفا نمود (ولی‌زاده، ۱۳۹۷: ۳۳۷).

**۵-۳. مقصد؛ اقلیم‌شناسی جنگ و جهاد**

تاریخ اُرزگان نشان می‌دهد که این جغرافیا همواره آبستن تحولات سیاسی بوده است. تصادمِ متوالیِ اراده‌های حکومت و مردم در عصر پساعبدالرحمان خان موجب شده است اُرزگان به «یاغستان هزاره» شهرت پیدا کند (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۱۶). این امر بیانگر حقایقی است که بر بسیاری مکتوم مانده است. در حقیقت نافرمانی و مرکزگریزی مردم اُرزگان به‌ویژه هزاره‌ها در عصر پساعبدالرحمان خان را می‌توان بر همین پایه مورد مطالعه قرار داد. به‌ویژه این‌که در دوره‌ی جهاد، انقلابیون و مبارزان اُرزگانی در صحنه‌ی سیاست و تحولات سیاسی به‌عنوان نیروهای ساختارشکن حضوری پررنگ و گسترده داشته‌اند (ناصری، ۱۳۷۲: ۴۲). مصادره زمین‌های هزاره‌ها در اُرزگان در دوره‌ی عبدالرحمان‌خان همیشه این‌سوال را در برابر آنان قرار داده بود که چرا آن‌ها باید به‌عنوان دهقان بر زمین‌هایی کار کنند که متعلق به پدران آن‌ها بوده است؟ سیاست امیر در بسیج پشتون‌ها علیه هزاره‌ها و اسکان غاصبانه‌ی آن‌ها در زیست‌بوم هزاره‌ها، موجبات مناقشه‌ی دایمیِ پشتون-هزاره را در اُرزگان فراهم آورد. به‌ویژه این‌که هزاره‌ها حتی در دوره‌های پسین تحت فشار حکومت‌ها قرار داشتند و تناسب جمعیتی به ضرر آن‌ها در حال تغییر

بود. تضاد منافع پشتون‌ها و هزاره‌ها و در هم‌تنیدگی معیشت آنان، موجب شده بود نتوانند در کنار هم عاری از تنش زندگی کنند. در نتیجه هزاره‌های اُرزگان همواره مترصد فرصتی بوده‌اند تا وضعیت را تغییر دهند. بر این پایه، می‌توان گفت هر تغییر و تحولی را در اُرزگان نمی‌توان بدون توجّه به مسأله‌ی تاریخی این جغرافیا تحلیل کرد. این‌که *میتلند* هزاره‌های اُرزگان را «جنگ‌جو» و «کوه‌نشینان شجاع» می‌خواند که با قبایل همسایه به‌خوبی می‌جنگند را در همین راستا می‌توان بر رسید (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۱۰).

اُرزگان جایی‌است که مرزهای وسیعی با سرزمین هزاره‌ها در ولایت‌های بامیان، غور، و غزنی دارد و هم‌چنین پشتون‌های اُرزگان به قلمرو اصلی پشتون‌ها در قندهار، زابل و هلمند متصل‌اند. در دوره‌ی جهاد شاهد سیالیت و به‌هم‌ریختن مرزها و قلمروها بوده‌ایم. فقدان حکومت مرکزی و شرایط جنگی حاکم بر منطقه، معیارهای مرکز-پیرامون را در اُرزگان به‌هم ریخت. این امر موجب شد نیروهای جهادی در اُرزگان چندان به مرزهای رسمی با ولایت‌های همسایه وفادار نمانند و دامنه‌ی جنگ را به عمق ولایت‌های دیگر بکشانند. چنان‌که پس از تصرّف ولسوالی‌های دایکندی و شهرستان به دست مجاهدین در اُرزگان شمالی، ولسوالی‌های لعل در ولایت غور، و پنجاب، ورس و یکاولنگ در بامیان نیز از کنترل دولت خلقی خارج شد (بیانی، ۱۴۰۰) و تب قیام مردم اُرزگان خاص، به‌صورت فوری به ولسوالی‌های مالستان و جاغوری در ولایت غزنی سرایت نمود (برهانی، ۱۴۰۰؛ کریمی، ۱۴۰۰).

### ۵-٤. زمان؛ دوره‌های جهاد

در منظومه‌ی نظریه‌ی پخش *زمان* مولفه مهمی به‌شمار می‌آید. منظور از زمان، دوره‌هایی است که پدیده‌ای به مقصد می‌رسد و مراحلی را طی می‌کند. جهاد در اُرزگان دوره‌های متعددی را به‌خود دید. این دوره‌ها را در مرا حل ذیل می‌توان بر رسید.

**الف) دوره‌ی براندازی**

این دوره در حالی که فرمان‌های تره‌کی از راه می‌رسید و بگیروببندها ادامه داشت، آغاز شد. قریه‌های مختلف اُرزگان‌خاص در این شرایط شاهد برگزاری جلسات متعدد برای اقدام علیه رژیم بود که آخرین آن در کوتل بویه میان سران پشتون و هزاره برگزار شد. در این جلسه شیخ میراحمد، کربلایی هاشم (آخوند کربلایی)، و سرورخان شجاعی با برخی از سران پشتون شامل ملا نیک‌محمد و ملک رئوف تصمیم حمله به ولسوالی را می‌گیرند. آنان مردم را برای حمله در تاریخ ۲۷ ثور ۱۳۵۸ بسیج و به ولسوالی حمله نموده و آن را تصرف می‌کنند. در این حمله ولسوال خلقی به‌نام «شفق» کشته می‌شود (انصاری، ۱۴۰۰). اما پس از شش روز نیروهای دولتی مجدداً مرکز اُرزگان خاص را تصرّف می‌کنند. از این‌جا جنگ فرسایشی می‌شود و برای چند ماه دوام می‌یابد. در این دوره قریه‌های مختلف اُرزگان سعی می‌کنند سهمی در جنگ ایفا نموده و با اقدامات ایذایی، نیروهای دولتی را مجبور به ترک منطقه کنند. به‌عنوان نمونه از قریه‌ی باغچار خداداد مجاهد معروف به ارباب کمالی و سید عبدالله و ارباب غلام‌علی نقش اساسی داشتند و تعداد قابل توجّهی از اهالی باغچار را به مصاف اردوی خلقی فرستادند. در این راستا مردم باغچار، بای‌تیمور و بهروز با بستن جاده تیرین_اُرزگان، در منطقه «سنگر» سربازان را محاصره کردند. با طولانی‌شدن مدّت محاصره، نیروهای حکومتی پس‌از سوزاندن انبار اسلحه و مهمات به سوی تیرین‌کوت فرار کردند (مظفری، ۱۳۹۷: ۸۱۲).

در اُرزگان شمالی (دایکندی کنونی) نیز تقریباً چنین روندی اتفاق افتاد. در واپسین روزهای سال ۱۳۵۷ به رهبری صادقیِ نیلی و پرچم‌داری سید اکبر موسوی، اجتماع مردمی در سنگ‌موم محلهِ سنگ‌نیک تشکیل شد. اجتماع‌کنندگان پس از انجام قربانی به قصد فتحِ ولسوالی خدیر حرکت نمودند و آن را محاصره کردند. در روز بیستم حملِ ۱۳۵۸ ولسوالی به تصرف

مـردم درآمـد و ولسـوال پشـتون‌تبـار کشـته شـد (بیـانی، ۱۴۰۰). آزادسـازی ولسوالی خدیر آغازی بر پایـان حاکمیـت رژیـم خلقـی در اُرزگـان شـمالی و بخش وسیعی از هزاره‌جات بود. زعامت محمدحسین صادقی نیلی با هم‌کاری و هماهنگی ناطقی شفایی، موحدی دره‌خـودی، دانـش لزیـر، و سـایر علمـا و متنفذین صورت گرفـت. انـدکی پـس از فـتح ولسـوالی دایکنـدی، ولسـوالی شهرستان نیز آزاد شد (توسلی غرجستانی، ۱۳۸۷: ۱۱۴-۱۱۶) و سـلطان‌محمـد ولسوال آن دستگیر و به مـردم دهـراود تحویـل داده شـد (غرجسـتانی، ۱۳۵۹: ۸۵). پس از فتح شهرستان، مجاهدین اُرزگان شمالی از مرزهای اُرزگان عبـور نموده و برای تصرف ولسوالی‌های هزاره‌نشین غور و بامیان اقـدام کردنـد کـه با خشونت‌ورزی‌های بسیاری همراه بود؛ به‌نحوی که در جریان تصرّف ورس، شخصی به‌نام سید اتل از عمال رژیـم تـره‌کـی توسـط تبـرِ یکـی از مجاهـدین کشـته شـد. حملـه مشـترک مجاهـدین اُرزگـانی و بامیـانیَ بـه مرکـز بامیـان، علی‌رغم دادن دادن تلفـات بسـیار ناکـام مانـد. در ایـن حملـه تنهـا از اُرزگـان شمالی حدود صد نفر کشته شدند (بیانی، ۱۴۰۰).

**ب) دوره‌ی اقدام جمعی**

قیام‌کننـدگان اُرزگـانی در بهـار ۱۳۵۸ تمـامی ولسـوالی‌هـای اُرزگـان را از کنترل دولت خلقی خارج کردند. اما تیرین‌کـوت مرکـز ولایـت کماکـان در کنترل دولت باقی ماند. از این پس، دوره‌ی اقدام جمعی برای مدیریت منـاطقِ آزادشده فرا می‌رسد. در اُرزگان خاص کمیتـه‌ی مشـترکی از سـران پشـتون و هزاره شکل می‌گیرد. در این کمیته سهم پشـتون‌هـا دو ثلـث و سـهم هـزاره‌هـا یک ثلث تعیین می‌شود. بر مبنای این تناسب، سهم اقـوام در اداره خـودگردان مشخص مـی‌شـود. از اعضـای ایـن کمیتـه مـی‌تـوان شـیخ میراحمـد میرزایـی، عبدالعلی گوهری، اربـاب محـب، اربـاب حمـزه، و سـیدعبدالله از هـزاره‌هـا و عزیزالله‌خان و ملک عبدالرئوف از پشتون‌ها را نام برد (اُرزگانی، ۱۳۹۶: ۳۳۶). طبق تصمیم کمیته، عزیزالله (پشتون‌تبار) از ناوه‌شالی به‌عنـوان ولسـوال، ملـک

رئوف (پشتون‌تبار) قوماندان عمومی، و شیخ میراحمد (هزاره‌تبار) به‌عنوان رئیس شورای مردمی تعیین می‌شوند (انصاری، ۱۴۰۰). اعضای کمیته در دوره‌های بعدی صوفی محمد حلیم، یونس تحویلدار، ارباب بوستان، محمد فیاض، قربانعلی اُرزگانی، محمدهاشم اکبری، محمدعلی تقدسی، صادق زاهدی، سلمان انصاری و... بودند. این کمیته عمدتا به حل و فصل منازعات قومی و دعاوی حقوقی می‌پرداخت و تا سال ۱۳۶۸با همین مکانیزم کار می‌کرد (اُرزگانی، ۱۳۹۶: ۳۳۶).

بسیاری از ناظران چنین تعامل و همکاری میان نمایندگان پشتون و هزاره را در اُرزگان بی‌پیشینه می‌دانند. این اقدام سنگ‌بنای خوبی برای هم‌کاری میان طرفین شد و میان جامعه‌ی پشتون و هزاره نوعی هم‌دلی ایجاد کرد (کریمی، ۱۴۰۰ و شریفی، ۱۴۰۰). علاوه‌بر این، در کنار کمیته‌های مشترک میان‌قومی، شوراهای درون‌مذهبی نیز با هدف اقدام مشترک و حل و فصل مسائل بر مبنای خرد جمعی تشکیل شده بود. به‌عنوان نمونه در اُرزگان مرکزی در سال ۱۳۶۱ شورای روحانیت متشکل از تمامی علمای دینی بانفوذ چون محمد فیاض، محمد علی مقدس(تقدسی)، رمضان علی فقیهی، اسدالله افضلی، موسی جعفری، و محمد هاشم اکبری ایجاد شد. این شورا نقش قابل توجهی در مدیریت منطقه داشت و مدرسه علوم دینی اُرزگان خاص، تحت‌نظر این شورا اداره می‌شد (فصیحی‌غزنوی و شریفی، ۱۳۹۶، ج۲: ۱۱۰).

شرایط اُرزگان شمالی پس از آزادی ولسوالی‌های دایکندی و شهرستان با اُرزگان خاص قدری متفاوت بود. اما این دو ناحیه نیز در سیستمی مدغم شدند که برای اداره سرزمین‌های هزاره‌نشین توسط روحانیون بلندپایه مانند بهشتی و صادقی نیلی ایجاد شده بود. اُرزگان شمالی از این پس تا پایان دوره‌ی جهاد راه خود را از اُرزگان مرکزی جدا کرد و در کنار مناطقی از بامیان، غزنی و غور، سیستم خودگردانی را تحت عنوان «شورای اتفاق» ایجاد نمود. مرکز شورای اتفاق «ورس» تعیین شد و صادقی نیلی در این سیستم

معاون اول بود. برخلاف اُرزگانِ مرکزی که میان پشتون‌ها و هزاره‌ها فضای هم‌کاری و اقدام مشترک به‌وجود آمد، در اُرزگان شمالی نه تنها چنین جوّی ایجاد نشد، بلکه در دوره‌ی براندازی، پشتون‌ها در گیزاب و کجران در برابر قیام هزاره‌ها، سنگ‌اندازی کردند (بیانی، ۱۴۰۰).

**ج) دوره‌ی خودگردانی**

رویه‌ی اقدام جمعی در سال‌های پسین رو به سستی نهاد. کمیته‌ی مشترک نتوانست نظام اداری واحد و متمرکز در اُرزگان خاص ایجاد نماید. در نتیجه پس از اندک زمانی، حکومت‌های ملوک الطوایفی اُرزگان را در آغوش کشید. به‌عنوان مثال در اُرزگان خاص قریه‌های باغوچار، سیرو، حسینی، و پالو هرکدام برای خودشان اداره‌ی خودگردان داشتند. این اداره‌ها ارتباطی با مرکز اُرزگان نداشت و به کسی پاسخ‌گو نبود. در این اداره‌ها ملاها دست بالاتر داشتند و حتی به‌خود اجازه می‌دادند ارباب‌ها و خان‌ها را به‌بهانه هم‌دستی با رژیم‌های پیشین محاکمه و مجازات کنند (رضایی، ۱۴۰۰). در ادامه احزاب جهادی یکایک وارد اُرزگان شدند و نمایندگی‌های خود را ایجاد نمودند. با آمدن احزاب، خودگردانی شورایی به خودگردانی حزبی تغییر کرد (شریفی، ۱۴۰۰). در اُرزگان شمالی و مرکزی احزاب اسلحه و امکانات را عمدتاً از پاکستان وارد می‌کردند و از آن به‌عنوان ابزار اعمال قدرت در مناطق استفاده می‌کردند (خلیلی، ۱۴۰۰). در اُرزگان شمالی شورای اتفاق، پاسداران جهاد و سازمان نصر مهم‌ترین احزابی بودند که حکمرانی‌های جزیره‌ای ایجاد کرده بودند.

در اُرزگان مرکزی، جریان ملی‌گرای «تنظیم نسلِ نو هزاره» نخستین حزبی بود که اعلام حضور نمود و سپس از نیمه دوم سال ۱۳۵۸، حرکت اسلامی به سرپرستی محمد فیاض و مامور غلامرضا (از سال ۱۳۶۰)، سازمان رجا (روحانیت جوان) به سرپرستی سید اسحاق نقوی، پاسداران جهاد به نمایندگی محمد اسلم صالحی، سازمان نصر به نمایندگی سلمان انصاری، و نهضت

اسلامی به سرپرستی محمد هاشم اکبری مهم‌ترین گروه‌های جهادی شیعه بودند که مناطق را همانند کیک میان خود تقسیم کرده بودند. این امر در رابطه با احزاب پشتون نیز صادق بود. می‌توان گفت حزب اسلامی در این دوران قدرت‌مندترین جریان جهادی در میان پشتون‌ها بود که حاجی عبدالرحیم از آن نمایندگی می‌کرد (انصاری، ۱۴۰۰؛ غلامی، ۱۴۰۰). البته جمعیت اسلامی به نمایندگی صوفی محمد حلیم، محاذ ملی به سرپرستی ملا نیک محمد، و حرکت انقلاب به نمایندگی ملک رئوف نیز امارت‌های کوچک خود را داشتند (عظیمی، ۱۳۸۵: ۱۸۹).

**د) دوره‌ی بی‌ثباتی**

دوره‌ی خودگردانی به‌صورت کج‌دارومریز تا سال ۱۳۶۷ تاب‌آوری نشان داد. این دوره هرچند پرحادثه بود، اما نظام اجتماعی و سیاسی اُرزگان به مرز فروپاشی نینجامیده بود. انباشت و تراکم نزاع‌ها و تضاد منافع میان گروه‌های جهادی از یک‌سو و برخوردهای گاه و بیگاهی که میان هزاره‌ها و پشتون‌ها پیرامون مساله‌ی آب، مالکیت و باج‌گیری‌های میان‌راهی به وجود می‌آمد، شرایط سیاسی و اجتماعی اُرزگان را هم در حوزه شمال و هم در حوزه مرکز در وضعیت شکننده‌ای قرار داد. در این دوره نزاع‌های درون‌قومی میان هزاره‌ها و پشتون‌ها و برخوردهای میان‌قومی پشتون-هزاره، از کنترل خارج شد و در سال ۱۳۶۹ به جنگی تمام‌عیار در اُرزگان خاص تبدیل شد. برخی از ناظران این دوره را سخت‌ترین و حساس‌ترین دوره‌ی جهاد در اُرزگان تلقی می‌کنند (خلیلی، ۱۴۰۰). پیرو این جنگ نظمِ نیمه خودگردان از هم گسست و به بی‌اعتمادی میان پشتون‌ها و هزاره‌ها دامن زد. نتیجه‌ی جنگ هم بسیار فاجعه‌بار بود. در این جنگ که ۹ ماه طول کشید، شمار زیادی از مردم آواره شدند و اموال خود را از دست دادند و در حدود شصت نفر نیز کشته شدند (غلامی، ۱۴۰۰).

در اُرزگان شمالی نیز در سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰، وضعیت روبه‌راه نبود.

نظام خودگردان شورای اتفاق، به دلیل اختلافات و جنگ‌های تنظیمی فروپاشیده و دوره‌ای از کین‌خواهی و ترورهای کور ولسوالی‌های شهرستان و دایکندی را فرا گرفته بود. جنگ‌های پُر تلفات میان شورای اتفاق، پاسداران جهاد، حرکت اسلامی و سازمان نصر از یک‌سو و خصومت‌های شخصی میان فرماندهان از سوی دیگر، شرایط سختی را پدید آورده بود. ترور محمدحسین صادقی نیلی که رهبری جهاد علیه حکومت خلقی را در اُرزگان شمالی بر عهده داشت، نمونه‌ی عینی شرایط نابسامان آن روزگار است.

**۵-۵. موضوع؛ جهادیسم**

در فرهنگ و کلام اسلامی، جهاد جزو فروع دین و مفهومی ذاتاً سیاسی است؛ زیرا ارتباط وثیقی با مفهوم قدرت و سیاست دارد. کارنامه‌ی جهاد در اُرزگان نشان داد تا چه اندازه مفهوم سیاست و قدرت تغییر یافته است. واقعیت آن است که جهاد در اُرزگان با نام خدا آغاز شد و چهره‌ای مقدس به خود گرفت. نیروهای مردمی که خود را «مجاهد» می‌خواندند در فاز اول برای نیل به فوز عظیم سر از پا نمی‌شناختند. آن‌ها رژیم خلقی و عمال آن را مرتد، کافر، مشرک و هم‌سنگ روس‌ها تلقی می‌کردند (پیام مستضعفین، ۱۳۶۶: ۱۰۵؛ محسنی، بی‌تا: ۱۰۱ و ۱۰۴) و از کشته‌شدن هم باکی نداشتند. پس از برچیده‌شدن بساط رژیم خلقی از اُرزگان، جهاد از موضوعیت افتاد. اما آنانی که به نام جهاد خیز برداشته بودند کماکان می‌خواستند از ظرفیت‌های مشروعیت‌بخش آن سود ببرند. حضور احزاب جهادی در اُرزگان را در همین چارچوب می‌توان تحلیل و فهم نمود. البته نیروهای خارج از گردونه‌ی جهاد در اُرزگان و تأسیس کانون‌های جزیره‌ای قدرت چالشی بود که جهاد مقدس را به حاشیه رانده بود. برخی از ناظران معتقدند که پس از شکست دولت خلقی، آنانی که در صف نخست رزمیده و مرارت‌های بسیاری متحمل شده بودند، به حاشیه رانده شده و بازیگران جدید وارد صحنه سیاست و قدرت شدند (رضایی، ۱۴۰۰).

جهادِ اُرزگان از منظر انگیزه‌ها و اهداف نیز یک‌دست نبود. در حالی که هزاره‌ها در برابر سیاست‌های الحادی رژیم خلقی و فرمان‌های انقلابیِ نور محمد تره‌کی به پا خواستند، پشتون‌ها با چنین نگرشی وارد فاز جهاد نشدند. پشتون‌ها که سیستم نیمه قبایلی بر زندگی آنان حاکم بود، زمانی خطر رژیم را جدی گرفتند که دریافتند ممکن است زمین‌های‌شان به نفع هزاره‌های بی‌زمین مصادره گردد (غلامی، ۱۴۰۰). به عبارت دیگر، می‌توان ماهیت جهاد اُرزگان را در دو سطح متفاوت ملاحظه نمود: هزاره‌ها با انگیزه‌های اعتقادی و دینی برخاستند و رهبریِ جهاد عمدتاً با روحانیون و ملاهای سرشناس بود. اما قیام پشتون‌ها هرچند از انگیزه‌های معنوی تهی نبود، اما دلیل اصلی قیام آنان را نگرانی از تغییر وضع موجود و تحولِ عینی در مساله‌ی مالکیت زمین تشکیل می‌داد (رضایی، ۱۴۰۰).

موضوع طبقات نیز در جهاد اُرزگان چالش مهمی محسوب می‌شد. از منظر رژیم خلقی روحانیون و خان‌ها به جرم استثمارگری توده‌ها، به‌یک‌اندازه گناه‌کار بودند. لذا ملاها و خوانین برای سرنگونی رژیم کمونیستی هم‌کاری کردند و نوعی هماهنگی میان آن‌ها در دوره‌های براندازی و اقدام جمعی پدید آمد (خلیلی، ۱۴۰۰). اما جهاد مقدس به‌اندازه‌ی کافی ظرفیت آن را نداشت تا این دو طبقه را برای طولانی‌مدت در کنار یکدیگر نگه دارد. لذا منازعه ملاها و خوانین برای تصاحب بیشینه‌ی قدرت، فاز دیگری از دوره‌ی جهاد در اُرزگان بود. در این منازعه در مناطق هزاره‌نشین، ملاها دست برتر را داشتند. آن‌ها در اُرزگان‌های مرکزی و شمالی اقدام به بازداشت و مجازات برخی از خوانین به جرم هم‌کاری با دولت‌های پیشین نمودند و آن‌ها را به عافیت‌جویی و فرصت‌طلبی متهم کردند (بیانی، ۱۴۰۰؛ انصاری، ۱۴۰۰). در جامعه‌ی پشتون وضعیت معکوس بود. در این جامعه این خان‌ها و ملک‌ها بودند که پرچم جهاد را در دست داشتند و حتی پس از ورود احزاب به اُرزگان، خوانین پشتون نمایندگی مهم‌ترین احزاب جهادی را بر عهده گرفتند

(برهانی، ۱۴۰۰؛ شریفی، ۱۴۰۰؛ غلامی، ۱۴۰۰).

### ۵-۶. مسیر؛ شیوه‌های سرایت جهادیسم

سرایت جهادیسم به اُرزگان را در چارچوب نظریه‌ی پخش در سه سطح ذیل می‌توان مورد توجه قرار داد:

#### ۵-۶-۱. پخشِ جابه‌جایی

فراگیری جهاد در اُرزگان بدون تردید محصول جابه‌جایی‌های بسیاری است که در سطوح درونی و بیرونی وجود داشته است. در سطح درونی، آمد و شد مردم به سایر شهرها به‌ویژه کابل و قندهار چشم و گوش آنان را نسبت به شرایط سیاسی افغانستان باز کرد. کابل مرکز تحولات آن دوره بود و قندهار به‌لطف هم‌جواری با اُرزگان، نقش کلان‌تر را ایفا می‌نمود. در چنین شرایطی، جابه‌جایی‌ها به انتقال ایده‌ها و برنامه‌های جهادیسم کمک کرد. پس از استقرار رژیم خلقی، شماری از طلاب و سربازان اُرزگانی در قندهار و کابل به سر می‌بردند. هم‌چنین جایگاه سیاسی و اقتصادی این دو شهر موجب شده بود مسافرین زیادی میان اُرزگان، کابل و قندهار رفت و آمد کنند. *غلام رسول شریفی* که در کابل سرباز بوده، نقل می‌کند که با بالاگرفتن تب انقلاب، سربازان هزاره‌تبار و حتی پشتون‌تبارِ اُرزگانیْ وظیفه‌شان را ترک کردند و به اُرزگان بازگشتند. به‌گفته‌ی وی تنها از قریه باغوچار چهار نفر از خدمت عسکری در کابل گریختند. وی تاکید می‌کند که توهین‌های دولتِ خلقی علیه نهاد مذهب و روحانیونِ بلندپایه به‌ویژه روح‌الله خمینی و کاظم شریعت‌مداری، دلیل اصلی این اقدام بود (شریفی، ۱۴۰۰).

جهادیسم در اُرزگان خاستگاه‌های بیرونی نیز داشته است. برای پشتون‌های اُرزگان مسافرت به پاکستان امری سهل و ساده بود. در آن شرایط شماری از طلبه‌های اُرزگانی در مدارس علمیه‌ی پاکستان به‌ویژه در کویته و پیشاور تحصیل می‌کردند. آنان با اندیشه‌های انقلابی افرادی مانند *عبدالاعلی مودودی* اندیشمندِ شهیرِ شبه قاره بیگانه نبودند. ضمن آن‌که در آن شرایط

پیشاور میزبان احزاب و رهبران جهادی نیز بود. در جانب شیعیان نیز چنین روندی وجود داشت. بسیاری از کسانی که علَمِ جهاد را در اُرزگان برافراشتند، سابقه‌ی تحصیل در نجف و قم را داشتند. مثلا میراحمد میرزایی، محمد فیاض، رمضان علی فقیهی، و سید محمد مظفری از اُرزگان مرکزی و محمد کاظم افکاری و محمد حسین صادقی نیلی از اُرزگان شمالی دانش‌آموخته‌ی نجف و علی برهانی و محمد صادق زاهدی و محمد اسلم صالحی از اُرزگان خاص و سرور صادقی شهرستانی، ناطقی شفایی و یوسف واعظی از اُرزگان شمالی تحصیل‌کرده‌ی قم بودند (بیانی، ۱۴۰۰ و غلامی، ۱۴۰۰). اینان پس از بازگشت به اُرزگان، در راس گروه‌های جهادی شیعی قرار گرفتند.

سرایت اندیشه‌های جهاد به اُرزگان، صورت دیگری نیز داشت. در دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ شمار قابل توجهی از اُرزگان به قصد زیارت راهی عراق و ایران شدند. آنان در بازگشت تنها کربلایی و زوار نبودند؛ بلکه برخی از آن‌ها حامل پیام‌ها، اعلامیه‌ها و کتاب‌های رهبران انقلاب ایران به‌ویژه آیت‌الله خمینی نیز بودند. عزیزالله غلامی نقل می‌کند که پدرش (ملا محمد اسحاق آخوند) در سال ۱۳۴۹ کتاب حکومت اسلامی (ولایت فقیه) آیت‌الله خمینی را از ایشان در نجف هدیه می‌گیرد و با پیچاندن آن در کفن، کتاب را به اُرزگان خاص منتقل می‌کند (غلامی، ۱۴۰۰). در اُرزگان شمالی نیز چنین سنتی وجود داشته است. عزیزالله بیانی نقل می‌کند که در سال ۱۳۵۳ «دو نفر از معلمان در آن دوره یکی عیسی‌خان از اُرزگان خاص و دیگری طاهرخان از بای‌لوغ به‌صورت جدّی افکار و اندیشه‌های امام را در مکتب نیلی و میان مردم تبلیغ می‌کردند. در همان سال توسط خادم‌زوار فرزند حاج رضا یک تعداد کتاب *حکومت اسلامی* نوشته امام خمینی به نیلی رسید که منشا آن برای ما معلوم نبود». به‌گفته بیانی از سال ۱۳۵۳ آقایان جان محمد مهدوی، دوست محمد رحیمی و میرزاحسین موحدی که در زمان حکومت تره‌کی

دستگیر و سربه‌نیست شدند، از سرنگونی شاه ایران توسط خمینی سخن می‌گفتند و حتی کتاب‌ها و نوارهای صوتی خمینی و روحانیون انقلابی ایران را از مرز نیمروز و بسیار به‌سختی وارد افغانستان می‌کردند و به اُرزگان شمالی انتقال می‌دادند (بیانی، ۱۴۰۰). ناظرحسین زکی نیز تایید می‌کند که در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ کتاب حکومت اسلامی و سایر آثار آیت‌الله خمینی در اُرزگان شمالی مورد مراجعه محصلین علوم دینی بوده است (زکی، ۱۴۰۰). پس از پیروزی انقلاب ایران جابه‌جایی‌ها سرعت بیشتری گرفت. در اُرزگان شمالی محمد کاظم افکَاری در سال ۱۳۵۹ هفت هزار جلد کتاب با محتوای اسلامی را از ایران، و یک محموله تسلیحات را از پاکستان به اُرزگان شمالی منتقل نمود (اعتمادی، ۱۳۷۹: ۳) و چندی بعد هیاتی ایرانی‌تبار از اعضای سپاه پاسداران یا واحد نهضت‌ها به همراه محموله تسلیحات و مهمات به شهرستان و دایکندی رفت و پس از انجام ماموریت منطقه را ترک نمود (صادقی - شهرستانی، ۱۴۰۰).

**۵-۶-۲. پخش سلسله‌مراتبی**

پخش سلسله‌مراتبی در میان جوامع پشتون و هزاره‌ی اُرزگان متفاوت بوده است. پشتون‌های اُرزگان به دلیل پیروی از سیستم پدرسالاری تا حدود زیادی تحت تاثیر خان‌ها، ملک‌ها و ارباب‌های زمین‌دار بودند. آنان زمانی تردیدها را در قیام علیه حکومت تره‌کی کنار گذاشتند که فرمان شماره هشت صادر شد. مطابق این فرمان زمین‌های ملاکین و زمین‌داران به‌نفع دهقانان مصادره می‌شد. این فرمانْ خوانینِ پشتون را که اغلب رئیس قبایل به‌شمار می‌رفتند، وارد فاز جهاد نمود. اما در جامعه‌ی هزاره جهاد در شرایطی اتفاق افتاد که ملاهای عودت‌کننده از نجف و قم نسبت به خان‌ها و ارباب‌های کم‌زمین دست برتر را داشتند. به‌حاشیه رانده‌شدن ارباب‌های هزاره از گردونه‌ی قدرت، نشان داد آینده از آنِ ملاها خواهد بود. زیستِ اجتماعی هزاره‌های اُرزگان مطابق سیستم قبایلی که حول مساله‌ی زمین شکل می‌گیرد، نبود. آنان در یوغ

خوانین و ملاکین نبودند و با سیستم ارباب-رعیتی که تعهد ابدی ایجاد نمی-کرد، کنار می‌آمدند. بنابراین وفاداریِ مذهبیِ شیعیانِ هزاره موجب شده بود توده‌ها با طبقه‌ی روحانیون هم‌دلی بیشتری نشان دهند. رفت و آمد هزاره‌ها به کشورهای عراق و ایران نیز وابستگی برون‌مرزی ایجاد کرده بود. بسیاری از شیعیان تکلیف شرعی و عیار دینداری‌شان را با فتاوایی که از قم و نجف صادر می‌شد، می‌سنجیدند. آیت‌الله‌های بلندپایه عراقی و ایرانی مانند آیت‌الله حکیم، آیت‌الله بروجردی و در اواخر آیت‌الله خمینی در چشم اُرزگانی‌ها خداوندگار دیانت و شریعت بودند. ضمن آن‌که شیعیان اُرزگان حرکت انقلابی روح‌الله خمینی علیه رژیم سلطنتی در ایران را از آغاز تا انجام در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ زیر نظر داشتند و تحولات آن را تعقیب می‌کردند. برخی از اُرزگانی‌ها هنوز هم اعلامیه‌هایی که از ایران در این دوره توسط زوار به اُرزگان می‌رسید را در صندوقچه‌ی شخصی خود نگه داشته‌اند. محتوای این اعلامیه‌ها را پیام‌ها و سخنان رهبران بلندپایه انقلاب ایران مانند روح‌الله خمینی، کاظم شریعت‌مداری، ناصر مکارم شیرازی و مرتضی مطهری تشکیل می‌داد (غلامی، ۱۴۰۰).

پیروزی انقلابِ اسلامیِ ایران مقارن با استقرار حکومت کمونیستی در افغانستان، جایگاه رَهبران انَقلابی ایران را در جامعه شیعه اُرزگان ارتقا بخشید. هزاره‌های اُرزگان پیروزی انقلاب ایران را در شرایطی جشن گرفتند که رژیم خلقی در اقتدار بود. در یک مورد ولسوال اُرزگان‌خاص پس از اطلاع از مراسم جشن شبانه‌ای که در حوزه علمیه مرکزی اُرزگان برگزار شده بود، به حوزه رفته و به شیخ محمد فیاض مسئول حوزه اخطار می‌دهد. این در حالی است که استاد فیاض در همین حوزه مبانی حکومت اسلامی را به‌عنوان درس اصلی تدریس می‌کرد (خلیلی، ۱۴۰۰) و کتاب «حکومت اسلامی» نوشته آیت‌الله خمینی در میان مردم سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب ایران دست‌به-دست می‌شد (انصاری، ۱۴۰۰ و غلامی، ۱۴۰۰). پس از پیروزی انقلاب

اسلامی ایران، آیت‌الله خمینی، سید اسحاق نقوی را در اُرزگان خاص (صادقی اُرزگانی، ۱۳۹۶ :۲۶۴) و حاجی غلام‌حیدر را در اُرزگان شمالی (بیانی، ۱۴۰۰) وکیل خود تعیین کرد.

موضع‌گیری روح‌الله خمینی و کاظم شریعت‌مداری علیه تره‌کی در محکومیت کشتار ۲۴ حوت هرات، موجب شد جایگاه آیت‌الله‌های ایرانی به‌ویژه آیت‌الله خمینی در اُرزگان ارتقا یابد. این در حالی بود که پیش از آن اغلب شیعیان اُرزگان مقلد آیت‌الله خویی بودند. عزیزالله بیانی نقل می‌کند که محمد حسین صادقی نیلی در اوایل مقلد آیت‌الله خویی بود. اما پس از آن که در سال ۱۳۵۸ به ایران رفت، اعتراف کرد که آیت‌الله خمینی درک بهتری دارد و به سوی ایشان عدول نمود. بیانی هم‌چنین امان‌الله موحدی و مصطفی اعتمادی را در شمار شاگردان آیت‌الله خامنه‌ای قرار می‌دهد که در روشنگری مردم بسیار نقش داشتند (بیانی، ۱۴۰۰). صادقی شهرستانی از پیشگامان جهاد در اُرزگان شمالی نیز می‌پذیرد که «ما از انقلابیون ایران دستور می‌گرفتیم. من مقلد خمینی بودم و از دستورات او پیروی می‌کردم. آقای خمینی دستور داده بود که شیعیان علیه خلقی‌ها قیام کنند» (صادقی شهرستانی، ۱۴۰۰).

**۵-۶-۳. پخش سرایتی**

بهارِ جهاد در اُرزگان عمر کوتاهی داشت و در سال ۱۳۵۸ کار حکومت تره‌کیَ در اُرزگان (به‌غیر از مرکز ولایت) یک‌سره شد. از این پس حکومت به دست بازیگران محلی افتاد و اُرزگان به جولانگاه گروه‌های خودسر تبدیل شد. می‌توان گفت که پس از استقرار احزاب جهادی در اُرزگان، ارزش‌های نخستین جهاد که توده‌ها برای آن علیه حکومت خلقی شوریده بودند، تغییر یافت و اولویت‌های دیگری جای آن‌ها را گرفت. هریک از احزاب و سازمان‌های وابسته به ایران و پاکستان کوشیدند با واردات سلاح از کشورهای همسایه، قدرت خود را در اُرزگان افزایش دهند. می‌توان گفت از سال ۱۳۵۹ تا پایان دوره جهاد در سال ۱۳۷۲ الگوهای جنگ و مقاومت در اُرزگان

جزیره‌ای شده بود. از یک‌سو طبقات بالای جامعه به‌ویژه ملاها و خوانین سعی می‌کردند معنا و برداشت خود را از مفهوم مقاومت و اسلام سیاسی ارایه کنند. و از سوی دوم، احزابی که بخش‌هایی از اُرزگان را در اختیار داشتند، می‌کوشیدند الگوی مطلوب خود از مقاومت و حکومت‌داری را ارایه کنند. گروه‌های جهادی در اُرزگان بعضاً دست به تاسیس حوزه‌های علمیه، مکتب‌خانه‌ها و لیسه‌ها می‌زدند. آنان به‌زعم خود در نظر داشتند معنای انقلاب اسلامی، حکومت اسلامی و اسلام سیاسی را به مخاطبین خود آموزش دهند. به نظر می‌رسید در این دوره‌ی ۱۳ساله، فضای فرهنگی و فکری جامعه به‌شدّت چندقطبی شده بود. این در حالی بود که مهاجرت مردم با انگیزه‌های تحصیلی، امنیتی، و اقتصادی به کشورهای همسایه و بازگشت برخی از آنان به‌منطقه، فضای فکری و فرهنگی اُرزگان را تحت‌تاثیر قرار می‌داد (غلامی، ۱۴۰۰).

تنوّع و تکثّر اندیشه‌ها و تئوری‌های حوزه انقلاب اسلامی و قرائت‌های مختلفی که در رابطه با اسلام سیاسی فضای اُرزگان را پر کرده بود، از دیگر ویژگی‌های این دوره یاد شده است. در این دوره اصحاب اندیشه و ایده در اُرزگان به‌دور از نظارت قدرتِ فایقه، سرگرم کار خود بودند و نه در جامعه پشتون و نه در جامعه هزاره، روایت پایدار و استوار از گفتمان جهاد و انقلاب اسلامی شکل نگرفت. گفتمان‌های کلشیه‌ای، تکراری، تقلیدی و مبهم از اسلام سیاسی و حکومت اسلامی از خصایص این زمانه بود؛ زمانه‌ای که الگوها و پدیده‌ها به‌سادگی و بساطت از این‌جا به آن‌جا سرایت می‌کردند.

## ٦. تحلیل و نتیجه‌گیری

دوره‌ی پرتب و تاب جهاد در اُرزگان نقطه عطفی در تاریخ این خطه محسوب می‌شود. پس از فاجعه‌ی نسل‌کُشیِ هزاره‌ها توسط عبدالرحمان‌خان در اُرزگان، دوره‌ی جهاد مهم‌ترین مقطع تاریخی اُرزگان است. در این دوره اُرزگانی‌ها پس از یک قرن دست به اقدام مهمی زدند و شرایط را تغییر دادند.

تحولات سیاسی این دوره چنان عمیق و گسترده است که در رابطه با آن می‌توان کتاب‌ها نوشت و بر پایه‌ی سوژه‌های آن داستان‌ها پرداخت و فیلم‌ها ساخت. اکنون که سه دهه از آن دوره گذشته است، بسیاری آن را به دلیل فجایعی که اتفاق افتاد، دوره‌ی تاریکی و تباهیِ اُرزگان می‌دانند. اما راست آن است که این دوره یک‌سره هم چنین نبوده است. اُرزگانی‌ها در سال ۱۳۵۸ شجاعانه در برابر رژیمی خودکامه ایستادند و اقتدار آن را به زیر کشیدند. این دست‌آورد کمی نیست. برای نخستین‌بار اُرزگانی‌ها اعم از پشتون و هزاره در کنار هم قرار گرفتند و نشانه‌هایی از ملت‌شدن را ظاهر نمودند. این اُرزگانی‌ها بودند که پیش از سایر ولایات، تمامی ولسوالی‌های اُرزگان را از چنگ دولت تک‌حزبی آزاد کردند و به داد همسایگان‌شان در ولایت‌های بامیان، غور و غزنی رسیدند. در این رویداد مشارکت توده‌ها و طبقات اجتماعی بی‌پیشینه بود. توده‌های محروم جامعه و نخبگان به‌یک‌پیمانه خطر استبداد را دریافتند و در برابر آن قربانی‌های زیادی دادند.

جهاد فرصت طلایی برای هزاره‌ها بود تا قدری انتقام قتل‌عام اجدادشان در دوره‌ی عبدالرحمان‌خان را بستانند. ابتکار عمل پروژه‌ی جهاد در دست هزاره‌ها بود و اینان بودند که شعله قیام علیه حکومت خلقی را در اُرزگان روشن کردند. در دوره جهاد هزاره‌ها هم‌سنگ پشتون‌ها بودند و در بسیاری فرازها وزین‌تر می‌نمودند. آنان هم خود از انزوای تاریخی درآمدند و هم اُرزگان را از زیر سایه لوی‌کندهار خارج نمودند. جهاد در اُرزگان امتیازات دیگری نیز داشت؛ در سیاستی که به رکود گراییده و به بن‌بست رسیده بود، گشایش‌هایی پدید آمد. برای نخستین‌بار نیروهای جدید و در حاشیه به میدان آمدند و لایه‌ی سخت و زمخت قدرت شکسته شد؛ نسل جدید امکان تغییر و جابه‌جایی نقش‌ها را تجربه نمود و گفتمان‌های تازه‌ای شکل گرفت؛ اسلام سیاسی حداقل ظرفیت‌های خود را نشان داد و فرصت مقایسه میان ایدئولوژی‌های چپ و راست فراهم آمد؛ چشم و گوش اُرزگانی‌ها به روی

جهـان بیـرون تاانـدازه‌ای بـاز و حقـایق مـبهم از جهـان غـرب و شـرق و ایدئولوژی‌های وارداتی تا حدودی نمایان شد.

امـا جهـاد در اُرزگـان زوایـای تاریـک و ناخوشـایند بسـیاری نیـز داشـت. اُرزگانی‌ها و آنانی که اُرزگان را می‌شناسند، گواهی خواهند داد که جهـاد در اُرزگان هم‌چنان‌که قاعده آن سسـت بـود، قائمـه آن نیـز کـج و معـوج از آب درآمد. برافتادن حکومت خلقی، بـرای اُرزگـانی‌هـا تنهـا خـاطره‌ی شـیرین در تمامی دوره‌ی چهـارده سـاله‌ی جهـاد بـود. پـس از آن جهـاد بـه آلـت دسـت باندهای قدرت تبدیل شد. ساختار اجتماعی و نظم نیم‌بندِ پیشین فـرو ریخـت، اما جای آن را هیچ ساختار و نظمی پر نکرد. جنگ‌هـای داخلـی نتیجـه چنـین وضعیتی بود. در این جنگ‌ها بافت‌ها و مناسبات اجتماعی شکاف‌های عمیقـی برداشت. ارباب‌ها و ملاها رودرروی هم قرار گرفتند؛ پشتون‌ها و هـزاره‌هـا بـه دشمنان قسم خورده یکدیگر تبدیل شدند؛ جنگ‌های سازمانی نفس جامعه را برید و زندگی در اُرزگان را دشوار و ناممکن ساخت. خون‌های بسیاری برای هیچ و پوچ به زمین ریخته شد و کسی مسئولیت آن را برعهده نگرفت. جنگ قومی سال ۱۳۶۹ میان پشـتون‌هـا و هـزاره‌هـای اُرزگـان خـاص، نتیجـه پایـانی جهادیسم در اُرزگان بود. کشته‌شدن ده‌ها نفر، گسست شیرازه معیشت مردم و آوارگی هزاران نفر تنها ذره‌ای از آسـیب‌هـایی اسـت کـه اُرزگـانی‌هـا از ایـن مصیبتِ خودساخته متحمل شدند. این جنگ و سایر جنـگ‌هـایی کـه پـیش از آن میان گروه‌های خودسر صورت گرفت و موجب خون‌ریـزی‌هـای بسـیاری شد، نشان داد که جامعه اُرزگان تا چه‌اندازه از ارزش‌هـای اسـلامی و اخلاقـی تهی شده است. بی‌رحمی‌های بی‌حد و حصری که میان ملاها و ارباب‌ها، میان پشتون‌ها و هزاره‌ها، میان این حزب و آن حزب، میان ایـن قریـه و آن قریـه، و میان این قوماندان و آن قوماندان صورت گرفت، نشان داد کـه در مقـام عمـل تئوری‌ها و الگوهای وارداتی جهاد، به بیراهه و یا هـدر رفتـه اسـت. *غـلام‌نبـی رضـایی* از اعضـای کمیتـه‌ی اداره‌ی خـودگردانِ قریـه باغچـار در اُرزگـان

مرکزی، در گفتگو با نگارنده تاکید کرد که در صحنه عمل ارزش‌های جهاد و مقوله‌های ارزشی مانند عدالت و شریعت در مدیریت صحنه جایگاهی نداشت و جای آن را انگیزه‌ها و رقابت‌های شخصی و قبیله‌ای پر کرده بود. او تصریح نمود مواجهه‌ی ملاهای این کمیته با ارباب‌ها و منتقدین، برگرفته از الگوی نورمحمده تره‌کی بود نه برآمده از سیره آیت‌الله خمینی. او در رابطه با این پرسش که چرا این کمیته اقدام به بازداشت و بازجویی ارباب‌ها نمود، پاسخ داد که؛ «ما این روش برخورد را از تره‌کی آموخته بودیم. او هم ارباب‌ها را مورد پیگرد قرار می‌داد»! (رضایی، ۱۴۰۰).

به‌طورکلی، آن‌چه جهاد خوانده می‌شود مانند طوفان سهمگینی بود که اُرزگان را درنوردید و میراثی پر از نکبت و نفاق برجای گذاشت. جهاد جامعه‌ی دو قطبی اُرزگان را دو قطبی‌تر کرد و به اختلاف‌ها و تضادها دامن زد. جهاد رشد فکری و بینش عمومی اُرزگانی‌ها را گرفت و موجب شد کماکان در حصار فرهنگ پدرسالارانه باقی بمانند. انسدادهای ناشی از جهاد در دوره‌های پسین نیز گریبان اُرزگانی‌ها را رها نکرد. تحولات تلخِ پساجهاد در اُرزگان و تبدیل‌شدن این خطه به یکی از خاستگاه‌های طالبان، با شکست پروژه جهاد بی‌ارتباط نیست. دو دهه حاکمیت جمهوریت در افغانستان نیز نتوانست چیزی از مسائل اُرزگان را حل کند. فضای تیره و تاری که اکنون بر اُرزگان سایه افکنده، محصول توالی بحران‌هایی است که آتش آن از خاکستر جهاد برمی‌خیزد. فرهنگ‌پذیری اُرزگانی‌ها برای تغییر، ضرورت رشد فکری و تحصیلی، پرهیز از قشری‌گری و عبور از پوسته دین، انصراف از حرکت‌های کور و بی‌هدف، تمرکز بر استقلال ملی و تبدیل‌نشدن به میدان جنگ نیابتی، خردورزی در پیروی از اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های غیربومی و وارداتی، می‌تواند قدری اُرزگان را از تنگناهای حاصل از جهادیسم برهاند.

## کتاب‌نامه


۱. الف) منابع مکتوب
۲. اعتمادی، عوضعلی(۱۳۷۹)، «*احزاب افغانستان؛ از ظهور تا افول*»، هفته نامه وحدت، سال ششم، شماره ۲۳۵، ۳۱ سنبله.
۳. باقری، اسماعیل(۱۳۹۳)، *مقدمه‌ای بر جریان‌شناسی اسلامی افغانستان*، تهران، اندیشه‌سازان نور.
۴. برزگر، ابراهیم(۱۳۸۲)، «*نظریه پخش و بازتاب انقلاب اسلامی*»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره۲۸.
۵. *پیام مستضعفین* (۱۳۶۶)، شماره ۶۵-۶۶، فروردین و اردیبهشت.
۶. توسلی‌غرجستانی، محمد(۱۳۸۷)، *سیمای اُرزگان*، قم، نشر آراسته.
۷. تیمورخانوف، ل (۱۳۷۲)، *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه عزیز طغیان، تهران.
۸. *دایرة المعارف آریانا* (۱۳۸۶)، کابل، آکادمی علوم افغانستان.
۹. دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۷۱)، *شناسنامه افغانستان*، قم، مولف.
۱۰. شفایی، امان‌الله (۱۳۹۶)، *تحلیل گفتمانی اسلام‌های سیاسی در افغانستان*، تهران، ابرار معاصر.
۱۱. عبداللهی، حسن (۱۳۸۸)، *تبیین الگوی نظام شهری افغانستان*، مشهد، انتشارات پاپلی..
۱۲. عظیمی، خانعلی (۱۳۸۵)، «بررسی تاریخی تحولات سیاسی و اجتماعی *اُرزگان* از برآمدن امیر عبدالرحمان تا برافتادن طالبان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، جامعةالمصطفی العالمیه.
۱۳. غرجستانی، محمدعیسی (۱۳۹۵)، *شکست روسها در هزاره جات*، بی‌جا، بی‌نا.
۱۴. فصیحی غزنوی، قربانعلی؛ شریفی، علی‌مدد (۱۳۹۶)، *عالمان شیعه غزنی*، مشهد، بدخشان.
۱۵. گرومف، بوریس (۱۳۷۵)، *ارتش سرخ در افغانستان*، ترجمه عزیز آریانفر، تهران، وزارت امور خارجه.

۱۶. محسنی، محمدآصف (بی‌تا)، *توضیح مسائل جنگی*، قم، دفتر حرکت اسلامی افغانستان.
۱۷. مدیرشانه‌چی، محسن (۱۴۰۰)، طرح پژوهشی با عنوان «اُرزگان خلاصه تاریخ افغانستان».
۱۸. میتلند، پی. جی (۱۳۷۶)، *تحقیقی درباره هزاره‌ها و هزارستان*، ترجمه محمداکرم گیزابی، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۱۹. ناصری، محمدامیر (۱۳۷۲)، «*ویژگی‌های روحی و اخلاقی شهید صادقی*،» ابوذر انقلاب(یادنامه حجت‌الاسلام شهید صادقی نیلی»، قم، مجمع فرهنگی اُرزگان.
۲۰. واعظی، حمزه (۱۳۹۱)، *هویت‌های پریشان*، مشهد، انتشارات بدخشان.
۲۱. ولی‌زاده، پروین (۱۳۹۷)، *دانشنامه هزاره (مدخل اُرزگان)*، کابل، بنیاد دانشنامه هزاره.
۲۲. یوسف، محمد؛ ادکین، مارک (۲۰۱۵)، *تلک خرس یا حقایق پشت‌پرده جهاد افغانستان*، ترجمه محمدقاسم آسمایی، نشر الکترونیکی.
۲۳. Hagerstrand, T (1969*), Innovation Diffusion as a Spatial Process*, University of Chicago press.
۲۴. Haggett, Peter (1972), *Geography: A Modern Synthesis*, New York: Harper.
۲۵. Maududi, Abdol-ala (1995), *The process of Islamic Revolution*, Lahore.
۲۶. Palloni, Alreto (2007), Theories and Models of Diffusion in Sociology, Center for.
۲۷. ب) مصاحبه‌ها
۲۸. احسانی، اسدالله (۱۳۹۷)، مصاحبه‌ی دانشنامه هزاره با اسدالله احسانی،۱۳۹۶، به‌نقل از: دانشنامه هزاره.

۲۹. اُرزگانی، قربانعلی (۱۳۹۷)، مصاحبه‌ی حضوری دانشنامه هزاره با قربانعلی اُرزگانی، ۱۳۹۶؛ به‌نقل از: دانشنامه هزاره.
۳۰. انصاری، سلمان (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی کتبی نگارنده با سلمان انصاری، کنشگر سیاسی در اُرزگان خاص (دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰)، قم؛ ۸/۲۲/ ۱۴۰۰.
۳۱. برهانی، علی (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی کتبی نگارنده با علی برهانی، کنشگر سیاسی در اُرزگان‌خاص دهه ۱۳۶۰، قم؛ ۱۴۰۰/۹/۸.
۳۲. بیانی، عزیزالله (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی کتبی نگارنده با عزیزالله بیانی، از فعالان سیاسی و اجتماعی اُرزگان شمالی در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰، قم؛ ۱۴۰۰/۹/۷.
۳۳. خلیلی، نیک‌محمد (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی کتبی نگارنده با نیک‌محمد خلیلی، کنشگر سیاسی در اُرزگان‌خاص(دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰)، قم؛ ۱۴۰۰/۸/۱۵.
۳۴. رضایی، غلام‌نبی (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی حضوری نگارنده با غلام‌نبی رضایی؛ از کارگزاران قریه باغچار در اُرزگان خاص، پیشوا، ۸/۲۸/ ۱۴۰۰.
۳۵. زکی، ناظرحسین (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی تلفنی نگارنده با ناظرحسین زکی؛ از کنشگران سیاسی دهه‌های ۱۳۶۰ در اُرزگان شمالی، قم، ۱۴۰۰/۱۰/۲۰
۳۶. شریفی، غلامرسول (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی حضوری نگارنده با غلامرسول شریفی؛ سرباز در دوره حکومت تره‌کی و هوادار انقلاب اسلامی ایران، ورامین، ۱۴۰۰/۸/۲۹.
۳۷. صادقی اُرزگانی، محمدامین (۱۳۹۷)، مصاحبه‌ی حضوری ابوطالب مظفری با محمدامین صادقی اُرزگانی، اصفهان ۳۰ قوس ۱۳۹۶؛ به نقل از دانشنامه هزاره.
۳۸. صادقی شهرستانی، سرور (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی تلفنی نگارنده با سرور صادقی شهرستانی، از فعالان سیاسی و اجتماعی اُرزگان شمالی، قم؛ ۱۴۰۰/۹/۱۰.
۳۹. غلامی، عزیزالله (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی حضوری نگارنده با عزیزالله غلامی؛ فعال اجتماعی در اُرزگان خاص، پیشوا، ۱۴۰۰/۸/۲۸.
۴۰. فاضل کیانی (۱۴۰۰)، دیدار اعضای هیات علمی همایش اُرزگان با فاضل کیانی، قم، ۱۴۰۰/۹/۲۶.

۴۱. کریمی، محمد (۱۴۰۰)، مصاحبه‌ی کتبی نگارنده با محمد کریمی، عالم دین و فعال اجتماعی در اُرزگان خاص دهه ۱۳۶۰، قم؛ ۱۴۰۰/۹/۷.
۴۲. مظفری، ابوطالب (۱۳۹۷)، مصاحبه‌ی حضوری دانشنامه هزاره با ابوطالب مظفری، ۱۳۹۶؛ به نقل از دانشنامه هزاره.
۴۳. موسوی، سید غلامحسین (۱۴۰۰)، سخنرانی سید غلام‌حسین موسوی در اولین پیش‌نشست همایش بین‌المللی اُرزگان؛ تاریخ، فرهنگ، سیاست و اجتماع»؛ قم؛ ۱۴۰۰/۹/۱۰.

# جنگ سال ۱۳۶۹ ارزگان؛ زمینه‌ها، عوامل و پیامدها

سلمانعلی ذکی*

## چکیده

در عصر محمدظاهر شاه و داوود خان، هزاره‌های ارزگان در سایه حکومت فراگیر در کشور و درایت سران منطقه از امنیت و رفاه نسبی برخوردار بودند. پس از کودتای سال ۱۳۵۷ در اکثر السوالی‌های کشور از جمله ارزگان خاص آنارشی مطلق حاکم شد و تجهیزات نظامی توسط گروه‌ها میان مجاهدین توزیع گردید. آنارشی حاکم نخست جامعه متحد هزاره را در سراسر کشور از جمله ارزگان به ارباب و ملا، سپس به گروه‌ها و دسته‌های متعدد تقسیم کرد. تلاش‌های شورای روحانیت ارزگان که از طیف حاکم هزاره‌ها نمایندگی می‌کرد، با توجه به پیوستن هر یک از اعضا به گروهی از گروه‌های جهادی، برای کنترل اوضاع کارساز نیفتاد. تصمیم‌گیری در باره سرنوشت هزاره‌ها به گروه‌ها، پایگاه‌ها، افراد متعدد با سلایق و گرایش‌های متفاوت و گاهی متعارض ارجاع پیدا کرد و قلعه مستحکم هزاره‌ها در ارزگان پساعبدالرحمن دو باره ترک برداشت. با آن‌که مجاهدین هزاره و پشتون در مصاف با دولت جمهوری دموکراتیک قرار داشتند، در نبود رهبری واحد و جبهه مشترک، دشمن مشترک نتوانست همزیستی مسالمت‌آمیز و برادرانه‌ی آن‌ها را حفظ کند. افراد غیرمسئول پشتون‌ها به همسایگان خود آسیب زدند. در فقدان مرجعیت مشترک بین مجاهدین پشتون و هزاره و حاکمیت ملی، مراجع موجود زیر بار حل مسائل مشترک نرفتند، تا این‌که تراکم حوادث جزئی به تقابل قومی منتهی گردید. در تقابل ایجاد شده باتوجه به عنادهای درونی بین مجاهدین پشتون و هزاره، تلاش‌های دیرهنگام برای فرو نشاندن کدورت‌ها به فرجامی مناسب منتهی نگردید در نتیجه کنش‌ها و واکنش‌های پشتون–هزاره به تنش و جنگ‌های خونین منتهی گردید و پیامدهای زیانباری را به بار آورد.

**واژگان کلیدی:** ارزگان خاص، جنگ سال ۱۳۶۹، پشتون‌ها، هزاره‌ها.

---

* دانش پژوه دکترای اندیشه معاصر مسلمین- جامعه المصطفی العالمیه Salmanali_zaki@yahoo.com

**۱- مقدمه**

ارزگـان، حادثـه‌خیزتـرین منطقـه هـزاره‌نشـین اسـت. ارزگـان بیشـترین جابه‌جایی‌های جمعیتی و تلفات انسانی هزاره‌ها را به خود دیده است. ارزگان هم‌نام با اسطوره شیرین هزاره، یادآور زشت‌ترین شکنجه‌هـا؛ فجـایع؛ کشـتار؛ اسارت و بیداد در تاریخ افغانستان است. ارزگان یادآور درد و داغ‌هایی اسـت که از گذشته تـا کنـون انعکـاس بیرونـی نداشـته اسـت. ارزگـانی‌هـا در عصـر عبدالرحمان تمام سرزمین خود را از دسـت داده‌انـد. افـرادی کـه سـری بـرای بریده شدن و دست و پای برای فرار کردن نداشته‌اند بر زمین‌های پدری خـود کشت‌گری کرده‌اند. بعد از عبدالرحمان بخشی از این سرزمین با فرمان مجدد به هزاره‌ها واگذار گردیده است. به‌جـز منطقـه نوآبـاد ششـپر، بیشـتر سـرزمین ارزگان در عصـر محمـدظاهر شـاه و پـس از آن بازخریـد شـده اسـت. ماننـد: بخش‌هایی از سیدان، کهنه بازار، باغچار، ششپر پائین، کندلان، بـاریکی اولـه، خواجه روشنایی و پالان.

هسته اصلی کادر اداری و آموزشی مرکز ارزگـان در عصـر ظـاهر شـاه در اختیار هزاره‌ها بوده است. مجموعه‌ای منسجم و بـه نسـبت بـا سـواد و مرفـه از اقوام مختلف که با درایت سران هزاره و پشـتون در سـایه‌ی حکومـت فراگیـر زندگی مسالمت‌آمیزی را تجربه کرده‌اند. اوج اقتـدار هـزاره‌هـای ارزگـان در عصر پیشا عبدالرحمن اسـت و در دوران انقـلاب بـرای دسـت‌یـابی بـه اقتـدار گذشته، تلاش‌های بی‌فرجام و بعضا بدفرجامی در ارزگان انجام شده است.

در کودتـای سـال ۱۳۵۷ کـه جمهـوری دموکراتیـک افغانسـتان مبـارزه بـا ملاکان و ملایان را شعار خود قرار داده بود، در بین هزاره‌های ارزگان بـه جـز نخبگان مذهبی هیچ ملاک هزاره‌ای که مورد تهدید قرار داشته باشد یا وجود نداشت یا از انگشتان یک دست هم کمتر بود. بدین‌ترتیب انگیزه‌ی مشـارکت وسیع هزاره‌ها در انقلاب، نه حفظ املاک و اقتدار که حفـظ باورهـای دینـی، مخالفت با اندیشه‌های مارکسیستی و مبارزه با اشغال کشور بوده است.

طوایف سلطان احمد، زولی/ زابلی، شالی، بهروز، نیک‌روز، پالان، کوچک، حسینی، قلندر، سادات، شوی، پشی، شیرداغ، مالستان، فولاد و... در ارزگان سکونت دارند. ارزگان بهترین نام‌آوران و بیشترین تحصیل‌کردگان را داشته و دارد. با این‌همه ارزگان یادش از خاطره‌ها محو و ساکنان اصلی آن از زادگاه خویش بیگانه‌تر می‌شوند. انتظار می‌رود بازخوانی سرگذشت ارزگان، به اضافه ثبت وقایع تاریخی، عبرتی باشد برای خوانندگان این مقاله.

## ۲-زمینه‌ها

رهبران حزب خلق و پرچم، کودتای سال ۱۳۵۷ را انقلاب کارگری می‌خواندند و مبارزه با استثمار و استحمار را هدف محوری خود قرار داده بودند. اصلاحات اراضی، امحای نخبگان دینی و سرمایه‌دارن و اربابان، راهبردهای این هدف تلقی گردید. اقدامی که عموم مردم به خصوص ارباب‌ها و ملاها را منسجم و متحد نمود و در برابر دولت قرار داد.

### ۲-۱-انقلاب و تضعیف حکومت مرکزی

حاکمان محلی ارزگان، به پیروی از سیاست کلی جمهوری دموکراتیک افغانستان چهره‌های شناخته‌شده هم‌چون سید محمد مظفری(عالم دین)، ملا یعقوب گیزابی، شیخ میراحمد میرزایی، ملا برات‌خان پالان و تعدادی دیگر از هزاره‌های ارزگان را تحت تعقیب قرار دادند. سه نفر نخست بازداشت شدند. ملا برات‌خان به هلمند گریخت و به جای او پسرش سرور خان را بازداشت کردند. سرور خان در ارزگان و شیخ میراحمد از تیرین‌کوت آزاد شدند و دیگران برای همیشه مفقودالاثر گردیدند.(شجاعی،۱۴۰۰). اقدام فوق آتش نارضایتی را در بین مردم شعله‌ور کرد و ملا و ارباب مالک و کشت‌گر هر دو را در صف واحد قرار داد.

در نخستین جلسه‌ای که تصمیم شورش در آن گرفته شد، عبدالعلی گوهری، شیخ میراحمد میرزایی، ملک عبدالرئوف، جلاد خان و... حضور داشتند. افراد حاضر برای آمادگی به طرف مناطق خود حرکت کردند و

مناطق دیگر را اطلاع رسانی کردند. یک شب مانده به عملیات، نظر محمد (از پشتون‌های ارزگان) که قاصد بود، دستگیر گردید و عملیات لو رفت. پس از وقفه‌های کوتاه، به تاریخ ۲۲ حمل ۱۳۵۸ مردم از سمت «گرماو» و «پتاو» به طرف ولسوالی حمله کردند. آنان هنگام غروب تلفن‌خانه را در اختیار گرفتند. شیخ میراحمد میرزایی از طریق تلفن ولسوال و همراهانش را وادار به تسلیم کرد. برخی افراد مردمی ولسوالی را تاراج و کارمندان دولتی را شکنجه کردند. میرزا غلام محمد، ولسوال را به انتقام خون برادرش (نظرمحمد) به قتل رساند.

شش روز بعد قوت‌های اعزامی از تیرین‌کوت، ولسوالی را مجددا تصرف کردند و از مرکز در مسیر کندلان مانور دادند. در مسیر یادشده مردم بر بام خانه‌های خود پرچم قرمز نصب کردند. (اخلاصی، ۱۴۰۰). در مرحله دوم، مردم با انسجام و هماهنگی بیشتر به ولسوالی هجوم بردند. پس از حدود یک ماه جنگ و بستن راه ارتباطی ولسوالی به تیرین‌کوت توسط مردم باغچار و بیتمور، استحکامات نیروهای دولتی در سوز کوتل‌ها/ سبزکوتل‌ها درهم شکست (دانشنامه هزاره، ۱۳۹۹).

در سرطان ۱۳۵۸ نیروهای دولتی انبار مهمات و آذوقه را به آتش کشیده به طرف تیرین‌کوت عقب‌نشینی کردند(دانشنامه هزاره، ۱۳۹۹). السوالی دوباره به تصرف مردم درآمد. در جنگ نخست پنج نفر از نیروهای دولتی و در جنگ دوم هفت نفر از مجاهدین پشتون، یک نفر از هزاره‌ها و تعداد بیشتری از نیروهای دولتی کشته شدند. شورای مجاهدین به ریاست شیخ میراحمد میرزایی و عضویت سران پشتون و هزاره، تشکیل گردید. شورا، معلم عزیزالله را به عنوان السوال، مولوی فضل احمد را به عنوان قاضی، ملک عبدالرئوف را به عنوان قوماندان و عبدالعلی گوهری را به عنوان شاروال و سرورخان شجاعی و ارباب خداداد/ کمالی را قوماندان جنگ(در بین مجاهدین هزاره)، و تعدادی از پشتون‌ها را قوماندان جنگ در بین مجاهدین پشتون تعیین کرد

(محمداسماعیل خلیلی، ۱۴۰۰؛ دانش‌نامه هزاره، ۱۳۹۹) و مقرر گردید اختلافات درونی هر دو قوم توسط خود آن‌ها و منازعات مشترک به وسیله کمیته مشترک حل‌وفصل گردد (مظفری ، ۱۴۰۰).

نارضایتی فراگیر سبب شد هر کس از هر راه ممکن تلاش کند ابزاری برای مبارزه با دولت به دست آورد. الزامات جنگ سرد بر هیمنه‌ی شکل‌گرفته در افغانستان بیشتر دمید و گروه‌های مسلح متعددی پدید آمد. اشراف پشتون در قالب دو گروه (محاذ ملی و جبهه نجات افغانستان) و باقی مردم در قالب پنج تنظیم دیگر به هدف مبارزه با دولت منسجم شدند. در تقابل طبیعی گروه‌ها و بافت سنتی جامعه، سویه ایدئولوژیکی حرکت‌های مردمی غلبه پیدا کرد و ملاها و هواداران آن‌ها در راس قاعده گروه‌های جهادی جا خوش کردند. فئودال‌ها و احزاب وابسته به آن‌ها نتوانستند به خوبی قد راست کنند. با تمام تفاوت‌هایی که وجود داشت، فئودال‌ستیزی وجه اشتراک مجاهدین و خلقی‌ها هر دو گردید. مذهبی‌ها به انقلابی و سنتی تقسیم شدند. در مصاف بین سنتی‌ها، انقلابی‌ترین گروه‌ها با نردبان انقلاب به سرعت خود را بالا کشیدند، شعاع حاکمیت فراگیر برچیده شد و بی‌نظمی گسترش یافت.

**۲-۲-تشکیل دولت خودمختار در هزاره‌جات**

با گسترش شورش‌های مردمی برعلیه حاکمیت جمهوری دموکراتیک افغانستان، هزارجات به سرعت در اختیار مجاهدین قرار گرفت، سران هزاره در ورس گرد هم آمدند و گروه شورای اتفاق به رهبری سیدعلی بهشتی را تشکیل دادند. شورای اتفاق بر پایه ساختار اداری گذشته، دولت خود مختار تشکیل داد. برای تمام حوزه‌های اداری هزارجات پرسنل و السوال معرفی کرد. در ارزگان به دلیل ترکیب جمعیتی این اقدام صورت نگرفت. شورا نمایندگان خود را برای جذب کمک‌ها به ایران و پاکستان فرستاد. رئیس و معاونان شورا(بهشتی، صمدی و صادقی) هر سه از عالمان دین بودند.

**۲-۳-نفوذ گروه‌ها و تاسیس اولین پایگاه در ارزگان**

پس از سقوط السوالی ارزگان خاص، محمد فیاض به دعوت مردم به مرکز آمد و جبهه مقاومت را تاسیس کرد (عظیمی ،۱۳۸۵ ). از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴، اتحادیه مجاهدین، حرکت اسلامی، پاسداران جهاد، سازمان رجا، حزب اسلامی، سازمان نصر و نهضت اسلامی هواداران خود را در ارزگان مسلح کردند. رضوانی و حاجی علیرضا همراه با ۲۳ تن از جوانان ارزگان از پاسداران جهاد، اسلحه آوردند؛ محمد اسماعیل خلیلی از حرکت اسلامی و محمد صادق زاهدی از حزب اسلامی، سلمان انصاری و علی حسن مظفری در سال ۱۳۶۳ از سازمان نصر؛ هواداران آخوند کربلایی از نهضت و هواداران آقای نقوی از سازمان رجا اسلحه آوردند (شجاعی، ۱۴۰۰، رضوانی،۱۴۰۰، اسماعیل خلیلی،۱۴۰۰؛ احسانی، ۱۴۰۰). سازمان نصر در ارزگان بیشتر در حسینی، سیرو و کندلان و حرکت اسلامی در مرکز و پالان، حزب اسلامی در باغچار، نهضت اسلامی در ششپر و سه‌پای و جبهه متحد در سیدان، سیرو و باغچار نفوذ داشتند. تنها حزبی که پهنه‌ی دامنه‌اش بیشتر مناطق ارزگان را پوشش می‌داد و تا آخر تقریباً محفوظ ماند، پاسداران جهاد بود.

به‌ترتیب حرکت اسلامی، سازمان رجا، پاسداران جهاد، نهضت اسلامی، حزب اسلامی، سازمان نصر و حزب وحدت از سال ۱۳۶۰-۱۳۶۷ در ارزگان اعلام موجودیت کردند، با تاسیس دفاتر گروه‌ها جبهه مقاومت عملاً منحل گردید و شورای روحانیت ارزگان شکل گرفت (احسانی، ۱۴۰۰). تعدد گروه‌ها در ارزگان، تصمیم‌گیری در نحوه تعامل با پشتون‌های هم‌جوار را به مراجع و افکار متفاوت ارجاع داد و اختلافات گروهی بر اختلاف فکری ملاها افزود. در نتیجه اعضای شورا را از تمرکز بر مصالح عمومی مردم دور کرد.

مقتدرترین پایگاهی که در ارزگان تاسیس شد مربوط به پاسداران جهاد بود. شورای روحانیت افراد پاسداران جهاد را تشویق نمود تا در حسینی پایگاه

نظامی تاسیس کند. تمام مقدمات فراهم شده بود که محمد اسلم صالحی به منطقه رسید. صالحی طلبه‌ی حوزه علمیه قم، عضو فعال در دفتر حرکت اسلامی در قم و از افراد خاص آیت‌الله محسنی بود. صالحی به دلیل نامه‌های آیت‌الله محسنی به پادشاه عربستان و معمر قذافی و تمسخر امام خمینی، از حرکت اسلامی برید و به پاسداران جهاد پیوست. (علیزاده مالستانی، ۱۴۰۰). صالحی از جمله نخستین ارزگانی‌هایی بود که در ایران تعلیم نظامی دید؛ از مسیر زاهدان به پاکستان و افغانستان سفر کرد و در کجران و شهرستان مجاهدین را آموزش نظامی داد. صالحی متأثر از اندیشه‌های امام خمینی مبنی بر مبارزه با ظلم و اجرای قوانین دینی، پایگاه علی بن ابی‌طالب را با هماهنگی شورای روحانیت ارزگان و حمایت هواداران طیف روحانیت تاسیس کرد (رضوانی، ۱۴۰۰؛ احسانی، ۱۴۰۰).

## ۲-٤-تنش ارباب‌ها و ملاها و درگیری گروه‌ها

### ۲-۴-۱-تقابل شورا و اتحادیه

پس از تصرف السوالی ارزگان خاص، محمد فیاض به دعوت مردم از باغچار به مرکز آمد و جبهه مقاومت را تاسیس کرد. او نمایندگان جبهه را برای جلب تجهیزات به ورس و پاکستان فرستاد. در سال۱۳۵۸-۱۳۵۷ ارباب محب، سرور خان شجاعی، اسماعیل خلیلی، ملا میرزا، ارباب سخیداد، سید علیجان، و معلم جانعلی از اتحادیه مجاهدین به تعداد بسیار محدودی اسلحه و تجهیزات وارد کردند (احسانی،۱۴۰۰). پس از آن که حاجی حیدر(نماینده اتحادیه) شیخ میراحمد میرزایی را از طیف اربابان، نماینده اتحادیه در ارزگان معرفی کرد و میرزایی دفتر اتحادیه مجاهدین را در ارزگان تاسیس کرد، تنش بین ملاها و ارباب‌ها در ارزگان برملا گردید (شجاعی، ۱۴۰۰).

### ۲-۴-۲-تنش در جاغوری

حکومت خودمختار شورا، اتحادیه مجاهدین را جریان انحرافی قلمداد کرد و جلو فعالیت اتحادیه را گرفت. این حکومت معدود تجهیزاتی را که در

هزارجات توزیع کرده بود جمع‌آوری کرد. اقدام شورا در بیشتر مناطق از جمله در ولسوالی‌های جاغوری و مالستان با قهر و غلبه همراه بود. چون بیشتر ملاکان و اربابان با اتحادیه مرتبط بودند، تقابل بین ملا و ارباب تشدید شد و اربابان آسیب دیدند. ملاهای جاغوری طبق سندی که بعدها ادعا شد توسط «سرکاتب ممدک» جعل شده است، اتحادیه را جریان انحرافی و اربابان را منحرف و منافق خواندند (برهانی لومان، ۱۳۹۸). شورا علی مدد خان جاغوری را کشت و اربابان مالستان را به زندان انداخت.

**۲-۴-۳-تنش در مالستان**

با آمدن حاجی برکت در مالستان، کادر اداری شورا در مالستان از صالحی دعوت کردند به کمک مالستان بشتابد. صالحی در عملیات شورای اتفاق برعلیه اتحادیه در مالستان شرکت کرد. حاجی محمد جعفر، قوماندان کریم خان، محمد علی وکیل، حاجی محسن و محمدعلی خان معروف به مُلّی خان را با خود برده زندانی کرد. (علیزاده مالستانی، ۱۴۰۰: ۲۲۱).

**۲-۴-۴-تنش در ارزگان**

تابستان سال ۱۳۶۱صالحی که به دعوت شورای روحانیت ارزگان عازم باغچار بود در مسیر باغچار، بر اساس مصوبه قبلی، از اربابان سیرو به خصوص ارباب محب، تجهیزات اتحادیه (مهمات، یک میل راکت و دهشکه) را مطالبه کرد. ارباب محب از تحویل دادن تجهیزات امتناع کرد و کار به درگیری مسلحانه کشید؛ میر افغان از نیروهای صالحی و قنبر از طرفداران ارباب محب کشته شدند. اربابها صالحی را با تعدادی از نیروهایش دستگیر کردند. طرفداران ملاها از تمام مناطق ارزگان، به ویژه محمد فیاض برای آزادی وی دست‌جمعی تلاش کردند. در تشییع جنازه میر افغان که محمد فیاض و علیزاده مالستانی نیز شرکت کرده بودند، سخنرانان برای اربابان خط و نشان کشیدند. پس از مدتی صالحی در جلسه‌ی علمای ارزگان که در باغچار برگزارشده بود ارباب محب، ارباب حاجی خان، ارباب سلطان و قنبر فرزند

ارباب جعفر بکی را که از جمله مدعوین بودند زندانی کرد. پس از سه شبانه‌روز استنطاق در حضور مردم دست نوشته‌ای را با امضای تعدادی از علمای ارزگان قرائت کرد که به موجب آن اربابان بازداشت شده یاغی قلمداد شده بودند. صالحی متهمان را برای مجازات سه ماه در پایگاه حسینی و حدود یک ماه در دفتر حاجی محمد زندانی کرد.

**۲-۴-۵-درگیری با ملاخیل**

صالحی با یکی از همراهان خود در حال برگشت به زولی از رفتار یکی از کوچی‌ها با ده‌نشینان به خشم آمده او را بازداشت کرد. در منطقه گنداب کوچی‌های ملاخیل برای رهایی فرد بازداشت شده به او حمله کردند. صالحی به شدت زخمی شد. پس از آن او از تردد کوچی‌ها جلوگیری کرد.

**۲-۴-۶-افتتاح پایگاه پاسداران در شیرداغ و درگیری با حزب اسلامی**

صالحی در سال ۱۳۶۱ با پاسداران جهاد در شیرداغ همکاری کرد و اولین پایگاه پاسداران جهاد را در مالستان افتتاح کرد. تابستان سال ۱۳۶۳، صالحی در جنگ شیرداغ به حمایت از پاسداران شرکت کرد اما شکست خورد. او در حال انتقال جنازه یکی از نظامیانش، توسط مردم حسینی بازداشت شد و تا پای مرگ پیش رفت. مردم حسینی به خاطر هم‌جواری تعامل خود را با حزب اسلامی در شیرداغ حفظ کردند. حسینعلی پیروز در نامه‌ای به مردم حسینی اطمینان داد که حساب مردم حسینی از حساب مخالفین حزب جداست. (نامه حسینعلی پیروز به مردم حسینی ۱۳۶۴/۸/۴). از این پس به تدریج صالحی پایگاه خود را از حسینی به منطقه حاجی‌محمد سیابغل انتقال داد.

**۲-۴-۷-شکاف در طیف ملاها**

با تشکیل گروه‌های جهادی در خارج از کشور، به تدریج پایگاه‌های متعددی در داخل تاسیس گردید. تقابل گفتمانی بین شورای اتفاق و سایر گروه‌ها موجب تنش‌های جدید بین شورا و دیگر گروه‌ها گردید. رقابت اربابان و ملاها و درگیری‌های گروهی گسترش پیدا کرد. اربابان بازداشت

شده‌ی سیرو، پس از مدتی از دفتر حاجی‌محمد به کوه‌های کَچی منتقل و اعدام شدند. با اعدام اربابان سیرو دیوار مستحکم طیف ملاها در ارزگان ترک برداشت، صالحی مدعی بود که این کار را به دستور شورای روحانیت و حکم شیخ محمد علی تقدسی به عنوان نایب امام و امضای دیگران انجام داده است. اعضای شورا به ویژه محمد فیاض که حکم را امضا نکرده بود، انکار می‌کردند. شیخ محمد علی تقدسی مدعی بود که اجرای حکم پس از انقضای تاریخ نیابت وی صورت گرفته است. بهار سال ۱۳۶۳جلسه‌ی مشترک در قریه سیابغل با حضور تمام ملاهای ارزگان دایر گردید. در این جلسه محمد فیاض، فقیهی و صالحی خود را تبرئه و دیگری را ملامت کردند. زمانی که ملاها پس از ناهار می‌خواستند دوباره به گفتگو بنشینند، با پخش سرود «ای لشکر صاحب زمان آماده باش آماده باش...» از بلندگوی دفتر صالحی، همه وحشت زده منطقه را ترک کردند. این در حالی بود صالحی بیشتر اوقات سرود پخش می‌کرد. وقتی که صالحی از رفتن ملاها اطلاع یافت، رضوانی را به دنبال آن‌ها فرستاد. رضوانی فقط توانست پیام صالحی را به شیخ محمد علی برساند تا برگردند. شیخ محمد علی وعده داد که پیام را به دیگران می‌رساند. روحانیت برنگشتند تا این که پس از مدتی صالحی را به مرکز ارزگان دعوت کردند. هنوز نشست‌ها برگزار نشده بود که خبر آوردند شورای روحانیت ارزگان تصمیم دارد صالحی را به خاطر اقدامات تندروانه‌اش از ریاست پایگاه عزل کند. «صالحی ظاهراً خودش حرفی نداشت و آن را تولد دوباره خود تلقی می‌کرد؛ اما اعضای شورای نظامی این کار را یک اقدام حزبی و دخالت در امور پاسداران تلقی کرده در برابر آن ایستادند و نگذاشتند صالحی در جلسه شرکت کند» (رضوانی، ۱۴۰۰).

**۲-۴-۸-درگیری گروهی**

در هزارجات گروه‌ها و احزاب به دو کته‌گوری تقسیم شده بودند: پیروان خط‌امام و غیر پیروان خط‌امام. دسته‌ی دوم به دو شاخه‌ی چپی‌ها و راستی‌ها

تقسیم می‌شدند. جنگ سایر گروه‌ها با اتحادیه، شورای اتفاق، حزب اسلامی و حرکت بر همین اساس شکل گرفت. در نامه‌ای که به تاریخ ۱۳۶۷ /۸/۲۹ عنوانی مسئولین احزاب پیرو خط امام در مالستان نوشته شده آمده است: «... به اطلاع می‌رساند: چهار جریان اصیل اسلامی با تعهد به قرآن کریم متحدا و هماهنگ علیه منافقین که زیر پوشش و سنگر حزب اسلامی رفته‌اند کار می‌کنند. از شما برادران نیز رجامندیم زیر پوشش حزب وحدت اسلامی متحدا کار نمایید و از نتیجه اقدامات خویش ما را اطمینان دهید. در باره نهایت تاکید است.» (نامه سران احزاب جاغوری به سران احزاب در مالستان ۱۳۶۷/۸/۲۹)

به رغم مناطق هم‌جوار در مرکز ارزگان، حزب اسلامی و حرکت اسلامی با احزاب دیگر رابطه‌ی خوبی داشتند. محمد فیاض، سلمان انصاری، محمد خلیلی، قربانعلی ارزگانی، صادق زاهدی و هاشم کربلایی یا اصلاً باهم مشکل نداشتند یا اختلاف نظرهای جزئی داشتند. پاسداران جهاد؛ اما در دو بعد درونی و بیرونی دچار چالش شده بود:

۱.در بعد نخست، حاجی علیرضا قوماندان پاسداران جهاد در ارزگان پس از دلگیری شخصی با صالحی، به مرکز ارزگان نقل مکان کرد. او حدودا در فاصله سال ۱۳۶۵-۱۳۶۶ در چندین مورد برای نظامیان صالحی در مسیر پالان، شش‌برجه و خوجه‌روشنی مزاحمت ایجاد کرد. او در آخرین مرحله شخصی به نام «حسنی» از نظامیان صالحی را در مرکز ارزگان به قتل رساند. صالحی و نیروهایش بر خانه حاجی علیرضا یورش بردند و در حالی که مشغول کار بود او را همراه با پدرش کشتند. محمد خلیلی برادر حاجی علیرضا به خونخواهی برادر و پدرش از ایران به ارزگان آمد. صالحی خلیلی را زندانی کرد. خلیلی همراه با چمران زردک که به جرم آدم‌ربایی در زندان صالحی به سر می‌برد، از زندان فرار کرده در کوه‌خار به حزب اسلامی پیوست و از کوه‌خار چندین بار برای ترور صالحی برنامه‌ریزی و اقدام کرد و در کوتل خارزار یکی از

همراهان صالحی را کشت. اما صالحی با تن زخمی از معرکه جان به سلامت برد (اعتمادی، ۱۳۸۷؛ رضوانی، ۱۴۰۰). خلیلی بعد از تصرف کوه‌خار به دست پاسداران جهاد و نهضت اسلامی به ارزگان رفته پایگاه حزب اسلامی را در آن‌جا تاسیس کرد.

۲.در بعد دوم، صالحی با حزب اسلامی در مالستان و ارزگان درگیر شد. منشأ درگیری صالحی با حزب اسلامی در ارزگان به یک دعوای حقوقی بر می‌گشت. غلامرضا فروتن در باغچار زمینی را از پشتون‌ها خریداری کرده بود. فردی به نام غلام حیدر علاوه بر ادعای حق شفعه، همان ملک را خریداری کرده بود و برای محکم‌کاری به پاکستان رفته از کواسه‌های فردی که مدعی بود پیش از عبدالرحمان مالک اصلی زمین بوده است، مبایعه‌نامه آورده بود. در دعوای حقوقی، علمای ارزگان حق را به غلام حیدر دادند و معامله فروتن را به دلیل خریداری زمین از غاصب باطل اعلام کردند. فروتن به صالحی شکایت برد. سربازان صالحی غلام حیدر را شبانه در باغچار بازداشت کردند. نیروهای حزب اسلامی تحت امر صادق زاهدی برای رهایی غلام حیدر با مردان صالحی درگیر شدند و غلام حیدر را رها کردند. صالحی در واکنش به این اقدام عزم جنگ با زاهدی کرد که با پادرمیانی حاجی ارزگانی و آخوند کربلایی از تصمیم خود منصرف شد (ارزگانی، ۱۴۰۰).

صالحی از سال ۱۳۶۳ تا سال ۶۷-۶۸ که پایگاه حزب اسلامی توسط نهضت و پاسداران جهاد از پشی برچیده شد در ستیز مداوم با حزب اسلامی قرار داشت. نخست در شیرداغ و سپس بدلیل کمین حزب اسلامی در خارزار و راهگیری کاروان عروس ارزگانی در جاکه، یکی از اعضای اصلی ائتلاف بر علیه حزب اسلامی بود. در صورت جلسه مورخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۰تحت عنوان «پایگاه وحدت مستقر در شیرداغ» آمده است: «صورت جلسه سه پایگاه وحدت مستقر در شیرداغ از این‌که حزبی‌هایی جنایت‌کار دست به اقدامات ضد اسلامی و ضد انسانی زده است و هر روز خانه‌های مردم بی‌دفاع را تحت

آتش و فیرهای موشک و هاوان و غیره سلاح‌های سنگین قرار می‌دهد، این شد که از طرف نمایندگان پایگاه وحدت به اتفاق آرا چنین تصمیمات به عمل آمد که از هر طریق امکان، آن‌ها زیر آتش متقابل قرار گرفته سرکوب شود.» (صورت جلسه پایگاه وحدت مورخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۱).

در آخرین معاهده نامه‌ی سه ماده‌ای که پس از سال ۱۳۶۹ بین پایگاه ولی‌عصر پشی، علی‌بن‌ابی‌طالب ارزگان و امام حسین شیرداغ به تاریخ ۱۳۷۲/۶/۳۱ نوشته شده، بر عمل کردن هر سه پایگاه به وظایف محوله و معینه؛ همکاری متقابل بدون تعلل؛ منع ارتباط سیاسی اعضا با حزب اسلامی بدون هماهنگی با دیگر اعضا، تاکید شده است. (معاهده نامه مورخ ۱۳۷۲/۶/۳۱)

### ۳- عوامل جنگ ۱۳۶۹

#### ۳-۱- فقدان همبستگی هزاره‌ها

با تاسیس دفاتر احزاب متعدد، محوریت واحد و همبستگی درونی مردم هزاره در ارزگان خاص ترک برداشت. فقدان هسته‌ی واحد تصمیم‌گیری به سردرگمی و عدم انسجام در منطقه منجر گردید. آنارشیسم حاکم در مناطق تحت امر مجاهدین و فروریختن دیوار منسجم هزاره‌ها، ابهت هزاره‌ها را در چشم همسایگان مخدوش و حلقه امنیت مالی و جانی آن‌ها را آسیب‌پذیر کرد.

#### ۳-۲- قتل، دزدی و راه‌گیری

ملک رئوف در سال ۱۳۶۲ ملا محمد ایوب باشنده باغچار را به درخت بسته زیر چوب کشت؛ اموال ملا برات از ساکنان پالان را که برای خرید به بازار ارزگان آمده بود در مسیر مرکز به پالان دزدیده شد و خودش را کشتند؛ برادر بزرگ علی رحم مسکینیار را در حالی که مشغول کار بود، ارباب پشتونش به گلوله بست و کشت. فرش‌های مسجد قریه پنوای پالان را دزدیدند. وقتی اهالی دزدان را تعقیب کردند، دزدان مسلح اقبال ولد ملا نظر

را کشتند و در اقدامی جداگانه یک نفر دیگر از مردم پالان را در حال بیده‌زدن در بیابان کشتند و سرور خان شجاعی قوماندان حرکت اسلامی را که با همراهان خود در حال بازگشت از جبهه قندهار بود را در منطقه چنارتو مورد حمله قرار داده سه نفر از همراهان او را کشتند و شجاعی به شدت مجروح گردید (احسانی،۱۴۰۰؛ اسماعیل خلیلی، ۱۴۰۰).

**۳-۳- غرور فزاینده پشتون‌ها**

توزیع بی‌دریغ اسلحه و غرور پشتون‌ها باعث شده بود به هزاره‌های ارزگان به چشم کشت‌گر بنگرند. پس از تصرف السوالی ارزگان به دست مجاهدین، مجاهدین پشتون نه تنها سلاح و مهمات به دست آمده را به هزاره‌ها ندادند بلکه از مجاهدین هزاره در ارزگان خواستند تا تجهیزات نظامی خود را به آن‌ها تحویل داده به کشت‌گری و کارگری خود برگردند (ابوذر، ۱۳۹۸).

**۳-٤- اقدام همسایه‌ها**

آنارشی حاکم در کشور موجب شده بود مسافران جاغوری و مالستان در مسیر زابل تاراج و کشته شوند. *شاه باران* دزد معروف پشتون، از کشتار، تاراج و تعدی به مسافران هزاره دریغ نمی‌کرد. سران مجاهدین پشتون در زابل برای مدیریت اوضاع هیچ‌گونه هم‌کاری نمی‌کردند. تا این‌که در فاصله سال‌های ۱۳۶۴تا ۱۳۶۷، روس‌ها مسیرهای اکمالات مجاهدین به سمت قندهار را از هوا رصد و کاروان‌ها را به شدت مورد حمله قرار داد. مجاهدین پشتون ناچار تجهیزات خود را از مسیر «بدنی» به قره‌باغ و جاغوری و از آن‌جا به ارزگان انتقال می‌دادند. تبدیل شدن جاغوری و قره‌باغ به مسیر اکمالاتی، به مجاهدین هزاره فرصت داد تا به جای خواهش از اهرم‌های موجود استفاده کنند. واثق قوماندان عمومی نهضت اسلامی، تجهیزات قوماندان عبدالمحمد خان تیرینکوت را در جاغوری، و ابوذر غزنوی تجهیزات ضابط منان و حاجی خلیلو را در قره‌باغ توقیف کردند. قوماندان عبدالمحمد موترهای باری، رانندگان و تاجران هزاره را در مسیرهای مختلف توقیف کرد. عیسای حیدر،

علی‌مدد سیاه‌زمین، ملا قربان شینه‌ده، مامور صادق سنگماشه، عیسی و عبدالعلی گوهری را هفت ماه گروگان گرفت. جمعی از بزرگان ارزگان به‌خصوص حاجی ارزگانی با هم‌کاری صالحی و حاجی ظاهر و حاجی امان و ملا گل، مکرر بین جاغوری و تیرین‌کوت رفت‌وآمد کردند تا واثق متقاعد گردید بخشی از تجهیزات را برگرداند. اما ابوذر که خواهان تضمین امنیت مسافران در مسیر زابل بود، تن نداد. در نتیجه پشتون‌ها خسارت تجهیزات توقیف شده را از هزاره‌های ارزگان از پالان تا باغچار دریافت نمودند و گروگان‌ها را آزاد کردند.

**۳-۵- راه‌گیری و قتل مسلحانه**

تابستان ۱۳۶۷، قوماندان داوود (معروف به بچه‌کچل) راه نیروهای نظامی صالحی را سد کرده یک نفر از آن‌ها را به قتل رساند. نیروهای صالحی مقداری گندم از ششپر زکات جمع کرده بودند و به زاولی می‌بردند که قوماندان داوود راه آن‌ها را بست. ره‌گیران استدلال می‌کردند که ما توسط حکومت کابل تحریم هستیم. راه‌های مواصلاتی ما از مسیر جاغوری و قره‌باغ امن نیست و مواد غذایی در منطقه گران است. شما حق ندارید از منطقه ما گندم ببرید. (توکلی،۱۴۰۰) این اقدام با واکنش مسلحانه صالحی همراه شد و با پادرمیانی محاسن سفیدان به سرعت خاموش گردید. خون‌های ریخته شده در جنگ سال ۱۳۶۷ لاینحل باقی مانده بود که مولوی محمد کریم سه تن از نظامیان سازمان نصر از جمله حسنعلی مظفری را که در حال بازگشت از مرکز به طرف حسینی بودند، خلع سلاح و لت‌وکوب کرد. (خلیلی، ۱۳۹۹). به قول شاعر: «گنه کرد در بلخ آهنگری/ به شوشتر زدند گردن مسگری». هزاره‌های ارزگان باید تاوان تمام نابسامانی‌ها را پرداخت می‌کردند.

**۳-٦-رقابت‌های درونی پشتون‌ها**

تصفیه حساب‌های شخصی و خشونت‌های خانوادگی که در افغانستان از قدیم رونق داشت، در دوران جهاد با توجه به مسلح بودن افراد تشدید گردیده

بود. در پی برخی اختلاف‌های شخصی و طائفگی در تابستان ۱۳۶۸، در مسیر ارزگان به اجرستان دو نفر پشتون به قتل رسیدند. در حالی که محل قتل و مقتولین هیچ ربطی به هزاره‌های ارزگان نداشت، تمام راه‌های مواصلاتی پالان، باغچار، و حتی مسیر ششپر به بازار به شدت ناامن شد و سرقت‌ها فراگیر گردید. حتی دو مورد سرقت شبانه از خانه‌های ششپر صورت گرفت. (خلیلی ،۱۳۹۹)

اخلاف جرنیل محمدخان به‌خصوص عثمان خان، معلم فاروق و آصف خان بر سر کلانی طایفه و میراث با هم رقابت داشتند، آصف خان برای رسیدن به قدرت، پدرش را به قتل رسانده بود. معلم فاروق فاقد وجهه‌ی اجتماعی بود. عثمان خان هم جایگاه اجتماعی داشت و هم عقلانیت کافی که می‌توانست عنوان کلانی خانواده را حفظ کند. عموزاده‌های عثمان به‌شدت احساس خطر می‌کردند. شامگاه روز ۳ دلو سال ۱۳۶۸ عثمان خان و همراهش سردار، روبه‌روی محبس ارزگان به ضرب گلوله افراد ناشناس کشته شدند. بلافاصله افراد فاروق خان دور خانه غلامرضا فروتن را محاصره کردند و خواستار بازداشت غلامرضا فروتن، خلیفه ضابط و علیرحم مسکینیار شدند. درحالی‌که به گفته شاهدان عینی فروتن در لحظه تیراندازی در خانه یک خیاط عمامه‌اش را اتو می‌کرد. گذشته از آن با عثمان خان عداوتی نداشت تا انگیزه‌ای برای ترور تلقی گردد (ارزگانی، ۱۴۰۰).

فاروق‌خان درگیر رقابت خانوادگی بود. پاییز سال۱۳۶۸ در مسیر باغچار، افراد ناشناس راه او را سد کرده کلتش را گرفته بودند. فاروق خان مطمین بود افراد یادشده ارزگانی هستند اما عاملان و پشت پرده آن را نمی‌شناخت. به همین جهت با یک تیر دو نشان زد؛ عثمان خان و فروتن هر دو را برداشت. (پیروز، ۱۴۰۱). در واکنش به اقدام فاروق خان، سران هزاره به ویژه شخص محمد فیاض و قربانعلی ارزگانی پادرمیانی کردند و با توافق محمد خلیلی، قرار شد افراد یادشده تا تشکیل کمیته مشترک در پایگاه حزب اسلامی به

ریاست محمد خلیلی نگهداری شوند. روز بعد پشتون‌ها از هر دو ناوه در مسجد کهنه‌بازار آمدند تا متهمان را تحویل گرفته، مجازات کنند. استدلال علما و موسفیدان هزاره برای تشکیل کمیته مشترک و محکمه عادلانه نتیجه نداد. سرانجام پشتون‌ها با تهدید و اسلحه‌کشی، جلسه را ترک کردند. فاروق خان و نیروهای تحت امرش فروتن، خلیفه ضابط و مسکینیار را از پایگاه حزب اسلامی بیرون کرده با خود بردند. علمای ارزگان با عالمان اهل‌سنت وارد گفتگو شدند تا از تنش بیشتر جلوگیری کنند. صحبت با عالمان اهل‌سنت نتیجه نداد. ده روز بعد خلیفه ضابط با پادرمیانی محمد خلیلی آزاد گردید. صالحی برای رهایی دو تن دیگر اقدام به گروگان‌گیری در منطقه اوله کرد. معلم فاروق بلافاصله معلم غلامرضا فروتن و مسکینیار را پس از شکنجه‌ی فراوان پشت بازار ارزگان در ملا عام تیرباران کرد. (توکلی،۱۴۰۱؛ خلیلی، ۱۴۰۰). اعدام صحرایی غلامرضا فروتن و مسکینیار، هم‌چون آتشی در خرمن کینه‌های انباشته شده‌ی قدیمی دمید. پشتون‌های ساکن مناطق هم‌جوار به ویژه اخلاف جرنیل محمدخان که در مناطق مرزی سکونت داشتند و محمد اسلم صالحی به نیروهای خود در مناطق مرزی آرایش نظامی دادند.

### ٤-آغاز جنگ

امتناع از تشکیل کمیته مشترک؛ اعدام صحرایی دو نفر از شجاعان ارزگان؛ سنگرگیری در خطوط حائل و عدم تمکین به حل مسالمت‌آمیز مسئله بعد از اعدام فروتن و مسکینیار، حاکی از آتش‌افروزی و زورگویی طرف مقابل بود. در واکنش به اقدام نیروهای تحت امر صالحی که ۱۴ خانواده از پشتون‌های اوله را گروگان گرفته بودند، پشتون‌ها در مسیر «سنگو» و «دانبوم» دو نفر از مسافران هزاره را دستگیر کرده پیام مبادله دادند (انصاری، ۱۴۰۰؛ جاوید، ۱۴۰۰). جلسات بین هزاره‌ها و پشتون‌ها تقریباً همه‌روزه برای یافتن راه‌حل آغاز شد. محاسن سفیدان دو طرف توافق کردند بازداشت

شدگان (دو نفر مسافر هزاره در برابر ۱۴ خانواده) آزاد شوند و حل نهایی تنش به بعد از ماه رمضان محول گردید. هم‌زمان صالحی محاسن سفیدان مناطق اطراف و نیروهای تأثیرگذار هم‌جوار هم‌چون پشی، شیرداغ و مالستان را برای مشاوره دعوت کرد. مناطق هم‌جوار انتخاب جنگ و آشتی را به خود مردم ارزگان واگذار کردند (انصاری، ۱۴۰۰).

صالحی در گزارش مورخ ۱۲/۱۸/ ۱۳۶۸ اوضاع منطقه را پیش از جنگ چنین گزارش کرد: «برادر محترم و نهایت گرامی جناب آقای یاری با سایر برادران سلام علیکم ... خدمت عرض و یادآوری می‌شود که اوضاع فعلا بدتر از گذشته شده است و سنگرها حساس‌تر، مال و اموال مردم تنگی(تنگی مامی) کامل به غارت رفته است. خود ابراهیم وکیل که مجروح بودند، فوت شده است و معلوم نیست که افغان‌ها در کجا دفن کرده است. افغان‌ها بالای مردم ششپر و کهنه بازار و سیدان فشار آورده است در شش برجه رفته و آتش را خاموش کنند که آنان هم مجبور شده‌اند پذیرفته و ممکن است برسه. و ضمناً قرار اطلاع ما، شما تعداد ۲۶ نفر نظامی به کندلان فرستاده‌اید که فکر می‌کنم با بیست و شش نفر کاری نخواهد شد؛ زیرا اگر قرار شود جنگ شود باید آبرومندانه جنگ شود.» (نامه صالحی به اسدالله یاری).

اوضاع ملتهب بود و زمستان سرد و سوزان. محمد فیاض، آخوند کربلایی و افضلی از مسیر باغچار و سیرو پیاده به سیابغل آمده بودند تا بتوانند با یافتن راه‌حل، تنش‌های ایجاد شده را فرو بنشانند. برآیند جلسات مستمر ارزگانی‌ها، ادامه گفتگوها با طرف مقابل تا رسیدن به نتیجه مطلوب بود. در صورت عدم تمکین طرف مقابل و پافشاری بر جنگ، تصمیم گرفتند هزاره‌های مرکز ارزگان باید به سمت پالان و باغچار کوچ کنند تا در آتش جنگ احتمالی آسیب نبینند (انصاری، ۱۴۰۰).

گفتگوها ثمر نداشت. بهار از راه رسیده بود. هنوز جنگ شروع نشده بود. دو طرف هم‌چنان در سنگرهای خود در حال آماده‌باش قرار داشتند که به

تاریخ ۸ حمل ۱۳۶۹، ۲۸ مارچ ۱۹۹۰ پشتون‌های شش‌برجه به طرف رمه هزاره‌ها که بالای کشت رفته بود، شلیک کردند و جنگ در گرفت (انصاری، ۱۴۰۰). بنابه‌نقل جاوید؛ «خبر آوردند که پشتون‌ها بر مناطق اوله و سبزچوب حمله کرده‌اند. ما به طرف سبزچوب حرکت کردیم. هوا تاریک بود و سکوت مطلق همه جا را فرا گرفته بود. سرگروپ ما را به پشت تپه‌ای هدایت کرد. اول صبح دیدیم سنگرهای پشتون‌ها در نقطه‌های مشرف بر ما استقرار دارد. درگیری شروع گردید. یک نفر از طرف مقابل کشته شد. غروب نامه صالحی به ما رسید. صالحی از آغاز جنگ ناراحت بود و آغازگران جنگ را احمق خوانده بود (جاوید،۱۴۰۰)؛ اما اسب سرکش جنگ عنان بریده بود و شیهه می‌کشید. هر دو طرف تلاش می‌کردند در نخستین روزها بیشترین امتیاز را به دست آورند.

هزاره‌ها در اولین عملیات که با پیشگامی محصلی، مظفری، سلحشور و حمایت نیروهای صالحی انجام شد، به جز ارتفاعات دولغنه و اسپی آو/ اسپی‌آب، سایر سنگرها را تصرف کرده مسیر مسدود شده اوله و شش‌برجه را باز کردند. مردمان ساکن در مناطق حایل به پشت سنگر در دو طرف خط کوچ کردند. در عملیات دوم به تاریخ ۱۷ حمل ۱۳۶۹، ارتفاعات اسپی‌آو را که بر شش‌برجه تا بوم مشرف بود، تصرف کردند. در حمله سوم ارتفاعات خفک و در عملیات چهارم ارتفاعات سیاچوب/ سیاچیو را تصرف کردند. در حمله پنجم که بر قله دُلغنه انجام شد، جعفر محصلی فرمانده گروپ عملیاتی کشته شد و نیروها عقب کشیدند. پشتون‌ها در ارتفاع دلغنه به استحکام سنگرهای خود پرداختند (انصاری، ۱۴۰۰).

## ۵-گسترش دامنه جنگ

### ۵-۱- حمله بر حسینی

به تاریخ۲۱ حمل ۱۳۶۹(چهاردهم ماه رمضان) پشتون‌ها در حمله ناگهانی بر سنگرهای امنیتی مردم حسینی و تصرف ارتفاعات تا اسپی‌پیتو، حیدر فرزند

حاجی را کشتند. روز بعد نیروهای کمکی به فرماندهی چمران از پشی به حسینی رسیدند و در ضد حمله‌ای سنگرهای از دست‌رفته را پاکسازی کردند. (اعتمادی، ۱۳۷۴ :۲۰۶-۲۰۷).

به تاریخ ۱۳۶۹/۱/۳۰ صالحی ضمن هم‌رسانی تصمیم حمله در سر قول و خفک، به هم‌کاران خود نوشت: «بنده فکر می‌کنم افغان‌ها تمام نیروهای عملیاتی خود را در حسینی جمع کرده است و در آینده ممکن است در جای دیگر چنین فشار آورد. لهذا شب بعدی باید برادران پایگاه امام حسین در کندلان عمل کنند تا فشار روی حسینی کمتر شود... شب سوم برادران حسینی و پشی در حسینی عمل کنید اگر امکان شد شب چهارم، ما در دهن‌سنگو ترتیب عملیات می‌دهیم توسط برادران پالان و سنگو...» (نامه صالحی عنوانی یاری، توکلی و اسماعیلی)

**۵-۲- تیراندازی و شروع جنگ در کندلان**

با فاصله کمی اوضاع در کندلان متشنج‌تر گردید. به تاریخ ۱/۲۹ /۱۳۶۹، اسدالله یاری با تعدادی از همراهان خود در حال تردد بین ناوه و تنگی کندلان بودند که هدف قرار گرفتند در شلیک متقابل یک نفر از پشتون‌های ملکی کشته شد و دو طرف حالت تهاجمی گرفتند. پشتون‌ها تیراندازی به داخل منطقه کندلان را شدت بخشیدند؛ به نحوی که زندگی برای مردم دشوار گردید. به تاریخ ۱۳۶۹/۲/۲ برابر با ۲۱ آپریل ۱۹۹۰، هزاره‌ها به قله رشک حمله و آن را پاکسازی کردند. در عملیات رشک، عوض‌علی رحیمی و علیرضا حیدری از هزاره‌ها و برادر یونس تحویلدار از پشتون‌ها کشته شدند.

**۵-۳- تیرباران محمد خلیلی و همراهانش**

محمد خلیلی تا آن زمان در جبهه مخالف صالحی قرار داشت و در محور شش‌برجه در مصاف با صالحی نیرو فرستاده بود. خلیلی مسئول پایگاه حزب اسلامی در ارزگان بود و رابطه خوبی با پشتون‌ها داشت. یونس تحویلدار پس از کشته‌شدن برادرش، خلیلی را به خانه‌ی خود دعوت کرد و او را به همراه با

دو نفر محافظانش به انتقام خون برادر خود به گلوله بست. سپس بـه پایگـاه او هجوم برد و ۱۷ نفـر افـراد مسـتقر در پایگـاه را اسـیر کـرد. چمـران زردگ و کاشفی با تعدادی دیگر از نیروهای تحت امر خلیلی که تا آن لحظه پشـتون‌هـا را همراهی می‌کردند، در حال بازگشت از سبزچوب به ارزگان بودنـد. آن‌هـا در کوتل بویه از ماجرا اطلاع یافتند و به طـرف پـالان فـرار کردنـد (شـریفی، ۱۳۹۷: ۹۳-۹۴).

**۵-٤-آوارگی مردم ششپر و مرکز**

با گسترش دامنه جنگ و کشته شدن خلیلـی، هـزاره‌هـای ششـپر بـه طـرف پالان و هزاره‌های سیدان و کهنه بـازار بـه طـرف باغچـار نقـل مکـان کردنـد، هزاره‌های ششپر در قله سرخ‌سنگ سنگر دفاعی گرفتند و هزاره‌هـای مرکـز و باغچار با آمادگی نظامی در باغچار سکنا گزیدند.

**۵-۵- تنش‌های داخلی در بدترین شرایط**

به تاریخ ۱۳۶۹/۲/۲۰، صالحی در نامه‌ای، پنج خبر مهم را به نیروهـایش در حسینی اطلاع رسانی کرد: ۱. برگزاری جلسه‌ای مشترک بـا فیـاض، جـوادی، احسانی، نیازی و اخلاقی(از مسئولین پایگاه ولیعصر پشی) پیرامـون نگرانـی از توطئه‌ی نیروهای خودی که صالحی آن‌هـا را منـافق خوانـده اسـت .۲. اعـلام همکاری مجدد مردم پیک با صالحی. ۳. انصراف از عملیات بر محور بـوم بـه دلیل حضور کاروان‌های عظیم ملاخیـل.۴. بازگشـت قاصـد صـالحی از پـالان همراه جوابیه آخونـد کربلایـی، شـیخ، افضـلی و خلیلـی کـه از تشـکیل یـک گروپ چهل نفره (مرکب از نیروهای پاسداران، سـازمان، نهضـت، حرکـت و حزب اسلامی در ششپر و پالان) و تصمیم بر عملیات در سنگو خبر داده‌اند. ۵. تصمیم حمله بر قلـه دلغنـه در شـب ۱۳۶۹/۲/۲۰. (نامـه صـالحی بـه تـوکلی و اسماعیلی). پس از عملیات وعده‌شده توسط آخونـد کربلایـی و همکـارانش، نیروهای ششپر و پالان ارتفاعات سنگو و ادله را پاکسازی کردند و پشـتون‌هـا

قله دلغنه را با کمترین مقاومت ترک کردند. احتمال توطئه‌ی داخلی با فاصله کمی به واقعیت پیوست.

**۵-٦-آتش‌باری بر ناوه پالان**

با گسترش تنش‌ها در محور سنگو و تلفات انسانی متقابل، آتش جنگ به پالان کشیده شد. پشتون‌ها از ارتفاع آب‌لادو چندین روز متوالی مناطق مسکونی پالان را هدف هاوان و مزائیل قرار دادند. نظامیان پالان از گروه‌های مختلف گردهم آمده گروپ مالک اشتر را تشکیل دادند و آب‌لادو را تصرف کردند (شجاعی، ۱۴۰۰؛ پیروز، ۱۴۰۱).

**۵-۷-حمله بر قریه بَکی و ربودن زنان و کودکان**

اوضاع ارزگان روز به روز ملتهب‌تر می‌شد، از پالان تا کندلان جنگ بود. در سراسر ارتفاعات بکی، سیرو و باغچار پیره بود و دو طرف در حال آماده‌باش قرار داشتند. پشتون‌ها در حمله شبانه بر خانه‌های بکی، چهارده نفر زن و مرد و کودک را از خانه‌هایشان گروگان بردند.

**۵-۸- ترور نافرجام صالحی**

به تاریخ ۳/۱۱/ ۱۳۶۹، صالحی در قرارگاه خود توسط افرادی که وی در گزارش قبلی از حضور آن‌ها اظهار نگرانی کرده بود، مورد حمله قرار گرفت. به تاریخ ۳/۱۲/ ۱۳۶۹ صالحی در نامه‌ای دو خبر مهم را به همکارانش در حسینی هم‌رسانی کرد: ۱. دیشب در حمله تروریستی دشمنان قرآن و تشیع به داخل مسجد، من و یکی از همکارانم زخمی شده‌ایم. ۲. رسیدن مصلحین مالستان هماهنگ با ملاخیل‌های دایه برای صلح به دفتر. ۳. اعلان چهار اسم رمز مخابروی برای عبور امن هیئت صلح دایه از خطوط جنگی (نامه صالحی به ضابط کریمی، توکلی و حاجی مهدی).

### ۵-۹-آتش‌بس نخست و توقف درگیری

مردم شیرداغ[۱] و جاغوری هماهنگ با پشتون‌های خاک‌افغان و مردم مالستان هماهنگ با اجرستان همزمان در تلاش بودند در ارزگان صلح کنند که پشتون‌ها در حمله بر قریه بکی ۱۴زن و مرد هزاره را شبانه از خانه‌هایشان اسیر کرده با خود بردند. محمد خان پسر منگل خان، برای هماهنگی با پشتون‌های ناوه شالی از ارزگان به طرف خاک‌افغان می‌رفت که در واکنش به حادثه‌ی بکی، بدست افراد مسلح در سیرو گرفتار شد. چون نامبرده هماهنگ با مردم شیرداغ دنبال اصلاح ذات‌البین بود، هیئتی مرکب از نظامیان و موسفیدان شیرداغ به سرعت وارد سیرو شدند و محمدخان را رها کردند. گفتگوی صلح ادامه یافت: آزادی اسرا و مبادله جنازه‌ها، آتش‌بس سراسری و تخلیه مناطق همدیگر، مفاد اصلی مصالحه نامه بود. نخست زنان و مردان بکی آزاد شدند. سپس در محور کندلان جنازه‌های دو طرف مبادله شد و آتش‌بس بر قرار گردید. فردای آتش‌بس در کندلان، هزاره‌ها در حمله از محور حسینی، سرمجک را تصرف کردند و نیروهای مستقر در سنگو و ادله از دو

---

[۱]- مردم شیرداغ و خاک افغان از گذشته‌های دور در معاهده‌ای متعهد به رعایت حسن همجواری بوده‌اند. این معاهده‌نامه بار دیگر در سال ۱۳۶۶ بین طرفین بدین شرح تجدید گردیده است: بسم الله الرحمن الرحیم. قطعنامه تاریخی ۱۳۶۶/۵/۱. به اساس احساس مسئولیت اسلامی (و اعتصموا بحل الله جمیعا و لا تفرقوا) طی نشستی میان علما و موسفیدان مردم قریه شیرداغ قوم هزاره و جناب آقای مولوی غلام دستگیر و باردرد محمدخان و ملاخیل اولادهای مرحوم حاجی منگل خان قوم افغان ساکن خاک ایران، چنین تصویب به عمل آمد به پیروی از تعهدنامه حسن همجواری و برادری اسلامی متقابل فیمابین دو جانب که میان پدرهای ماها امضا شده و تاکنون مورد عمل دو جانب قرار گرفته است بازهم تجدید عهد اسلامی می‌نماییم که با درنظرداشت شریعت اسلامی بعد از این تاریخ هم کاملا برادرانه حقوق اخوت اسلامی خودها را متقابلا مراعات نموده در همه امورات اسلامی کاملا همکار با یکدیگر هستیم. امیدواریم طبق فرموده قرآن عظیم الشان اخوت اسلامی ما الی الابد مستقیم و پایدار باشد والسلام علی من اتبع الهدی. امضا کنندگان: مولوی غلام دستگیر، ملاخیل، محمدخان، عبدالعزیز کریمی، عبدالصمد اکبری،خادم حسین ولد حاجی محمد حسین، حاجی موسی، حاجی سلطان، رمضان اختیار، کربلایی جعفری و... (معاهده مورخ ۱۳۶۶/۵/۱)

محور به هم وصل شدند. صالحی قرارگاهش را در آبپران مسجد قوماندان داوود مستقر کرد و خطوط اول جنگ تا پشته گرماب پیشرفت.

دو روز بعد از آتش‌بس کندلان، مصلحین شیرداغ و اجرستان به سرپرستی خدایداد خان به حسینی رسیدند. واثق در خیل‌ملوت بود. از مالستان کسی برای میانجیگری نرسیده بود. هر دو هیئت در قرارگاه حسینی که زیر نظر احسانی پیگی اداره می‌شد، مهمان بودند. نیمه‌های شب نظامیان تحت امر حسین چمران به خاطر مقررات امنیتی از مصلحین اجرستان خواستند اسلحه‌های خود را تحویل دهند تا صبح دیپو شود. خدایداد خان مقاومت کرد. با پادرمیانی مصلحین شیرداغ، خدایداد خان اسلحه‌هایش را به هیئت شیرداغ تحویل داد و ساعت هشت صبح پس از تحویل گرفتن تجهیزات خود، از مسیر کندلان با اسکرت نیروهای تحت‌امر یاری به‌طرف ناوه شالی حرکت کرد. هیئت شیرداغ طبق قرار قبلی به خیل‌ملوت رفت. در آنجا گفت‌وگوی تند بین واثق که مخالف آتش‌بس بود و اسدالله یاری صورت گرفت. فکوری از طریق بی‌سیم ورود هیئت صلح را به واثق گزارش داد. واثق دستور شلیک داد. نظامیان همراه مصلحین شیرداغ به‌دستور اسدالله یاری، برای تأمین امنیت مصلحین خاک‌افغان به طرف آبپران حرکت کردند و هیئت صلح را از زیر آتش نجات داده به خیل‌ملوت منتقل کردند. هیئت اجرستان به دلیل ناراحتی از برخورد در قرارگاه حسینی، در جلسات صلح حضور نیافت. بعد از صحبت دو ساعته به دلیل آشفتگی اوضاع، ادامه کار به فردا در آبپران محول گردید. روز موعود در آبپران جلسه دایر گردید. از هزاره‌ها علاوه بر موسفیدان، ابوذر غزنوی، صالحی، واثق، اسدالله یاری، عارفی برادر چمران از فرماندهان احزاب، و از پشتون‌های خاک‌افغان حاجی حبیب‌الله خان فرزند حاجی شالم، محمد خان فرزند منگل خان، یک نفر از فرماندهان حرکت انقلاب و تعدادی دیگر حضور داشتند. پس از تلاوت قرآن و معرفی حاضران توسط واثق، گفت‌وگو برای آتش‌بس ادامه یافت. روز بعد اجساد

به‌جامانده طرف مقابل با اجساد محمد خلیلی و محافظانش اعـم از کشـته‌هـا و اسیران مبادله گردید. جلسه نهایی در جغتله زیر خانـه ملـک اسـلم خـان دایـر گردید. زنان گروگـان گرفتـه شـده اورنـی[1] بـه جـز یـک دختـر بچـه، آزاد و آتش‌بس بر قرار گردید. بحث بر سر آزادی دختربچه‌ی دربند، همراه با تـنش ادامه یافت. پشتون‌ها مدعی بودند که وی را پدرش در بدل ۱۰۰۰۰۰ افغانی به شوهر داده است. کینه‌های متراکم که با اعدام صحرایی غلامرضا فروتن زبانـه کشیده و به جنگ خونین و آوارگی منجر شده بود، با گره کور اسـارت یـک دختربچه پیوند خورد و تداوم یافت.

## ٦-آغاز مجدد جنگ

ده روز بعد از آتش‌بس سراسـری، افـراد غیرمسـئول از دو طـرف در خـط حایل کندلان بر سر جمع‌آوری حاصـل زمـین‌هـایی کـه بـین دو سـنگر قـرار داشت به سوی هم شلیک کردند و جنگ دوباره به صورت پراکنده آغاز شد. مرحله دوم جنگ با معضل جدید آراسته شده بود. مسئله اعدام معلم غلام‌رضا فروتن کمرنگ شده بود و بحث آزادی دختر بچـه «ارنـی» مهـم‌تـر مـی‌نمـود. جنگ مساوی با ویرانی، آوارگی و مرگ است. هرگـاه انسـان‌هـا خواسـته‌انـد گره‌های زندگی خود را با جنگ بگشایند، با گره‌های بیشتری مواجه شده‌اند.

هیئت خاک‌افغان قول داده بود برای فرو نشاندن آتش جنگ تلاش کند و دختربچه‌ی اسیر را آزاد کند که این اتفـاق نیفتـاد. در مرحلـه دوم، جنـگ بـه صورت پراکنده و با شلیک هاوان و مزائیل از طرف مقابل ادامه یافت. امیـدها برای آتش‌بس مجـدد از دسـت نرفتـه بـود کـه دامنـه‌ی جنـگ بـه جـاغوری، مالستان و باغچار کشیده شد.

---

[1]- چند خانواده هزاره در ارنی کشتگری می‌کردند. با شروع تنش‌ها در ارزگان مالکان املاک ارنـی همسایه‌های کشتگر خود را گروگان گرفته بودند. [1]

## ۷-گسترش جنگ

### ۷-۱-جنگ در جاغوری

به تاریخ ۱۳۶۹/۳/۱۱، میرجان علی از پشته هیچه و ملا یوسف اکبری از نظامیان حزب اسلامی را پشتون‌ها در مناطق مرزی خاک‌افغان در دو اقدام جداگانه کشته بودند و درست مثل ارزگان از تحویل قاتلان به محکمه سرپیچی کردند. امتناع پشتون‌های خاک‌افغان از محاکمه قاتلان هزاره اوضاع را در مرزهای جاغوری نیز ملتهب کرد. به تاریخ ۱۳۶۹/۳/۱۷، جنگ در مناطق مرزی خاک‌افغان از حد فاصل گلوی شیرداغ تا دهمرده گلزار وسعت پیدا کرد. مردم جاغوری با تشکیل ستاد واحد فرماندهی زیر نظر آخوند سلمان حیدری در تمام خطوط مرزی خود با پشتون‌ها درگیر شدند (اعتمادی، ۱۳۸۷). حاجی عبدالصمد اکبری مسئول عمومی پایگاه امام حسین(ع) در نامه‌ای خطاب به اسدالله یاری نوشت: «تجهیزات آرپیجی‌دو را به کدام کس داده‌اید که استا رمضان لازم دارد. دهشکه را چکتمور و گاومست برده است. استا رمضان با مردم گلو هم تقاضای دهشکه دارد...مردم گلو کوه‌خار را عملیات کرده از دست افغان‌ها گرفته است و جنگ‌های پراکنده در قره‌کوتال ادامه دارد...» (نامه حاجی عبدالصمد اکبری به اسدالله یاری، ۱۳۶۸/۴/۱۴).

### ۷-۲-جنگ در مالستان

پیش از شروع درگیری مالستان، ملاخیل‌های دایه با مصادره اموال کشتگران هزاره و اخراج آن‌ها از دایه، زمینه‌های تنش با هزاره‌های آواره شده به ارزگان و دایکندی را فراهم کرده و در مرز ارزگان و دایکندی درگیر شدند. در آغاز جنگ هزاره‌ها پیشروی کردند. اما به دلیل بی‌نظمی سرانجام عقب نشینی کردند و قوماندان چنگیزی از هزاره‌های دایه کشته شد (پیروز، ۱۴۰۱).

حدود ده روز بعد از آغاز جنگ در جاغوری، به تاریخ ۴/۴ /۱۳۶۹، تنش‌ها بین مالستان و اجرستان آغاز شد. «این جنگ از قریه «سرجنگل

کیکک داله» به‌دلیل پایین‌شدن گوسفندان بعضی چوپان‌های ملاخیل بالای زراعت سادات سرجنگل، زدوخورد می‌شود که در نتیجه یک نفر از سادات سرجنگل کشته می‌شود.» (علیزاده مالستانی، ۱۳۹۹: ۲۷۸). در بازار گرم شایعات، جنگ از مکنک به قوشنک کشیده شد، مردم قشنگ همه آواره شدند و ۲۶ باب خانه در قشنگ به آتش کشیده شد (همان: ۲۸۱). جنگ مالستان و دایه آزمونی بدون دست‌آورد برای قدرت‌های محلی بود (فیاض، ۱۳۹۷: ۱۲۸).

## ۸- گشایش محورهای جدید

### ۸-۱- محور باغچار

قبل از گشوده شدن محور جدید، هزاره‌ها در سنگو و ادله، جغتله، آولادو و سرخ‌سنگ، ماد امان، اسپیناو، خفک، دلغنه، رشک، مجک، سرآس، و مارقاش عملیات‌های موفقیت‌آمیزی انجام داده بودند که تعدادی از آن‌ها با پیشگامی گروپ مالک اشتر انجام شده بود (پیروز، ۱۴۰۱). پس از نقض آتش‌بس در کندلان و شعله‌ور شدن مجدد جنگ، افغان‌ها بر منطقه باغچار حمله کردند. مردم باغچار در خواست کمک نمودند. تصمیم مشترک در باره اعزام نیرو گرفته نشد؛ زیرا دامنه جنگ وسعت یافته بود. پوشش‌دادن تمام مناطق امکان‌پذیر نبود. باغچار پس از بیست شبانه‌روز مقاومت جانانه و دادن ۱۲ کشته شکست خورد. اموال و دارایی مردم تاراج گردید و تعدادی افراد بی‌دست و پا اسیر شدند. یک گروپ نفر از نیروهای سازمان نصر که جبهه معین نداشتند، عازم باغچار گردید. آن‌ها با نیروهای سیرو فقط توانستند امنیت سرتنگی را تأمین کنند. آوارگان باغچار با از دست‌دادن تمام دارایی خویش به سیرو رسیدند.

### ۸-۲- محور سیرو

به دنبال شکست و آوارگی باغچار، مردم سیرو از سمت خاک‌افغان،

لرزاب، سرتنگی و کوتل شهید، مورد حمله تهاجمی قرار گرفتند. نخست تعدادی از حملات دفع شد و در ادامه مردم سنگری‌های محوری خود را از دست دادند. پشتون‌ها با آتش‌زدن آبادی‌های اشغال‌شده رعب و وحشت ایجاد کردند و تمام سنگرها در آستانه فروپاشی قرار گرفت. مردم سیرو از جبهه‌های مجاور تقاضای کمک کردند. نخست اسدالله یاری از کندلان، سپس عبدالکریم جاوید، یعقوب جعفری و سید موسوی جوی از محور سلطان محمد با ۳۰ نفر نظامی به طرف سیرو حرکت کردند. نیروهای کمکی تشنه‌وگرسنه در بکی توقف کوتاهی داشتند که پشتون‌ها سیرو را آتش‌زده تا بکی و تاریک‌بازار رسیدند. هر سه گروپ یادشده در ارتفاعات بکی، تاریک‌بازار و الوما راه پشتون‌ها را سد کردند. پشتون‌های مهاجم با شکست در تاریک‌بازار تغییر جهت داده به طرف کندلان هجوم بردند. نیروهای مستقر در تاریک‌بازار به طرف کندلان آمدند. موسویی جوی در ارتفاعات گلو کشته شد. به جز یعقوب جعفری تمام نیروهایی که از طرف صالحی به کمک مردم سیرو آمده بودند با برداشتن جنازه موسوی کندلان را ترک کردند. اسدالله یاری در پیامی از ارتفاعات گلو دستور داد نیروها از خطوط مقدم مارقاش و سرسوزی/ سر آس، عقب‌نشینی کنند تا محاصره نشوند.

**۸-۳- محور کندلان**

پشتون‌ها پس از شکست در بکی، از سمت کوه‌گلو و ناوه شالی تهاجم گسترده‌ای را بر محور کندلان آغاز کردند. از ارتفاعات اسپی‌آو، سرتنگی و بکی، ناوه کندلان را زیر آتش هاوان و از ارتفاعات شالی زیر آتش مزایل قرار دادند. نیروهای پیاده آنها به سرعت پیشروی نموده و تمام سنگرهای سرسوزی/ سرآس، سرخ‌سنگ، مارقاش و اسپی‌او را تصرف کردند. آوارگان سیرو و باغچار به شیرداغ رسیده بودند. مسئولین ارزگان و مناطق اطراف، مردم را تشویق می‌کردند در مناطق آب‌پران و کندلان ساکن شوند. اسدالله یاری شبانه به کندلان برگشت. درخواست کمک از جبهه‌های پشی و صالحی

نتیجه نداد. یاری به مردم کندلان دستور داد زن و بچه را از منطقه خارج کنند. نیروهای نظامی را در تپه‌های ناوه کندلان مستقر کرد و خودش با یک گروپ به‌صورت سیار اداره جنگ را به عهده گرفت. به نمایندگان مردمی که در قرارگاه حضور داشتند دستور داد برای نظامی‌ها گندم بریو/بریان به سنگرها بفرستند. سنگر شاه‌حیدر هم سقوط کرده بود. تنها قله رشک و سیاکوه از ارتفاعات در دست نیروهای خودی بود. یاری دستور داد ضمن گزارش به حاجی اکبری، در خواست بسیج عمومی و نان خشک کنم. نامه را به قرارگاه مردمی بدست یک اسب‌سوار به شیرداغ فرستاد. صبح زود ملا علیجان روحانی ملا امام غلامجی، نامه را خوانده بود. حاجی اکبری تمام مردم را در تاله کلان دعوت کرده بود. هنوز مردم جمع نشده بودند که روحانی خود را به پایگاه رسانیده از حاجی اکبری اسلحه طلب کرده بود. در دیپو فقط یک میل اسلحه غیرقابل استفاده وجود داشت. روحانی آن را روی دوشش گذاشت و قطار فشنگ‌ها را دور خود حمایل کرد. زمانی که مردم جمع شدند و گزارش را شنیدند، روحانی نفس‌زنان وارد جمع شد و گفت می‌خواهد با تن بیمارش به سنگر برود. این اقدام سبب شد پیر و جوان عازم سنگر شوند. پس از دو هفته نابسامانی، نان خشک از شیرداغ حواله شد و نیروهای کمکی رسیدند. دو هفته مقاومت نفس‌گیر بدون آب و نان نتیجه داد و فرماندهی جبهه کندلان توانست تمام سنگرهای قبلی را دوباره تصرف کند.

## ۹- آتش‌بس نهایی

پس از شکست پشتون‌ها در محور کندلان، آتش جنگ‌های تهاجمی فرو نشست. دو طرف از سنگرهای دفاعی مواضع یکدیگر را هدف قرار می‌دادند. تعدادی از منازل مسکونی در دو طرف به آتش کشیده شده بود. حاصل زمین‌های زراعتی و دارایی‌های مردم به تاراج رفته بود. بخش اندکی از مردم ششپر، کهنه‌بازار و باغچار در مناطق آب‌پران، شش‌برجه و کندلان ساکن شده بودند. بیشتر مردم به طرف ایران و پاکستان مهاجرت کرده بودند. در

چنین اوضاعی اخبار جنگ داخلی مجاهدین هزاره و پشتون در ارزگان توسط رسانه‌ها همگانی گردید. سران مجاهدین اقدام به پادرمیانی کردند. پس از نه ماه تنش و جنگ، آتش‌بس با پادرمیانی سید ابراهیم گیلانی و هیئت حزب وحدت نخست از مالستان و محور آب‌پران در ارزگان شروع شد و در کندلان و جاغوری خاتمه یافت. روزی که قرار بود هیئت به کندلان آمده و معاهده‌نامه توسط دو طرف امضا و اسرا آزاد گردد، تهاجم سنگینی از طرف مقابل در کندلان انجام شد. بخشی از هیئت حزب وحدت پشت سنگرها در حال رفتن به میعادگاه بودند که آتش در گرفت؛ اما با مقاومت شدید عقب‌زده شدند. ساعت یک بعد از ظهر هیئت صلح به میعادگاه در سر کاریز رسید. قطعنامه امضا و قرائت گردید.

رونوشت قطعنامه

بسمه تعالی

قطعنامه هیئت ۱۳۶۹/۷/۹

...ایادی مزدور دولت و عدم پختگی جنگ تباه‌کننده‌ای را در بین مناطق درگیر ارزگان، زابل و بخشی از ولایت غزنی مشتعل ساخته که برای خاموشی آن ...از مرکز حزب وحدت اسلامی افغانستان و شورای هماهنگی ولایت میدان هیئت تدارک دیده تحت سرپرستی مولوی محمدیوسف صدیق‌زاده ولایت میدان و حجت‌الاسلام استاد ناطقی دایکندی در صحنه حضور یافته تا آتش فتنه و نفاق خاموش و اخوت اسلامی در بین حاکم سازند که خوشبختانه حضور پیر صاحب سید محمدابراهیم گیلانی نورانیت بیشتر بخشیده ... هیئت محترم موصوف و قوماندان صاحبان السوالی مقر و با نظر حضرت پیر صاحب مواد ذیل به تصویب رسید:

۱.تمام نیروهای نظامی در زابل، غزنی و ارزگان سنگرهای خود را ترک کنند و آتش‌بس در تمام سنگرها برقرار گردد؛ اسرا با تمام اموالشان مبادله گردد؛ مناطق اشغال شده تخلیه گردد؛ قرض‌الحسنه‌ها پرداخت شود؛ اموال

عمده و عراده‌جات مسترد گردد؛ راه‌های عبور و مرور باز و رفت و آمدها آزاد گردد؛ مسئله کوچی‌ها بهار سال ۱۳۷۰ زیر نظر یک هیئت با صلاحیت حل شود. بعد از قرائت و امضای فیصله هیئت، دو جلد قرآن پشت‌نویسی شده و امضا شده بین پشتون‌ها و هزاره‌های ارزگان مبادله گردید. رونوشت قرآن پشت‌نویسی شده چنین است:

تعهدنامه مورخ ۶۹/۷/۲۷

ما مردم مسلمان السوالی ارزگان خاص(اعم از برادران پشتون و فارسی‌زبان) به کلام‌الله مجید تعهد سپرده و سوگند بنام الله یاد نموده که بعد از این روز به مواد فیصله رئیس هیئت جناب محترم پیر صاحب سید محمد ابراهیم گیلانی و هیئت صلح حزب وحدت اسلامی افغانستان و هیئت شورای هماهنگی ولایت میدان و غزنی و جناب ثارانوال صاحب عبدالولی خان معه قوماندانان قندهار عمل نموده در آینده از هرگونه عمل منافی وحدت پرهیز می‌نماییم و در آینده هر حادثه‌ای پیش بیاید به محکمه شرعیه مراجعه نموده از جنگ و خونریزی و برادرکشی پرهیز می‌نمایم.

پس از امضا و قرائت قطعنامه اسرای هزاره از جمله دختربچه ارنی آزاد شدند. طبق مفاد صلح‌نامه، دو طرف باید از تمام خون‌های ریخته شده، اموال تاراج‌شده و خانه‌های سوخته می‌گذشتند و هر کس سر جای اول خود بر می‌گشت. پس از امضای صلح‌نامه دو طرف سنگرهای خود را تا چند روز حفظ کردند. پس از حصول اطمینان در حالی که بی‌اعتمادی به اوج خود رسیده بود منطقه را ترک کردند. اما اعتماد از بین‌رفته در بین هزاره و پشتون در ارزگان برنگشت. صالحی در تاریخ ۱۳۷۰/۹/۲۸ (یک سال بعد از جنگ) در نامه‌ای به اسدالله یاری می‌نویسد: «پس از تقدیم سلام و آرزوی توفیق و سلامتی شما خدمت یادآور می‌شود که پس از بازگشت آقای حیدری از اینجا برادران رفتن ما را به مرکز ارزگان مصلحت ندیدند. لهذا آقای حکیمی با چند نفر موسفید به طرف مرکز ارزگان رفتند که تاکنون بر نگشته است.

لهذا از شما خواهشمندم جهت صحبت‌های خصوصی در جای ما تشریف آورید.» (نامه صالحی به اسدالله یاری، ۱۳۷۰/۹/۲۸)

## ۱۰- پیامدهای جنگ

۱.کشته شدن و اسارت تعداد زیادی از بی‌گناهان از دو طرف

۲.تاراج اموال و دارایی‌های مردم

۳.به آتش کشیده شدن خانه‌ها و کشت و زراعت دو طرف

۴. آوارگی مردمان ششپر، کهنه‌بازار، سیدان، باغچار، شیره، اوتی، سیرو، کندلان، کاریز، تنگی کندلان، خیل ملوت تا جغتله، اوله آب‌پران و...

۵.سلب اعتماد متقابل و افزایش خصومت.

## ۱۱- جمع‌بندی

جنگ نمایانگر بالاترین سطح خشونت در جوامع انسانی است. از خشونت نمی‌توان آسودگی، امنیت و رفاه را انتظار داشت. جنگ سال ۱۳۶۹ حاصلی جز ویرانی، تباهی، آوارگی و قتل و غارت نداشت. برای هزاره‌ها علاوه بر کشته‌های جنگ، آوارگی مردمان اوتی، شیره، باغچار، ششپر، کهنه‌بازار و سیدان را به همراه داشت و برای طرف مقابل آوارگی مردمان شش‌برجه، ناوه سلطان احمد، کاریز، کندلان، خارکنده و سرتنگی و کینه و خصومت متقابل را به همراه داشت. این همه آسیب برای نخبگان دو طرف باید مایه عبرت باشد تا بتوانند در آینده در کنار هم مسالمت‌آمیز زندگی کنند و اگرنه طبیعت انسانی تحمل آزار و آسیب را ندارد و به ناچار در برابر هر آسیبی واکنش نشان خواهد داد. کنش‌ها و واکنش‌های خصمانه آتشی است که امکان خلق جنگ و فاجعه را فراهم می‌آورد. بی‌تردید از فاجعه و جنگ همه متضرر خواهند شد.

## کتابنامه

### الف) کتاب‌ها


۱. ابوذر، حسینعلی (۱۳۹۸)، در آیینه جنگ، به کوشش عبدالله اکبری، نشر تاریخ شفاهی افغانستان.
۲. اعتمادی، عوض‌علی(۱۳۸۷)، شیرداغ قطعه از هزارجات، بی‌تا، بی‌جا بی‌نا.
۳. دانشنامه هزاره (۱۳۹۹)، جمعی از نویسندگان، ج اول، چاپ دوم، کابل، بنیاد دانشنامه هزاره.
۴. شریفی، علی‌مدد(۱۳۹۷)، سیمای سبزدره‌ی مالستان، بی‌جا، چاپ هفت رنگ.
۵. عظیمی، خانعلی (۱۳۸۵)، تحولات سیاسی و اجتماعی ارزگان، (پایانامه کارشناسی ارشد جامعه المصطفی العالمیه).
۶. علیزاده مالستانی، عزیزالله (۱۴۰۰)، نامه اعمال؛ زندگی‌نامه خود نوشت، کابل، بنیاد اندیشه.
۷. فیاض، محمدحسین(۱۳۹۷)، تاریخ و مردم مالستان، تهران، مولف.


### ب)مصاحبه‌ها


۸. مصاحبه نگارنده با اسماعیل خلیلی ۱۴۰۰ /۱۱/۱۷
۹. مصاحبه نگارنده با سرور خان شجاعی، زمستان ۱۴۰۰
۱۰. مصاحبه نگارنده با کریم جاوید، زمستان ۱۴۰۰
۱۱. مصاحبه نگارنده با خداداد رضوانی، زمستان ۱۴۰۰
۱۲. مصاحبه نگارنده با سلمان انصاری، زمستان ۱۴۰۰
۱۳. مصاحبه نگارنده با نیک‌محمد خلیلی زمستان ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰
۱۴. مصاحبه نگارنده با قربانعلی ارزگانی، زمستان ۱۴۰۰
۱۵. مصاحبه نگارنده با اسدالله احسانی، زمستان ۱۴۰۰
۱۶. مصاحبه نگارنده با خدابخش پیروز (ارباب پیروز)، بهار ۱۴۰۱
۱۷. مصاحبه نگارنده با محمدجمعه توکلی، بهار ۱۴۰۱

۱۸. مصاحبه نگارنده با نادرعلی مظفری، زمستان ۱۴۰۰

**ج) نامه‌ها و معاهدات**

۱۹. نامه صالحی به اسدالله یاری

۲۰. نامه حاجی اکبری به اسدالله یاری

۲۱. نامه سران احزاب جاغوری به مالستان

۲۲. نامه صالحی به اسدالله یاری و توکلی

۲۳. نامه صالحی به ضابط کریمی، توکلی و حاجی مهدی

۲۴. نامه صالحی به محمدجمعه توکلی

۲۵. صورت جلسه پایگاه وحدت مستقر در شیرداغ

۲۶. معاهده‌نامه شیرداغ و خاک افغان

۲۷. معاهده‌نامه سه پایگاه (پشی، شیرداغ و زاولی)

۲۸. قطعنامه هیئت صلح

۲۹. معاهده‌نامه افغان‌ها و هزاره‌های ارزگان در پشت قران

**د) مشاهدات نگارنده**